

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228495

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

درین زمان فیض اقران کتاب مستطاب تصنیف نفیس شمسوار حوالا کما
بخشانی شهنشاه عالم و قیام وانی میر حسین علی کرانی تصنیف و نشان گوی آفر

حجری ۱۲۸۹
بستان کی
ماجرای

معروف بیان

۱۳۰۰
نایب سلطان

با تمام نام و سعی بالاکلام متوقعان اعظم قاضی عبد الکریم قاضی حمزه صاحبان
کتاب مبسوط این کتاب نایب سلطان حسن بن خط پسندیده و پنج برگزین

در مطبع نایب مستحق الکریم و معتمدی نقاشین کرمین



بسم الله الرحمن الرحيم

اخبار عالم و جامع مجموعه افراد و اصناف متباین کافه اُمم و ممالک الملکی
 بشن میدان شهود برپاشده جلگی سپاه مختلف جهان را در ظل رت
 م بخشیده و شهنه حاکم مطلقش اطوار متضاده بهره هزار عالم را بتازان
 تدال لازم و ال کشیده که چاوش قضایش در چار سوره بسیط از مین بادی
 لمن الملک الیوم شد الواحد القهار عقاید که و میرا بود منتشیر بان اقرار کشاده و سیوا قدرش
 به سلامی کرم و زرش گوش هر مخلوق را بر لورینی زیب نیست داده بدیت

چنان پین خوان کرم گسترده که سیم رخ در قاف قسمت خود

دیباچه نسخ آفرینش و سرنامه جریده دانش پیش نعت سالاری است که سند و ما را رسلناک
 الارحمه للعالمین مذنبان جهان را مژده رحمت گردید و مصام رسالت و دعوتش خرمن
 سرکشی و نجات ارباب شرک و ضلال اینک برق جانسوز در رسید صلی الله علیه و آله و صحه
 و اتباعه و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد بر کشور کشایان اقلیم معانی و دانش پروران محفل

سخندان پویشیده نماند چونکه او خالق بیچون در هر دهر و زمان میخواید که افراد خلایق یعنی
 بندگان خود را در مهد آرام و امنیت پرورش سازد پس سعادت مند می ذمی همت مقبول
 و مفضل خود کرده عایشه اطاعت و فرمان برداریش بردوشش مان و زمانیان می گذارد
 و عالمی را چه از ادانی و اقاصی به پناه رافت و ولتش کامیاب بهره مند میدارد و مقصد
 این مقال حوال سعادت اشتغال شمس الملک امیرالدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر
 جنگ و عمده الملک مبارک الدوله بیوپر سلطان علی خان بهادر شهر جنگ است که در ابتدا
 سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و دویست و پنجاه
 هجری هر دو سعادت مند ان الاشان کام بخشی و فرمان دانی نموده عالمی البغور و پرداخت
 داد و دهش پرورش می ساختند و تمامی خطه بالاگهاٹ و برخی از پائین گهاٹ تفصیلش
 پیشتر واضح خواهد گشت بقبضه تصرف خود داشتند و چند فلک دوار چون چاکران معتمد علیه
 کمر خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان البسته مستعد و سرگرم کار و خدمت بودند
 و زمانه معدود الایام در پیش در اقبال منظر ایشان پنج نوبت مبارک باذ فضل خداداد
 می نواخت و یاورئی طالع آن صاحب و لتان سرکفار سرکشان این صوبه ایتینج سیست
 در انداخت و بیم شمشیر قوت بازوی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و رویه بازان خطه
 بالاگهاٹ را سپر انداز و دندان نما ساخته غرض در آخر زمان آن سیدار بختان ملاذ
 بی هر سامان طمعا و طوایف عالمیان و پناه خاص عام ارباب پیشه و اهل حرفه بود و خطبت
 دلاوری و سپاه پروری آن ذریعه بکیسان و رزبان هند و دکن گشته و توصیف
 داد و دهش آن فیض بخشان الادالش در اکناف عالم و اصناف اعم شایع شده اما
 مفصل ذکر سلطنت خد بخش آن والا فطران ذی شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

و تشریح کماهی احوال آن بخت آوران که فروغ صدق داشته باشد کسی بر یک وجه
 بیان نساخته اند این درس خوان دبستان هیچ شناسی که موسوم به پیر حسین علی
 ولد سید عبدالقادر کرمانی است و چندی در ظل دولت این هالیون منزلتان
 بعلاقه نوکری بسر برده چنانچه تا انقضای مدت پنج سال از ابتدای سن یکینار و یک صد
 نود و شش هجری تا آخر سن یکینار و دو صد و یک هجری بخدمت حضور سلطان
 جنت آشیان سرفراز شده بود که بالفعل تفصیلش ضرور نیست سببی دوسه سال مفصلت
 از اجداد و آبای دولت مند آن موصوف بحسب و تلاش بسیار دریافته قلم نبی ساخت
 و نسخه علییه تفصیل سال و ماه ترقیم کرده بی به نشان چیدری بر جریده روزگار
 یادگار گذاشت و چنان جهد بلیغ و احتیاط بکار برده که سوامی مضمون صدق و سداد
 مندرج نشده بعضی کوالیف روداد آنچه که بحشم خود مشاهده کرد بیغایله تکلف بی شائبه
 رب کما حق بر نگاشته و برای الضباط شیرازه این نسخه تازه ایجا و صفحہ سال و ماه و اوراق و
 و شب نور دیده چمن اوراق و اجزای این شسته الفاظ معنی بار آب و بک صدق و صفا داد

نظم

نشان چیدری را فکر کردم	کماهی واقعاتش ذکر کردم
کشیدم لعل گوهرهای تبیان	بسبب لفظ معنی های شایان
لب پیمانه سرشار ذکر کم	دل آئینه پر نور فکر کم
طلب سرمایه باز از شوقم	طرب پیرایه گلزار ذوقم
توکل توشه محنت سبیل کم	قناعت پیشه و همت دلیل کم
ز تار رشته های فکر انور	پی این نسخه کردم راست مسطر

سمن را رنگ و بواز سنبل او
 بلے بی مزد و منت عے نگارم
 چو بنوازند کے گرد و حق دور
 ویا ریزند بر سر قم گم را
 کشاید این عقود عمارا +
 مبصر حیند سیاه عزیز اند
 کف شان غارت دریا و کان است

چمن را آبر و از جد و دل او +
 ولی چشم صله از کس ندام
 مگر آن ز ادبای شاه مغفور
 چه کم باشد و مشت سیم وز را
 کشند ارشانه زلف التجار +
 که هر یک مردم چشم تمیز اند +
 سیاح جو دشان مطلق نشان است

اگر چه نسخه طبق قاعده ارباب تحریر و تقریر که هر آغازی را انجامی است با تمام رسیدمانند
 راقم سطور تا تمام چون صاحبان الافطرت و منشیان پاک طینت و مورخان و انشور
 و دانایان هنر پرور و نظر اصلاح و چشم خور معاینه کنند که چه قدر محنت شاقه بر خود
 گوارا داشته اوقات عزیز خود را بهیوده ضایع نگذاشته باشد اذکا منتشر الباس
 اجتماع پوشانیده بر سر صفت رنگین ادا جلوه گر ساخته است بعین انصاف به پسند
 تا نسخه مقبول و مختوم گردد چشم داشت از و الا د نشان عمیب پوش آنکه احیانا گاهی
 اتفاق مطالعه این نسخه افتد نظر ایراد بر بے بند و بست عبارات و فقرات نه گمارند

و با حسان اصلاح منت بر دمه من مستعد خدمت گذارند نظم

ومی نمایندگان حسن کلام
 از دقیق زمام بر تابید
 عمیب پوشی خوش است میدانید
 از من اینک دعا جزاک الله +

ای عزیزان صاحب افهام +
 اگر خطائی بحرف من یابید +
 خطا اصلاح بر خطا رانید
 بهر اصلاح از شماست نگاه +

ذکر جد و ابای جیدر علی خان بهادر بطریق اجمال آنکه

در عهد خلافت محمود عادل شاه بیجا پوری که او خلف الصدق ابراهیم عادل شاه و لقبش جگت گرو بود و در علم موسیقی بهره تمام داشت شیخ ولی محمد متوکل از مشایخ قوم قریش باتفاق وقت از طرف دہلی وارد گلبرگ شریف گشته اقامت داشت چون شیخ موصوف مرد بزرگ و خلیق و خدا پرست بود مجاوران و خادمان گاه حضرت بنده نواز بغیرت و قار متوجہ احوال شیخ شدند و چیزی مدد خرج مقرر کرده مایه وار میرسانیدند و شیخ مغزالیہ را شالیستہ لپری شیخ محمد علی نامی بسن تمیز رسیده و جمیع علوم ماهر و نیر و فضل و ہنر آراستہ ہمراہ پدید آمد غم شادی کتخدائی آن سعادتمند بدل مصمم داشته بعد دریافت فراوان جد و جهد در خانہ یکی از مجاوران والا خواستگاری نموده بعد چندی بآدای رسوم شادی کتخدائی و خطبہ خوانی نکاح پرداختہ فارغ گشت و ہمو بخا عہد خلافت علی عادل شاہ ثانی بفرارخت و خرمی تمام شیخ موصوف بسربزہ دعوت حق را بلیک اجابت گفت علی صاحب مع زوجہ خود از آنجا نقل کردہ عازم بیجا پور شد و در مشایخ پورہ بخانہ برادران زوجہ خود کہ ایشان ہفت برادر حقیقہ بودند فیما بین خود ہا یعنی خواہر و برادران محبت جانی و اتحاد قلبی داشتند و ہمہ تا برفاقت شیخ منہاج امیر دکن را علاقہ نوکری بدر ماہہ معقول پیدا کردہ باتفاق تمام بسرمی بردند آرمید و ہر ہفت برادر بیاس خاطر خواہر خود شریط خدمت صاحب مغزالیہ بغیر و ناز بجای آوردند چون بعد چندی لشکر ہند بعزم تسخیر بیجا پور یلغار نمود و امرائی و کئی یعنی شیخ مذکور و فضل خان و ستم خان و مسرت خان بالشکر ابنوہ حسب حکم بمقابلہ افواج ہند نہضت کردند و در سواد ظاہر گلبرگہ شریف بین انفریقین آویزش

سخت و داد پس امیر هر اول کشیخ موصوف بود جمله های مردانه و کوششش لا و رانه
 نموده شکست داد اما هفت صد و کنیان شیر سریرت از رفقای شیخ جانبازی نمود
 و ادب اوست و بهادری داده بزخم تیر و تفنگ کشته گشتند از قضا آن هفت برادر یک بعد
 یک بدنهای خود را از زور جراحت شمشیر هر هفت ساخته درین سنجی سرای فانی ابواب
 شش در و حیرانی بر روی مخالفان چار حبت کشاده بسیر و تماشای بهشت باغ جنت در
 یک ساعت خرامیدند چون این خبر وحشت اثر بخواب هر چنان برابر ایشان دفعه رسید از هجوم
 هجوم و غموم قرار دل و تاب جان به مصیبت و سوگ برادران سپرده بر بستر ناکامی دراز افتاد
 و تبرک ماکولات و مشروبات پرداخته دل بر مرگ نهاد و هر آن وزمان از طاق طلاق
 گشته نعره و امصیب تا بر میداشت بهرم عنان صبر و شکیبایی دست نیخته بسوگ برادران
 دل از خویش بیگانه برداشته مرثیه حسرت و افسوس بر دل صد پاره خود می نگاشت پس
 صاحب مغز الیه چون احوال پز نکال و وجه خود بدین منوال مشاهده نمود اقامت آنجا را
 داغ تازه آن ماتم زده انگاشت مع الیه و باب خانگی و دیگر و ابستگان خود از آنجا
 برآمد و رفته رفته بطرف کرناک بالا کهاط آمده در قصبه کولار خت رحیل انداخت حاکم
 آنجا شاه محمد دکنی نامی که از طرف قاسم خان صاحب صوبه سران حکومت قصبه مذکور میسر و
 صاحب موصوف را که معرفت سابق در میان بود با حرمت و وقار پیش آمده جای برای
 سکونت ایشان مقرر کرده سلوک شایسته می نمود بلکه ضبط و نسق تمامی کار خانجات خود
 بعد ده دیانت ایشان گذشته بود تا صاحب مشار الیه باطمینان خاطر اقامت فرموده
 سوامی این کار زراعت اجارت باغات می کرده بود و چهار سپر موجود داشت یکی
 شیخ الیاس و دوم شیخ محمد سیوم شیخ امام چهارم شیخ فتح محمد نام داشتند چون هر چهار

سعادتمند بسن تمیز رسیدند غم سرداری و هوس نوکری عمده و اتمام آوری در دل آشته
از پدر حلیل تقدیر اجازت خواستند پدر بزرگوار به نپند و نصایح پسران را از آن
غم باز داشته فرمود که جد و آبا میباشند اینچنین بودند با وجود استعداد تبرک استیلا
دنیا داری می کوشیدند زیرا که خواهش در دنیا واسطه انقطاع سر رشته ملذذ و روحانی
و نذایقه تنعمات جاودانی است پس شمایان را لازم بل واجب است که پیروی ایشان
باید نمود و از کشمکش علاقه و بهر ناپائیدار امین نباید بود آنچه که قضا و قدر در تو شکنجانه مشیت
از لی برای شما میآورد ماده داشته اند بے ریج و تردد و تلاش می رسد بلایت

گزر زمین را با آسمان دوری نه دهندت زیاده از روزی

کامل عیاران با استقلال ز تنگی عشق دنیا اندوگین نمی باشند بلکه با وجود علاقه اش
به بے علاقگی و قطع اضافت الاشیا بهمت می گماشتند غرض صاحب موصوف تاحیات
خود پسران را از خود جدا نکرده بنا بر داری پرورش می نمود چون او دین بکزاره
یک صد و نه هجری در قصبه کولار دنیای فانی را پدر و دهنده بسیر حبان خرامید شیخ
الیاس پسر کلان مرحوم بعد پدر کلان تری گزیده بدلدی و تسلی خاطر و تالیف
قلوب برادران نموده نظر پرورش بر جمیع اجما و اقربای ذوالارحام و ذوالعترت
گماشته راه سلامت روی می پیمود قضا را بهدین اشنا شاه محمد عالم کولار و دعیت
حیات بخالق جان آفرین سپرد و دیگری بکومت قصبه مقرر شده رسید فتح محمد از آنجا رفته
خاطر شده بے اجازت برادر کلان سمت کرنا ناک پایان گهاٹ خرامید و در تعلقه
تریامل که قضای دلکش است چندی اقامت و زریه پس عازم صوبه ارکاٹ
شده بواسطت ابراهیم خان قلعه دار ملاقات نواب سعادت الله خان صاحب

حاصل کرده بدو صد پیاده و پنجاه سوار منسلک سلک فقامی نوا گشته به جمعه دار
 موسوم گردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خورد که مکسر شان مشجیت خاندان خود بود و ناخوش
 گشته تنها سمت تجاور به بهانه ملاقات سید برهان الدین پسر زاده شتافت اما متعلقان
 خود را با پسر خود که چهارده سال عمرش بود حیدر صاحب نام داشت مع برادران دیگر در
 خانه گذاشته بود چنانچه او به مون سمت درس یکنوار و یکصد و پانزده هجری از جهان فانی
 انتقال نمود و فتح محمد که در رکاب بسرمی بر دوشلایمی چند پسر زاده موصوف را از تجا و طلب
 داشته دخترش که همیشه حقیقه ایراهیم صاحب میشد باز دواج خود در کشیده همیشه زادی
 عروس را که سن تمیز رسیده بود به امام صاحبی در خود عقد مناکحت و موصلت بر بسته
 با اتفاق یکدیگر آرمید پس بعد چندی حیدر صاحب بن محمد الیاس بر حسب خواهش
 پالیکار میسور عازم آنصوب گشت و جمعیت چهار صد پیاده و یک صد سوار نوکر شده
 بخطاب نایک که در اصطلاح هندو سوار پیاده را گویند نام آوری اند و خست و فتح محمد در
 ارکاب بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف ششصد
 پیاده و دو صد سوار و پنجاه جزال برار با جازت صاحبی به فراهم ساخته در هر مهم سرخر
 می گشت و در جنگ چنخی متعلقه کز نایک پایان گماط که به راجه تیسنگ نواب آویر شخت
 و داد چنانچه اجه به چهارده سوار از جوی سکر ایتیرت که آتش در طغیانی بود و این طرف
 فتح پیٹ است عبور کرده بر شکرت نواب که چهار پنجاه سوار و سیرده هزار پیاده بود و تاخت
 و بازوی جلادت و مردانگی کشاده زیر و زبر ساخته نام دلیری و جوانمردی خود بر هر چه
 روزگار ثبت کرده شمشیر زنان تا فیل سواری خاص باد و سوار رسیده بود تا فتح محمد
 که با پیادگان و جزال برادران خود پیرامون فیل خاصه حلقه زده بود یک شلک

او را بنجا که عدم در انداخت بجلدوی این ترد و نمایان علم و تقاره و سیل بخش یافته
 مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادر زاده او
 دوست علیخان صوبه ارارکات مقرر گردید و در خوشی و اقربای او مناقشه در افتاد و سبب
 صفت علیخان پیشش در کار دولت خلل باز داد و فتح محمد شجاع باندیشه کسر شان و منزلت
 خود از آنجا علاقه نوکری از خود قطع کرده مع اهل و عیال عازم بالا گهاٹ شد و مستورا
 را در کولار گنڈه شته به میسور شتافت چندی در آنجا بابرادر زاده خود که سلیقه تمام
 پیدا کرده بود سکونت داشت و همدین ایام او را هم پالیکار میسور خطاب نامیک
 خوانده برابر حیدر رضا نامیک نزد خود داشته بود و مخفی نماد که خطاب مذکور در قوم نبود عتیا
 تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و شان لاوری و حسن سلوک در بند و بست مهمات دولت
 می نماید نیربان معتبر آن قوم باین خطاب خوانده میشود چونکه بعد چندی در ضبط و
 نسق کار خانجات راج به سبب نفاق عیان ارکاش خلل با افتاد صاحب شجاع از آن رمر کناره
 کشیده به قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و همدین نزدیکی آن شجاعت
 اکیش ادرسن یکینرا و یک صدوسی و یک هجری پسری تولد شده به شهباز صاحب نام نزد
 گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمده اگر چه بنام ولی محمد خوانده شده اما
 در دو سالگی بمهد عدم خوابید از آنجا که شجاعت پیشگان و الاهمت عمر عزیز خود را
 به بی علاقه و بی نام آوری بسر بردن و چون ربابه مزاجان بگوشه گمنامی خزین
 نمی توانست بلکه مانند شیر صولتان به بهانه نام آوری خود پرورش خلق الهی سر سامان
 منظور نظر دارند صاحب شجاع بغرم نوکری از آنجا برآمده نزد حاکم صوبه سرائین نواب
 درگاه قلیخان رفته سر رشته نوکری عمده بدست آورده منصب چهار صد پیاده و یک صد

سوار یافته بجا است قلعه بالا پور کلان نامزد گشت متعلقان خود را از کولار همونجا طلبیده شش چندی آسود پس درین یکمراو یک صد و سی و چهار هجری در تعلقه مذکور پسری صاحب شوکت بلند اقبال بهایون طالع تولد گردیده از فروغ ذات مینت آیات خود کنار دایه دهر را روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف بود نامش حیدر علی نهادند راوی بحسن توجه بیان کرده که بعد تولد سپهر قیقه شناسان انجم و افلاک زائچہ اش کشیده ظاهر ساختند اگر چه این سپهر گرامی قدر صاحب حاج و تخت و رئیس کرناٹکین خواهد گشت اما بعرضه قلیل بدرود داغ یتیمی مبتلا خواهد شد یعنی سایه پدر از سرش خواهد رفت باستماع این معنی متعلقان متفق الای شدند تا بچه اشفینا بنو شانند و به گمراه عدم بخوابانند صاحب شجیع برین اراده وقوف یافته و مود اگر شومنی طالعش بمن اثر کند راضی هستم بهیچ وجه روادار گشتن اوستم که ظهور نیک بد از مشیت ازلی است پس تو ابعانش در پرورش و حفاظت آن قره العین دولت و اقبال سعی بلیغ می کردی بعد عزل درگاه قلیخان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سرپالیکار میسور با پالیکار بد نور و غیره اتفاق کرده به تسخیر قلعه مذکور فوج کشی نموده بعرفت حیدر صاحب نایک پیغام سپردن قلعه بخود فرستاد شجیع موصوف بر سخنان غرضانه ایشان فریب نخورده شیوه حلال نمکی بکار برده طریق شجاعت نشان سپید از اقبال بن معنی بهلولی مستعد جنگ گردید چنانچه شجاعت ذاتی مع جمعیت خود برآمد و لشکر غنیم را بیک شیخون شکست داده در اقران و امثال خود سرخرو گردید پس پالیکار بهر میت خورده بهایوسی تمام راه دارالمقر خود گرفت و شجیع مغرالیه باب لازم شروت که از لشکر غنیمت یافته بودند نزد صاحب صعبه روانه کرد و عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی

شجاع کار از ما هزار آفرین خوانده به صوبه طلبیده داشته به منصب هزار سپاده و پنج صد سوار مع فیلم
 نقاره طریق مراعات پیموده به بند و بست صوبه مقرر کرد پس شجاع و الادانش سرانجام
 هر مهم که مامور میشد با حسن ترین وجوه با تمام میرسانید چون در گاه قلی خان دیگر با وجود بار
 سران مقرر شده رسید نظر بر اعتماد و حسن تدبیر عدو مال آن شجاع رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز بر او
 گذاشته بود بعد که شد شدن خان موصوف شجاع و انا بعد الرسول خان پیشش متفق شده
 چنان بند و بست صوبه و قلعه و الیکار ان باج گذار کرد که من کل الوجوه خلل و فساد که به وجود حاکم
 و سلطان اکثر منفسدات و مفتریات در بنیان دولت نیار و بکار میشود و در نظم و تسبیح امور ریاست
 راهیاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاهر محمد خان که تا نه ماه بفراتمی سبب دی
 ضروری بعد رخصت بکومت صوبه به بنوا میقم گردیده بود عبد الرسول خان ممتنی حکومت
 بواسطت تدبیر شجاع صایب تدبیر صدر بند و بست صوبه بوقعی پرداخته چونکه نواب
 موصوف مع شکر صوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود نیکو نه انگاشت بجایگزینی خود
 که همین برگنه بالا پور کلان بود شتافته باز از آنجا بلا توقف سمت حیدر آباد رفت
 و محمد خان پنی قلعه دار الالاماره را با جمعیت خود مع رفقای شجاع و الافطه در صوبه
 گذاشته برای جنگ تا کید آکید ساخت پس قلعه دار و آن شجاع مع دیگر نایکان از نواب
 به بهانه ماهیانه نه ماه که در غیبت حاکم رسوم نوکری ادا کرده بودند بحث و تکرار در میان
 آورده تا آدمی حق خود اندرون حصار دارالامارت باز ندانند و خفیه مستعد بجنگ
 گردیدند چون نواب بر این معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام مداخله صوبه
 مبلغ ماهیانه هزاران و محافظان قلعه و مواجب نیندی لشکر صوبه خواهیم رسانید چنان
 شهر گذشته از صوبه اراضی باید گرفت ایشان قبول این معنی نه نموده در واز نامی شهر

و قلعه مضبوط کرده با سامان جنگ تیار شدند پس نواب که در سواد عید گاه غربی شهر صوبه بالشکر
فرود آمده بود روزی با جمعیت خود بر حصار شهر سپاه یورش کرده خواست که بکوشش نمایان
و تردد دشایان داخل امر الاماره شود اما محافظان حصار آن طرف که ملازمان شجاع موصوف
بودند سعی مردانه بعمل آورده بدفع یورش کنان پرداخته سر خر و گشتند نواب از آنجا که چیده در
راه بالن بلی فرود آمده شهر و قلعه اگر گرفت و جنگ تیر و تفنگ با قلعلیخان انداخت اما در
هر جنگ محصوران مستحق مظفر و منور می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد کمن بلی
که از قلعه گنی رویه یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعه را جهل منشن با فوج همراهی
خود و جمعیت شجاع بغیر منجنیق بر آمده باطلایه داران لشکر نواب در آمیخت و فیما بین ایشان
نبرد سخت و داد و از آنجا که قلعه از نا تجربه کار و ناز موده جنگ بود از کمین داران لشکر غنیمت خبر
نداشت راست سمت خیمه نواب در تاخت و شجیع دلش آگاه و سید پیر کلان با چند سوار
و پیادگان فیل سواریش را گرد گرفته شتافت پس لشکریان نواب از اطراف هجوم آورده
صدای کاو و کاو برداشته با یکدیگر در افتادند بعد کشت و کشت و جمل بلوغ سر قلعه را بتاراج رفت
و شجیع موصوف و سید معروف نیز شهید شدند و قوع این واقعه در سن پنجاه و یک صد
و سی و هفت هجری در آن حادثه عیال اطفال شجیع شهید در پرگنه بالا پور مذکور بودند
چون این خبر بعباس قلی خان بن درگاه قلی خان که حاکم بالا پور بود رسید آن ظالم
بیرحم بر خانه شهید ظلم کرده مصیبت زدگان را به سبب بنمایند جمیع اسباب ثروت
حتی که سامان ضروری خانگی از جنس پارچه و قسم ظروف و زیور و غیره بیک ظلم غارت خست
سوازی این ظلم هر دو برادر یعنی پسران شهید را که کلان شهباز صاحب نامی هشت ساله و
حیدر علی صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرد و بالاایش حرم و حو

بنواخت بالغرض بالنواع عقوبت بیچارگان تیم را با امید اخذ ز حیران و پریشان نموده
 نام مردم آزاری خود اطراف جهان مشهور ساخت پس بلیه شریفه شهید زبانی یک
 معتمد خاص خود حقیقت ظلم و تعدی حاکم ظالم بالا پور و مظلومی و گرفتاری جگنبدان به حیدر
 صاحب کلان برادر زاده شکوی خود که در سر نیزگ پٹن بود گفته فرستاد صاحب موصوف
 باطلاع شهادت عمومی خود و خرابی حال پسرانش تا سفها و حسرتها خورد دل خور و خواب
 بر خود ناگوار دانسته به بالیکار میسور ستغاثی گشت و او عرضی متضمن ربانی مستور است
 و مخلصی پسران شهید به حاکم سرانوشته تا نواب موصوف آن ظالم به رحم را متنبه ساخت
 از عذاب آخره ترسانیده بواسطه خود ربانی بخشود اما مخفی نماند که راوی دیگر چنین
 روایت کرد چون نواب در گاه قلی خان کشته شد و پسرش عبد الرسول حسان
 بدون اطلاع حضور هوس یاست صوبه پتہ چهار لک و پیه از نزد محمد خان سلیمان زای
 ساہوکار ساکن ارکاٹ بطریق قرض گرفت و لشکر فراهم ساخته بند و بست صوبه نمود
 فتح محمد صاحب ہم ہیجده ہزار روپیہ ادا می مشاہرہ برادر می خود از ساہوکار مذکور گرفته
 بتصرف خود در آورده بود چون از رسیدن نواب طاہر خان اطلاع یافت عبد الرسول جان
 عازم بالا پور می شد در آن حین ساہوکار مذکور برای زرخود فراحم و حایل گردید و او
 ہزاریان قتلہ و سرداران لشکر صوبہ قلعہ دار الامارتہ را در باب دہانیدن
 مبلغ مذکور از نواب معزالیہ بہ صورت کہ سببیش خواہ شد تاکید آکید کردہ راہ خود پیش
 گرفت چون نواب رسید سزاواران لشکر و ہزاریان قتلہ بحث و تکرار مہیانہ خود را و مبلغ
 ساہوکار در پیش آورده تا ادا می مبلغ مذکور نواب را در دارالامارتہ باز نمی دادند و
 ساہوکار مذکور نیز افاغنه خود را جمع ساخته مستعد جنگ گردید فی الجملہ بعد شش و شش

بسیار آخر قلعہ را مع صاحب جمیع جان خود در باخت و نواب یلغار کرده بیک حملہ دلاورانه
 داخل شهر شد اما هزاران میواتیان و ساہوکارانہ کورار ک قلعہ مضبوط ساخته تا یک ماہ
 سعی کردند و کلید قلعہ سوامی ادای حق خود مانہ سپردند چون این کیفیت معروض حضور
 نواب نظام الملک آصف جاہ گردید مبلغ ماہیانہ سپاہ و سردار و زہر ساہوکارانہ
 خزانہ خود ترسیل داشتہ آتش فتنہ صوبہ را بر نشان پس بعد وصول مبلغ مذکور ہزاران
 کلید البواب قلعہ نواب سپردند و ساہوکارانہ خود بر فیل و اشتہار کردہ راہ ارکاٹ
 سرگرد چون پیرگنہ بالا پور رسید احوال سپران شہید بدان موجب کہ سابق مرقوم شد خطہ
 کرد خود شیعہ ایشان گشتہ مستورات را مع سپران شہید از قید رہائی کنانید اما فقط
 اثاث علاقہ اش یعنی زمانہ محل شہید را بسریزنگ پٹن روانہ کردہ ہر دو برادر را گرد
 عوض مبلغ کہ شہید گرفتہ بود برد حاصل کلام آنکہ چون ساہوکار بارکاٹ رسید
 مستورات شہید فائزہ سریزنگ پٹن شدند مفصل حقیقت تاراجی خانہ و خرابی حال
 جگر گوشگان گوش گذار حیدر صاحب کلان نمودہ از مصیبت بلامی دوگونہ نالیدند
 پس صاحب موصوف بہ دلاسامی ماتمزدگان پرداختہ مبلغ ہجڑہ ہزار و پیر بارکاٹ
 فرستاد و برادران مظلوم را از قید خلاص کنانید و نزد خود طلب داشت تا ہر دو برادر
 بحالت شان مظلومی بیک لباس ضروری بخدمت بنی عم رسیدہ آرمیدند و صاحب معز
 بر ہر دو برادر از سپران خود زیادہ شفقت و عطوفت داشتہ پرورش می نمود و طرز
 دولتمندانہ از برداری ایشان منظور شد کہ سب پاہ گری و اسپ تازی بیاموخت
 چون ہر دو برادر بسن تمیز رسیدند شہباز صاحب از دختر خاندان خود دکتی داشتہ بعد
 چندی چون جوانمردان قوی باز و بر ذات اخوی بزرگوار خود باز زندگی و حوایج بشری

خود انداخته بسر بردن مناسب بنیاسته خواه نخواه از برادر و والد رخصت گرفت مع
 برادر خود باز عازم پایان گهاٹ شد و از عجد الوهاب خان برادر خورد نواب محمد
 علی خان والا جاہ بن النور الدین خان گویا موسی کہ صاحب چاکیر حیدر بود علاقہ
 نوکری پیدا کردہ بسرداری ہزار پیادہ و دوصد سوار نام آوری انداختہ چند
 بسربہ دو برادر خورد خود را یعنی حیدر علی صاحب اسرار سوار مقرر کردہ بود غرض
 ہر دو برادر باتفاق تمام و اطمینان خاطر آسودہ حال بودند چون در عہد حکومت
 نواب دلاور خان حاکم صوبہ سرپالیکاران بالاکھاٹ نیر پاشی صاحب صوبہ را
 نرم ساختہ باز از یک دیگر ہمت گماشتند چنانچہ بالیکار مسیوشش ہفت ہزار سوار
 و بیست ہزار پیادہ فراہم ساختہ بالیکاران شرفی مسیور یعنی بنگلہ و الہ و ماستی و الہ
 وستی کال کوٹری کال الہ و ماٹری درگ الہ اتری و رگ الہ وغیرہ را زیر ساختہ ہمہ
 ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکہ رفتہ رفتہ تا متصل صوبہ سرافوج کشی نمودہ کوہہ گیری
 کہ در تصرف بالیکار ٹرکیسی بود گرفتہ علی صاحب نایک بن حیدر صاحب کلان را با
 سہ صد پیادہ و ہفتاد سوار مع فیلم نقارہ بہ بند و بست آن نواح و حراست کوہ
 مذکور گذشتہ بود در آنوقت حیدر صاحب برادران خود را کہ وقت ترقی دولت بود از
 ارکاٹ طلب داشت قضا را ہمہ بین وز ہاشمہ از صاحب از عجد الوهاب خان بہ سبب
 قصور تعظیم و کسر شان و منزلت خود رنجیدہ خاطر گشتہ سجد و کد بسیار رخصت
 بر طرفی گرفتہ بے علاقہ شدہ بود و حسب طلب اخوی بزرگوار مع احوال و اقبال
 و رفقای خود باعتبار تمام نزدش رسید پس صاحب معزالیہ از مشاہدہ حال
 برادران بختاور خوش خرم گردیدہ از نندراج کار پرداز دولت مسیور ملازمین کیانیدہ

بسر داری سیصد پیاده و پنجاه سوار نامزد ساخته بود چون در جنگ دیون اهل تعلقه
 بالا پور خورده که در قلعه مذکور تها نه اش بود محاصره کرده حال بر محصوران تنگ ساخت
 و وقت یورش برتسلوچ حیدر صاحب کلان زخمی شده انتقال نمود کار پیران مذکور
 برادر می صاحب مرحوم هم به شهباز صاحب سپرده بند و بست تعلقه و حرست
 قلعه نو تسخیر بنده صاحب موصوف گذاشته خود مراجعت بسریزنگ پٹن نمود
 اما صاحب معزالیه سواران را بسرداری حیدر علی صاحب برادر خود همراه لشکر
 کار پرداز روانه کرد و خود متعلقان را از کولار طلبه داشته همو بجا آسود چون رشب
 بعد تولد دختری رحلت کرده بود در انوالا عصمت شعاری را از اهل قرابت خود
 خواستگاری کرده بعیش و عشرت اشتغال و زید و آن دختر نیک اختر را که از ناز
 دولت مند می بسن تمیز رسیده بود به لاله میان نامزد فرمود و از لطن زوجه نمود دختر
 و یک پسر که قادر صاحب نام داشت بوجود آمده بود حیدر علی صاحب سریزنگ
 پٹن چنان راه سلامت روی می پیود که همه عیان راج بلکه مسند نشین یعنی راجه
 خصوصاً نند راج کار پرداز که خسر چک کشن راج و دیر مسند آرای آنوقت می شد
 شفیقه حسن سیرت و بهادری صاحب موصوف می بودند که از همه جمع در ان
 نایکواریان قدمای خود برگزیده زیاده شفقت داشته بدل در ترقیش میکوشیدند
 و ذات بابر کاتش مقدمه الحیش میداشتند و اجازت جمع بند می سوار و مردمان بابر
 داده به حیدر علی خان مخاطب ساختند اما در زرم و بزم گاهی نند راج از خود جدا
 نمی نمود چون خان موصوف بسن نوزده ساله رسید برادر کالانش یعنی شهباز خان
 که مع و ابشگلان در دیون اهل سکونت داشت فکر شادی کتنائی برادر خود کرده

مخفی نماند که آن را بر قاعده و باسل بن فرنگ بانیان چقا قی است می کنند و درین ملک سپاه باری نامند ۳۶۱۲

بتلاش بسیار از صوبه سراسر شهساز پسر زاده عرف شاه میان حصار کشش
فرزند داشت یعنی سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان شهساز کمال مشهور مکتوب
صاحب دهم مخدوم صاحب سوم اسمعیل صاحب مع متعلقان طلبه شده بدختر
کلان نامزد نمود پس بادی رسوم شادی کتختائی بطور دکنیان پزاخته آسوده
گشت چون از آن زوجه شریفه دختر تولد شده در ایام زچگی سبب غذای
مخالفت لقوه زده از کمر بدن زیرین بخوابید و منفذ تناسل مسدود گردید و فکر
شادی دیگر بود درین اثنانند راج را بند و بست ملک پایانگهاط که جنوبی میسو
است یعنی کلی کوٹ و کومیتور و پال گهاٹ و دند کل و غیره ضرور افتاده مع لشکر شست
چون بعضی نمایران آنجا طریق بغاوت سرکشی پیوده ملک ویران ساخته جلا و وطن
شده بودند قریب یک نیم سال به بند و بست آن ضلع و تنبیه نمایران بعضی مامور و مقید
بود جوانمردی و بهادری خان شجاع در آن مهم چنان بظهور پیوست که بزبان ادانی و احکام
طبقه های پرگوهر هزاران آفرین تحسین بر فرق شجاعتش نثار گردید و در جسد وی این
کوشش های نمایان به فیصل و علم و نقاره و پالکی خاص و لوای مع اجازت فراهمی سوار
مردمان بار یعنی تفنگچیان سر بلندی یافت چنانکه سه چهار هزار مردم بار بر قاعده فرنگ
و هزار و پانصد سوار عالیجه فراهم ساخته بفرج خاص نامزد نمود چون از آنجا منظر و منظر
مراجعت کردند اهلیه شریفه خان شجاع برضا و رعیت خود شوهر اقبال منظر را اجازت
شادی کتختائی دیگر داده درین کار پرمهر شد تا خان شجاع بصواب دید برادر کلان یعنی
شهساز صاحب میر علی رضا خان قلعه را مغزول گرم کنده را که در آنوقت بی علائقی
مع متعلقان در تعلقه بار محل قامت داشت زاده را حله و بار برداری فرستاده

طلب شد خواهش البعد مناکحت خود در آورده اما اہلیہ اول را بانومی خانه کرده با عزت و
 حرمت میداشت بلکه زینب خاندان خود میدانست و جمیع اہل قبایل شرایط تعظیم منسب
 می آوردند و دیگران را کہ از اہل حرم خاص بودند با طاعتش داشتہ بود و خواہر دوم اہلیہ
 اول بستید بر بان نامی طالب العلم منسوب شدہ فاما خواہر سوم را کہ ناگہ خدا بود و ہمدرد آن روز
 بمیر علی رضا خان منسوب کردہ با دایمی مراسم تمنیت پرداخت و تمامی برادران نسبتی
 و خویشان را از خود جدا نکردہ ہر کسی را بکاری و خدمتی مقرر کردہ بود اما تا سہ چہار سال
 خان شجاع را اولاد نشد آخر بذریعہ روح پر فتوح حضرت ٹیپو مستان لی کہ برادر کلان
 حضرت حمید صاحب کہ در وسط شہر کنچن نگہ عرف کنچی پس پردہ اندیشوند و چونک
 ارکات آسودہ اند و برادر سیوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعہ راسی درک
 بموضع ہنور آرمیدہ اند و کشف و کرامات خرق عادات آنحضرت قدس اللہ
 اسرار ہم درینند و دکن مشہور و معروف است از آرزوی فرزند سعادت پیوند
 کتخایان مشہور ملتجی بجناب او دہ نیاز باو منت ہا میکردند چون وقت قبولیت دعوت
 و ترقی جاہ و شہرت بود تیر دعا بہ ہدف اجابت در شہست و شجر امید بار آور گردید

ذکر تولد پسر سعادت مند باد دیگر کیفیات

الحمد للہ والینہ بعد فراوان آرزو و فوط مناکلین میب کل مراد آورده کہ کاشانہ دولتش
 بہ شمع سعادت منور شد و شام آرزو و صبح رجا مبذل گشت عنی نیز برج دولت و شہرت
 شمع بزم جاہ و عظمت بہ بیستم شہر ذیحجہ در اول ساعت روز شنبہ سن یکہزار و یکصد و
 و سہ ہجری در قصبہ دیون ہلی روشن شدہ ساحت تمنای پدر و عم و شہستان امید
 خاندان را نورانی ساخت ابواب خرمی و خوشدلی بر روی خویش و بگازہ کشود

خان شجاع ازین موهبت عظمی جبین عجز و نیاز بر خاک منت سوده مراتب مراستم شکر و سپاس
خالق جان آفرین تقدیم رسانیده تا چهل و ذرحش هایلون و محفل عشرت مشحون تشریف
داده در خرنیه کشوده به بدل و نوال ملاذمان و سر داران رفقای خود را کیسه تو نگر گردانید

نظم

ز فکر این و آن آزاد بوده	بیرم شادمانی شاد بوده +
ز نقش فکر لوح سینہ شسته	چو شیشه صاف دل خرم شسته
نه از وهم و خیالش اعتباری	نه از گردالم در دل غباری
درون سر برده در حبیب فرغت	کشیده پای در دامان راحت
که کرده باده از جام طبر پر +	در دل بسته بر روی تفکر
میابودشاهی و جوانی +	همه سباب عیش و کامرانی

غنچه لهای دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شگفت و روز بروز زمانه به برکت قدم
آن سعادتمند کوس ترقی جاه و اقبال در پیش در نبواخت یعنی از آن روز خود بخود
دولت و اقبال استقبال نمود چون بهین انقاس بطون حضرت بیپوستان
پسر تولد شد بیپو سلطان نامش نهاده در پرورش و حفاظتش سر مو تاج اهل و
تغافل روان داشت در آخر همین سال نواب نظام الملک ناصر جنگ برای انتقام
النورالدین خان گویاموی صوبه دار ارکاٹ که بے سبب از دست تم بدایت
محمی الدین خان مظفر الدوله همشیره زاده نواب موصوف باغخواهی حسین دوست خان
عرف چند اصحاب نایطه در میدان آن بنور گدازه در سن یک هزار و یک صد و شصت و
دو هجری قتل گردیده و نایطه مذکور یسازش فرسایس در ولایت صوبه ارکاٹ

متصرف شده بود و نیز بند و بست آن صوبه و بیه شرارت کیشان آن ضلع فرمه
 همت خود قرار داده عازم کرناٹک پایان گھاٹ گردید و همه پالیکار بالا گھاٹ دلاو خان
 صاحب صوبه سرامع سامان جنگی حضور طلب شدند از آنجمله کراچوری نندراج از
 طرف میسور و اله بالشکر گران و حیدر علیخان نهضت کرده بحضور سیده شریک معار که
 بود چون در میدان جنگی بقصور فتورافا غنچه کڑی کنول نواب موصوف در سن
 یک هزار و یکصد و شصت و چهار بهجری شهید شد پالیکاران کمکی مجبور و وقوع این اقص
 حیرت افزای اطلاع احدی راه دارالمقرهای خود سرگردند و خان شیخ با جمعیت توپخانه
 خود تا نصف روز در لشکر پراکنده شهید اقامت داشته بعد دریافت کماهیست
 از آنجا راه بالا گھاٹ گرفت و سه چهار شتر پر خزانه عامره که بغیان غارت کرده بودند
 آنها را تنبیه کرده داخل خزانة خود نمود و مراجعت بسربزرگ پٹن کرد

ذکر ترقی حیدر علیخان بهادری مع دیگر واقعات که در سن یک هزار و یکصد و شصت و چهار بهجری

چون در زمان ریاست چک کشن راج و دیرسند آرای میسور و کار پر از کراچوری
 نندراج در اطراف میسور شرارت کیشان جمع شده هر جا سر بشورش برداشتند و
 تعلقات سرکار را خود متصرف شده از حلقه فرمان راجه سر کشیده بودند و بار سال
 زرشکیش معمولی نمی گرانیدند خصوصاً دیوراج برادر نندراج طرق نمک حرامی
 پیموده پیرامون محل راجه بزرگ بندی کرده چند گلوله توپ بر در محل پراکنده بود
 اما نندراج بتائید و تدابیر عد و شکن خان شیخ اعدای دولت و اما در زیر خست
 علاوه برین که در تمامی بند و بست و ملک شرقی میسور خلل باور خسته با افتاده

تفصیلش اینکه چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعد شهادتش مرجع القهقری
 بمیشورتافت و خان شجاع نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فوجدار رای کوٹ
 و هسور و باگلور که مع جمعیت همراه نندراج بود از اثنای راه رخصت گرفته سمت تعلقات
 خود شتافته شیوه بغاوت اختیار کرد بدستور تعدادان و پالیکاران آن طرف خود
 سری گزیده بودند نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ و المعنی شده برآ
 بند و بست آن ضلع سوائے خان شجاع دیگری را تجویز نکرده که مصرع لازم شیر است
 سیرکوه و دشت و برین کارامور ساختند و با جمعیت حاصل و مع برادری شاهباز
 صاحب خوب صاحب کنی جمعدار و بهر اسوار و به مختاری کل مور رخصت کردند از آنجا
 خان شجاع شبان شب چون اجل ناگهان بر سر باغیان غنوده بخت رسید و دست
 و بازوی مردانگی و شجاعت برکشاده همه بار ازیر ساخت و گنگارام بد انجام برآم خود
 ساخته پاداش عمل شنیعش ملوق ورنجیر نمود و بیک حمله مردانه سردیگر سرکشان را
 از بار ووش نخوت پوچ سبک ساخته سرنگون بر خاک عدم بخوابانید غرض بعد
 دو ماه تمامی باغیان را اسیر قتل کرده در قلعات کوهستان آن طرف یعنی در کوهچه
 هولی درگ و چن رای درگ و رتن گیری و رای کوٹ و هسور و همانه مستقیم از ملازمان
 خاص خود گذاشته قلعداران معتمد علیه و در هر قلعه مقرر کرد و بوفوج نرانه و شتر و
 اخیال منظر و منصور مراجعت به دار التریاست فرمود و همدان ایام همد خان سردار
 خان نامی و محمد عمر پدر محمد علی کنندان گهونساز سمت رکاب به ملازمت رسید
 بعد از عمده عمده به رسالدارئی مردم بارامور شدند

ذکر فوج کشی نندراج بر حسب استدعای نواب محبت علی خان

سراج الدوله سمت ننگر معرفت ترچناپلی و ظهور شجاعیت
خان شجاع در آن مهم و واقعه سین بکیر او کیست و شش هجری آنکه

چون نواب محمد علیخان سراج الدوله والا جاهد بن نورالدین خان شهید که از تنگام
انتقال پدر نواب ناصر جنگ شهید در قلعه ننگر سپاه گرفته بود حسین دوست خان
عرف چندا صاحب نایطه که به کومک فراسیس بچلپی از طرف هدایت محی الدین خان
در و بست ملک ارکاٹ در حیطه تصرف خود داشت باراده استیصال نهال دست
محمد علیخان جرات پرداز گشته بچند فراسیسان و لشکر خاص خود که پنج پشش هزار سوار و
دوازده هزار پیاده بود بعزم تسخیر ترچناپلی همت گماشته نهضت نمود و قلعه را محاصره کرده
مشغول مورچال و آتش فزوری گردیدند سراج الدوله بلاعلامی چون چراغ صبحدم بی رونق و نور
گشته محفوظ خان شهابت جنگ برادر کلان خود را نزد کارپرداز مسوریه روانه کرده بریان
اتحاد پیغام داد که اگر در نیوقت اعانت مأموده اعدای دولت ما را زیر سازند و از جمیع امور
بحایت ما برخیزند بعد از همت غنیمت و بند و بست صوبه ارکاٹ قلعه ترچناپلی مع توابعش به شما
سپرده شود و نیز تفویض چند تعلقه عمد و پیمان بکونر بندر دیونا پٹن که از قوم انگریز بود موکده
ساخته از آنجا هم فوجی از اهل فرنگ طلبیدشته بودند نندراج کارپرداز مسور نظر بر همچو ملک
بمتر و زرخیز نموده از روی حرص ملک مال بکمال آنکه فردا از حریصان نرود حرص بر رویم برگ
تشنه از خواب همان تشنه جگر بر خیزد و با ما را و دیگر یلکاران اتفاق کرد و
بسیار خرج نموده خود مع خزان و توپخانه و شکر که هفت هزار سوار و دوازده هزار پیاده
بود سمت ترچناپلی روانه و اگر چه راجه مسند آرا بر این معنی رضا مند نبود اما دلوائی بی فکر

رفت و بنواب محصو از زرو آذوقه و غیره سامان ضروری هر چه که می بایست کمک کرد
و حیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکر این سراج الدوله بوده کار شجاعانه نظمو می رسانید
و بار بار پیشکفر سپه و چند صاحب بخون زده هر بار شکست میداد و قزاقان خود را
که غازی خان بیدر سر داریشان بود بر اطراف عساکر ندکور برای قزاقی تعیین کرده بنادق
و خیمه ها و اس گاو ان و غیره اسباب می طلبید و در یک شب بخون به تردد نمایان و
کوشش نمایان و حمل های مردانه از فوج هراول فراسیدند و ضرب توپ گرفته منظر
گشت و در همسران خود سربندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل چند اصحاب
که در دلوای مندف که سابق در همونجا به قسم کلام الله از منکارانی زن همشیره زاده
تر مل نایک حاکم مدبره عهد و پیمان بعدم فراجمت حالش در میان آورده بدام خود کشید و
آخر از قول و قرار منحرف گشته دست تغذی و شهوت پرستی بر آن زن دراز کرده بود بدار
کشیده شد که آفت یافت تاریخ اوست پس فراسپین اه پلچری گرفت چون سراج الدوله
فتیاب سرخ گشت از قرار و مدار که میسویه کرده بود به لطایف الحیل برگردیده برسانیدن
مبلغ زرو نقد یعنی مشاهد لشکر یا نشانی هم خرج ششماه به پیغام فرستادند راج بر این مقصد
لا حول خواند و بر عمل تجربه خود و پیشانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاصره کرده تسخیر سازند
پس خان شیخ و دیگر سرداران بهادرنش از اطراف قلعه جنگ انداختند اما خان دانا
بعد منعکس شدن معامله از فراسپین اه مصاحبت و اتحاد پیوده چند سپاهیان را به کومک
خود طلبیده بود سوای این اسباب جنگ مثل توپ بندوق و ضرب باروت بر حسب ضرورت
از پلچری قیمت می طلبید و گوند از ان بی خطا و دیگر فرنگیان را از ان قوم طلبیده نوکر داشت
چون سه ماه دیگر باز زرو و خور در گرم بود که متوجه بر او رفتی خان شیخ همونجا بگلوله توپ

شهادت شد آخر الامر نواب محصو فکری دقیق بکار برده پیام داد که کسی سردار معتمد خود را مع جمعیت
 همان قلعه روانه سازید تا کلید باندیشه گذارشته بانه بدو استار کاش بجا می آید انگریز و انگریز
 نندراج دانست که افسون تدابیر و غریت مردانگی خود در دل بماند بر گشته اثر کرد همان زمان بخت
 خود را از آن گیتی گویا که برادر قرابت خود می شد با و نیکو را و بر کی و خوب صاحب جمع
 رسید بدلی دکنی جمع دار امر سنگه ابا جمعیت دو هزار پیاده و مقتصد سوار در بند
 قلعه توابعش تاکید کرده روانه نمود چون ایشان نزد روزه قلعه رسیدند کلید قلعه
 ایشان فرستاد چون آن روز میان همدو بسیار بدو نحس اکبر و ساعت هفتم نخوس بود
 ایشان عذر روز بدو پیش آورده گرفتند کلید را بر فردا قرار داده مراجعت نمودند راج
 این معنی را که باینفای عمد و پیمان خود پرداخته شده از نعمتات شمر پس فردا دیگر ایشان
 مذکور بخوشی تمام مع جمعیت اندرون قلعه رفتند بحد داخل قلعه بهانه سوال جواب
 تنها گیتی گویا را غیره سرداران را طلبیده قید کرد و آلات حربی ضرب ملازمان ایشان
 را علیحد گرفته بعضی را براند و بعضی را مقید ساخت و باب قلعه نبوده همه شکرمیست
 چند گلوله توپ پرانیدند راج بر و پیش غضب آلود و اندوهناک گشته تبشولیش تمام ندانست که
 عاقبت کار چون کند آخر هیچ اندیشه سود بود خود مشاهده نمود آخر حسب عاب دید خان
 شجیع ناکام و پسر مطلب بسوی سستی منگل مراجعت نمود بختیالت اینکه خود بحد و کد بسیار فایده
 همدست شدن بلا در زخیر سه چهارک هون را بیکان صرف کرده آخر کاری نکشود سود را را
 رفتن متوانست راجه مسند نشین ازین معنی ریخته خاطر شده خرج لشکر از نه ماهه فرستاد
 لهذا عسرت خرج بر تبه کمال غایب حال لشکر بانش شده بود بجای مذکور اقامت زردید بدین
 روز با بالاجی روانا سر کرده پونا اول فوج کشی باین طرف جوی تنگ بهدر آمد و بعد از

صوبه سرانواب لاور خان را پر گنه کولار جا گیر داده بلونت را و امیر خود را بضبط و ایالت
صوبه مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجاع خالی یافت بے باکانه و عدم
مراجعت احدی دیهات میسور خراب تر از دل عاشق و ویران تر از خیال فاسق نموده
تهانه جات خود در هر قلعه مستقیم کرده بضبط و تصرف خود در آور در راجه مسند نشین چون
دید که غنیمت زور آور شده همه مواضع متعلقه خود را متصرف گردید و سوامی قلعه ننگور
ماگری در گد و المقرر بضبط خود نماند و شکر خود اطراف ترجیا پل بسبب نا تجربہ کاری
و خود پسندی و لوای منقسم ماند نندراج را خطوط متضمن خرابی ملک تاراجی رعایا و
برایا باران نوشته طلبید هر گاه او بمقتضای ننگ نخوست که سوامی بند و بست امور خود
مراجعت نماید راجه از انجام کار قیام دولت خود فتور و قصور اہ یافته بود سخت پریشان
حواس گشته بگذاشت کرور رویہ مقدمہ جنگ بصلح فیصل ساخته اگر چه غنیمت با تمامی
لشکر خود معاودت بہ پونا نمود اما تہانہ های خود و عمال از مکانات و قلعات میسور برداشت
نہ نمود بلکه از اول زیادہ قایم کنانید و تمامی ملک چنان تاخت و تاراج گردید کہ ہنوز آباد شدہ
القضہ چون نندراج بہ تنگی منگل قامت داشت سپاہ لشکر بنا بر مشاہرہ خود مراجعت
بحال لوای رسانیدہ بر ڈیور شین ہزنانشستند پس وایشانرا بہ بختان چرب شیرین
فہانیدہ تر در اجہ روانہ سرزنگ پٹن نمود اما خان شجاع را کہ بذاتش اعتماد تمام داشت ہری
سنگہ نامی جمعہ را کہ از قوم راٹھور سردار صد و پنجاہ سوار بود و پنج صد سوار خاص پاکیاہ خود
و دو ہزار پیادہ با خود داشت بسبب تنگی دستی و عدم رسیدن مدد خرج لشکران کا
بحدی رسید کہ ہری سنگہ مذکور پاپس نمک گذاشتہ برای اخذ مبلغ حق خود معہ
برادر سی فراحم خور و خوابے لوای شدہ دہزنانشست حتی در باور چچانہ خاص و

آب بند ساخت دلوای بر عماش بی جگر شده از جنس پارچه و ظروف نقره و طلا که بنا بر ضرورت
 در سفر با خود داشت معجزه نقد در عوض مواجب ما هیانه اشن اده او را بر طرف نمود
 چونکه جمعی از مزبور معزوم خاص گشت کامیاب از آنجا کوچیده مع احوال و اقبال برادر سرریگ
 پٹن بفاصله دو کمره راه فرود آمده بود و همراهیانش شب بخوشحالی تمام که خالی از وسوسه
 و دغدغه جسمی و روحی یافتند از حوائج بشری فارغ شده همه با بر لبستر استراحت در آشتند
 بوقوع این حال خان شجاع بهم برآمده پیش دلوای رفت زبان طعن بر کشاده گفت که این
 چه حرکت بود که تو کردی که لایق ارباب دولت نیست سوای اطلاع خیر خواه صمیمی از تو که
 راج را بفروخت ظروف و پارچه خاص که صریح کسر شان بود بے اثبات حق زرمشا هر سانی
 دور از صلاح و فلاح زیرا که یک را بچنین مراعات بے ثواب شوخ کردن بردیگر جمعی را ندران
 لشکر ابواب گستاخی کشادن است لازم که او را که پا از حد دایره بیرون نهاد و جوابی چنین
 وقت بدو تنبیه باید نمود اگر اجازت شود لبسترایش پر داخته آید که عبرت بگیران شود
 دلوای بر این معنی گوش رضا نهاده التماس تنبیهش نمود تا خان شجاع از آنجا چست خاسته
 بفردگاه خود آمد و پنج صد تفنگچی را با سامان جنگی همراه خود گرفته را ہی گردید و بیک
 ناگاه بر سر غفلت شعاران اجل رسیده در تاخت و چنان شلک با ریخت که بعضی از ایشان
 بعدم بیدار بختی بر همون لبستر خوابی ست پازده بخواب فنا سر کشیدند بعضی از آنها
 باتیغ و سپر چند قدم پیش آمده جان خود را در باختن عرض تمامی مرد برادرش را مجموع
 نمکحرام مذکوره تیغ و دفت نوک سنان ساخته احوال اقبال آلات حرب ضرب ران
 ایشان مع نقد و ظروف و اجناس فراهم ساخته پیش دلوای آورد و او سو احوال
 ظروف نقد سرکار خود دیگر سامان مع اسبان آن جماعت معدوم بجان شجاع از زانی

داشت پس آن شیخ دانا بدایر عدو مالی و دشمنی مشهور عالم گشت بعد چند روز
دلاوی آن شجاعت منش اطلبیده برابر خود برمسند نشاند و مشورت صلاح کار خود کرده شکوه
تهدیدی و عسرت خرج روزمره در پیش نهاد خان شیخ پس سرانجام این امر یعنی تحصیل زر بدمه
همت عدو که از خود گرفته چون شیرخان مع دلاوران خود سمت پالیکاران نهضت نمود
و در عرصه یک سال همه نایار و پالیه مارا زدی و بر ساخته مبلغ خطیر گرفت و از آنجمله کسی
که نخی خواهی تمام استقبال نموده بر حسب خواست فکر ادای زر کرد و از جان مال
امان بخشید و کسیکه باز جاده امرش بیرون گذاشت و منتظر اجازت و فرمان راجه
مسند نشین بوده برسانیدن زر راضی نشد بزور بازویش چنان خراب و تاراج گردید که
نام او اولادش از جریده روزگار حاک گشت بر پالیکاران تعلقه پنی ویر و پاچی که سخت
سرکش بودند بحسن تدایر عدو مال در تاخته آنها را مع عیال و اطفال و خزانه و دیگر اجناس
اسیر کرده زنده آورد و در بعضی جای قلب آن نواح از چوب کلان و تخته های گران قلعچه ها
که با اصطلاح دکنیان لکڑکوه گویند بنا ساخته همانند خود گذاشت اطراف جوانب آن سمت
شهرت و عبرت سیاست که لازمه ارباب یاست است در انداخته ملک بضبط و باغبان رادر
اطاعت خود در آورده اند راج ازین فتوحات که بحسن جمعی خان شجاعت نشان مبلغ خطیر
جهدست نموده بود خوش و خرم گردیده خط مبارکباد تسخیر ملک پالیکاران لغی مع کرده و در
نزد نزد راجه روانه دار الزیاست کرده نصف سیاهی خجالت از حمزه حال خود دست
باز بعد چند می خان شیخ را برای بند و بست طرف دژ کل و پال گهاٹ و غیره مع فوج
روان کرده بود در آن اثنا دیگر اعیان میسور که نزد مسند نشین بودند به سیم قشیش غیب
و تحریص طلبیدن تند راج کرده از راجه خطوط طمانیت و تسلی خاطرش مبراخص فرستادند

له پادشاه
 قومیست از
 ابله
 پس از این
 حکیم و سکوت
 میدانند و دران
 قوم از او چنان فایده
 ایا جلافتان این
 و جاعت بر سر تن
 حال است پس
 زنان آن قوم
 یک شوهر مقدر
 نباشد لهذا
 اولادش را
 اولاد صورتها
 و عادات مختلف
 بجایند

ترسیل داشتند چون لوای مذکور هم از مدت امتد که عرصه دو سال منقضی شده بود به تدریج
 سفر در مانده و تمنای ملاقات فرزندان و دوستگان که در قلعه دارالریاست سکونت داشتند در
 از حد بیشتر داشته فرصت وقت بحسب بجز دور و در خطوط راست بر ساحت بیابان فاینر
 دارالریاست گردید و خان شیخ را که به بند و بست پالیکاران بهمت گماشته بود خطوط
 مراجعت علی اسرع الحال ترقیم و ترسیل ساخت چون خان شیخ بر وانگی نندراج
 به دارالریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخت بحسب
 خاص که دو سه هزار سپاه بارونج صد چشتی کار و دو صد کلاه پوش هر فرقه که از پیچی و کورایل بند
 و غیره بزرگ باشی بسیار طلبیده شده بود و چهار هزار پیاده کزائلی و هشت صد سوار و چهار پنج ضرب
 توپ جلوی کوچ بکوچ طی منازل کرده رسید و در سوادانا مانند ف سرزنگ پش فرود آمد
 و در آنوقت احوال دارالریاست آن دولت چنان بود که در بند و بست ملک شمالی تبصر
 مرهه تاچتر که در راه صوبه سیراواز قلعه چهار فرسنگ فاصله داده رفته و عمال غنیمت بند و بست بهر
 و موضع کرده تحصیل از کارانی می نمودند و گوپال او مرهه تا فاطمه مرج که به بند و بست صوبه سیراواز
 عزل بلونت را و متعین شده بود باز لشکر کشی کرده قلعه بنگلور را محاصره ساخته اما سری نواس
 بن بنگلور را و برکی که قلعه از بنگلور بود دل از دست داده قلعه مضبوط کرده بدین هی تسلی خاطر
 محافظان برج و باره پیرداخته بدفع غنیمت تر و دشایان بعمل می آورد و اعیان دولت میسور بشیرلی
 عقل و هوش گم کرده چون پیر زمان خفتان صفت انتظار مردمیدان شجاعت می کشیدند
 چون نندراج و خان تهور کیش فاینر دارالریاست شدند گوی در قالب منتظران جان تازه آمد
 پس همه بایه دفع دشمن دولت مشورتها کرده تمامی سرداران و جماعته داران را طلبیده در بند و
 ملک از دست رفته و تنبیه اعدا مشورت پرسیدند جلگی سرداران سپاه پیشه جواب دادند

اگر خود بدلت بر فیل سوار شده زرم آراشوند ما هم گریز و جان نثاری قصه نخواستیم کرد و الا ما
طافت کجا که با جمعیت بای قلیل خود مقابل از افواج کثیر مرهطه نموده

ذکر شکست یافتن مرهطه یعنی گویال او در سوار و جنگور و زور بازو و بی خان
شجیع و بازر و منتقل شدن تعلقات و مکانات مقبوضه مرهطه مع دیگر
کیفیات و افعات سن یک^{۶۱} هزار و یک صد شخصیت و شصت و پنج تنی

چون اعیان راج از تمامی سرداران لشکر خود چنین سخنان نامردی گوش کرده مایوس
شدند و خان شجیع را طلبیده بر این ماجرا اطلاع داده در صلاح ملک و مال یادی
جستند هرگاه خان شجیع بلا تأمل سرانجام این مهم بر ذمه همت و الانهت خود گرفت
و راجه سندها را بعد هزاران هزار آفرین و تحسین پهنه خود کشیده بخطای خان بهادر
خوانده مکرر التماس در بند و بست ملک و تنبیه اعدا نمود و علم خاص لشکر و خیمه خاص خود
با مسند زرین و لوازم آن مع خزانه و توشکخانه و فیلیانه و غیره بیرون قلعه فرستاد
پس خان بهادر را سپه سالار مقرر و بهر امور مختار کل کرده پان رخصت داد و از دیوان خان
خاص تا دیوڑی مع اعیان پایاده آمده و داع نمود آری مصرع هر که شمشیر زنند
سکه بنامش خوانند چون خان بهادر و شهباز صاحب فقط جمعیت بای خود بیرون
قلعه رفته در میدان کرکیت فرود آمدند پس راجه و دیوای همه جمعداران را با طاعت
سپه سالار شجاعت شعار فرمان داده حرف رخصت بزرگان آوردند تا از آنجمله خوب صاحب
دکنی جمعدار و سینه بدلی که از قید نواب محمد علیخان مخلص یافته رسیده بودند و جماعه ایشان
سه هزار سوار بود و رحیم صاحب یعقوب صاحب امر سنگه و میر بجلی با جمعیت بای خود و ساکنان

جنگی مستعجل و سیه لاریها در شدند بدستور چند سران پیادگان مندیله کلاه پوش مع
رساله خود بر فاقه بهادر اقبال مندیله گماشتند و دیگران بخت و تکرار مبلغ ماهیانه
در پیش آورده در دارالمقرمانند پس سپاه را موصوف همون جمعیت قلیل که چهار پنج
هزار سوار و دوازده هزار بار و پیاده شوش هفت ضرب توپ و بلاتامل بر دوت مردانگی را
تاب جسارت داده سمت بنگلو کوچ کرد و در دو سه روز به بند و بست تمام در سواد چون
پیش فرود آمد مره‌آبادی ازین معنی خبردار شده پانزده هزار سوار را بمقابله روانه نمود چون خبر
ورود افواج مره‌آبادی رسید سپاه از دی همت از آنجا کوچیده در جنگل بڑی چون شیر
گرسنه اقامت وز زید و دیگر خبر و آغوش فرودگاه افواج مره‌آبادی طلبیده با یک هزار
مردم بار و چپ‌کی کار و دو صد کلاه پوش خود بدولت از عقب نشان تاخته چنان زد که اهل غنیم
تمامی اسباب گذاشته و بفرار نهادند و بعضی با اسیر و قتل شدند پس از آنجا بعد شجون
که عین بدیر عبرت نمائش بود کوچیده فایز بنگلو گردید و در سواد بسون گوری فرود آمد خط
طمانیت خاطر متضمن رسیدن خود بر بنیه غنیم دولت موسوم سر نیواس قلعه دار محصور ترقیم
و ترسیل نمود چون از جنگ مره‌آبادی عاجز آمده بگی رسد و ذخیره نزدیک بود که قلعه بغنیم سپارد
و بملاحظه نشان حیدری خاطر جمع شده چند اتواب خوشی و بطرف لشکر مره‌آبادی پراپند
مره‌آبادی رسیدن کوک قلعه خبردار شده دل از تسخیر قلعه و مورچال برداشته بتدبیر شکست
فوج کمک در افتاد و بفاصله دو فرسنگ بر راه سوئی کپه به بند و بست تمام فرود آمد
بود روز دیگر صبحی سپاه را شجیع لشکر خود را آراسته میمنه و میسر به لیران جنگ آورده
سپرده توپخانه را بر روضه بجانب لشکر مره‌آبادی و آورد او هم خبردار گردیده به آراستگی
افواج خود پیرداخته نرم آراگردید اما از شکلهای توپ تفنگ شجاعت نشان که چون

قطرات باران میرنجتند همت در باخته تاب مقاومت و محاصمت در خود نیافته بگذشت
 بعضی اسباب رو بگریز نهاد و سپه لاری جمع ظفر یاب شده مع اسباب بگذشته او
 بفروگاه خود مراجعت نمود و سر نیواس قلعه دار را بطایف الحیل و به بهانه ملاقات
 طلبیده همراه لشکر داشت و کبیر بیگ نامی را از رفقای خود بجا است قلعه مقرر کرد و غنیمت
 باز لشکریان منور و خود را فراهم ساخته به سوادزله و حکام مستعد و آماده جنگ بود سپه سالار
 شجاع از بنگلو کوچید و بدسته فرسنگ راه بالا پور کلان فرود آمد تا دور و ز توقف و زید
 و شبی قابو یافته باز در تاخت به شک های اتواب و بنادیق صاعقه باران های آتش
 نشان چنان لشکرش منتشر ساخت که هوش و حواس مردانگی همه با چون رنگ گل از
 خود پرید حتی که لشکرانش همه اسباب جنگی و احوال و خیام و غیره گذاشته آواره و دشت را
 گشتند سپه سالار مظفر برآمد و سردار شکر مرطبه بطور از آن مملکت جان خود بسلاست
 بیرون برده بجنگل شتافت و بعد ده پاتر ده روز باز بفراهمی سوار و پیاده پرداخته بفرم مقابل
 مستعد گردید در آن اثنا از پونه خبر رسید که چون و لیوس را و بها و سداشیو پس کلان
 بالاجی را و نانا که لوای خود پسندی و گردن نخوت در ممالک هند برافراشته به سلاست
 سوار و پیاده پیاده و سی صد ضرب توپ سمت دلی تاخته دارا خلافت شهنشاهی را غارت
 ساخته آخرا از دست قدرت احمد شاه درانی که جدرمان شاه میشود با چهار دسته بربال
 که فی دشته دوازده هزار سوار مقرر است در رسیده بود و در میدان کنج پوه متعلقه پانی پط
 کر نال برای معقول یافته آنچنان خراب پایمال شدند که نام و نشان جلگی از جهان بستی
 ناپدید گشت و بالاجی با شمع اخبار شکست فاحش و انهدام بنیان دولت و تاراجی
 لکو کها مردم منموم و پریشان خاطر شده بود آخر الامر از بس تالم و تشویش جنون پیدا کرده

بساط حیات به آه و حسرت در چپید پس گویال اوازمین سانحه وحشت اثر تاب مقابل
 لشکر غضنفر نشان در خود ندیده آواره دشت ادبار گردید یعنی مع اسباب و لشکر باقی
 خود مراجعت پسر نمود و در ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپهسالار تعقیبش
 کرده تهاجمات مرهطه را از قلعات تعلقه میسوری جابجنگ بعضی جابجرت مالی برداشته قلعه را
 و عاملان خود را جابجا نصب کرده مظفر منصوص مع اسباب غنائم اعدای مفروزه سلطان
 و اطمینان ظاهر مراجعت بسریزنگ پهن نمود و بے بند و بست کار خانات دارالریاست
 چنان بود که همه جمعداران سوا مع جمعیت های خود که مجموعه سه چهار هزار مردم بود تیار شده
 بنا بر زرشا هر خود با ابواب در پچهای قلعه مضبوط ساخته مزاحم کار و بار هر فریق گردید
 و سرداران بر دیوڑهی های راجه دلوای بسترها آراسته به بحث و تکرار مستعد بودند و احدی را از
 اندرون قلعه بیرون نمی گذاشتند و کسی را از بیرون اندرون بار نمی دادند سپهسالار صاحب
 شوکت بر بے اعتدالی و بدسلوکی این جماعه بر آشفتگی در فکر تنبیه معقول آنها بود درین اثنا
 چونکه راجه نندراج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بربانی زن تره فروش خرابی
 حال خود و مزاحمت بیوفایان گفته فرستاده التماس تدبیر فیصله مقدمه آنها ساختند شجاع
 جید دل مراسم خاطر جمعه و سخنان تسلی و دل داری و دل داری آنچه که مناسب حال و وقت بود
 از زبان بے کین مودی ساخته پیغام خیر خواهی داد پس روز دیگر جمعداران هنگامه آرا
 پیام فرستاد که ما هم حقد را برین ولت ایم که از چند ماه بے مشا هره بے خزانه سرکار سرگرم
 و خدمت بوده ایم اگر اجازت دهند بشکرت شما پرداخته بند و بست مقدمه خود هم کرده آید
 لیکن یقین شمارند که تادریو انخانه و محل زمانه ایشا گلوله های آتش نشان بانه های اجل نشان
 چون اقطار امطار بار دود و دوشک اتوای بنادیق در سر نخوت و پوچ ایشان چون آب غلظ

نه چید هرگز راه راست نخواهند پیمود اگر شما با قبایلین معنی پردازید فموالمراد و الا اطراف
 قلعه پوره با و بیله با هم خوب آباد هستند سوای این از تمامی ملک سیور اگر خواسته باشند
 بی بیج و تردد مواجب خود توانم گرفت چون جماعه داران سخنان عبرت انگیز آن شیرصولت
 گوش کردند ترسیدند مباد که بر خانهای خود که در بهادر پوره نرد عید گاه قدیم که عربی تیری
 محمد علی کمندان خوب آباد بود و در سوهار سیه بنا ساخته بودند فتنه برپا شود پس اجازت
 آمدن قلعه بمعدودی چند در دادند تا آن غصنقر صحرای دلاوری باد و ضرب توپ جلوی
 و شش نفقه بار و دود پیا ده نیره بردارد اخل قلعه گشته جای از ملازمان جوق جوق
 گذاشته نزد راجه دلوای رفته بدلا ساودلدی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران
 هم سخنان چیرب شیرین ادا ساخته و تالیف قلوب خاص عام نموده باز بفرودگاه خود
 مراجعت کرد و دیگر با همین قدر مردم جلوی اندرون قلعه آمد و جمعداران را گفت که بر
 دیوڑهای زنانه راجه و دلوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم سپیل
 رسیدن آب اشیا ضروریه محالات نبند شود همه با قبول این معنی نمودند پس و نه را
 پیاده را با سلاح اندرون طلبید و دیوڑی های زنانه راجه دلوای چوکی نشانید عرض
 در دو ستر و زنند و بست هر استه و چون گرد محل خاصه کرده روزی در دیوان خاص
 رفت چند همراهیان خود را به بهانه دهر نادر اندرون دیوانخانه که حیر دوسی نامند قایم کرد
 خود یکایک بیرون آمد و جمعداران را گفت که مقدمه ما و شما فیصل یافت باید که حساب تقریر
 ما پیا نه داخل فترت و شکنجانه و خزانه نموده در خود بگیرید و بسترهای خود را از اینجا بردارید
 مع وکیل رساله و یک متصدی خود به کچری حاضر شوید تا مقدمه شما از روی حساب
 ما هوافصیل نموده آید اگر خیال دیگر در دل داشته باشید عاقبت کار خود ندامت برید

این بگفت ملازمان خود را فرمان داد که جمعداران مع یک کیل و متصدی در کچری حاضر باشند
دیگر گسان را بیرون قلعه برانید چون دلیران جلادت نشان جوق جوق صف آرسته
طنبور و مرفه زنان و بنادیق جنبان در هر بازار و محله گردیدند جمعداران از مشاهد زنگ
اتجار زنگ بر روشکته حسب الایام و استرضای خاطر و الاعمال کرده بایک و نویسنده حساب
به کچری حاضر شدند پس شمع دانا خود بکچری شسته حساب ماهوار برادرهای هر هر
جمعدار دریافت نویسانده فریاد داشت آن نزد خود گذاشت و برای موجودات
جامعاتی ایشان را طلبیده چون جماعه دار هزار سوار ششصد سوار و پنج صدی
سید صد سوار و دو صدی را صد سوار موجود بود و دما از راهوار با سازش متصدیان
توشکنانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلبت بر میگرفتند چون محاسب
ادراک برین سرشته عین فتوح و قوت یافت برغبین متصدیان توشکنانه بهم برآمد و چون
چهره نویسی های هر هر جمعدار و جماعت تا هنگامه آنها مواجب پاهای موجود وضع کرده و
حساب ساخت ازین بر جماعه دار مبلغ زر خطیر سرکار فاضل گردید و در عوض زر سرکار
اسپان و شتران خیام و ظروف پارچه از روی فریاد داشت گرفته بر طرف ساخت
جمعدارانیکه در زدم و بنرم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشا هر یک آئین بمانیده باز بحال
نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردید و اسان ایشان را داخل مطبل خود
کرده در عوض آنها بفرایمی بار گیران متوجه گردید و از فکر دور و دراز و راست

ذکر بنجیده خاطر شدن نندراج مکرر از داماد خود و رفتن او به
میست و جنگید نشان از سپاه شمع آخر اسیر شدن و منتقل شدن

آنی کل ضلع بارمجل در سرکار خدا داد مع دیگر کیفیات که در سن
یک هزار و یک صد و بیست و نه هجری قمری واقع شده

چون سپه سالار بهادرنش بحسن تدبیر عدو مال شوکت خدا داد غنیم دولت را شکست داد
و ملک از دست رفته را باز به دست نمود و بنده و بست را را بایست بوجه حسن عمل آورد
چه شتر ملازمان او باش منش را از آن دولت و ساخته بجای خود آسود و همدان ایام
راجه مسند نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدمه ترجیا پللی که با وصف زیر بار خرج
کثیر کامیاب نه گردید سخنان نخستین آئینه باز به بند راج شنواییده سخت بر بهی خاطر خود
و انمود که نامبرده به پیکار آزمائی خود نادوم گشته بجزو که بسیار پیرانه سری را وسیله خود
ساخته رخصت میسور گرفت و از جمیع مقدمات ملکی و مالی خود را بیدخل ساخته در قلعه
مذکور اقامت داشت و چند ملازمان ضروری که دو هزار پیاده و پنج شصت سوار و پانصد
جوان باز نزد خود نگاه داشت دیگر اعیان راج مشورت کرده در فکر گرفتن اسناد مهری و
سکه های دیوانی نندراج در شدند خصوصا که نندی را و نامی زار و ار که مشرف لشکر سپه سالار
بشیع بود همه را ترغیب و تحریص در این امر بیشتر کرده لی نعمت خود را بهرین مشورت با خود متفق
ساخته همه کینه بان به راجه التماس این معنی نمودند و او بر حسب التماس ایشان عمل کرده از نندراج
اسناد پردهانی یعنی صاحب دیوانی طلب داشت و چنان جواب داد که اسناد در عهد ریاست
شما بمانه رسیده بلکه از جدا مجد و آبای شما بابا مجد مطبقه بطبقه حاصل گشته اعاده آن تحصیل
حاصل است هرگاه با جمیع امور نظامت دولت شما و بنده و بست مهمات ریاست از خود
گذاشتیم یقین تصور کنید که بوسیله اسناد مزاحمت بحال میگیس نخواهیم رسانید و این قمر طاس

پارینه را چون مسوده مبتدیان شمارند خود بدولت بتجویز کار پردازان و انا هر کسی را که
لایق کا ضبط دولت بینند مقرر فرمایند و این ضعیف مسرف نادان را از کشمکش و مرج و مرج
و اگر از ند چون همه با آماده کساد منزلت کسر جاهش و دند نوعی گوش گذار اجه ساخت
مراجش بر آن آوردند که سپه سالار جمیع را بملق بسیار سپه خوانده بنا بر گرفتن اسناد مهری
سکه با رخصت نمود پس سپه سالار موصوف از آنجا با لشکر خاص خود آن طرف کوچیده به
نندراج مفصل از طرف خود ازین معنی ایما ساخت که بالفعل مزاج راجه را بعضی بدخواهان
بر غلاییده و آواره ساخته بر آند کواند اسناد و سکه آورده اند پس لازم می نماید بلکه
صلاح همین است که اسناد خود را با معرفت خیر خواه صمیمی بگذارد و ازین طرف خاطر
جمع دارند چون او با قبایلین معنی نپرداخت لاچار اجازت راجه منظور شده قلعه را گرد
گرفت و فکر مورچال نمود از اطراف تیر بهاینا ساخته توپخانه نصب کرد و باز هر چند بعدم
مناقشه و پرخاش اندر ز عاقلان ادا نمود اما او راه راست نه پیوده از صلیحت و صوابدید
آن والا دانش فرهنگ بهلوتی ساخته آماده جنگ گردید و اتواپ طرف لشکر سپه سالار
موصوف سرگرد پس آن شیرمیدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیردل شتر زهش
از اطراف جنگ توپ و تیر و تفنگ انداختند پس آتش فتنه از هر دو سو افروختند
آخر الا شجاعان بی باکان بزور دلاوری و قوت بازو بر محصوران هنگامه روز و رخنه
برپا ساختند کار پرداز محصور پس از سه ماه از آنجا که آذوقه و ذخیره مع اشبار دیگر اغذیه
و اشربه و ضرب و باروت کمی کرد بحلقه انقیاد درآمد و بر حسب ترضای هوا خواهان
خود مع زنانه سوار شده به لشکر شجاع و انا رسید و قلعه را خالی ساخت پس آن صاحب
شوکت در قلعه همانه خود گذشته او را همراه خود بدارالرایست آورده مقید خست

و حسب الاشاره راجه بطایف بحیل از او اسناد دیوانی با دیگر کو اغذ گرفتار متصور
 راجه و اصلاح اعیان و تنش کندی را و ز تار دار که دولتخواه قدیم بود نمک حلال تصور
 کرده سپردا و نمود و در امور بند و بست ملک که بعد اطلاع خود بدولت بهرام اقدام نماید
 تاکید تاکید ساخته فایز گشت تا از شعبه بازی فلک ناهنجار و زمانه بد کردار که هر آن
 و زمان رنگی تازه بر روی کاری آرد غافل بود چونکه نند راج اسناد دیوانی بلا زمان
 سپه سالار سپرده بیباک گردیده بود اقامت از التریاست کسر نشان و منزلت خود
 دست بطایف الکلمات رخصت حاصل ساخته بجا گیر ات خود که سه تعلقه یعنی
 کینور و پریا پین و ارکل کوڑه مع ایجنٹی درگ که از وقت فساد چندی بضبط در آمده باز
 جاری شده بود عازم گردیده لقبیه کنور سکونت داشت فوج ضروری برای بند و بست
 کار خانات خود که شش هفتصد سوار و دو هزار بار و سته چهار هزار پیاده که کز ناظمی فراهم
 کرده آسوده کامرانی می نمود و همدین روز با سراج الدوله محمد علیخان الاجاه با سازش
 اگر زیر بغرم تسخیر پهلوی فوج کشی نموده بود و فرانس کبلی را بخدمت سپه سالار که صیت
 شجاعت و کار اگهیش در اکناف عالم رسیده و شهرت نام آوری آن و الافطرت
 معروف هند و دکن گشته بود و فرستاده التماس کوک نمود و دو پیر گنه یکی خنجی و دیگری
 تیاک گده که در علاقه خود داشت محاصلش بشکر کوک و گذاشت سپه سالار عاجز و نواز
 انگشت التماس اجماعی قبول نگین تر ساخته سه هزار سوار و شش هزار مردم بار و دو
 هزار پیاده کز ناظمی بسرداری سید محمد دوم برادر بی خود با و فورسا مان رسد و آذوقه لشکر
 و اسباب شایسته اعدا شکنه روانه پهلوی نمود چون صاحب مشار الیه رخصت گشته
 مع اسد خان مکرری نایطه که در ایام سابق نوکر حاکم کوڑه شده بایالت ضلع باره محل

نامزد گشته بود و در شجاعت و دلاوری یکتائی داشت و در فغانوازی عدیل خود نداشت
 بنا بر آن شمر از شجاعت و احوالش سمت ارقام می یابد چون عبد المجید خان از دست
 بلونت او مرهه گشته شد امت را و نامی سردار مرهه بموجب تاکیدش با پنج هزار سوار و
 هزار پیاده بضبط ضلع باره جل فوج کشید و بخان شجاع نوشت که زود قلعه خالی کرده بخود
 سپار و آن تهور منش اگر حمیت فوجداری بکرت آمد و بسجده سوار هیچ توهمی را آن لشکر
 بخاطر راه نداده مانند شیری که در گله آهوان افتد حلا آور گشته مخالفان را از حوالی معومه
 تر پا تو متفرق گردانید و فوراً سر را و ندکور از پیکر بدین جدا ساخته بر منبره نمود چون بعد
 چندی عزیز خان کچشمی بر آن شجاع حسد برده خود با یالت آن نواح نامزد شده رسید
 خان لا و از خود نوکری گذاشته برای ویلور سکونت داشت سپه سالار موصوف مساعده
 مع بار برداری فرستاده بخواجهش تمام طلبه گشته نظریه شجاعتش متعین سپید موصوف کرده
 بود با سامان جنگی به بگلور رسیده دریافت که پالیکار آنی کل ریاست مغرور و معجب گشته
 بر عیاد دست تطاول دراز کرد بلکه شیوه حق تلفی ملازمان خویشان خود مرعی داشته
 بیباک بود صاحب معزالیه فرصت وقت مغتنم انگاشته یکایک در تاخت و یک شب پالیکا
 آنجا گرفته بدار الیاسی که کرد و در قلعه او و نهان گزاشته پیشتر کوچید و بهمدان اشنا خبر رسید که
 ملک باره محل از دست ستم غریز خان چشمی چیلد محسن خان عرف موچامیان حاکم کریم بی بند و
 گشته همه عیالات راج شدند بعضی از آنها مستغاثی گشته در بند و بست آن ضلع بصاحب
 موصوف التماس کردند چنانچه صاحب معزالیه اکثر غم بند و بست آن نواح بدل مصمم
 داشت اما در اقدام این امر جز حکم حضور متامل شده عرضی بحضور فرین گنجور گذرانید
 سپه سالار موصوف بمجر و موصول موضوع مضمون عرضی بلا تامل عنایت نامه متضمن

بند و بست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمود پس صاحب مشار الیه از گماط رای کو طره بالشکر عبور کرده بر سرش رسید غریز خان با جمعیت خود همه ملک گذاشته بے جنگ سمت کرطیه و فیله نهاد صاحب معزالیه در تبلیغات کو بهای باره محل هئانه های معقول بغوجاری اسدخان مکرری گذاشته خود توجه پلچری شد چنانچه بی فراجم صحتی از رعایا بدرانگی تمام بر فوج متعین مورچال انگریز شبحون زده مع سامان رسد و غیره دخل قلعه گردید چونکه محاصران بعز قوع این اقع خب سر در اگر دیدند از اتواب بنادیق راه آمد و شد محصوران بر بستند با این صاحب معصوف بالشکر خود زردولی نور اقا داشته حراست شهر بزمه خود قرار داده بود اما در پرگنه چچی که هجده کردی غری پلچری و در آن زمان از ضبط فرا سیس منتقل شده بتصرف ناظم ارکاٹ یعنی نواب محمد علی خان در آمده بود زیر حکومت صاحب معزالیه نبود و تیاک کڈه که بمسافت بعید واقع شده زیر حکم گماشته اوبو لیکن در ایام حراست شهر مذکور بعدم علف و کاه و کمی غله و غیره احوال شکر یان و دو آب تنگ گردیده تمامی اسپت و تربیدانه و کاه بعضی سقط و بعضی دم خیز شده بود و صفت چنین خزانئ سیاه جیدری کوشش مردانه بعمل می آوردند

ذکر فتور اعیان میسور و پیودن طریق حرام مکی کنندی راو ز ناز دار سفله مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر پیا داش عمل خود رسیدن او و فوج کشی ایاجی پنی مرهطه و ناکام قیتش که در سن یک هزار و یک صد و هفتاد و هجری واقع شده

چونکه زنار در بد کردار یعنی کنندی را و بافضال و عنایات اقبال عدو مال خداوندت مفت سند و یوانی ملک میسور بیرنج و ترو دیافت و اعیان ارکان دولت را از

استر ضای خاطر و ستصلاح خود منحرف ندید دانست که بخت نیکو و طالع سعید یاری کرد
و چرخ بکام خود میگردد باندک زمان از آنجا که آب بر که خور و زود تر گنده میشود و سگ
حلاوت لقمه شیرین بج گوارائی گردد بامید قیام دولت نکبت اثر خود از مخدوم قیوم برگرد
و خود را مختار حل و عقد معات آن دولت تصویریده بموجب پای مقدمه و راز دایره حد
و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و برتر نزدگی کارخانه بل استیصال دولت خداوند
نعمت خود بدل قرار داده به راجه در خلوت التماس کرد که نایک بمقدمه و بالفعل به بین
افضال و نوازش مهارج ترقی کرده صاحب ملک مال و لشکر شده است پس این معنی
بصدق و سداد محل امور ریاست به شمت می نماید مبادا که شخصی جنبی از اهل اسلام که
غیر قوم است و خیل کار و بار بند و بست دولت گردد و مفت اسباب ثروت و ملکیت
چندین ساله به دست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در انهدام بنیان دولتش کرده

منظوم

در ختی که اکنون گرفت است پای	به نیروی مردی بر آید ز جای
اگر همچنان روزگار به بلی	به گرد و نش از پنج بر نگسلی

مسند نشین نا تخر به کار بست فطرت از آنجا که

من از بقدری خار سرد یوار دانستم	که ناکس کس نگردد بهرگز از بال شینی
---------------------------------	------------------------------------

بر این معنی گوش رضا نهاده عاقبت کار خود نیکو نمود چه او را درین امر مختار ساخته
خود خاموشی گزید که او حرام نک از راه بد بختی چونکه

بود مانند گرم پیله ادنی زاده و در صب	که چون پوشد قبا ابریشمی گرم میکند خود را
--------------------------------------	--

ندانست که آخر کار و غایب دولت و خواری سر کشد دام فریب بر تمامی کارکنان و

علاقه داران میسور گسترده با خود متفق المعنی ساخت و خطوط بنا ظم پونه بدین مضمون که شخصی
مسلمان ادنی نوکر ترقی کرده متصرف ملک مال میسور شده چنان سرکش گشته است که از
راجه خبر نامی بیش نمانده اگر در نیوفت با عانت ما پرداخته او را از میان بردارید و مقرر
سالیانه شماع دو لک و پینه ندر و پنج لک و پیه بخرچ فراهمی لشکر بلا توقف رسانیده
ایدروانه کرده منتظر و جویای وقت بود چون سپه سالار شجاع که جمعیت گران از لشکر خود
روانه پیچری نموده و جوقی بفوجدار میسر علی رضا خان سمت باره محل که بند و بست آن طرف
ضرور افتاده بود فرستاده بدو سه ساله بار که تخمیناً هزار و پانصد مردم باشد و چهار صد ار
طویل و هزار پیاده بی سروسامان در فرودگاه خود که در دیورای میطیه برکناره جوی مقرر بود
بامحل زمانه و متعلقان و دیگر خوشیان و کارخانجات دولت سکونت و زریده بود اما به
دانائی و فراست تمام از روی حرکات و سکنات و جواب سوال و مفتری چیزی از خارج
هم دریافتی برای حفاظت خود که ارباب بیاست را ضرور بل واجب باشد و دستگیری
پیرامون دارالمقر خود احداث کنایه اتواپ آماده داشت و هر چند زناد و ابواب بهانه
بند و بست کار ضرور و دریافت ماهیت او نیز خود طلب میداشت که با وصف حرکات
بدنش آن مخفی و مکریم از زناد را خاطر جمع بوده بمقتضای دستورش بصفت ملائمت در امتحان
کار و بارش همت می گماشت که آنکه بیت بکرمی ممکن است از سنگ آهن اجد کردن که
نبر می تواند چون آب ز فولاد جا کردن چون او برای آمدن و عده اموز فردا بکار
برده کار به بیت لعل گذاشت و بارها گفته فرستاد که راجه رخصت بیرون رفتن نمی دهد اگر انصاف
تشریف شریف از زانی فرموده با جازت راجه ملا برید تا حاضر بدریافت این جواب در
از صواب اندیشه ناک شده در فکر دود و دراز افتاد اما سرشته همت از دست نداده در

بند و بست خود بود چون خطوط مذکور رسول موصول پونه گردید مادی هوار وین مانا از بس حرص

دنیا که طرکاه حرصیان است چنانکه گفته اند

پرنی گرد ز دریا کاسه چشم جاب

هر اول مرتبه بود بعد چهل هزار سوار بیست هزار پیاده و تو چنانکه نا اوقت مراجعت

خود در صوبه سرگذاشته بود همراهش داده روانه کرد چون که خبر آمد مرتبه بنزاد احرار همک

رسید همون شب فکر دقیق کرد و صبحی ابواب قلعه بند ساخته اتواب کلان بطرف سرودگاه

خداوند نعمت خود راست کرده گولها پرانید انصاحب شوکت بیرون دیوانخانه خاص حرا

طرف قلعه نگاه کرده بفراست دریافت که معامله برگردید و گمان باطن بجایه ظهور آمد

اما بقیع تصور کرد که

چهلذات است ز عمر دراز نادان را

چند مردم را فرستاده بلا اطلاع احدی همه آبنی کاران ساحل جورا مع سبد که هنگام

طغیانی آب بود گرفته مقید ساخت و سواران و پیادگان حاضر الوقت را گرد خانهای

خود داشته متصدیان کار خانات خود را طلبید و افراد یادداشت حساب تو شکنانه

و فیلیخانه و شترخانه و سلجخانه و دیگر اسباب نفیس خانگی یعنی از جنس پارچه ظروف و غیره

تفصیل را گرفته در نصف روز از بند و بست امور خود فراغت یافته آسوده گشت

در آن حین نمک حرام و خیم العاقبت بچند پیادگان و سواران در وازه میسور برآمده

بفرودگاه آن شیر میدان شجاعت پوش نمود اما محافظان بتیرها بشک های

تفنگ اتواب حمله کنان را نه میت داده منظر گشتند و مکرر حمله و یورشهای نامعقول

به عمل آمده آخر جمیع وجوه ناکام و محروم برآمد وقت شب خود بدولت نقد و جواهر

انجا کار خفیه
بلا حین جورا
از سبیلان بویا
چون دورید
آیندگان را
روزگان را
عجب میکنند
میگویند که
کشتن بیای
خود می بینند
۱۱۰

و زیور مرغ از محل زنانه گرفته و در خرطیه با پیر کرد و بدلا ساواستالت توابعان پرداخته باد و سید
 سوار برق آهنک خرطیه با برداشته از سید با عبتو جو کرد و از آنجا شبگیر زده صبح خیال فی کل
 کردید و در یک ساعت بند و بست آنجا کرده طی به کبیر یک قلعه از بنگلور متضمن رسیدن خود و قریه
 و ترسیل نمود آن رفیق با توفیق بمجر و تاع تشریف آوردی آن صاحب شوکت خوش و خرم گردید
 اما چون هزاریان قلعه ملازم راجه بودند اندیشناک گشته فکری کرد چه خود با جمیع هزاریان
 قلعه به بهانه تماشای باغ بیرون قلعه شتافت و بمجا فظان دروازه چنان تاکید کرد
 که حیدر علیخان بهادر برای بند و بست مهمات ضروری از سرریگ پٹن می آید او را
 مزاحم نشده بار فقایشان درون قلعه بار دهمید پس مزاعرض دعوت ترسیل داشت
 چون شصت اقبال نشان عرضی مردد و لتخواه مشاهده نمود به طمانیت ظاهر داخل قلعه
 گشته بر ابواب دریاچه باز ملازمان رفقاء خود نیزک بندی نموده فارغ گشت مزاعبتو
 یک ساعت معه هزاریان مراجعت کرده شرف ملازمت حاصل ساخت پس صاحب
 اقبال عدو مال تمامی هزاریان و مردمان طمانه قدیم را با نعامات شایسته خوشدل ساخت
 و بکارهای عمده آئینده امیدوار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان
 بکارگذاری و جان نثاری متعهد گشتند و بعد بند و بست این کار فوراً همه جانان
 و ساهاوکاران شهر را طلبیده بهر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک و پیه گرفت و
 میر علی رضاخان را از رسیدن خود خبریده به بنگلور تمامی ماجرا اطلاع داده طلبید
 و بدستور مخدوم صاحب که در پیلچیری بود بر فتور و قصور ندارد آنک حرام و فوج کشی هر سه
 بر حسب تدعای همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به بی سببانی تمام در قلعه بنگلور آگاه
 ساخته طلبیده بود چون میرزا کور جمعیت خود که دو هزار مردم بار و سید سوار هزار پیاده

و پنج ضرب توپ داشت رسید انصاحب عزم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده برود
بسون گوری و همسور تیرها بنا ساخته لشکر خود را همونجا فرود آورد و خود بدولت رفرمای
سپاه بار و پیاده و سوار مامور گردید چون رازدار نمک حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر
میدان دلاوری صید گاه که نه گذاشته علم شجاعت در عرصه مردانای بنگلور برافراشته بدیده
صولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان در انداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر
شتره صفت آمده تمامی اسباب سامان برداشته اندرون قلعه بروند و مسجی را علی که در آن
زمان دیری بود خانه خالی ساخته توابعان بهادرنش امع صاحبزاده والا قدر بلند اقبالیت

کربینش فروغ دولت و جاه ۴ | عرض میداد در جهان ناگاه ۴

بهفت ساله بود در آنخانه گذاشته گرد خانه چو کیهاد داشت و بلا توقف آن زبان بغل
و نصب اعدا را و اعمال تعلقات میسور پرداخته لشکری بغرم تسخیر قلعه بنگلور فرستاد
بود درین عرصه ایسا جی مینی بالشرکس نگین چون شاهین گرسنه که بطعمه میرسد رسید
نه نازدار رسیدن او را از مغتنمات انگاشته کیفیت آن شجاع صایب تدبیر گوش گذارش
کرد و اخیال آن شتره خصال را که سنی ریخیر چپا و تقبیت لایق گرفته آراسته می ست
مع دیگر اسباب شایسته و ولتمندی نذرش گذرانیده در باب تسخیر قلعه بنگلور و اسیر
کردن آن شیر میدان موکد ساخته روانه کرد خود هم عقبنش جمعیت نه هزار سوار و چهارده هزار
پیاده مع اتواب قلعه شکن کوچ بکوچ رسید تا مرطه باطراف و جوانب بنگلور هنگامه طوفان
برپا ساخته قتل و غارت رعایا دست شتم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سر
زمین از صدمه و وادومی عساکر نکبت ماتم خراب و بے چراغ گردیدند هر چند مرطه
مورچال دو اینده صلابت کو چها گردیده و تیرها احداث کرد و بشکست قلعه مهت بر گما

اما ملازمان صاحب شوکت تبر و دشایان بار با بهور چال تاخته آتش میزد و بدفع یوشها و حمله
ایشان پرداخته طفر مند و کامیاب می گشتند در آن اشنا می نمود و صاحب طرب حضور از
فراسین خست گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش بقبر بر اول موضوع شده باشد یلغار کرده
به تیکال گده رسید و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گهاط تپو
عبور کرده بکشن کیری آمد و سامان رسد و شرب و باروت آنچه که ضرورت بود از اسد خان
فوجدار آنجا گرفته قبض الوصولش سپرد و از راه رای کوته در سواد آنی کل رسیده بود
که مرهه و زنار دار از آمدن صاحب موصوف چون پیل دمان بالشکر گران اطلاع یافتند
با منصوبه شایان مع سپاه پیا دگان سفاک در تاخته چون مور و ملخ گردش هجوم آوردند
و فیل و شتر را مقدمه الحیش ساخته در میدان بعرم مقابل صفها آراستند و صاحب موصوف
بازی اعدا لشکر از دست نداده توپخانه و تفنگچی آن را در شیب مین قایم کرده با سواران
سبک عنان چاک دست خود بدست بازی عبرت نمای بر فراز ارض استاده بود آن
هر دو صاحب لشکر حساب سواران بسیار دلیه و اندک نمایدل نخوت منترل در نه گرفت
بالشکرهای خود بر آن جماعه در تاختند تا صاحب موصوف سواران خود را عقب گردانده اشارت
کرد تا کمینداران بر خاسته از شکلهای توپ و بنادیق دمار از روزگار بیدار اعدا بر آوردند
حتی المقدور دست از قتل و غارت دشمنان دولت بکشیده هزاران هزار مردان کاری و
دلاوران جنگی را از هر دو لشکر بجاک عدم خوابانیدند چنانکه مقهوران بهر میت خورده و بگریه
نهادند و باز در عرصه یکپاس و زفر اهرام شده گرد لشکر شیر مردان جهانگیر چون مگسان کم طرف
طنطنه زن زن برداشته محاصره کردند صاحب موصوف عرضی متضمن رسیدن خود و دیو
مذکور و محاصره دو لشکر بکست اثر مفصل بحضورت رسید و ترسیل نمود شجیع و الافطرت به تجویز

صواب نمای و دانش والا مکتوبی بر قاعده ارباب شوارسپند متضمن میبودن طرق بغاوت
و حرانم کلی ز نازدار بد کردار و آوارگی حال مال خود و مفارقت متعلقان بنمذراج نوشته
فیر رسیدن لشکر عدو مال از پلچیری و ستراهش شدن دو غنیمت و عدم جای پناه
به لشکر خود آگاه کرده ترسیل داشت چون دلوای مضمون خط آن محسن مکرم سراپا گوش کرد
رگ التفات قدیمی بحکمت آمده رقت کرد و یقین الست آنچه که پیش ازین بر خود گذشت
از قورهمون ز نازدار بوده باشد خط در جواب باستمال تمام ترقیم ساخته معجیه چکی اکید
بهم رسانیدن اسباب آذوقه و فرود آوردن لشکر در پناه کوه انچٹی درگ موسوم قلعہ آ
آنجا که ٹھانہ او بود ابلاغ داشت پس شجمع دانش آگاه تاکید مذکور نزد صاحب موصوف
بموجب مرقومہ الصد ز نیز از اطراف خود دایما ساخته فرستاد و بهم آیین لبری و دلزدی
چنانکه بود اعلام نمود صاحب مغز الیه که تا سه چهار روز بد ریافت صعوبتهای اعدا شکنی
و منصوبه خود داری با وجود سعی مردانه سپاه دو لشکر بساط میدان نرم از دست
همت نداده و بجیلہ های دست برد و دمد مدہ های غنیمت فریب نخورده با وصف کمی آب و
ودانہ دواب بلاندیش به دلاوری تمام همونجا بسیر برده بود بجز وصول عنایت نامه
والا و تاکید تندراج قوی دلگشته صفوفا آراسته است بر لشکر غنیمت دراخت مہر و
نا تجربہ کار تاب مقابلہ شیران جہان پیاد خود نیافتہ مثل و باہ مزاجان از پیش و بر
گردیدند فاما پیرامون فوج ظفر موج حلقہ زده به شعبہ بازی فریب دعا مشغول
بودند با این صاحب موصوف بعد مہول و ہراس مہینہ و مسیرہ به شجاعت پیشگان
مردم بار و سوار سپردہ شلک زنان راہ درگ مذکور گرفت و تاکید تندراج قلعہ آنجا
فرستاد قلعہ مذکور در پناه کوه شیران شزرہ صفت را فرود آورده و از طعمہ

اشهر و دیگر اسباب لازم حوائج بشری بخوش خریدی مهیا کرده سرخر و گشت مهره
چون این حال دریافت تو پچانه خود را طلبیده اشته از دور بر جماعت راست پیشگان
توپ اندازی آغاز نهاد و هنر حمله های نامعدود بر شکر حیدری بعمل آورد چون یک
روز و دو شب برین تیره گزشت شب یوم صاحب موصوف بچند سردار تحب به کار و
قوی بازو مع د و صد کلاه پوش و دو هزار مردم بار جلادت شعار بعد پیا پیش بسیار شیب و
فرار زمین کوه و دشت در تاریکی عقب عساکر اعدا رسیده چنان زد که طاقت و فرصت
جنگ آنجماعه مفت از دست هوش و حواس افتد آواره دشت افکار و ادبار گشتند
سران ناخبر به کاران یعنی ایساجی بی و را و متفنی بمعاینه این حال که ناگاه روداد تنها
سرو پا برهنه خود را از آن معرکه جان ربا بدزدند و لشکریان آنها که هر اسانه خبردار و
از خواب غفلت بیدار شدند دیوانه وار دست به شمشیر و تفنگ برده تیر و شناخت خوش
و بیگانه نکرده با یکدیگر گشته گشتند مابقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند بعضی از معرکه
مرد آزما می هزار الحاح و زاری از دشت شیران خونخوار مائی یافته جان خود با سلامت
بردند صاحب ظفر مند خوش و خرم گشته شادان به فتح بر ابواب جهان بلند آوازه ساخته
صبحی مع اسباب مقهوران و اتواب و دیگر سامان که توده توده و بسته بسته در افتاده بود
بر داشته بفرودگاه مراجعت کرد و هر دوسه را منظم روز دیگر باز بهیئت مجموعی کرده چون
زاغان سیاه فغان کاو کاو برداشته با وصف پرانگی خاطر و او صناع یک جا
شدند درین اثنا تندرراج بمره نوشته که حیدر علی خان بهادر رکن ولت میسور
است و حق خود درین ریاست ثابت کرده بلکه مالک این ولت اوست در نیولاز ناچار
ادنی نوکرش بچاکم بهیئت پیش و بی من قیود و بن لیریا کند همیشه چون خالی شود و بانه شیریه

الطاف و نوازشهای خداوند نعمت خود گستاخ شده از آنجا که بیت صل بدختر خطا
خطا نکند و بی وفا با کسی وفا نکند و راه بغاوت پیموده از مخدوم خود برگردیده پنج پیه
می برد آخر این فعل شنیع صریح او را مفر نخواهد کرد ۵ اعتبار سبت فطرت یکد و ساعت
بیش نیست مگر در آخر تهنه نشینی ردیکه شد بالانشین و شمارا هرگز لازم نیست که در مقدمه
بند و بست یا ست ما دخل دهند اگر اراده اخذ رچو تهمه در دل داشته باشند صواب
آنست که فکر وصولش کرده صحت و سلامت مراجعت نمایند بعد دریافت مضمون خط
نند راج مرهه از زنار دار بد اعتقاد گشته سخنان رخش بر زبان آورد چونکه از
دست بازی لشکریان شیر صولت تنگ آمده بود درین معنی صلاح خود انگاشته
بمحضو انصاحب شجاع غم مراجعت خود طا بهر نموده چیزی نزد درخواست نمود
انصاحب شوکت احوال خود و تاراجی اسباب دولت از دست بغاوت و فتنه
انگیزی زنار دار بیان کرده رسانیدن ز بعد ترقی بند و بست کار خانجات خود
قرار کرد و اوالتاس و گذاشت باره محل در پیش آورده جد و کد بسیار نمود پس پاپس
خاطرش و صلاح وقت تاکید و گذاشت ضلع بار محل بلا لافافه موسوم اسد خان مگری
نویسانند ثبت ممر کلان نزد مرهه فرستاد و این معنی از مغتلمات از خانه سوزنده هر چه
برآمد سود خود دانسته از آنجا کوچید آن شجاع صاحب غم بسعرت سرلیه از لشکر مخدوم صاحب
ملحی شده سر پرده خاص بیرون قلعه نصب کنایه با سامان جنگی داخل خیمه گردید و خیمه
بفوجدار بار محل نوشت که ما بر آئینه نظر بصلاح امور خود داشته برای و گذاشت ملک بار
محل ز نام شما تاکید پے لافافه نوشته دادیم لکن شما با استقلال تمام بوده حکمت عملی هرگز
اورا دخل ندهند پس فوجدار با تدبیر با استقلال و اطمینان تمام بند و بست قلبجات

کرده بود که ایسا جی پنی معه تاکید و نفیر بکشنگیری رسیده تاکید معه رسید خود نزد
 فوجدار مصایب ای فرستاد آن فرمان بردار با توفیق مجدد و ابرو و از دستخط خاص بهر
 جیبی ولی نعمت بنام خود درخواست و ایامی ساخت که بر یک تاکید بے لفافه ملک قلع
 را و گذاشت نخواهم نمود چون مرهه در افس ساختن تاکید نوشت جواب صاف داد
 که کاغذ موسوم بابر شما و افس نخواهد گردید مرهه بچنین جواب سوال مردانه دریافت که مقدم
 ابر گشته و درین رد و بدل هیچ سود و بهره همدست نخواهد شد و آخر این ملک در ضبط مان خواهد
 ماند و در همون تشویش قاصد انش خبر رسانیدند که آن صاحب صولت بالشکر میر علی رضا
 خان و مخدوم صاحب چون شیر غزال گرسنه از کنج غار قلع بنگلور برآمده در سواد صحرا
 آرمیده نظر غارت بر رسته اعداد دارد مرهه از خیر دل از دست داده بے نیل مقصود راه فرار
 سرگرد هرگاه مرهه بطرف بار امل نهضت کرد ز نار دار مالوس بدار التریاست خرید آن صاحب
 عزم باشوکت مع شکر طفره پیکر از راه ماکری درگ برآمده در درگ مذکور و اتری درگ
 و چین رای پٹن و چین پٹن و غیره تمانه خود گذاشته از بالای موتی تالاب و چیر کولی
 سمت پریا پٹن بنا بر ملاقات نندراج راهی گردید همد آن زمان از راه اخفا خطوط
 جدو راجه مسند نشین باین مضمون که در نیولا دولت ریاست میر نیه خاندان ما بسبب
 بی تمیزی و بد لحاظی و نفاق اعیان بے تدبیر چنان بی بند و بست گردیده که اکثر اهنجا
 از راه بغاوت فرصت جوایان اخذ ملک و دولت هستند درین صورت آن فرزند
 سعادت مند با اقبال متوجه بند و بست این ریاست شود و ما بیچارگان را بجای
 امن و امان نگه داشته بطرفداری ملک و مال و غیره پردازد شایان سعادت مند لیست
 بآن شجاعت منش رسید چون شجاع و الادانش بر مضمون خطوط واقف گشت و آن

کتابت را دست آورند و سند دولت خدا داد خود انگاشته داخل حبیب مبارک کرد و در
جوابش تسلی نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بعزم ملاقات نندراج شتافت
و بساعت سعید شرايط موصلت جسمانی با یکدیگر بجای آورده شد و کلمات قصور و عجز
پرفتور در میان آوردند و نندراج بر عمل شنیع زنا داران فرمایا خوانده در اتصال و منزش
مشورتها و ترغیب با فرمود پس آن صاحب شوکت بالشکر خود برای تنبیه مستعد گردید
نندراج جمعیت خود را که دو هزار پیاده و هفت صد سوار و هزار جوان باز نزد خود موجود
داشت متعین آن صاحب عزم کرده خصلت نمود درین اثنا زنا داران بالشکر هفت هزار
سوار و دوازده هزار پیاده و منویل کلاه پوش که سردار بهشت صد حطی کار بود و ده هزار
ضرب توپ بعزم مقابل برآمده اگر چه سواد پریا پشن را مضرب خیام عسکر خود نمود اما
از نهیب مردانگی و یک تازی و دست شمشیر اعدا شکنی آن بهادر منزش شب و روز چون
بید می لرزید بلکه خور و خواب ناگوار میدانست قضا را شبی در لشکرش آسیبی رسد
شکست بر اسب دیگر در افتاد و با هم لگد بازده و پیل بر داشتند چون هول و هراس در
لشکر پاننش بمرتبه اتم بود یکبار آواز فغان و او یلا آمد آمد دشمن از نهادم در زن برخاست
که همه شکران زیر و زبر گردیدند و بعضی هولناک دست شمشیر برده رایگان با یکدیگر
گشته گشتند و اکثر بیو پاریان اموال اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تغابن
بر سراوقات خود زدند چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوزا شری پدیدان و مجمل
گشتند و بر کرده خود پشیمانی کشیده بجای خود آرمیدند پس چه سالار شجاع بدیافت
احوال پر ملال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر ممینه و میسر آراسته است
طرف لشکرش شتافت اگر چه او هم همه لشکر خود آراسته و تیار ساخته با قواعد در

استاد اما از ریش شکلهای توپ بندوق غازیان شیرشکار جمعیتش مکلیم پرکنده گردیده
مغلوب سپهراند از گشت فوراً بر اسپتق شتاب سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت
سراپا ترمده هزار بیخ و تردد داخل دارالریاست گشت جمله سوار و مردم بار و پیاده
باساز و سامان امانت بدستور سابق داخل ملازمان آن سپه پرور شده متعدد
زد و کوب اعدایش گشتند پس آن غریبانوار از آنجا کوچیده از راه چنگال عبور جو کرده سوار
مانای منطف بالشکر فرود آمد و توپ کلان بر یک تیری داشته بنا بر عبرت چند گلوله
بجانب یوانخانه خاص و محل زنانه راجه پرانید و بمجد و صدمه گلولها از محل زنانه شور و غوغا
برخواست و همه مستورات براجہ مستغاثی جانهای خود شدند و از غوغای عورت
هوش و حواس در باختہ آن صاحب عزم پیغام فرستاد که از ابتدای راج و بناے
دارالریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ماسوائے دیوراج حرام مک چنین شوخی نکرده
واحدی بر خانه ما گلولهای توپ بندوق نه پرانیده گوند از ان خود را تاکید نمایند تا
دست از چنین شست اندازی و بدسلوکی کوتاه سازند و مرکز خاطر را با ایما نمایند
آن شب جمیع اعدا لشکر در رجوالش گفته فرستاد که ما هم مقتدر پای تخت این دولت بنیر والیم اما
حرام مک منحرف دولت ماندرون قلعه پناه گرفته است لهذا متکفلان امور ملک داری
چنین شوخی و گستاخی بعمل می آورند اگر او را بحضور ما فرستند همون مخلص دیرینه
هستیم که بودیم راجه جزا قبال این معنی چاره خود داری ندیده بعد تو شق عہد و پیمان که
او را از جان هلاک و مغرب نسازد در سپهر یعنی مقید بحضور آن فیض بخش روانه نموان
فیاض دوران او را که قابل بداکشیدنی و عضو با بریدنی بود نظر بر عہد خود کرده مانند
زناغ سیم بخت در قفص آهنی بند کرده روانه بگلور ساخت الحق اگر نگو از خوان نعمت

کسی پرورش یافته دست نوازش والادستی شیوه حرام مکی بجا آورد و طرق بغاوت
پیمای منتقم حقیقه باندک زمان او را گرفتار دام بدبختی نماید آری **بست**

باصاف دل مجال از خوشتر شمنی است | هر کو کشد بر آئینه خنجر بخود کشد

ذکر بند و بست قلعه دارالریاست یعنی سرریزنگ پین و غیره
مع دیگر کنفیا که درین کثیر از یک صد و هفتاد و یک مجری روداده

چون آن صاحب شجاع ظفرمند از مهمند کور پرداخته بر اعدای دولت خداداد فتیال گشت
آداب شرایط شکرنا تنهایی بدرگاه آئمی مودی ساخته روز دیگر به راجه گفته فرستاد
که اگر اجازت شود خیرخواه ملاقات متعلقان قلع می آید او برضا و رغبت خود
محافظان ابواب قلعه ادر باب و گذاشت آن صاحب شوکت در قلعه تاکید کرده خود
بهمانه سیر و تماشا سوار شده رسید و فراوان زر و گوهر محض تالیف قلوبش بر فرق علوم
نثار ساخته و زیور مصرع که عبارت از حلقه دست پدک جواهر و غیره باشد بخندمت
والالیش گذاشت و مراسم مبارکباد فتح و نصرت ادا کرده تکلیف تشریف آورد
اندرون قلعه نمود آن شجاع سراپا فکر و تمیز با و تعلقه رفتن دور از حزم و عاقبت اندیشی
که لازمه ارباب انش و پیش همونست آنسته بهانه روز ناساز و ساعت بد در میان
آورد و ملاقات متعلقان خصوصاً دیدار صاحبزاده بلند اقبال که فی الحقیقت وجود
شرفیش بنیان قیام دولت خداداد بود بر فردا قرار داده به ندر چند راس اسب و
خلع گران بهار جبار روانه قلعه نمود و خود بدولت آن شب همونجا آرمیده صبحی مع
جمعیت گران داخل قلعه گردیده بر ابواب و در محله های قلعه و دیگر کار خانجات

ملازمان معتمد خود قایم کرد بلکه بر دیویرھی دیوانخانه راجه محل زمانه اش چو کی ملازمان خود ششم
یا طمینان کلی از متعلقان توابعان ملاقات کرده عیش و نشاط اشتغال و زریه الحق حیرا
چنین نخواهد کرد که دولت نیم جان میسور را از سر نو زنده ساخته بارها محض بطفداری آن
دولت از مره و دیگر بغیان جنگها کرده بزور بازوی تدابیر عد و مال شکستها داد و ملک از
دست رفته را بنفس نفیس با تدابیر صائبه باز بقبضه اقتدار خود آورد با وصف این تیرد
و تشویش چون بدیحاظان کور باطن در شکست دولت آن قوی باز و حیلہ ہامی نگینند
و مزاج مسند نشین سادہ منش را از آن جناب الابرشورانیدہ فتنہ و فساد برپا می سازند
و این ہمہ محنت با و صعوبت ہا را کہ در امر ملک داری بطور ساینده بود مفت ضایع و برباد کردن
مینخواستند لهذا آن ہمہ را زیر کرده راجہ را از کشمکش امور ملک داری و در دست تدابیر اعدا شکنی
در حصار امن امان داشته بطفداری ملک مالش پرداخت بلکه از بجز کشاکش دولت دنیا
اورا بساحل نجات رسانیدہ ممنون و مشکور تو جہات و الاساحت

نیاید تا جداری بی دلیری هیچکس بر گزید + چو شمع از سر گذشتن لازم آید سرفرازان را
القضہ چون چندی روز و شب در نظم و نسق کار ہای شکستہ بلاد میسور و غلال لہن
فتنہ ساز و تنبیہ بدیحاظان حیلہ باز و جرمانہ گرفتن از متصدیان پرخش و تبدیل کاگردان
با مکر و فن و فراہمی سپاہ پیشہ و سباب شایستہ حربی آئین سپہ پوری بدل متوجہ
بودہ داد عدل و انصاف در داد و دلہای خلایق دور و نزدیک را بر بخشی و لوازش
گستری و خاطر داری بدست خود آورده نام آوری اندوخت و هیچ کار بدون تجویز رضا
و حسن تدبیر لاحقہ سرانجام نمی داد و پس را قبال مند ابہ او ستاد و الادانش سپردہ تعلیم
و تدیس علوم سعی جمیلہ فرمود و غرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ منیت تازہ

یافت و دلهای حاسدان ملک دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بجز رنگ رونق و
 خراب تر گشتند و اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان این دولت افتاده
 بحسن سعی و کاردانی در قبضه اقتدار آن ستم نهاد درآمد و مردمان قایل و مهربانان
 جهان و اهل حرفه و سپاه پیشه که از باعث کساد بازار و کسرت ملت و کم خواهش سران
 پیشین چون شمشیر در نیام غارت نشین بودند دفعتاً رنگ کدورت از چهره حال مصقله
 قدر دانی و مساعدت نجات پاک و صاف نموده مانند نیره سر بالا کرده حاضر حضور
 شدند و فراخور حوصله خود بکارهای لایق و خدمات قابل مهور گردیدند و سوداگران
 و تاجران حساب انخواهش انعام پرور از بهر دیار و بلاد تحایف نفیسه اسپان گران بها
 و شتران بارکش حاضر ساخته سوائے قیمت مقرره بخششها و انعامات شایسته می یافتند
 و لکو که از به ضمانت اهلکاران حضور نیا بر طلب داشت اسپان به ترم و سپاهیان و مردان
 هنوز در اطراف جهان می رنجت تا هر کس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی
 بوده سرانجام میداده بودند الحق هرگاه خداوند حقیقه میخواست که یکی از بندهای خود را نر او
 ملک اری و لایق غربا پروری و رعیت نوازی سازد و دانش امر جوعه خاص و عام

و کارش را سود و مایه بود انام گردانند مصرع
 دولت بغلت نیست که گویند چنین است ۴

حاصل کلام چون زنا را در حرام نمک بپا داشت عمل خود رسیده و بیخ فساد و خلل ملک مشهور
 برکنده شد جنوبی دارالریاست که مراد از ضلع پائین گهاٹ یعنی کومیتور و غیره باشد
 پر شور و شر گشته زیرا که زنا را در و خیم العاقبت برای بند و بست آن نواح یکی از خویشان
 خود را زانه کرده بود و او نسل حرام بعد یافت حال حرام نمک چندنا یار و او باش نشان را

با خود متفق ساخته شورش فرا بود بر آئینی بیش و صد سوار و دو ساله مردم باری هزار پیاده
 بسرداری سید امیرعل صاحب برادر سبستی خود معه سردار خان نامی دلاور شش روانه
 ساخت و خود بدولت نزدند راج رفته بطایف اخیل و بهانه بند و بست بعضی امور و
 خود رضامند ساخت مع متعلقان و خویشان زن و فرزند و قرابت اران او را همراه
 خود آورده داخل حویلی بخش نموده سجدات شکر بدرگاه قادر دولت بخش حقیقه ادا
 ساخته شاد دانه شادمانی و نغمه هجبت و کامرانی بلند آوازه فرمود چون سکه سهم گرمی
 آن بخت آور بدولت خدا داد راج تازه یافت و جمیع سامان شایان ثروت و سلطنت و
 خزانه و اجناس نفیس و زر و گوهر و آلات حرب ضرب بقبضه اختیار در آمد محمد و م صاحب
 بقلعه داری دارالریاست مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواهش متعلقان راجه بند
 نشین و نند راج و غیره بحال برقرار و قلعه دار به میر سامانی ایشان مامور گشت و خود بدولت
 روزی در ساعت نیک اندرون محل زنانه راجه و نند راج تشریف برده به تسکین و
 دلاسامی طرفداری ملک دولت پرداخته چند طبق پر از خلع و زر و جواهر هموار از طرف
 خود بایشان سپرد و بامداد مراجعت فرموده بهنگامه عشرت و کامرانی گرم ساخته بعضی
 پالیکاران آن نواح مثل کرک و غیره که بنیبه غفلت بگوش خرد داشته بودند نظر بر او
 باز وی شجاعت و یوری طالع آن همایون طالع کرده هر اسان گشته مطیع شدند و بعد
 بند و بست دارالریاست با لشکر ظفر پیکر به بنگلورشت تافته بادامی مبلغ که از نزد ساهوکاران
 آنجا گرفته بود پر داخته مسرور الوقت گردید و امیرعل صاحب سردار خان از بند و بست خود
 فراغت یافته خویش زار دارالاسیر کرده فایز حضور شدند و چهار آن اوقات بدر الزمان خان
 نایب به اراده نوکری از بختگده رسیده ملازمت حاصل ساخت چونکه آن فیاض زمان

از جد و پدرش معرفتی و وقفیتی داشت رسیدش را غنیمت داشتند بجا میانه پنج صد روپیه به بخشی گیری بار کچری مامور ساخته بود و به دران روزها بسمع شریف رسید که بالیکا را با لوط خور داز باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سرافتخار فلک نپدار نار سامی ساید و اکثر عایای تعلقات سرکار را بقاوی زر و فربس بسمت خود می کشد لکنیکه از صوت حمله شیران عساکر ظفر اثر خوفی ندارد پس سوای سز نش و تنبیه معقول مطیع و منقاد نخواهد و بر بهنای پند و نصائح اصلا طریق وفائی نخواهد پیو آن داد گستر باستماع این معنی بنابر بند و بست دولت خود عزم ستیصالش بدل مصمم داشته در فراهی لشکر و سبا جنگی مستعد بود

ذکر فوج کشی میر سید شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادهونی بن آصف جاہ ناظم دکن به بند و بست صوبہ سر او تسخیر کردن آن سمت بتایید حیدر علی خان بهادر و نقل شدن آنهمه بلاد به قبضه تصرف آن الادانش و فرہنگ در ہمون سال یعنی در سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و یک ہجری آنکہ

در حینیکہ بالاجی را و نا ماعہ تامی سلطنت امرای خود متوجہ بند و بست نواح خاند لوط میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدر آباد در ۱۲۶۶ لکنہ یکہزار و یکصد شخصت و شش ہجری بفراہمی لشکر انبوه بہ تنبیه مرہٹہ یعنی غنیم پونا و تسخیر ملکش مت گماشت و میدان خالی دیدہ بکوچہای دراز تا پونہ رسید و شہر را غارت ساختہ آتش زردہ بتخانہ ہارا شکست در دیر باگا و کشتی لعل آوردہ برگردید مرہٹہ بمحدر استماع این خبر بر سبیل بلغارہ رسید و اسد جنگ را متصل معمرہ ہناباد محاصرہ کردہ چنان شکست داد کہ بطرفہ العین

خرابی تمام بحال لشکریان مغول اه یافت از بهر و بنگاه و توپ خانه و غیره جدا گشته در یک قلعه
محصور گشت امرای قدیمش بعضی اسیر و اکثر قتل شدند آخر الامر لاچار شده بغنیم ده محضت
پیموده ملک هفتاد گت و پیه باستصلاح تحصیل داسن یوان معه دوشهر دار السلطنت سلیمان
دکن یعنی برهان پور و بیجا پور سوار این احمد نگر و دولت آباد و صوبه سرگزداشته سالم باه
به گو لکنده مراجعت نمودند آنهمه ملک در ضبط مرهه بود چون لشکر کشیش در سواد
کنج پور متعلقه بانی پت کر نال از دست سر ابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی او
ازین تشویش جان خود را رایگان در باخت بسالت جنگ حاکم ادیهونی وقت را
غنیمت شمرده مع لشکر و سامان جنگی به بند و بست صوبه سر اهمت گماشته بسازش
مرار را و حاکم گتی و حاکم کرپه کو چیده بهسکو که پرگنه من مضاف صوبه سراسر است و تهاه مرهه
پونه بود رسیده محاصره نمود و بکشایش قلعه فرمان داد چونکه موکنده سری پت نامی قلعه
انجا دلاور بود قلعه را محکم کرده آنقدر کوشش مردانه بجا آورد که حاکم مذکور تاب عدو شکن
با وصف لشکر کشی در خود نیافتد بختی بآن شیر شریزه شکار گردید یعنی حیدر علی خان بهادر
را طلبید پس آن شمع عالم نواز که در جنگ و رزم تنبیه سیامی گوڑه پالیکار سرکش بالا پور خود
سرگرم نبند و بست لشکر خود بود و عوالتش اسبب ترقی دولت خود انگاشته در رسید
اگر چه حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شده است و اما آن بیدار بخت بهشمار مغز
پیام فرستاد اول خدمتی که معین خواهد شد سرانجامش بهر ساند که در دست به عمل
آورده بنده سر خرو و لبش ملاقات خواهند پیوست و اوالتماس تسخیر قلعه کرد تا شمع
کار از مار و زدیگر پیرامون قلعه گردیده نشیمن فراز زمین مشا به کرده معموره را که شرقی
قلعه است بیک حمله گرفت و مورچال بهر نجا قایم کرده گولند از آن خود را فرمان داد

تا به شست اندازی توپهای حصار قلعه چون پنجه منبک ساختند و جمیع صاحب
وقت توپ اندازی بجا کم فرور نوشت که حضرت بجای خود خبردار باشند که بر قلعه توپ
اندازی بعمل می آید بعد آن گولندازی حسب الفرائش خداوند نعمت خود چند گوله
از توپ دور انداز بجانب لشکرش که بفاصله نیم فرسنگ غربی قلعه فرود آمده بود پرانید
که محض عبرت خود نمود تا لشکر مغول از زیرش گولها زیر و زبر گردید و حاکم فرور لشکر خود را
از آنجا برداشته آن طرف تالاب شمالی قلعه حیمه زده فرود آورد و عرض آن صاحب شوکت
عدو مال دوسه روزه توپ اندازی و قلعه شکنی مشغول بوده روز چهارم بقلعیان پیغام
فرستاد که من بهادر ام اگر چه دای جان مال و هوس عیش و عشرت باقی دارم به مع سامان
شمار وانه کرده آید و گرنه یورش کرده همه محصوران را مع عیال و اطفال ته تیغ کشیده خواهد
تا قلعه را بعد از دو بدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساخته از راه مصاحت به پناه
دولت خدا داد در آمد و قلعه بملازمان و الاسیر و آن خلق پرورداد گستر و قلعه ثمانه خود
گذاشته و قلعه را مذکور را از جان مال امان بخشیده حسب استرضای خاطرش مع
بار برداری باستصواب تجویر حاکم مسطور وانه پونه ساخت و روز دیگر بجا کم نوشت
که در قلعه مفتوح ثمانه باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعه بر داشته شود تا حاکم دانا به مقتضا
رای وقت پسند خود بند و بست قلعه مع توالعیش بند و آن شجاعت منش گذاشته
سمت صوبه سیرا پیشتر نهضت نمود پس آن دلاور باشوکت در عرصه دوسه روزانه
بند و بست قلعه فراغت یافته بالشکر طفره پیکر و آتشخانه جگر که از عد و سوز کوچ بکونج
قطع منازل کرده سواد بالا پور کلان را مضرب خیام عسکر نصرت ماثر نمود عباس قلی
خان بن درگاه قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود که در حق آن صاحب شوکت

غریب پرورد در ایام سابق بظهور سارنیده بود یاد کرده به بیم گزند خویش مع زمانه و استیلا
 ضروری راه ارکات سرگرد پس آن صاحب جاه باطلاع این معنی همانند خود در قلعه مذکور
 فرستاده بالشکر حاکم صدر ملحق شده بهراولی گزیده تا آن زمان اتفاق ملاقات هر دو
 صاحب جاه و فرصت همگلامی بیجا بانه صورت نه لبست چونکه در سواد میرا رسیدند آن صاحب
 شوکت غزنی قلعه سواد عید گاه را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی
 قلعه فرود آمده گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوچه های متعدد و بجزرین و نپیده
 آتش اندازی منجبتی پرانی اشتغال و زریزید چون کشایشان قلعه هم برای زریزین آن
 و الاوش نفویض یافت رفته رفته شهر گرفته تبیرهای قایم کرد و از اتواب کلان دیوار
 قلعه وارک قلعه شکست و از بس شکلهای اتواب که دل و جگر محصوران از صد شش
 چاک چاک می شد حصارها ریخته گردید با این ترکیب کشتن نامی حارس صوبه دل از دست
 نداده تا یک ماه داد قلعه داری در داد آخر الامر که حصارها بر زمین برابر شده بود از
 یورش غازیان شیرشکار آن شجیع و الاهمت هراسیده به پناه دامن دلتش سود و
 بهبود خود انگاشته التماس جان بخشی نمود و قولنامه قوی درخواست پس آن بیدارت
 و طالع آوریدلهی و امان بخشی او قولنامه فرستاده نامبرده را طلبید و همانند خود
 در قلعه گذاشت و آنچه که سامان ذخیره و آلات حرب ضرب که مرهبطه برای ملک گیری
 کرنا ملک بالاگماط و پایین گماط در آن قلعه آماده کرده بود در تحت تصرف
 خود آورد اما بلا توقف آن وزمان و عدم اطلاع احدی اتواب کلان و دیگر سامان
 شایسته آنجا را که تیار و لایق دشتن بحضور خود بود علیحدّه زیر خاک پنهان ساخته
 پنج شش ضرب دبان شکسته و نادرست مع چنبری سرانجام مدرس و بوسیده

بیرون انداخته نامه مبارکباد فتح بجاکم مذکور ترقیم ترسیل ساخت چون روز دیگر حاکم
مسطور برای دیدن قلعه اسباب جنگی مرهه بارهازبانی جاسوسان شنیده بود
که آلات حرب ضرب بادگیر اسباب گران درینجا داشته است سوار شده متوجه
قلعه گشت آن صاحب شوکت کار آزماد پیش قلعه اول شرف ملاقات حاصل ساخت
اورا اندرون قلعه برد و به سخنان ایله فریب چرب شیرینش در بود و کلیدهای
قلعه در پیش گذاشت و تتمه اسباب قلعه یک بعد یک بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاهده
و ملاحظه خبر و کل سه ضرب توپ کلان را که در حیلونواب ناصر جنگ شهید بود کشیده
در لشکر خود فرستاد و بقایا سامان و کلید قلعه و بند و بست آن صوبه بآن صاحب
ظفر سپرده داخل خمیه گردید چون بعد سه چهار روز کوچ مراجعت به ادیهونی مقرر
گردید آن صاحب شوکت را طلبیده بنواب حیدر علی خان بهادر حقیق جنگ
مخاطب ساخته مسند نظامت در و بست صوبه سرامع پیشکشات پالیکار نوشته در
و ضلع گرم کنده مع قلعه بر آن اضافه ساخته بی تکلف از زبان خود منبر بود
که شما بحق دولت و سرداری این همه ملک مستمند او خالق جان بخش محض خود و سر
شمارا بخلق پروری آفریده پس این ملک دولت بذات شما مبارک و مهنا باد
الحاصل بعد آدمی لوازم مبارکباد حاکم دانا از نواب بهادر مبلغ خطیر و راسان بادیه
و فیلان کوه بقا رخصت شده با تمامی لشکر خود مراجعت بادیهونی کرد و اضراب
مذکور را همراه لشکر بردن نتوانسته شمالی متلع بر نهر آب دو ضرب گذاشت و ضربی را
که در جلو نظام الملک آصف جاه بود هزار تردد و محنت همراه خود برد و مخفی بنماید
چون آن شجاعت منش بخطاب مرقومه الصدر خوانده شد آن زمان بیاس خاطرش

شکریه ادا نمود و خاموش ماند بعد از آن شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را در کرده خود را فقط نواب بهادر را امید سپس نواب بهادر تا پانزده بیست و زور و نق افرا قلعہ بوده بدلد ہی و تسلی خاطر عایا و بر ای پداخته میر اسمعیل حسین را بایالت صوبہ تعین کرد و در باب مرمت قلعه تاکید آکید کرده داخل خمیہ مبارک گردید

ذکر لشکر کشی نواب بهادر بر بالا پور و خیر کردن آن مکان مفتوح شدن کوہرک سرعینی کوہسرای خود و بنوکند و غیره که در سن یکمزار و یکصد هفتاد و دو هجری واقع شده

هرگاه نواب بهادر از بند و بست صوبہ سرافراغت یافت عزم تسخیر بالا پور خود که از زمان سابق مرکز خاطر بود با تمامی لشکر خود که هشت هزار سوار و ده هزار جوان بار و دوازده هزار پیاده کرناکلی بود با و فورسا مان جنگی بطرف مذکور حضرت فرمود و در اثنای راه فیض اللہ خان ہیبت جنگ بن میر محمدی خان جاگیر دار پرگنہ تملی که داماد نواب دلاور خان بود از خسر سز گوار بعد فوت زوجه خود بخیده بملاز نواب بهادر قدم از سر ساخته شتافت و فرخور حوصله خود عزت امارت دریافت چون بظاہر معمورہ مذکور نواب بهادر فرود آمد پالیکار آجاتاب جنگ میدان در خود نیافته قلعہ بند گشت هر چند نواب با طاعت و انقیاد امر خود در بنهای فرمود او نگون نجات از این معنی پہلوئی ساخته مستعد جنگ گردید امامرار را و کهور پڑیہ را

بگویم که خود طلبید چنانچه راوند کورتبامی جمعیت سلطنت خود که دوازده هزار سوار و پیاده
 بود بتاییدش بهمت گماشته در رسید و گوئی نبذه را قایم کرده خود را آنجا اقامت
 داشت و شش هفت هزار سوار بمقابل شکر نواب روانه کرد چون جمعیت راوند کورتبامی
 رخصت یافت برکھی شکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع بر این معنی نواب
 غضب آلود شده با چند شیر دلان خونخوار پی شان گرفت و در میدان غری تند گئی
 با جمعیت غنیم در آمیخت و بیک حمله مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین
 لشکریان اعدا را ته منقار تیغ در کشیدند و بقیه السیف از راسان و آلات حرب
 ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن مهلکه و معرکه مرد آزما می پیرون
 بردند و قریب دو هزار سپ غنیم هم دست لشکریان نواب شدند پس طفر مند مراجعت
 کرده برکشایش قلعند کورتبامی گماشته فرمان داد تا کار گزاران و الادانش حسب کم
 معموره پینه گرفته مورچال قایم کرده در توپ انداز می منجیق پرانی اشتغال ورزیدند
 راوند کورتبامی مقاومت نداشته فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه
 قزاقان لشکرش مثل چغد و بوم بوم دیوات سرکار خدا داد را خراب و پایمال
 میکردند لکن صلا بمقابل و مجادله اهل شکر نواب پرداختند اگر چه این خبر به مع شریف
 نواب بار بار میرسد اما باراده اینکه اقتحاف قلعی سیرای معقول آن بیباک پرداخته
 خود را بر در تجا اهل زده مثل نادیده و ناشنیده به فتح قلع صرف اوقات می نمودند
 قلع شکنی و سعی عدو مال بعمل می آورد چون در اندک مدت دیوار قلع که گلی بود شکست
 ریخت از یکجانب گردید نواب حکم یورش در داد با وصف این حال محصون بهمت آمد
 و کوشش بهادرانه صرف کردند و بدفع یورش پرداخته حمله کنان را بهر دست دادند

و روز دیگر باز یورش کرده ناکام برآمد سپهرش اب فکر دقیق بکار برده به تردد شایان
 مرحله تازه روی دروازه احداث کرده به شکست باب قلعه فرمان داد تا گولندازان
 دور بین بسجی یک وزهر دود یوار سد دروازه شکسته فارغ گشتند چون راجه محصور
 خبر شکست دروازه قلعه گوش کرد بفکر دور و دراز افتاده معرفت ساهوان و دیگر
 پالیکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی
 نمود بعد رد و بدل بسیار نواب بهادر نظر پرورش بر او گذاشته به نذر و پیشکش هفت لک
 روپیهر ارضی شده دست از جنگ باز کشید و بر حسب عروضش چنان مقرر شد
 که خود بدولت مع لشکر و توپخانه از راه دیون هلی و بنگلور مراجعت بسیرینگ پٹن فرماید
 و منجمله مبلغ زر سه قسط اقرار و تفریق ساخته قسط اول در مقام دیون هلی و دیگر در
 بنگلور و سیوم دوار السلطنه عاید سازد پس همچنان کوچ به عمل آمد و نواب بجزم احتیاط
 تا ابلاغ مبلغ مذکور به تفریقچ الی سراری جهان خان کمور و حسین خان لودی در مورت چال
 و پیٹھ گذاشته هفت بیش صندوق پر باروت بهم دهنه آنها سپرده بود را و ندکور
 یعنی مرار را و باطلاع این خبر شباشب مع لشکر بلغا ر کرده از عقب قلعه سید سوار
 قلعه را حیدر ساخت او نا تجربه کار رسیدنش را از مغتنات شمرده خوش و خورم بیرون
 قلعه آمد پس هر دو دعا باز حیل گز مشورت نموده بفریب ادن نواب بهادر کوشیدند
 چه را و ندکور بنیان چرب شیرین و ابله فریبی راه سود و بهبودن زده بدام خود کشید
 چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست در رنجت شده اکثر غراب و سپاهیان جنگی خراب
 پایمال تشیازی گردیدند اقامت اینجا مناسب حال نیست لازم که مع ناموس خود و تمامی
 خزانه و زر و گوهر بکوه نندی رفته اقامت باید و وزیرید و مبلغیکه نواب ادن اقرار یافته است

بمن عاید سازید تا بصرف همون مبلغ مذکور لشکری فراهم ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و
 بلوک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس اجه ساد منش که وقت زوال ریش رسیده
 سخنان غرضانه او را بگوش رضا جاداده همچنان کرد که چهار پنج لک و پیه که برای ابلاغ
 نواب بهادر حست برار خود اماره داشته بود به راؤند کور ساینده قلعہ ہم بحر تثنان گذار
 خود بر کوه رفت راؤند کور و هزار پیاده خود معه ضرب و باروت و قلعہ شکست و رخت
 ٹھانه گذاشته با قامت گاه خود شتافت صبحی قلعگیان به برج و بارهای قلعہ بل و دوت
 و بتیرهای مرہٹی می نواخته برد و ازہ هجوم کرده بودند نیر کد اران نواب بمشاهده انحال
 فتوری عظیم انگاشته در مورچال قایم و مستعد بودند که ناگاه هزار و پنج صد کس غنیمت
 قلعہ شتافته برایشان در تاختند از آنجا که فدایان نواب اندک جماعت آنهم در
 یکجا نبودند مورچال گذاشته در پیٹہ فراہم شدہ و یک روزہ را مضبوط کرده آرمید
 و جماعت قلعہ گردایشان حلقہ زدہ تفنگ اندازی و بان پرانی آغاز نهادند و
 سرداران تفنگچیان نوابی از دست نداده بزرگ جان نثاران عمامت کلا در زور
 را پناه ساخته مردانه وار میکوشیدند و بارها کور چند جوانان شتر زہ منش جمعیت شوم
 غنیم در تاخته اکثر ایشان راتہ تیغ و سنان می کشید و چند مردم قلعہ ابتدا بصیابہ
 اسیر کرده احوال قلعہ دریافت چون ایشان مفصل حقیقت صدر ظاہر کردند و راؤند کور
 اسیران را مع عرضی کوا یف روداد و برگشتگی طالع راجہ و بد عہدش شب دیگر روانہ
 حضور ساخته منتظر کوبک نشست بمجد و موصول عرضی دولت خواہ و دریافت کیفیت
 نربانی اسیران غضبناک چون شیر غران مع شکر و توخا نہ یلغار کرده در رسید و
 سواران راؤند کور را کہ گرد قلعہ محافظ بودند بیدهای شکر نواب بہادر چنان زدند کہ

که همه با نحرابی تمام تا گوری بنده عقب ندیدند پس سردار دولتخواه نواب که در اندرون
 پنیته قایم بود علم حیدری بر دروازه نصب کرده طنبور بواخت نواب خوشدل شده
 داخل پنیته گردید و همون مورچال و تبسیرها که سابق احداث کرده بودند قایم کرد
 بزیرش گولهای توپ و تفنگ فرمان داد بعد دور و زورش کرده قلعه گرفتند
 نواب بعضی مردمان را وحیدگر لقبیل رسانید و بعضی را بنا بر غیرت گوشن پنی بابریه
 خون چکان روانه لشکرش نمود و برای بند و بست انجامیر علی رضا خان را مقرر
 ساخته بکشایش کوه نندی و در باب اسیر کردن پالیکا برگشته تاکید اکید فرموده
 راست بالشکر طغرا اثر مقابلہ مرار را و بطرف گوری بنده شتافت راوند کو تا ب
 مجادله در خود نیافتہ سمت گوری بنده که در ضبط خود داشته بود رفت نواب بهادر سعی
 دوسه روز گوری بنده را تسخیر کرده همانہ گذاشته پیشتر کوچید چون نزد گوری بنده رسید
 راوند کور سوار شده مع پیاده و سوار و توپخانه خود مقابلہ کرده مستعد بجنگ گردید و آن
 رسالهای مردم بار و پیاده و توپخانه را در خشک نهری پنهان ساخته سواران توپ
 را پیش راند هرگاه سواران صفها زده بر ایشان در تاختند و متصل رفتہ برج القهقری
 برگشتند جماعت راوند کور دلیر شده تعاقب ایشان گرفت کیبار کمین ایران بر خاسته
 بشک توپ و بنادیق چنان داد مردانگی دادند که تا زمان حال صفر و روزگار
 یادگار باقیست لشکریان راوند کور چون دانه های جوال چاک منتش شده تا حصار کوه
 گنتی آب نہ نوشیدند و راوند کور نیز راه خود پیش گرفت نواب مظفر منصور پیشتر نهضت معبره
 گوری کنده را بجنگ هفت روز فتح کرده از آنجا سمت پنوکنده که آنجا همانہ راوند کور بود
 شتافت به تردد شایان کماطها گرفته مضبوط کرد پس آن بر قلعه پنین کوه یورشها کرده

بعصر یک ماه تسخیر نمود و از آنجا طرف کوه مژگ سراد را تاخت قلعه را آنجا که دلاور شش بود
 مستعد بجنگ گشته بریزش گولهای توپ و بندوق بسیاری لشکریان نواب اضلاع
 ساخت نواب غضب آورد گشته فرمان داد تا متکفلان امور جان نثاری کوه را محاصره کرده از
 پناه سنگ با بر کوه یورش آوردند و نواب بر کوهی شمالی قلعه که بهم ملحق است توپهای کلان قایم
 کرده به قلعه را قولنامه فرستاد چون او بر آن قول منی نشد خشکین بگویند از آن حکم کرد تا بدست
 دوزان شست اندازی کرده بر سنگهای که در وسط کوه بلند تر واقع شده است و زیر آن بلند
 خانها و عمارات نامی از ساکنان آباد بود شک با زد چنانچه سنگها از عمدات گوله ریزه ریزه
 گردیده بسیار محصوران را هلاک و نابود و اکثر سکنار از زیر و بر ویرانگنده حال ساخت پس
 تاب مردانگی و مجال دلاوری از دل قلعیان ر بوده شد و بعد از مبادیه چنین حال
 منکر هر اسان گشته از خود التماس جان بخشی نمود و قلعه بگماشته نواب طفل منده گذار شده
 خود به پناه دامن دولتش در خرید تا از جان مال امان یافت میر علی رضا خان که بمحاصره
 کوه نندی پرداخته بود بکوششش مردانه و تدابیر بهادرانه محصوران را زیر ساخت پس
 پالیکار آنجا که جمیع وجوه لا علاج شده بود کوه را بمیر موصوف سپرد و خود به پناه اولیای
 دولت خداداد در آمد میر صاحب حسب کم حضور پالیکار را سیرامع توابعانش مقید و اند
 بنگلو ساخت و بمنجمله فرزندانش و پسر برلمان کرد چنانچه یکی از آن مرد دیگری صفدر خان
 نامی تا زمان حال زنده است و خود مع فوج داخل لشکر حضور گشت و بدر الزمان خان
 بایالت قلعه نو تسخیر نمود و گردید چون تعلقات آن سمت که نظیر باغات بهشت تو گفت
 بقبضه اقتدار نواب بهادر در آمد چمن نیاز بدرگاه خالق بے نیاز سوده عمال باهوش
 و قلعه را امین و هوشیار اطراف ملک وانه کرده خود چند می بر سواد صوبه سر

برای بند و بست آن نواح مقام فرموده

ذکر فتح بلاد بد نور عرف چندی زنگر و بند و بست دیگر قلعه‌ها
آن سرزمین که درین یکیز او یکصد و هفتاد و سه مجری اقع شده‌اند

از آنجا که دریافت ماهیت نیک بدو جمیع حالات و اخبار حسن تدابیر دوست و دشمن
دستور العمل شهسواران عرصه جهان بینی و عمل دستوریکه تازان میدان کشورستانی
است قانون مستمره نواب ظفرمند چنان بود که هر روز اخبار تازه از ممالک دور و
نزدیک و از سرحدات خویش بیگانه برسد و وقت شب بر همه کوائف و احوالات عالم
و هر دیار و ملک رانی و بند و بست زمینداران و راجها و نظام دکن و ناظم لوپه و صوبدار
که تا آنک پایان گماط و غیره مطلع شده‌من بعد بجرم سراسی خاص بهر استراحت تشرف
می برد و برای سرانجام این کار لازم الحزم و الاحتیاط خبرداران باهوش و قاصدان سراپا
چشم و گوش و جاسوسان کامل منبر و خفیه نویسان یگانه عصر و سوانح نگاران سبکدست
و گران فطرت بچار سوسی ممالک تعیین شده هر روز اخبار واقعی و سرگذشت کماحقه
دریافت بعرض میرسانید و چنانچه در نیوالا بالاتفاق معروض داشتند که ملک نگر
از بس نظارت و لطافت و نق نخش ممالک بالا گماط بل همزنگ باغات جنات

توان گفت بدیت

هر سوخته جانی که به بد نور در آید ۶۶ اگر مرغ کیاب است که با بال پر آید ۶۷

فی الحقیقت در خوش آبادی رشک افزای کشمیر است که ماتحت آن صوبه بلدها
نزد بهت آباد و در خزین و فضای دلکشایش خاطر نظار گیان را سرور انگیز و هر سال

تا هشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت و لهای فسرده نباتات و حیوانات است
می بارد و در شجار صحرا و بوستان بیشتر درختان نارجیل و فوغل چون قد خوبان
سرافراخته و درخت نو که هر قسم شمر راحت بخش در مشت دارد و درختان صندل معطر
سازد آن دماغ مردم هر دیار و بوی گل و ریاحین میوه نورس آن سرزمین تسکین ده
دل ببقار و گلر خان سر و قامت چون چمن همیشه بهار بزرگ بوی زیامی رعنائی
آرسته شیوه دلربایی و طریق دلکشی بر روی کار می آزند و ماهریان قیامت
قامت اینجا خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شایسته جوانان باهوش را به نگاه ناز و
عشوه فریفته از یاد آرند و جو بیار و انهار در آن گل زمین همیشه بهار چون بحر متواج
جاری و تالابها و چاه های ملبس باند منبع دل فیاض ساری و رعایای جزو و کل
آن دیار متمول و صاحب تیسیر فاما همیشه بر اه مردم میدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل
صاحب شوکت چشم باز اند زیرا که آن خطه دلگشا در دست مردمان وحشی سیرت
افتاده زنی مردانه لباس سپت فطرت بلا اندیشه و بی وسواس خاطر مختار شده حکمرانی
میکند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سر بود احوال راه بغاوت پیموده در رسانیدن
زیر پیش کش قضیومی سازد با وجود موجود و از ثانی ولت خود هوس یاست در دل داشته
نزد مباحثرت و عشقه با غلامی می باز و قلم و ند کور با این همه خوش آبادی و زرخیزی
چون چشمان کور بی رونق و نور و لهای سکنه آنجا به درد و جور و ظلم آن بدکار رنجور
است و صدای فریاد و فغان بهر کوچه و بازار برخاسته بهر سو حرامیان در دامن بال غم
دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شرمسار گشته خانه نشین شدند و زنان
از راه شوخی و بیباکی بدست باده نشاط گردیده به آراستگی زلف و چهره کارای نداشتند

بجمل می آزند و مردان طاقت تادیب سزانش زنان علاقه خود ندازند که بگویم
 زن حاکمه علانیه بهوای بوسنی کنار بچا رسوی رسته و بازار با انتظار شهوت
 پرستان میقرار میگردد بدیت

 در راه خد که رهزنانند
 آن را هنر زنان همین زنانند

 آری زن نقبص فراست مشهور است
 اگر لیساری و حراست ملکی نامزد گردد آسودگی رعایا و بر ایا معدوم و صورت منبت
 ملک مال معلوم است الحق ریاست همچو ملک بهتر و خوشتر آن بدشست صوب نمایی
 وزنی بدکار بحراست آن کشور عشرت نشان نمی سزد قطع نظر ازین از سرکار منحرف
 گشته و شخصی از اولاد حکام آن مقام که از عقل شعور دور و وجود معطل است هر چند
 بتمنای ریاست هوس و لذت فکر و تردمی نماید اما کاری نکشاید پس ظاهراً است که
 از جنس ذکور یک فطرت و دون همت از زن ناقص باشد کی سزاوارد و دولت
 ملک رانی گردد و نمیداند که این ملک وسیع و مکان فنیع زیر حکومت کدام حاکم و الا نشان
 منتقل شود الحاصل نواب کامگار باستماع مرده بخت آمود جا سوسان حقیقت شناس
 خبر آوران باهوش و درست حواس ابا برین کار مامور فرموده تا کید ساخت که تازه
 اخبار تحقیق دریافته از حکمرانی و کار آگهی و جمع بندی لشکرش ماهر شده مفصلاً بعرض
 رسانند و خود با جمعیت گران سمت حیتل درگ کوچیده بنا بر مصلحت عبرت نمایی خود
 بتاخت و تاراج و تسخیر مکاناتش فرمان داد چون قزاقان بیباک در جمیع تعلقا درگ
 مذکور منتشر شده تا گهاٹ درگ همه ملک ابا خاک برابر ساختند و سواری خاص را
 سمت درگ و نق افزا شد پالیکار آنجا سر اادت از حجاب بغاوت و سرکشی برکشید
 بحلقه اطاعت آمد و حسب کم حضور و لک و پیه در عوض پیشکش و لک و پیه داده

از جان مال امان یافت با جمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان
سبک تنگ جلد ترش تافته باندک فرصت دریافت حقیقت بند و بست آن نواح
کرده مفصل معروض داشتند و بمقارن این حال شخص مذکور که آرزوی ملک مال
در سر داشته قابومی جست و در حیتل درگ پناه گرفته بود بیاوری طالع سعید
حاضر حضور سعادت مجرای نواب شده به معرفت درگ و اله التماس نمود و تمتعت
گشت که کم خدمت در اطاعت حضرت فلک قربت بسته ام و ملازمی رکاب
ظفر انتساب فخر خاندان خود میدانم و به نبیه آن زن بد سرشت که در آنجا بهوای
سروری می ناز و و مردان و اربیدان مختاری می نازد و پر از آتش مشتعل بجای
اورا آب شمشیر سیاست فرو نشاند عالمی را که بخور و لمش جان بلبستند از بسلی
و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بهادر ظهور کار بر حسب آرزوی خود دید التماس
اورا قبول کرده به آراستگی افواج بکین بسیار و ترتیب قول و به اول و چند اول
پیرداخته سرداران دلیر و جنگ آزموده را با فوج مقرر و تعیین فرموده صبحی فرامی
آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یاور هم همراه رکاب بود
و در هر منزل و مقام رعایا و بریای آن سرزمین را بنوازش و استمالت بسیار
امیدوار ساخته قولنامه دراز دیاد آبادی ملک عظامی فرمود و در هر تعلقه و قلعه که
مضرب خیام می شد غریبا و بی علاقه اران آنجا را از هر فریق طلبیده بداد و دوش
آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانی که از حلقه اطاعت خود بیرون
رفته و سخنان پند و نصیحت گوش نکرده مستعد جنگ می شدند قتل و اسیر و خرابی
حال شان می کوشید ازین معنی بهراس و هولان هیبت در دل های آن مردم جا گرفت

جمیع رعایا و عمال و قسعداران و غیره بواسطت صاحبزاده مراد بخش مطیع
 فرمانبردار شده لایق حوصله خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر
 این طرف قلعه نگر بفاصله دو منزل فرود آمد جاسوسان که خفیه را آنجا مامور کار
 بودند حاضر حضور شده معروض داشتند که زن حاکم اینجا سخت اندیشناک و غمگین
 است آرام و راحت روز و شب گذاشته در فکر دور و دراز افتاده سرشته انتظام
 هم از دست داده دل بر مرگ نهاده است و میخواهد که بگوید فریب پیشکش از هدایا
 آنحضرت را ازین غم باز دارد چنانچه همدین اوقات مطابق معروض جاسوسان
 زن دون فطرت و کلامی معتمد را با تحف و هدایا و نیاز نامه بحضور فرستاد
 و کلامی دانا بعد ادای آداب تسلیات معقدانه سامان نذر و تحالیف از نظر
 فیض اثر گذرانیده عرض کردند که هر سال لک هون پیشکش مع دیگر اجناس نفیس از
 قسم فلفل و چوب صندل و قاقله و مرج سیاه و غیره خواهد رسانید و تازسیت مطیع
 و منقاد امر حلیل القدر خواهد بود امید که ازین خطه زمین از طرف خود باز به او
 عنایت شود و تازیر ظل عاطفت بهایون بوده از آسید دشمنان محفوظ ماند پس
 ارشاد شد از امانیت و صلاح حال مال سودگی خاطر و پاس آبر و منظور مطلوب
 باشد بلا اندیشه لبشکر بیاید و بطمانیت ظاهر و باطن در قلعه سریرنگ پن که جای
 امن حصن عصمت است سکونت نماید تا زمرت مایحتاج باقیان تمام از سر کار
 مقرر فرموده خواهد شد و کلاً با بلایع این معنی مراجعت کرده بان زن مفصل حقیقت
 فرموده نواب ظفر کاب طاہر ساختند زن مطلق العنان از راه عرونا نشاسته
 اقبالین پیام نکرده خواهد نخواه بمقتضای بیداشی مستعد جنگ گردید از عید بیکرین

حاکم ساونور سازش مبلغ خطیر نیش نموده التماس کو مک ساخته بود تا حان
 موصوف باقبال التماسش و هزار سوار و چهار هزار پیاده فرستاد و خود هم با جمعیت
 و اسباب جنگی برآمده بر جوی بالا فرود آمده بود و فوج کو مکش از راه جنگل و کوه داخل
 قلعه نگر گردید چون این خبر به جمع مبارک رسید مثال شیر غران پیشتر کو حیدر بفافصل
 یک منزل فرودگاه لشکر ساخت و سرداران افواج را به تسخیر مکانات و قلعات اطراف
 و جوانب نگر تاکید فرموده روانه ساخت و خود بدولت با چند سردار و بهادران سوار
 و پیاده بمحاصره قلعه نگر پرداخت الفقه سرداران تهورنش بر اکثر مکانات و قلعات
 تاخته دست یغما کشاده بعد جنگ جدل تسخیر در آورند و زنهان را بجان راجوق
 فراهم آورده روانه حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شبهاروزی بر ضبط
 و محاصره و مورچال و گرفتن قدری قدری جاها بمصرف داشته میدان جنگ
 بر آن تیره درونان تنگ تراز روزن سوزن ساخت محصوران جاها بیرون
 قلعه که مضبوط کرده بودند گذشته اندرون قلعه خزیدند و به برج و باره مستعد جنگ
 نشستند اگر چه در اندک مدت طاقت جنگ و جدل از محصوران رفته هر اس و پیچان
 و تلف آبر و در دل جا کرده منتشر احواس بودند فاما بیاس نکم زن که مردانه وار
 آماده جنگ است بجای خود قایم بوده بدلیری تمام تردد میکردند هر چند بهادران
 نواب از گولهای توپ و تفنگ تیر و شمشیر هر روز جوق جوق را می کشتند و گروه را
 با آتش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن باین همه خرابی حال قلعیان از
 خیال جنگ جدال نگذشته از جامی گذشته و سپاه افغان نیز از راه شوخی بطرفدار
 قلعه پرداخته بر مورچال می تاختند و بهر بار محروم و مایوس بر می گردیدند اگر چه محصوران

در عرصه قلیل میدان معرکه را بر خود تنگ دیدند و عرصه فرار کشاده تر یافتند اما آنچنان
محاصره سخت بود که بسلاست جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت لاچار شده چنان
مقرر کردند که تا مقدور بامر جنگ پرداخته انجام کار به تبدیل لباس اه و یار دیگر سر
باید کرد چون نواب با جمیعت دریافت که مکانات و قلعات اطراف و جوانب که
کار پردازان آنجا که مردان شجاع بودند به تسخیر در آمد و بقلعه حراست زن و ن فطرت
ایام محاصره بامتداد کشید که موسم بارش که پراگندگی آور مردم و دواب است بر سر
رسید خواست که زود منسخر نماید پس روزیکه عرصه یک سال سبعی مردانه منقضی گردیده
بود سپاه لشکر و غازیان عسکر خود را بمغانی یغما و غنیمت اقمشه و متعه و زر و نقره و
زنان حسین از قوم هندو حکم لویش فرمود پس یکبار شجاعان سوار سپاه گذاشته و پیادگان
جرار قدم جلادت کشاده از راهیکه دیوار قلعه شکست یافته بود و شلک زنان ببرج
و باره سوار شده دایمی بگیز و گش بلند ساختند و کسیکه بمقابل آنها مستعد گشت بدت
تیر و تفنگ و بقره شمشیر اجل رنگ گردید چون زن مردانه لباس نیال مشاهده نمود اول
محل خاص یعنی نشیمن مزین را که شوم شکر شوهرش از خشت چینی طلاکاری بنا ساخت
پیوندش نیز از طلا برابری کرده و بدر و دیوار جواهر پائیده بود آتش زد و اکثر درج
جواهرات را در آتش سوخته و در لاون سنگین آهنی کوفته ضایع نمود و آخر خود بدو
پرستار از راه بدر و آب بیرون شتافته فقط بسلامتی جان پایاده راه گولی درگ
که پنج گروهی نگر جای قلبی اقع شده و اطرافش دشت هولناک است گرفت و کوه را
تایم کرده آسود و همه ملک دولت و سبب ثروت شوهر و جد و آبایش بقبض اقتدار
نواب نامدار گذاشت چون نواب بر فرازش اطلاع یافت نهانه در قلعه گذاشته به یلغار

در تاخت کوه را گرد گرفته بکشایش آن سعی موفوره بکار برد آخر الامر بعد یک ماه
مخاطبان از دست بردم محاصران شیرشکار مغلوب گشته کوه را بغازیان کار آزمای
سپردند وزن بد عاقبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر فتح و فیروز
مراجعت کرده به قلعه نوتسیر رسید وزن را مقید ساخته در یک پالکی از راه سراسر
به سر سبزنگ پشن روانه فرموده بشان و تجمل تمام در ساعت سعید داخل قلعه
دارالحکومت و تشریف فرمای مقدر دولت شوکت شده پانزده روز محفل نشاط
ترتیب داده هنگامه سور و سرور و صدای نغمات و نور حور گرم ساخته غریب و فقرا
و سازندگان و رقاصان را با انعام خلائع و زر و زیور و طلا و ثالیهای گران بها
بنواخت و سرداران نامدار و سپاه جبار عساکر خود را که در آن مهم مراسم جان سپاری
و سعی بهادری بتقدیم رسانیده بودند سوای آنکه هنگام پوشش قلع بحکم حضور
حسب نحوه بستم بستن از جنس پارچههای نفیس و قاشهای فاخره و دسته دسته
آلات حرب و ضربت توده توده زر و نقره و زر و گوهر و گره گره و محبوبان شکیل
بتصرف خودها آورده از آرزو نیاز دنیا داری مستغنی شده بودند از سر نو با انعام
شایسته و خلعتهای فاخره و حلقه دست مطلقه مالای مروارید و پدکهای مرصع و
شمشیرهای ملمع و جاگیرات بقدر مرتبه حوصله سرفراز و سر بلند گشتند و او جانی نامی
کلر قدیم دولتخواه را که صاحب حوصله بود راجه رام مخاطب ساخته با یالت آنجا
گذاشت و بتعمیر قصر و مرت قلع فرمان داده حیدر نگر نامش نهاد
خود بدولت داخل حیم گردید

ذکر شورش فزائی افغانه ساونوره که یکومک زن اسیر آمده بود
و تنبیه معقول یافتن حاکم ساونوره و شمشیر نواب بهادر و تسخیر دیگر جاها
و دوسن یک هزار و یکصد مفتاد و پنج مجری آنکه

چونکه نواب متوجه کشایش و تسخیر قلعه نگز بود افغانه ساونوره که یکومک زن مجبوس
در تاخته بودند شورش فزائی آن طرف مانع رسد غلات لشکر شده اکثر اوقات
بعضه لشکریان نواب را تصدیع میدادند اگر چه هیبت جنگ بخشی بسیاری آنها متعین
شده بود اما در پناه جنگل و کوهها بسر برده هر روز با آنها مقابله و مجادله می نمود و گاه لب
و گاه مغلوب میشد نواب بعد فراغت از بند و بست نواح نگر که در عرصه دو سال
حاصل گردید خود بدولت راست سمت ساونور بیچاره نمود چون صبحی سواران قزاق
گرد لشکر افغانه نمود گردیدند ایشان آنها را همون سواران هیبت جنگ انکاشته
سبقت کردند و بمیدان قابو مانند کور باطنان ناعاقبت اندیش رسیدند تا بحکم
نواب رساله های بار و سوار پیاده مع توپخانه که بر روی ایشان در کمین بودند شلیک
زنان بر آنجماعه دویدند اکثر مردان کاری و سران نام آوری بصدمات گولها در آن
چپقلش مطبوعه عدم شتافتند و دیگر افغانه تاب مردانگی باختند و دیگر بزنه اند و تا
جوی آب بالا رو پس نکرده گریختند نواب حکیم خان حاکم افغانه بهوشن حواس خست
همه سباب لشکر خود گذاشته یعنی خیام و اعلام و نو بتخانه و شتر خانه و بیلخانه و غیره
از دست داده راه دارالمقر خود سرگرد نواب بهادر را پیشنه کوب بتعاقب ایشان تاخته
قزاقان را متعین ساخت که آنها از میدان نهیمیت تا متصل قلعه بی ایشان گرفته

سوار و سپاه دست خود ساختند و دست از کوشش اعدا شکن باز نه کشیدند آخر خان
 سا و نور عاجز گشته دست از جنگ برداشت راه خود داری پیچیده بگذشت کرور روی
 صلح نمود آری که کرد که نیافت اما در عوض مبلغ مقرر فیلان و شتران و خیام محمل و
 بیچوبهای زر دوزی و خلایع برهان پوری و سلاح گرانها و غیره با چیرنی نفقه که حکام
 پیشین بصف لکو کما از اجناس نفیسه اسباب دنیا داری فراهم ساخته بودند یک قلم
 یک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب است چون نواب از آنجا
 فراغت حاصل ساخت در قلعہ نیکا پور و چرولی و بهرنی و غیره پنهان خود قایم کرده
 منظر و منظر باز مراجعت بنکر فرمود پس از آنجا به میت جنگ را مع لشکر گران به بند
 بلا دپالیکاران صوبه سراد گرفتن مبلغ پیش کش تقرر سرکار بطرف بهرنی و کنگاری
 و غیره و نیز اخذ ریکه از بهر پالیکار سوای پیش کش تقرر سرکار غلبندی فوجدار فی ده یک حق
 سعی او مقرر کرده بودند روانه ساخته خود بدولت عبور گناٹ نموده طرف غرب نگر
 برای بند و بست و تسخیر قلعجات متعلقه نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت
 گذاشت و میرزا حسین بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت خال حقیقی کریم صاحب
 همین نواب میشد با چند مردم به تسخیر سیورای درگ روانه ساخت چون میرزا از حضو
 مرخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملا حین ماهی گیر بدست آورده مع همراهیان
 سوار شده کشتی بار طرف درگ نکر که از ساحل تخمینا دوفرسنگ فاصله دارد و
 گردش آب دریای شور است براند و گرد و کوه استاده مفصل حقیقت تاراجی دولت نگر
 و اسیر شدن زن حاکم بمجا فطان کوه گفته فرستاد و قولنامه علیجده از طرف خود نوشت
 قلعگیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز به جنگ قلعہ سپردند و مرزاهان مستقیم

در آن کوه گذاشته مع اسباب امانت نگاه داشته شوم شکر حاکم نگر که دو سینه و یک پر در
 و جواهر و دو صند و قچ و زیورات مصح و دو عدد و جل فیل که از زر و نقره صنعت تمام تیار کنانیده
 بود مع حلقهای دست توره با و جلا جل گوی فیلان پای تخت که آنهم از طلا و نقره بود و دو
 عدد زرین زر و دوزی مراجعت کرد و اسباب از نظر و الا گذرانیده سرخ رو گشت
 نواب خود بدولت در اندک مدت بضبط و نسق آن نواح پرداخت چنانچه در تسلمه
 مرجان و انگوله که از سرحدات گهاٹ کوکن است و تعمیر کرده سیف الملک ظهیر
 کوکن امیر عادل شاہی بود و کوڑیال بندر و سداسیوگڈه و منگ و مولیسر
 و ہنادر و بیکل و غیرہ ٹہانہ مستقیم گذاشته مراجعت بسر بزرگ پٹن نمود چون
 ہیبت جنگ بالشکر گران از حضور نواب مرخص گردید برکنلگیری تاخت و دوک و پیہ
 پیش کش سہالہ گرفته بہ ہر پٹن پل آمد و از پالیکار آجماہم نبری و گرمی سہ لک روپیہ
 گرفتہ سمت جتیل درگ در رسید و از پالیکار آجماہم چار لک و پیہ پیش کش گرفت از
 راہ جریلہ و کوڑی کوٹہ گذشتہ بطرف رامی درگ رسید و از پالیکار آجماہم نیز درخواست
 زر نمود و ناداری و تاراجی ملک خود و امنودہ در ایصال مبلغ پیش کش حیلہا انجخت
 پس ہیبت جنگ بنا بر عبرت بقلعہ کنی کل تعلقہ درگ مذکور را محاصرہ کردہ بہ تسخیرش ہمت
 گماشتہ بود و پالیکار مذکور پنج شش صد سوار و دو ہزار پیادہ جمع کردہ راہہای رسد علا
 لشکر از اطراف مسدود ساخت ہمدین اوقات کہ وقت مراجعت از اقلینم نگر نواب بہا
 عنایت نامہ موسومہ ہیبت جنگ متضمن فرستادن ہزار جوان شایستہ از لشکرش
 بے صلاح بصحابت جوڑی شتر سوارہ ترسیل داشتہ بود تا او ہزار مرد شایستہ را از فوج
 خود بر آوردہ بہ رقتہ پانصد سوار و دو سالہ بار با سلاح از شمالی رامی درگ روانہ سیموگہ

ساخت چون جمعیت مذکور راه دو سه فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده های
 حاکم مذکور نمود شده بلا توقف بزرگ همزنگان بر آنجماعت یورش کردند اگر چه اهل قهر
 شلکه ها زدند و سواران شمشیر آزمائی کردند اما پیادگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جامع
 را مغلوب و زیر و بر ساختند و اکثر مردان تجربه کار را ته تیغ کشیدند و بعضی از آن
 مملکت جان را با سلامت بر آمده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر به هیبت جنگ
 رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفه العین در تاخت و سپاه پالیکار از نو
 باز وی شجاعت چنان بهر میت داد که مقهوان تا خندق قلعه درگ مذکور عقب نیند
 پس بهین جا یعنی در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنانیده خیمه باز زد و فرود
 آمد و به پالیکار آنجا نوشت که این همه بد سلوکی شما بسبب کرم و نوازش است حقادر
 خاطر ما بود که بهر طور بحضور فیض گنجور عرض کرده سمستان شمار ابرشما بحال کنانیده از اینجا
 نیکنام باید رفت الحال مید سود و بهبود مدار یکدیگر دست از جان و مال خود بشوئید
 چون آن نوشته به پالیکار رسید و بمضمونش آگهی یافت کشتیپا دلوای خود را فرستاده
 بعفو جرایم پرداخت سه لک روپیه پیش کشید و دو لک و پیه تقصیرانه و لک و پیه تند
 جان بخشی نیز آنچه که سامان و نقد و چهار پایان جمعیت معدوم بود همه یک یک بشمر
 روانه کرد پس بهیت جنگ لوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور
 گردید و همدان روز با میر علی رضا خان را بفوجداری سرانامه فرموده رخصت کرده بود

ذکر فوج کشتی سواری مادیور او بن بالاجی را و نا نامر بره درین ملک
 و گرفتن قلعات این نواح و صوبه سرامع دیگر کیفیات که درین

یک هزار و یک صد و هفتاد و شش هجری واقع شده آنکه

چون بالاجی را و نانا سر کرده پونه در گذشت سوانی مادهورا و سپهرش میسر است
 جلوس کرده چندی در بند و بست خود بود بعد از آن بفرایمی لشکر آلات حربی ضرب
 توپخانه گران که قریب یک سوار و منجلی آن ستمی هزار نپذاره بود و پنجاه هزار پیاده تفنگچی
 مع لشکر علی بهادر بن شمشیر بهادر که نامبرد از نسل نانا مرهبطه بود ذکرش بسبیل جمال
 آنکه از بیجا پور ر قاصد قوم مسلمان مستانه نام بعد تاراجی دولت عادل شاه به پونه
 رفته سکونت داشت و در فن قص مشهور و هر دو در سن جمال سر آمد وقت بود بالاجی
 را و نانا شیفته خوبه یالیش شده بهمبستی خود گزید ر قاصد مذکور نیز فرقیته او شده تن
 برضایش رداد چون در چندی دلبسته بظهور پیو پسری تو لگشت ر قاصد ته کار
 پس را بر آئین اهل سلام تربیت و پرورش ساخت چون او بسن تمیز رسید پدرش یعنی
 بالاجی را و نانا و را به شمشیر بهادر مسمی ساخته منصب جاگیر دوازده هزار سوار مقرر کرده
 بود چنانچه بهادر مذکور در جنگ سرایدال همراه بهادر مقتول گشته پسش علی بهادر حاضر بود
 سمت کرناٹک بالا گھاٹ در تاخت اما مخفی ماند که نپذاره قومی است آنچه با او باش
 منش بعضی سرداران دکن بنا بر تاخت و تاراج ملک اعدا و عبرت لشکر خود آنها را فراتر
 می سازند و هیچ ماهیانه مقرر کرده از خزانه خود با نهانی دهند و در هنگام مقامات
 عساکر گدا و همیه آورده می فروشند و بهایش بخرج مایحتاج خود می آزند و در ایام
 مهم نجو شنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلدنا گرفته ملک خصم را چنان
 تاخت و تاراج می نمایند که بوم و چند از آنجیرانه می هراسند بلکه در ایام مهم چیزی را
 بطور غلبندی لبس را لشکر عاید می سازند القصد چون مادهورا و عازم بالا گھاٹ گردید

بسا و نور آمده حاکم آنجا را مع لشکر همراه خود گرفت و مراراً ورائه طلبیده از گھاٹ
 گرکناٹ عبوت رنگ بهدر نمود و به جیتل درگ آمد و پالیکا را آنجا را هم با خود گرفت بصوبه
 سیرا سید میر موصوف روز اول با جمعیت خود بیرون قلعه شتافت و لشکر مرہٹ
 را بچشم خود دید و مستعد جنگ گشت راوند کور بر کنار تالاب شمالی قلعه توچانه
 قائم ساخته از دور شکست حصن بہت گماشت میر موصوف دہ دوازده روز
 متعید امر جنگ بود بعد گرفتن قول و قرار از مہ کلید ہای قلعه صوبہ بہ گماشتگان غنیم
 سپردہ نوکریش قبول کرد پس غنیم موصوف را بجا طرداری تمام ہمراہ خود دشت
 سپس بطرف کوه مدگری کوچید و بمحاصره و مجادلہ بجاہ کوه مذکور تسخیر کرد و ٹھانہ خود
 گذاشتہ پیشتر کوچید اگرچہ نواب بہادر جمیع لشکر سوار و پیادہ و توچانہ طرف بنگلو
 خرامید اما نظر بکثرت افواج غنیم کردہ چند از لشکرش بود و آویزش مناسب ندیدہ
 بر قول حکما کہ گفت

خضم سرکش اتوان رفتادگی تسخیر کرد + شیشہ چون گردن کشد پمانہ می باید شدن

کار بستہ باز مراجعت لبسریک پٹن نمود و برای حفاظت سپاہ و حشم قلعه تیرہا بنا
 ساختہ توچانہ و سپاہ بار و پیادہ گزناٹکی را بجا بجا قائم کردہ بجای خود خبردار ماند و این
 ہمہ خواب خمر گوش بہانتحان عزم جزم و شیردلی و روباہ بازی غنیم بود لکن سواران طویلہ
 بیدار و در جنگل ماگری درگ نہان دہشتہ تاکید فراقی نمودہ بود و غنیم از آنجا پیشتر
 جرات پرداز شدہ بکوبہ بکل محاصره کردہ قولنامہ در سپردن قلعه موسومہ قلعدار حیدری
 کہ سردار خان نامی دلیر و دلخواہ نواب بود ترقیم و تبلیغ ساخت قلعه را رند کور کہ از
 ہمراہیان خود خاطر جمع داشت در جواب قولنامہ چند گولہای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیم از جرات آن مرد غضب آلود و دشمناناک گردیده بی شکست و رنج
 حصار قلعه حکم یورش فرمود تا لشکریانش مانند زنبور سیاه درون که برشان انگبین
 هجوم سازند طنطنه های هوی برشته و تاختند تا سر در نامی با سپاه خود پیش آمده
 سینه های دشمنان را به فلولهای توپ و بندوق و تیر چان را با ساخته اکثر مردان را
 بخاک عدم بخوابانید و از خون آنها بر سنگهای اطراف و نردبانهای قلعه و سیمه سرخرو
 کشیده منظر گشت اهل غنیم شکست فاحش خورده و سپس گردیدند و بار دیگر باز حمله
 مردانه کرده همچون آتش در کاسه قسمت خود یافته زنگ بر رو شکستند و بدستور
 روز دیگر غنیم خود سوار فیل شده مستعد استاد و تمامی سوار و پیاده و امراء خود را به
 تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز هم سر در حربی تردد بهادرانه و کوشش رستمانه
 در دفع اعدا بعمل آورده فحجاب گردید که بر پیش گولهای توپ و بنادیق از دامن
 کوه تا حصار قلعه جوق جوق یورش کنان را بخون غلطانید غنیم بمشاهده چنین حال
 منکر فکر مند گشته پالیکاران حقیل درگ و غیره را با نعامات شایسته و معافی پیشکشیات
 دو ساله امیدوار ساخته حکم قتل عام کرده اجازت قلعه گیری در داد تا پالیکاران
 بیژان خود را که ما بر این ملک و هر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمود پس آنها
 از عقب کوه بنزار محنت و تردد در فتنه نردبانها راست کرده به برج و باره قلعه سوار شده
 کوکای مهیب برداشتند سر در اشجع اگر چه بچند سپاهی برایشان تاخته داد جلا داد
 و مردانگی در داده و مار از روزگار آنها بر آورد اما چون محافظان قلعه کسان غنیم را
 اندرون قلعه بران دیدند مهیبت ناک گشته آلات حرب از دست گذاشته را بنگان
 جانهای خود در باختند مردم غنیم سر در اشجع را زخمی و اسیر کرده آوردند غنیم آن مرد جری را

رو بروی خود طلبیده هزاران آفرین و تحسین سر فرمان ساخته همراه خود گرفت و جنگل
 طمانه گذاشته پیشتر کوچیده لاکن قزاقان نواب بهادر بار بار کمر می آوردن غنیمت هنگامه
 رستخیز برپا ساخته بر سر اولی و چند اولی در تاخته چنان داد شجاعت میدادند که
 پندارهای لشکرش که در امر قزاقی و جانبازی و حیل انگیزی سر آمد وقت بودند از
 دست بردارای او شان عاجز آمده بیرون لشکر خرامیدن نمی توانستند و غنیمت
 با اینهمه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر هوناک می بود و عرض رفته رفته از تسخیر و
 بند و بست بالا پور کلان بهم فراغت یافته این اراده که پیشتر تمامی قلعات اطراف
 پٹن را بضبط خود آورده و پالیکاران لواح را بخود متفق ساخته سپس از آن بافتتاح قلعه
 دار السلطنت خداداد همت گمارد سمت بالا پور خورده نهضت کرد بدین زمان خان قوم
 نایطه فوجدار آنجا بمشاهده لشکر انبوه غنیمت خورده جنگ مناسب ندید اگر چه نامبرده مرد
 شجاع و دلاور و نمک حلال بود اما صلاح حال عقل معاش انسان مدام بر یک هیچ و وتیره
 نمی باشد بمقتضای مصلحت وقت فلاح خود داری در سپردن قلعه دریافته کلیدهای
 قلعه و دیگر کارخانجات بغنیمت سپرده باصحت و سلامت حال خصت گرفته بکوشه شتافت
 پس غنیمت از آنجا بکولار رفته از نواب دلاور خان جاگیردار آنجا هم چیزی زر گرفته جاگیرش
 بر او بجال داشته بکوه مژواکل که تمانه نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند یوش و تلف
 هزاران مرد کاری تسخیر کرده قلعیان را مع قلعه اریکیت قتل عام کرده از آنجا بطرف
 کرم کنده که آن قلعه هم بضبط قلعه حیدری بود شتافته باندک سعی مفتوح ساخت
 میر علی رضا خان را که همراهش آمد و او بود و جد و آبالش بقتلعداری کوه مذکور
 می پرداختند جاگیر داده بغیر از همی هزار سوار و دوسه هزار پیاده برای بند و بست ملک

آنطرف وزیر کردن پالیکاران تاکید آکیده کرده بغرم تسخیر پٹن برگردید نواب بهادر برین
 غرم جز مش وقوف یافته خود بدولت با جمیع سوار شیر شکار در جنگل ماکری پناه گرفته چون
 شیر گرسنه منتظر شکار بود که بیک ناگاه هراول لشکر غنیم که با صطلاح فرس بینی عساکر نامند یوقوف
 سامان جنگی و پرنی رسد و غیره معه توپخانه و اعلام پیشوائی رسیده در سواد اتری در گ غافل
 از لشکریان نواب فرود آمد و آنروز مقام باین اراده که فردا محاصره سریرنگ پٹن بعمل
 آرد سپاه مشد آنجین از اندیشه صدمه جانبازی غازیان نواب وارسته و
 بیباک بودند نواب از فرودگاه لشکر غنیم خبردار گردید همه وزیران لشکریان خود احدی را
 بیرون جنگل نگذاشته مستعد جنگ بود چون شب بعد انقضای نصف شب از عقب
 غافلان رسیده چنان شبخون زد که لشکریان غنیم با آنهمه جمعیت گران که قریب چهل و
 پنجاه هزار مرد بودند هوش و حواس باخته تاب ضرب شمشیر و نیزه نیاورده اکثر ایشان
 جواهرهای برنج و شلیطه با خالی کرده اندر و نش خریزند و بعضی دست و پا زده به سر و گرد
 فریب جان خود از آن مهلکه بیرون بزدند و بعضی سپاه آنجماعه سرهای خود را بعجز تمام
 زیر پای اسپان غازیان سپرده امان جان یافتند و سپه سرداران لشکر بر سر پائین
 سوار شده راه لشکر خود سرگرد نواب مظفر و منصور که گاهی چنین فتح غیبی بظهور رسید
 شادمانه سر و روبرو نواخته همه باب جزو کل لشکر غنیم و توپخانه و اعلام و غیره بر دست
 روانه سریرنگ پٹن نمود و خود بدولت همونجا مضرب خیام فرمود چون مادهوراؤ خبر
 شکست فاحش لشکر بینی گوش کرد آهی از دل پرورد بر کشیده رنگ بر رو شکست و
 سرشک تا سفت و تحیر بکمال غضب از دیدن خون پالان و ان ساخت بر سر دراه
 منهنم زد و درو که بعد تاراجی لشکر بینی از آنجا ناکام برآمده بود زبان طعن بر کشاده بناحق

تمام گفت که آه بینی پیشوا بریده شد پس از سواد چپتا منی که فرودگاهش بود پیشتر کو چپیده در
 کوستان انباجی درگ پناه گرفت درین اثنا نواب بهادر شب دیگر شباشب در تاخت
 قلعہ بالا پور کلان را گرد گرفته در سوار می مفتوح ساخته همانه داران غنیم را یک قلم به قتل
 آورده صبحی مراجعت با گری درگ فرمود این خبر بم غنیم شنیده در فکر دور و دراز افتاد
 بود و بعد از آن زمان از لشکر غنیم سوار می با پنج شش هزار سوار غارت کنان وارد بارجل
 شده از دست شجاعت قزاقان حیدری که بر سرانغ شان تاخته بودند تاراج
 گشتند الله با وجود کثرت افواج سپاه غنیم از دست بر دقزاقان نواب بهادر خالیف
 گشته بیرون لشکر نمی شتافتند پس معنی آیه کم من فئته قلیله غلبت فئته کثیره صادق
 آمد پس آن نواب بهادر مقتضای فطرت ذاتی و تجویز رای جهان کشای خود بکمال انگ

ر ب ا ع

جز نرم دلی بجم سرکش نکند
 دفع آتش کسی به آتش نکند

دانا هرگز ادا را ناخوش نکند
 آتش چو زبانه زد بر او آب زنند

و کلای باهوش را با چیزی بد ایا و تحالیف که از همین لشکرش به دست کرده بود و مفت
 لک روپیه نقد نزد غنیم فرستاده پیغام داد که ب موجب غراکشی و تاراجی رعایا را ب
 دولت و اهل بهمت را مناسب نباشد مضی ماضی شایان سعادت مند و
 بزرگ منشی آنست که دست از قتل و غارت خلق الله برکشند و دل از غم مردم آزاری
 برداشته مراجعت نمایند و مبلغیکه فرستاده شد بالفعل داخل خزان سازند و همین
 سود لشکر کشی خود دانند و این دولت خدا داد را مدد معاون بایست خود شناسند چون کلای
 صائب ای نواب غنیم در خورده یک یک مضمون ادا ساختند و مبلغ مذکور گزیده

به سخنان چرب شیرین صلح رضامند کرده آتش فتنه را فرو نشانند ندغیم که بکوشش دو سال
 و سه ماه کاری نگشوده و بنده و بست واقعی او درین ملک نشده بلکه جمیع وجوه خرابی
 بحال لشکریان او راه یافته بود صلاح و فلاح خود درین معنی باقبال ارشادات
 نواب پرداخت اسیران را با خلعت و العام روانه لشکرش ساخته به پونا مراجعت
 کرد نواب مع لشکر عقبش کوچیده به بالاپور خود آمده از آنجا با طرف تعلقات غارت
 ساخته غنیمت سواری فرموده رعایا را بقاوی زروگاوان قلبه کش و تخم و غیره اسباب
 شیار خوشدل ساخته در آبادی ملک کثرت زراعت تاکید کرده محاصل یک سال
 معاف نموده مراجعت به بنگلور فرمود و بهدر آن روزها علی زمان خان نایب
 همرفت بدر الزمان خان موصوف بوکالت محمد یوسف خان کمندان مدبر اگر نوا
 محمد علی خان ناظم رکات به بغاوتش متهم ساخته بر او ناحق لشکر کشی نموده بود فایز
 حضور شده درخواست کوک نمود چون نواب را بنده و بست بعضی مقدمات ضروری
 دولت در پیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیده چندی مقدمه آن
 به لیت لعل گذشت درین اثناء ناظم رکات بر او فتیاب گشته قلع را به فتور
 سیوناس اوزار دار تجاوری و کلاه پوش و جمعدار دیگر گرفته کمندان موصوف را
 بردار کشید چنانچه کمندان با عی تانچ اوسپت خان مذکور همین جا ماند و نواب اوصناع
 خوش و جمال سیرت و حسن تقریش پسندیده مصاحب وقت خود ساخت بعضی اوقات
 با وی مزاح بهم می نمود و خان مزبور بیم بود چنانکه بر اسپ سوار شدن نمی توانست
 بنا بر آن میل خاصه برای سوارش عنایت میشد و بهدر آن اوقات فیض الله خان
 بهیبت جنگ از خسر خود رنجیده به پناه نواب بهادر آمده بود و داعیه زیورات صبح

واجناس نفیسه وجه متوفی خود از نواب لاور خان بدل میداشت مکرر در فیصله
مقدمه خود وقت قابو مستغاثی شده مزاج و حاج نواب را بر شورا نید پس نیل
خاصه مع عماری با چند سوار بکولار فرستاد خان والا شان را طلبید چون که خان دانا
انجام کار خود بر سوا می دید و از فتنه انگیزی خویش نا رسیده خود بهر سید در عدول
سخن نواب خلل آبرو بل زندگی خود تصویریده همچون چرا ای گردید هر گاه نواب
بر آمدن خان بزرگ و قوف یافت حجاب کینه از دل صفامنزل برداشته تا سر پرده خیمه
خاص تقبال کرده آورد با عتقاد درست بر مسند خود نشاند و شرایط نیاز مندی
که صفت مرد کامل است چنانچه بزرگی میفرماید بیت

که آن مرد تمام است از متامی | کند با خواجگی کار غلامی +

ادا ساخته فرمود که بنده را یکی از دولتخواهان خود تصور کرده چندی تشریف شریف
ارزانی دارید و این نادان را که هنوز تربیت یاب است به نپند و نصایح بزرگان
بصلاحیت در آرزید عرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر سرور اندو گشت
و بر حقیقت حال کمای آگاهی یافت مقدمه هیبت جنگ را صرح بهتان دانسته از دل
محو ساخت تا نا پسرنش را که خان والا شان همراه خود آورده بودند نزد پشان یعنی
هیبت جنگ مستاد و خیمه علییه بر او اسباب ضروری دولت مندانه مهیا کنانیده
فرود آورانید و خدمتگذاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کرد و برای صبر
ما یحتاجش هزار روپیه ماهوار میرسانید و دو وقت طعام خاصه با او تناول می فرمود و
در همون نزدیکی نورالابصار خان بن دل لیر خان برادر نواب لاور خان را بخویشی
و امادی خود عزت بخشیده بادای رسم شادی کتخانی پرداخت بعد چندی

برای بند و بست پالیکار اطراف کولار و موڑ و اگل مہمت گماشته فوج کشی نمود و ہمون
زمان بمعرفت خاکی شاہ فقیر کہ نہ نیم نواب بود و ہیبت جنگ و ہما میرزا خان نجشتی
پاگاہ کہ اور از اطراف اوزگ آباد طلبیدہ بغرت و وقار داشتہ بود میر علی رضا
خان را بجایر عمدہ و از دیاجاہ و منزلت امیدوار ساختہ بحضور طلبیداشت چون
او نسبت برادری و حق ضہرت در میان داشت خاطر جمع شرف اندوز حضور
گردید نواب بنا بر تالیف قلوبش گرم کنندہ مع در و بست ضلع و ڈکل جاگیر دادہ
باجازت فراہمی لشکر سرفراز و مطلق العنان ساختہ در عرصہ ششماہ از بند و بست
پالیکاران آن نواح یعنی پالیکار پنگنور و مدن پلی و کمئیر پالہ وغیرہ فراغت حاصل
کردہ مراجعت بسریزنگ پٹن نمود و تا دو سال بعیش و عشرت اشتغال و زریہ
اسباجہا نگیرنی آلات کشور کشائی بصرف لکو کما زرو گو بہر فراہم ساختہ بہ نگہداشت
سوار و مردم بار و پیادہ و کرد آوری سپاہ مامور بود و یاسین خان نٹی کدوری
بہمون ایام از تہ نگہ عرف تر چنپالی آمدہ نوکر شدہ بود و محمد عمر کندان ہمدان
روزنامہ رض مہاکجان بحق تسلیم نمودہ محمد علی پیشش کہ دین حیات پذیر بود بکندانی ہمون رسالہ
سرفراز شد چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردیدہ رفتہ رفتہ بہ بند و بست نگاہمست گماشتہ مع لشکر
آراستہ و پیراستہ مضمتہ سرنو نواب لاو خان را نیز ہمراہ خود بہر دچنا پنچہ معمول چنان داشت
کہ وقت کوچ و جنگ لاو خان بزرگ را بر فیل خاصہ سوار کنانیدہ سواران پاگاہ
خاص کو تلخ جلو داران را اگر فیل داشتہ و انہ میکرد خود بر اسب سوار شدہ پیش سپاہ
و توپخانہ می خرامید و از آنجا فوجی بسرداری و نکٹ را و مشرف لشکر کہ دولتخواہ بود
بہ ہیبت جنگ طرف ساد نور روانہ کرد تا از خاکم آنجا بعبرت نمائی پیش کشائی یقین ہست

و در بعضی قلعات آن صنلع طمانها مضبوط کرده خود بدولت در عرصه یک سال معاود

به پیش رفتن موده چند آ سودم

ذکر فوج کشی مادهورا و کرت ثانی و تا ختن نواب بهادر بمقابله او
در نواح ساونور و واقع شدن محاربات باد بگر کیفیات که درین
یک هزار و یکصد و هشتاد و هجری واقع شده آنکه

چون مادهورا و کرت اول از ملک کرناٹک بالا گھاٹ بعد تقریر صلح به پونا مراجعت
نمود و در صوبه سر اٹھانہ او بود قلعه را آنجا از تیارسی لشکر نواب بهادر و تشرف
بردنش بطرف نگر و بند و لبست آنجا هر اسان شده بهادر و مفصل حقیقت
بزرگاشته بود و اوازمین معنی تشوشی پیدا کرده از جمعیت نواب پراگندگی نمود
و باز لقا بهمی لشکر و امرای خود پرداخته عازم این صوب گشت و به تسخیر قلعات
که در ضبط قلعه داران نواب بهادر بود فوجها را اطراف روانه نمود و نواب بدر یافت
فوج کشی مرهٹه خود مع لشکر ظفر پیکر از راه سیموگه و بسوا این عبور جوی تنگ
بهدر آمده بطرف هریر و هرینی آمد و از آنجا برگردیده بر سواد میدک که به شکار بود
مشهور است فرود آمده بود و مرهٹه هم بالشکر خود بعد تسخیر خید قلعه بمقابله آمده بفالہ
دو کرده مقام نمود و دیگر سوار شده بجادله رسید نواب لشکر خود را تعد ساخته
میدان رزم قائم کرده ایستاد و پالیکار خپیل درگ هم در آن مهم بالشکر خود همراہ
نواب بود چون مرهٹه گرد لشکر نواب حلقه زده از اطراف حمله های مردانه نمود
غازیان به لاوری تمام کوشش کرده بدفع آنها پرداختند و مرهٹه و فرودگاه را

قایم کرده شب را بنجا کوچید و راست طرف چپ ولی و انوئی و چپ را آمده پشت بکنجکله داده
 اقامت و وزید اما برای حفاظت لشکر بر فراز تیرها بنا ساخته توپخانه قایم کرده
 مستعد منتظر وقت عد و سوز نشست و مرسته از جایگزین شدن نواب خود از آنجا
 برخاستن بجای دیگر تاختن مجال نداشت و حاکم ساو لور هم مرسته سازش کرده
 همراهش بود پس وزی چند هر روز جوق جوق سپاه از هر دو لشکر آمده در
 میدان مرد آزادی داد جلادت داده هنگامه نرم گرم داشتند و مرسته اتوای و راند
 از دور بفر از کوهچه داشته بر لشکر نواب توپ اندازی می کنانید اندین سبب
 اکثر تصدیع بحال مردان بهیر لشکر نواب راه می یافت تا شبی نواب فکر کرده
 پنجنه از تفنگچی نشست انداز و هزار و پانصد سوار دلاور و جانناز با چهار ضرب توپ
 جلوی لپچه منتخب کرده با خود گرفت و باقی لشکر بدین مهیت جنگ بخشی کرد و بندوبست
 خزان و توپخانه و غیره کارخانجات بتدبیر نواب دلاور خان برگماشته بفرستاد چون
 برآمد و از پناه جنگل سخت بر توپخانه مرسته شتافت اما وقت منحوس و ساعت دشمن
 کامی بود بسبب نادرستی راه که بعضی جا جنگل تراشیده میرفت تا رسیدن نزدیک
 توپخانه مرسته در میدان شب بسر آمد و روز روشن شد پس سپاه عظیم از آمدن
 لشکر نواب خبر دار گشته گردش گرفتند و نعرهای بگیر و بکش بر پشت از اطراف
 اسپان جهانده حمله کردند اگر چه نواب بقاعده درست قلعه سپاه بسته هر چند
 سرکردن اتوای فرمان داد هرگز توپ سر نشد که آتش چون نخ فشرده گردید تا آنکه
 خود بدلت از اسپان فرو آمده فیتله در دست خود گرفت توپ را آتش زد و صریح
 کمی کرد لاچار شده امید اتوای گذاشت و سپاه منصوره چندی از شک

بنا دوق بدفع اوشان پرداختند حتی المقدور سعی کردند آخر لشکریان مرهطه بمشایه
 زاعان سیاه هجوم آورده دوش بدوش درآمیختند تا جمعیت نواب پراکنده
 شده رایگان جانهای خود در باخت و کشت را و دیوان گشته شد و علی زانجان
 زخمی گردید و بعضی از آنها بطرف لشکر خود به هم رسانیدن اسباب جنگ گزینند
 و لشکریان مرهطه چون میدان یکام نمود یافتند تعاقب ایشان کرده تا مقدور
 دست از قتل و غارت بزرگشیدند و نواب بکلیت علی از آن مملکه برآمد و مثل
 آفتاب یک تنه در جنگل زیر درختی نشسته بر فراز زمین دشمن کامی نظر غضب آلود
 میکرد در آن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبور وارد الوقت گشته بحضور خود بدلت
 به ایستادن نواب رسیدن او را مغتنم انگاشته وقت مساعدت طالع همایون
 لشکریان خود انگاشته فرمان داد که طنبور نواز و حسب کم چنان طنبور نواخت که
 صدایش در لهاسی سامعان همیت نامرادی انداخت که بمجراستماع آواز طنبور
 اهل غنیم از بیم رسیدن کومک منترمان همه اسباب و آلات غنیمت که برداشته
 بودند بگذاشته رو بگریز نهادند و نواب بقیة السیف لشکریان خود را جمع ساخته
 در میدان رسیده بود که همیت جنگ مع توخانه و مردم بار و سوار بکومک نواب
 یلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفته عقبشان در تاخته بگولندازان
 و تفنگچیان حکم داد تا بی محابا شکمها زده سروپایهای سپان شکسته متجیاب
 گردیدند و غنیم نواب کشیده بعد فرصت برداشتن زخمیان و نعشان لشکر
 خود پس پاگردید اما اتواب همراهی نواب که همدست او شده بود کشیده بر دوش
 لشکر غنیم از نظر غایب گشت نواب بهادر همه مجروحان و نعشان لشکر خود را مع

محروران غنیم برداشته آورد و به رفوی جراحتهما و التیام زخمهای آنها فرمان داده
 خرج معقول بمرهم پشی بهر کدام عنایت ساخت و غنیم بالشکر خود سمت بکا پور
 شتافته اقامت ورزید چون که ایام بارش بر سر رسیده بود غنیم همونجا چاؤنی نمود
 نواب بهادر هم بهمانجا مقام کرد و غنیم گویا پال راؤ ناظم مرج را مع لشکرش در
 همون ایام برشکال تباخت تاراج اینطرف تنگ بهدرار وانه ساخت چون آوا
 گهاٹ هوٹل عبورجوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیهات را آتش زنان
 رسید از پالیکار هرین هلی و رای درگ و غیره مبلغ پیشکش یزور گرفته در تعلقات
 چتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری در چارسوی کرناٹک در انداخت
 و دندانهای حرص را تیزتر از ناخن گرگ کرده با طمینان خاطر مطلق العنان گشته
 بر سواد پد رگ متعلقه درگ مذکور اقامت داشته بود این خبر مفصل معروض جناب
 نواب بهادر گردید تا تمامی لشکر و اسباب شتافت را همونجا گذاشته خود بدولت فقط
 شش هزار سوار اصطلیل و نه هزار سلی را و چهار هزار مردم بار و شش ضرب توپ
 همراه گرفته جریده سبیل بلغار بلا اطلاع احدی در تاخت و تبه شب بیوم بر آن جماعت
 اجل گرفته که غافل از حوادث ثبات فلک دوار بود جمله دلاوران که کرده چنان شلکها
 ریخت که ناگاه شیرازه جمعیت ظاهر و تاب قرار باطن او نشان از هم گسیخت که بمحو
 اوراق جدا جدا پراکنده شده بر باد فنا رفتند و کسانیکه از اهل غنیم آلات جنگ
 بر زمین زده و پراکنده شدند دست عجز و الحاح در پیش غازیان شمشیر زن
 برداشته دندان نمایان خواستند از جان رستند و سر در انجاءه که نامش بالام قوم
 است دست جرات و غیرت از سباب شایان ریاست و سرداری آنچه که

موجود داشت با دیگر سامان که بغارت مردم آزاری به دست خود نموده بود بر داشته

این مقوله زبان حیرت بیان ادا نمود

هر کسی چیزی را سباب جهان بر داشته است من همین دل را از سباب جهان بر دادم

با چند مردم از یک طرف راه قلعه سر گرفت اهل بهیر و زنان لشکرش مع ذکر هم که
شربت ضربت شمشیر غازیان بخشیده تشنه لب وادی گریز بودند جزینپاه خندق
قلعه سر اسیراب خاطر شده نیا سودند و بعضی از آنها به زاری حیل و تردد پای گریز را بر سر
سرعت زده افتاد و خیزان به مردم رادم و اسپین انکاشته بلشکر پونه فایز شدند نواب ظفرمند
همه روز در فرودگاه لشکر برشته بسر برده همه سباب چه از خیام و اعلام آلات
جنگ فراهم ساخته بر اسپان و قیلان و شتران غنائیم آن لشکر بار کرده تخته را که
انبارهای افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیمت بر این
دست برد مجاهدان وقوف یافت یقین دانست که خود درین هم جان نخواستند
گفت خدا نخواسته اگر نوع دیگر بعمل آید ناموس و ملتندی بر باد بی اعتباری
میرود به دران روز با قزاقان لشکر نواب به تبدیل لباس و تغیر و لهجه که در فن قزاقی
و عدد و فریبی شان کمال داشته بودند به کمی آوران لشکر غنیمت پیوسته به ایشان
یک دل شده وقت قابو هنگامه رستنی بر آن جماعه بر پا ساخته پنج هزار اسب
نوزده زنجیر فیل و نود مهار شتر غنیمت کرده آورند و بی وسواس خاطر جانهای
کمی آوران را بمشایه گاه تراش داس از زمین قالب آنها در بر بودند هرگاه که غنیمت چون
احوال لشکر خود بدین منوال خراب تر دید که با وجود انبوه کثیر شب یکجائی خسیس و در
تیرس جان از فرودگاه خود بیرون شتافتن نمی توانست علاوه برین بارش آن سال

طوفان طغیان برانگیخته زمین از سیرابی چون یدہ عاشق زار ترآمده و دست پای مردم و دواب از بردت هوا حرارت طاقت خنیدن گم کرده بودند و اکثر مردم به کثرت هوای سرد شبها چون یخ بسته شده در آغوش مرگ گرم خوابیدند بعضی امرای دولت ازین هول پاپیادامن اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده بے نیل مقصود بعد یک سال و چند ماه بوساطت وکلای دانا مقدمه جنگ با وجود خراج لکو که از روتا راجی لشکر به دو لک روپیہ فیصل ساخته بدارالمقر خود برگردید نواب مظفر و منصور بعد بند و بست آن صوب از راه نگر خوش و خرم معاودت فرموده بسری ننگ پٹن فایز گردید معاً نواب دلاور خان به همانہ بیماری رخصت گرفته بکولار شتافت از آنجامع احوال انتقال زنانه و در و بست اہل خانگی وغیرہ بشا شب بموجب صدمہ از طرف نواب بہادر راہ پایان گھاٹ سر کرده در ارکاٹ سکونت و وزیرید نواب بہادر باطلاع این معنی متحیر گشته تہانہ خود را قلعہ کوچ کولار روانہ کرده در تصرف خود آورد و

ذکر فتح نواح کوٹ کوک و بند و بست کلیکوٹ وغیرہ کہ در سن
یک ہزار و یک صد و ہشتاد و یک ہجری واقع شدہ آنکہ

از ہنگام سلطنت بیجا پوریان زمینداران این نواح مثل کرک والہ و کلیکوٹ والہ وغیرہ پیشکش شایان بدارالسلطنت شاہی بمعرفت حاکم صوبہ سرامیر سانسند بعد آن بنا ظم دکن یعنی نواب آصف جاہ مبلغ مقررہ گاہ بلا عذر بزور و عبور افواج عاید می ساختند و در آخر ایام نظامت آصف جاہی کہ بہ سبب خود نمائی و فوج کشی مرہٹہ نواب موصوف از آنجا کہ از جنگ غنیم فراغت دست نمی داد اتفاق بند و

آن نواح نشدند از همه اوقات را غنیمت دانسته خیره شده بودند و بی اندیشه بجای
خود با خداوندی میکردند و حکام صوبه سران را که از طرف ناظم دکن مامور گوشمال میدادند
این نواح بودند بکار سرکار مستعین نموده غافل می شستند بلکه با خدر شتو تا غماض
صریح در باب پالیکاران می نمودند چون نواب بهادر ترقی کرده بزور بازوی عیشت
و مردانگی همه ایشان را زیر کرده بجلقه اطاعت خود کشیده رام فرمان سامی و بنده
ندابیر گرامی خود کرده بود بعد چندی بسبب فوج کشی مرهٹه بغزم تسخیر کرناٹک و مامور
بودن آنجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود با خیره شده بر شورش
برداشتند و قتل و غارت هماننداران نواب که در آن نواح بودند پرداخته آنهمه ملک
در تصرف خود با آورده بودند هرگاه مفصل این کیفیت بسنج مبارک رسید و از جنگ مرهٹه
بالفعل فراغت حاصل شده بود از راه نگر و ساحل دریا چون شهر بزرگان سمت آن
دشت آفت طشت بدیا کانه خرامید و شش هفت صد کشتی بای ماهی گیران جمع گشت
سامان رسد و غیره از راه دریا طلب داشت و خود بدولت مع سپاه بار و پیاده و توپخانه
بر سر انجامت یعنی چون اجل ناگهان وارد گشت اول بر پالیکار تعاقب بلکه در همون فرصت
تعلقات ملحقه پٹن را غارت کرده اموال و اسباب و مواشی رعایای سرکاری برد
و این معنی موجب منتشر حواس و سبب پرانگی سکنامی شد و صورت جمعیت خاطر
و امنیت آسودگی رعایا و برای آخر تنبیه و اتصال ایشان بنظر انور نیا مدحله شیرانه کرده
بتاخت و تاراج بغیان همت گماشت چون پالیکار آنجا طاقت مجادله و مقابله
باین شیرخونخوا در خود نیافت قلعه احوالی کرده مع اسباب و وابستگان خود
مثل روابه به بیابان پناه گرفت باتفاق کڑک واله مستعد جنگ شد نواب

حیدر دل میباید این حال پنهان گران در قلعه بل گذاشته بلا توقف عازم پیشتر
 گردید و در اندرون دشت هوناک چون پیلان مان قدم جلادت کشاد و متصل
 موضع عقرب نار فیما بین ایشان جنگ عظیم و حقیقتش سخت روداد چنانچه در آویش
 اول سرشته استقامت و کار آزمائی از دست لشکریان اب فتن نزدیک بود بای
 حال خود بدولت و بچند بهادران کار آزمای پناه اشجار بر عقب مقهوران رسیده چنان
 شمشیر آزمائی نمود که از نامه رستم و اسفندیاریا در روزگار در داد و اکثر سردار و سپاه
 بغی از جان و مال خراب پایمال شده و بگریز نهادند و بعضی به پناه لشکریان دولت
 خدا داد درآمدند و صاحبزاده بلند اقبال یعنی طیو سلطان نخستین شجاعت ذاتی
 خود که نمود همون روز بود که چهره شجاعت را از والاتدیر جلادت و دلاوری سرخرو
 حاصل گشت آنچنان است چونکه پدر جلیل القدر مع شجعیان چاکدست در تاخت
 جمعیت باغیان را زیر زبری نمود خود که هجده سال سن شریف داشت بیاوری طالع
 همایون سراغ جایکه لواحقان یعنی زنان پالیکار پناه گرفته بودند و از زرمگاه دوستان
 فرسنگ فاصله داشت و تراکم اشجار چون کاکل پر پیچ و تاب مشکمویان بود گرفت
 به دوستان هزار مرد کار گذار صلابت شعار یلغار نموده راست بر سر ایشان رسید اگرچه
 محافظان ناموس پالیکار خبردار شده از بنادیق و سان شمشیر آبدار راه آمد و نشد بربند
 الا شیران باصوالت بیک حمله جهانگیری چه دست آزمائی شجاعت نمودند که با دلوپزال
 از دل مادر زمانه برفت آخر ناموس را ان بغی ننگ مردی خود را بر باد داده زیر چهار
 زنان پناه گرفتند و برخی از آن گروه خود لباس نازان پوشیده از ضرب شمشیر مردان
 کاری لرزیده سرنگون بر زمین افتادند و بعضی که بی باکانه دست و پا جنبانیدند بی نیل

مقصود از جان در گذشتن پس صاحبزاده بلند اقبال سر نیاز بدرگاه ظفر بخش حقیقی خاک
منت سوده مع ناموس بی ناموسان دیگر غنائیم بهره یاب مجرای پدر جلیل القدر گشته مورد
عنایات افضال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیده سر بحیب تفکر و تحیر
بود که ناگاه تاراجی خانه واسیر گشتن ناموسهای خود شنید دست تغابن بر سر خود پسند
زده بحال تباه مع چند خواص دست بسته حاضر حضور شد و چون خادمان کمر اطاعت
بر میان جان بسته پستار جلیل القدر گردید و جمیع اقمشه و امتعه مع خزان
و دندانه های فیل که تخمیناً بار پنجاه شتر فراهم کرده آبا و اجداد پالیکار مرقوم بود یکبار
بنظر فیض اثر گذرانید نواب بهادر بحال زرنهار خواه نظر فیض و نگاه پرورش مبذول
دشتمه همراه خود گرفت و ناموسهای او را مع تعلقه باز با و بخشید و بامینت رعایا و
آبادی ملک تاکید آکید فرموده پیشتر نهضت نمود چون کراک و اله بخرابی تاراجی پالیکار
تعلقه بلال طلاع یافت بلکه بچشم خود مشاهده کرد و رسید که عاقبت کار خود چه خواهد شد
پس در فکر خود داری در افتاده اطاعت نواب مصلحت وقت و صلاح کار خود انکاش
مطیع و منقاد گشت و زربسار مع تحالیف آن دیار نذر گذرانیده و حاصل زمره
زرنهار خواهان شد تا نواب بهادر در قلعه مرکز هتهانه مستحکم گذاشته ملک بر او مسلم
دشتمه پیشتر نهضت کرد علی راجه حاکم کنیا نور که از قوم اهل اسلام بود و آن قوم اهل
می نامند از تسلط رئیس الاسلام رضا مند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی و ترقی
خود دانسته رجوع آورد و بجمع امور تبایند نواب همت گذاشت نواب بغایت
بیغایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقع را از آن ملک بود و لند از متفق
ساخته متوجه بندوبست نواح کلکوٹ شد و سرکشان آنجا را که از قوم نامیاری

سخت سرکش و تهورنش بودند و راز وی شجاعت تدبیر عد و مال مسخر کرده بعضی هارا
 بقتل رسانید بعضی هارا بطوق ورنجیر مقید ساخت پالیکار چر کل این زیر ساخت
 متصرف ملک مالش گردید چون اوزنده بدست نیامد و کشته شد سپهرش را که هفت ساله
 بود اسیر کرده به نسبت فرزند می خود عزت بخشیده ایاز خان نام نهاد و دیگر برادرانش
 هم بودند حاصل کلام چون محاصره قلعه کلیکوٹ همت گماشت سرگروه آن قوم دید که
 کار بند و بست دولت خود و بخوابی آورده و همه ملک و مال تبصره غازیان لشکر نواب
 بهادر رفته نه یار می جنگ و مقابله و نه پای گیر از ان معرکه لاچار شده و کلارا با تحالیف
 و سامان آذوقه لشکر و پیشکش فرستاده عذر جبرایم خود خواست نواب بمقتضای مصلحت
 وقت و کلارا بحضور طلبیده شسته سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قول نامه طاعت
 خاطرش سرفراز ساخته طلبید بعد ملاقات از جان و مال مان بخشیده از خطای
 او در گذشت لکن ملک از دست تصرف او بر آورده فقط در ماهه معقوش
 مقرر ساخته فایع گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب
 بهادر ز رنهار خواهان را در ظل دولت بهایون خود پرورش می سازد و بغیان را نیز
 باز وی شجاعت خود چنان براندازد و تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد
 و خویشان آنها از صفحه هستی ناپدید گردد بنا بر آن نایماری و مایله با حلقه فرمان برداری
 در گوشه دل صدق منزل انداخته کمربودیت بر میان فدویت بر بستند پس از آنجا
 نواب بهادر تا کچی بندر رونق افزا شده مبلغ خطیر از سکنا می آن نواح گرفت
 تمامی نایماری را زیر حکم خود در کشید و راجه ملیوار از دست برد غازیان شیر صولت
 و شهر بر سیرت اندیشناک گشته به بیم تاراج می ملک و دیار خود بست و هشت زنجیر

فیل و هفت لک و پیه نذر فرستاده از آن طرف برگردانید نواب فتح باب قریب و سال و نون بخش
آن سمت بود و به لدهی نایاران اطراف کوستان سکناي آن نواح کو میتو و غیره پرداخته در آن
موصوف سردار لیر البصوبه آن نواح مقرر کرده فوج گران متعینش نمود و تنبیه گیر سرکشان و شرارت
کیشان آنصوب تا کید فرموده به بند و بست پالیکاران دژ کل همت گماشته بودند و

ذکر فوج کشی ترک را و اما که خال مادهورا و بود بر بلاد
کرناٹک بالاگھاٹ و رسیدن چشم زخم عظیم و صدمه مستقیم
بر لشکریان نواب بهادر در میدان کوه چرکولی که شمالی و کروی
سرینگ پٹن است و آخر الامر کام فتن او به پونا و ذکر
محاربات که در آن آوان روداد آخر سن یک هزار و یک صد
و هشتاد و دو و هجری آنکه

چون مادهورا و از مهم اول و ثانی مایوس برگردید و بر نامرادی خود دامت مای کشید که
آخر بهمین کاهش مرض خفقان عارض شده جان خود در باخت و نارا این را و
برادرش قایم مقامش گشته چندی در ضبط و نسق خود بوده پس آن که خارج حالت
مایوسی بالاگھاٹ در دل و هم می خلید بنا بر رفع تشویش کاهش خود فکری دقیق بکا
برده ترک را و اما خال خود را با یک لک و بیست هزار سوار و پیاده و یک صد ضرب
توپ و پلچتر پیچ این ملک و آنه ساخته خود پستار اشتافت چون ترک مایار
این حد و دیانت کوچ کوچ طی مراحل قطع منازل کرده در رسید و جو تنگ

بهدر اعجوبه نمود تا همه پالیکاران آن نواح یعنی مرار او چیتل در گواله و رتن گری
 و اله مکرسی و اله و گھٹ کمر پال و اله و غیره که از دست غضب نواب بهادران یافته بودند
 بیکبار با مرهٹ سازش کرده هر کدام خدمات نگهبانی لشکرش و بهمرسانیدن غلات
 رسد بنده خود را گرفته رسیدند و حاکم ساونور و کدیر پنیر همون طریق پیو زدند پس
 ترک مانا از آنجا پیشتر کوچیده بعضی قلعجات متعلقه پٹن را که بے مرمت بود و طمان
 مستقیم نداشت تسخیر کرده تبصره خود آورد و سمت پٹن در تاخت و دست تمام
 بتالاج و یغما و خرابی رعایا دراز ساخت و لشکریانش اکثر دیهات و تعلقات اچنا
 خراب و بی چراغ نمودند که تا حال آباد گشت و در هر یومی که لشکر بومیت اثر
 آن خانه ویران یک و ز فرود آمد سالها ویران افتاده مسکن چغرو بوم گشت و هر
 زمین که یک و ساعت افواج غارت امواج آن مردم آزار توقف نمی نمود از زیر
 زمین نعره الامان و صدای الحفیظ بگوشن زمان فرمایان میر رسید چون او صحرای
 آن نواح را از وجود شیر و شتر و صفت خالی یافت بیابا کانه قدم جسارت بر کشاده
 تلف اموال و ائقال سکناهی بالا گھاٹ بهمت گماشت چون نواب از غم غنیمت و
 تاختن او در آن نواح و قوت یافت مع لشکر و سامان جنگی از آنجا مراجعت کرده
 بسرریگ پٹن رسید و بعد بنده و بست آنجا کوچیده از راه چن پٹن سمت جنگل ماگڑی
 درگ باین اراده که هر گاه مرهٹ بمحاصره دار السلطنت پٹن بهمت گمارد و خود از عقب او
 در تاخته او را از ریساز و آمد پناه گرفته در انتظار فرصت بود که ترک از رسیدن نواب
 بهادر طرف درگ ندکور خبردار گشته مع توپخانه و لشکر عازم آن سمت گردید نواب بهادر
 از نیمه نی آگاه شده شب شب بر هر اول لشکرش زده داخل کوه سیلکوٹه گردید و روز

دیگر غنیمت نیز از آنجا برگشته میل کوته را محاصره کرده رزمگاه آراست نواب بهادر روز اول
 با جمیع سپاه بارو توپخانه بر آن جماعه تاخته تبوپ اندازی و شلکهای بنادیق
 از پیش رانده رزمگاه را از وجود اهل غنیمت خالی ساخت اما از دور گردش محاصره لشکر
 ترکم بود تا نواب بهادر پانزده بیست روز کوه مذکور را قایم کرده هر روز در شکست
 اعدا تردد نمایان می نمود آخر الامر چون رسد غلات و آذوقه لشکر کمی کرد و دانه و
 گاه بهم نرسید غرم مراجعت دار السلطنت پٹن مصمم داشته وقت شب از عقب کوه مذکور
 جنگل تراشیده توپخانه را همراه میر علی رضا خان روانه ساخته خود مع سوار و مردم بار
 بمقابلہ لشکر غنیمت شتافته از زیر دامن کوه صفوف آراسته حشمت صفت را بچشم غنیمت
 نمایان ساخته راهی گردید چون راه عقب کوه ماصاف و تشیب و فراز و عار و
 معاک بسیار بوده توپخانه زود از آنجا گذشتن نتوانست تا آنکه محنت شاقه تا دو
 سته فرسنگ راه طی گشته بود جنگل بهم آخشد و شب بهم لسبر آمده روز روشن گردید
 نگهبانان راه بغنیمت خبر رسانیدند که توپخانه نواب سمت پٹن میرود او مجبور استماع این خبر
 تمامی افواج را بوالپس گرفتن توپخانه تاکید کرده روانه ساخت و خود هم عقب در
 ساخت نواب بهادر چهار پنج فرسنگ آه طی کرده متصل قریه گری کوثره که ایسانی پٹن است
 چهار فرسنگ فاصله دارد رسیده بود خبر شنید که غنیمت بر آتشخانه سرکار چون سمندر جان نثار
 یورش کرده بلکه همه کارخانه عدو سوز بر گرفته فوراً برگردید بایلغار صفت سپاه اعدا را که
 گرد توپخانه بمشایه بدت توده قیام ورزیده بودند از یک طرف شکسته پراکنده ساخت
 توپخانه پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب آشته میمنه و میسر
 و هر اول و چند اول از جوانان بار و پیاده و اتواب قایم کرده شلک باز تان سمت

دارالریاست خرامید هر چند جوق جوق از لشکر غنیم سپان جهانده بشکست صفیهای
مردان حصار بند سعی می کردند اما از شک های تجربه کاران روی مردانگی خود مارا
سبیه ساخته مایوس بر میگرددین درین اثنا هفت هشت ضرب توپ لطمه بر بند
موتی تا لابی قایم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکریان نواب مسدود کرده از آنجا
توپ اندازی می نمود و از صدمات گلوله اش اهل بهیر نواب زیر فر بر گردید پس
نواب بهادر چند جوانان دلیه و در ضرب توپ همراه خود گرفته به تردد شایان
و کوششهای نمایان بعدم فرصت بر کشیدن التواب و پیچیدن راه صواب
چون قضای ناگهان بر سر ایستان رسیده بیک حمله رستمانه اضراب غنیمت مصادیق
سرب و باروت و غیره همدست خود نموده قیام و زید چون تمامی لشکر و توپخانه
رسید برای تناول حاضری همونجا چندی توقف و زید اگر چه اهل کار دانا
و اعیان دولت کار آزماعرض کردند امروز همین جا اعلام نصب کنانیده خمیه ها
بر داشته سکونت و زید صبحی باطمینان کلی دخل در السلطنت باید شد اما از آنجا که
فلک و در همیشه بر یک تیره نمی گردد و کار گذاران قضا و قدر ملامت بر یک ستور کار بند
نمی شوند وقت زوال دولت خدا داد در رسیده بود الحق روز بد هرگز کس نیست
نخواهد دید و شب گوارا حدی بنانه نخواهد سپید و آنچه که قضا در ازل قسمت مقرر کرده
قدر را جز تقدیرش بر وقت موعود چاره نباشد عرض دانا یان قبول ای والا
شان نیامده از آنجا است که گفته اند بیت چون زوال بد یکس بند و جنون راه خرد
عقل نیک اندیش می سازد کمی در روز بد سرشته خرم و احتیاط از دست داده
بعد فراغت از اکل و شرب ما حاضر است بر خاست و لشکر آراسته راهی گردید

افواج غنیم که بحساب مور و کس بودند گردش هجوم کرده کوشش می نمودند چون متصل کوه چرکولی رسید از قضا گول از توب غنیم که از دور می پرانید در قطارهای شتران بان بردار صدمه عظیم رسانید پس آن حقیقش مردم بانها فروخته شده بر اهل بهیر هنگامه رستخیز گرم ساخت و از آنجمله بانی پریده بر صند و قهای سرب و باروت در افتاده آتش افروزی نمود و طوفان دخالتش که اوج گیر اگر دید بسیار می از لشکر پان کوه قیام را معلق بر هوا برده سزگون بر زمین انداخت چون قضا و قدر شیرازه جمعیت اعدا شکن را بدین بهانه از هم گسیختند قزاقان غنیم قابو یافته چونکه عروس بخانه داماد بخارم جرات پر داز شده در خزیند اگر چه لشکر بان نواب بهادر او شمشیر و تیر و تفنگ دست آزمائی میکردند اما هیچگونه روی بهروزی و فیروزی ندیده بر دست گردیدند و لبان صابران بر هر مکر و بهی که از دست اهل غنیم می رسید صبر کردند و لاله میان خویش خاص شهباز صاحب هنگامه قیامت بر آنجماعت بر پا ساخته داد مردانگی و شجاعت داده جام شهادت نوشید و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان اسیر شدند و اکثر سپاهیان از سوار و پیاده از آن معرکه گریختن تنگ مودی دانسته حتم المقدور کوشش کرده سرهای خود را وقف تیغ و نیزه جلاد ساختند و بسین خان و نیئی گداری رفیق با توفیق که هم وضع نواب بهادر بود و در صف اعدا خود را نواب بهادر و انموده جرمهای شربت ضربت شمشیر زیاده از طاقت تنگی مودی نوشیده بر زمین آسودن دادان او را نواب حیدر دل تصویریده بشاد کامی برداشته نزد ترک را و رسانید پس همه سیاب شالیسته و سامان بالیسته لشکر که بچندین محنتها قرار هم شده بود تا راج و پایمال سم ستوران غنیم و کار خانات درست و توپخانه مستعد

اعداد شکن جزو کل بدستیم در افتاد نواب بهادر بزبان حق بیان خود این مقوله ادا فرمود

رباعی

گر کار تو نیک است بتدبیر تو نیست	و رتدبیر بد است بهم تقصیر تو نیست
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد به زی	جنزیک و بد قضا به تقدیر تو نیست

بر کوه چیر گولی سوار شده بر آسیا سنگ چون شیر درم خوار استاده نظر غضب آلود و پرورد
وحشی سیرتان اهل غنیم اطراف و جوانب گماشته نظاره ترک و تازی بی ادبان بنمید
غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شده بود بجد و کد بسیار از آنجا برفت
و بچهارده سوار حست و چالاک از آن مملکه بیرون آورده بدار الامن پش سرانید
اما نواب بهادر بمبارقت صاحبزاده رستم نهاد که در آن حقیقش از آن جناب جدا
شده بود تا بجان و قرار دل از دست داده و مضجع قادر ولی پیرزاده که ایسانی قلعه
متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میر اسمعیل خان
را که قلعه دار بود از رسیدن خود خیر دار ساخت قلعه را رنگورید و لبست و قلعی قلعه
کرده منتظر تشریف فرمانی نواب بود چون وقت عصر صاحبزاده و الا قدر طالع یاور
با دوسته سوار بلباس قزاقان لشکر غنیمت و سلامت رسید نواب از دیدارش
جان تازه یافته داخل قلعه گردید و در گنج زر و گوهر کشاده هر کس که از سوار و پیاده
بسلامت جان از آن مملکه میرسید او را پر از دوش داشت زربامید ادو گسی که مع اسب
و سلاح حاضر می گشت سوای خلعت نیچ مشست زرباومی همود آری رباعی

نرسیدون فرخ فرشته نبود	بمشک و لعنیر سرشته نبود
زداد و دهنش یافت آن نیکوئی	توداد و دهنش کن نرسیدون قوئی

اما محمد علی کمندان چون احوال لشکر خود بدین منوال دید و بصرحت و سلامت و نوع دیگر ذات و الا صفات و قوفی نداشت جان خود را بختن مقرر کرد و مضمون این

مطلع مخمس بر زبان خود میراند مطلع مخمس

دم بدمی میزنم تا در تن من جان بود	جان چکار آید اگر در مردم نقصان بود
روز رزم اندیشه کردن کار نامردان بود	ترک سر کردن بمیدان شیوه مردان بود

مشکل است این کار اما پیش مرد آسان بود

به دلاوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان حیدری جمع ساخته بر کوه ندکو سوار شده از پناه سنگهای بی آب و طعام با وصف برداشتن سته زخم تیغ دل از دست نداده تا شبانگاه نبرد آرا گردید و بسیاری مردان غنیمت را از شکلهای بنا دلق بنجاک عدم در انداخته برابر ساخته بود و بهر کس از لشکریان نواب بهادر که سلامت بود بهر حیل خود را بجمعیت کمندان شیخ رسانیده کوشش مردانه می نمود ترک بر جوانمردی و دلیریش خوش گردیده معرفت محمد یوسف کمندان ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کمندان شیخ را با سپاه از کوه فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نمود اما صلاح همراهیانش گرفته گردشتن چوکی ها نشانید و کمندان ترک بر حسب اشاره سردار خود بهر حیدر در باب قبول کردن نوکری مرهبطه با انواع لطایف التحیل ملتجی گشت و به سخنان نرم و گرم غیب نمود کمندان شیخ باقبال این معنی نپرداخته اقرار و لغزینی او چنان کرد که اگر زمانه فرصت دهد یکبار به پٹن رفته بعد الیتام زخم مع و ابستگان حاضر شد حسب حوصله خود خدمت بجا آورده خواهد شد پس شب بیکر از آنجا رهایی یافت

با یکبار ششصد کس سمت پشن راهی شد از قضا در اشنای راه دو هزار نفر کچی مره که
از لشکرش بقا حله دو فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر سه پایه بنادیق بسته نفرخت
تمام بر بستر باد از شده بود مذمندان شجاع فرصت غنیمت یافته مع مردان بی سلاح در
افتاده از سنگساری سربازی ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شک با زده
نزد یک قلعه پشن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر واقف شده فایز حضور گردید
نواب بهادر از رسیدن او که شیوه حلال نمیکش دریافت و ترددش یا نش از صدای
شک های بنادیق گوش کرده بود شکر حق بجا آورد و زندگی آن شجاعت منش را قیام
دولت خود انکاشته او را بسینه کشید و بجلا ع و العام شایسته سرفراز ساخت از
کارخانه سرکار بنادیق درست و طیاره بر آورده با وسپرد و اطراف قلعه تنبیها بنا
ساخته اتواپا قایم کرده مستعدت است و هر روز نگهبان داشت مردان جنگی و فراهمی
سامان زرم مقید و مامور بود غنیمت طفر مندا سیران لشکر نواب را بصوبه سیراوانه ست
مگر میر علی رضا خان را که اول بقرار و مدار بسیار نوکری مادیهورا و قبول کرده بکومت
گرم کنده مامور شده بعد آن بواسطه برادری با ز نواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونه
بر گردیده بود و بروی خود طلبیده سخنان رنجش و کلمات نامعقول شنو انید مقید
روانه پونا ساخت و بسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصویریده
بخیمه علیجده داشته بدلا سا و تسلی خاطرش می پرداخت و در باب طلبه شدن و سبک
و صاحبزاده بلند اقبال التماس مامی نمود آن مرد دانا که محض پاس نمک و ادار تصدیع
خداوند نعمت خود که هزاران هزار بنی نوع ایش و نخل حمایت و حفاظتش پرورش
می یافتند نشده صعوبت معرکه و گرم و سرد زمانه بر جان خود گوارا داشته بود

از سخنان دلدهی ترک در دل می خندید و هیچ جواب نمیداد چون در عرض هفتم
 عشره بر سلامت ذات نواب فراهم ساختن افواج و اسباب احتیاج و آلات
 احزاب اضراب و استحکام قلعه قوف یافت دانست که خان اسیر کی از فدائیان
 نواب است پس بر نادانی خود نادم گشته متوجه تسخیر قلعه شد و مورچال و صلابت
 کوچه ها و نایب توپ اندازی آغاز نهاد و چنان صیحت فیض بخشی و صدای داو
 و همش نواب بهادر در لشکر ترک شایع شد که اکثر مردان کاروان شجاع که به کساد
 منزلت و کسر شان اوقات خود در آن لشکر بسر میبردند مع اسپان و سلاح خود
 رسیده در سلک ملازمان نواب مسلک گردید و مستعد گوشمال عدو شدند چونکه در
 عرض قریب ده دوازده هزار مردم بار و سوار فراهم شده بود و نواب بهادر تالیف
 قلوب ملازمان چنان نموده که هر یک بجان سپاری صدای رستمانه و دم انا و لا
 غیر می زد شب محمد علی شجاع موصوف را طلبیده و فرمود که غنیم شوخ و بک شده
 حیرات پرداز است گوشمالیش بدمه بمت خدا داد خود و فرار داده ایم چه مصلحت است
 آن شجاع کار از ما سرانجام این مهم بزدنه کار دانی خود گرفته جریده بد و هزار تفنگچی از دروازه
 میسور برآمده عبور جو کرده از سپاه دیوارهای سوار پیشه گذشته بر سر اعدا که متصل عینک
 سه هزار پیاده پالیکار صیقل در گرد و هزار پیاده مرا و مع چهار ضرب توپ و هزار
 سوار جای را قایم ساخته بودند در تاخت از سنان و شمشیر بسیار خفتگان از بساط
 زندگی برخیزانید و بیار آن غنوده طالع نچاک عدم بخوابانید بقیت السیف را چه از
 سوار و پیاده اسیر کرده دست بر پشت چنبر نمود و آلات حرب و ضرب جامعه مقهور
 بر سر ایشان بر داشته مع اسپان و توپان روانه حضور ساخت و خود همونجا تا دوست

سکونت ورزیده صبحی فحیتاب برگردید در کوه اومرا را و زرد و نار برگشتند نواب بهاد
ازین فتح قرین مسرت شده شاد یانه طرب نواخته و توپهای خوشی سرگرد سپس
از ان غنیمت زور آور بلا و سواس شمالی کوه کری کله بر نه رجوی بتیری وسیع و مستحکم که
بمورچه خاص نامزد بود بنا کرده اتواپ و رانداز در آنجا قایم کرده بگوراندازی منجنیق پر
اکثر مردمان قلعه را تصدیع میداد کمندان شجاع میشا بده جرات بے ادبی و مردم
آزاری غنیمت غصبناک شده کرات و مرات بحضور نواب عرض کرد اگر اجازت شود
بر مورچه خاص ترک نهگامه رتانه برپا ساخته اهل مورچه را بهریت میدهم و صد
عظیم بریزش تیر و تفنگ بحال سپاه غنیمت لئیم میرسانم نواب بهادر ازین معنی اندیشنا
شده نظر بر افواج کثیر غنیمت کرده اگر چه او را ازین عزم بازداشت اما او بجد و کد بسیار
بحکم آنکه دل شجاعت پیشگان تا اندام بنیان هستی اعدا چون سیما ببقیاری می ماند
رخصت گرفته با سه هزار جوان بار و هزار پیاده که ناظمی وقت شب کوچیده فقط با سه
جنگی از راسته هوسلی راهی شده بفاصله دو فرسنگ عبور جوی کرده به پناه بیابان
از بالای مواضعات کرگاول و اگر ارا سمت کو بهیچای هر طرف آمده راست از عقب
به تمهید تبدیل اهل مورچه تنگ تک پارسید و مردمان غنیمت یعنی نگهبانان آنجا از شهرت
تبدیل منقلا خوش گردیده منتظر بودند چونکه کمندان شجاع بخت یاور و طالع را مددگار
یافت و از راه عد و قریبی بخواجهش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون بتیری
داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهیان او یورش کرده
حقهای آتش عد و سوزی بر سر نخوت ایشان شکسته و مار خیرگی از روزگار آنها
بر آورند و سرهای محاطان مورچه و کمین داران صلابت کوچه به تیغ بیدریغ

بریده توده توده جمع ساختند و توپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده خراب
جلوی یعنی خورد که بسک و شایسته بود کشیده بخسور روانه داشته فارغ گشتند اگر غنیم
باطلاع این معنی در تاخت و باز بقایم کردن مورچه و دفعه سپاه منصوره شورش
نمایان و حملهای شایان نمود اما کاری نکشوده دست بر سر از اینجا یلوس برگردید
کمند ان شجیع بر دشمنان ظفر یافته پیش از طلوع آفتاب صلابت کوجه و مورچه
شکسته بجاک برابر ساخت و اسباب و غیره را آتش زده سرخرو بخسور سیده
خطاب فرزندی یافت از زبان علی وادنی صدای آفرین تحسین شنید
چون ترک خرابی حال بی جزائی لشکریان خود بر نیوجه دید از فکر مو حال آت
بتاخت و تاراج تعلقات اطراف همت گماشته نپذارهای افواج منتشر
ساخت و خود با تمامی لشکر بمیدان چتر راه صوبه سر اقامت داشت و نزدیک
عید بنود بود باراده اشنان یعنی غسل در جای سنگم هر دو که نزدیک لعل باغ است
غنیم مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوهچه کری کله را هی گشت
نواب بهادر ازین معنی خبر دار گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته برانامند
قیام و زید و صاحبزاده عالیقدر ابا تمامی سوار در پناه دیرهای کرنگول که آنطرف
جوست در کمین داشت و کمندان شجیع را مع غازی خان دلیر و جانباز چهار هزار
تفنگچی و چهار صد قزاق و چهار ضرب توپ برای عبرت نمائی بطور پیش منقله
جنوب رویه کوهچه مذکور روانه ساخت چون سوار می غنیم فایز جوگر دیده در آب
بازی و شناوری مشغول گشت و لشکر حیدر اولیش که عقب خرامان خرامان می آمد می
کمند ان شجیع در نهری خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بجان لیر اشاره ساخت

آمد و جانباز بدو شصت مرد کار ساز بر آنجا مآختره و بابه بازی و حیل انگیزی نهادند
 را تعلیم شیر می نموده کشان کشان بر روی آتش بازان کار گذار آورد و سواران خود را
 منتشر کرده پس کمین در آن پناه گرفت بغتتا کمندان شجاع انگیز کرده بشکلهای توپ و
 بندوق صفوف اعدا را شکسته بسیار باران بمطوره عدم فرستاد و در آن زد و خورد
 دو سه سوار از طرف مقتول شدند فیل نشان و فیل نقاره سقط گردید چون جمعیت
 اعدا منتشر گشت غازی خان و صاحبزاده و الا قدر فرصت وقت غنیمت یافت
 اسپان جهانده بکسان منظم در آنختند و تا مقدور دست شجاعت او قتل و غارت
 بر نکشیدند و تا نیم فرسنگ پی مقهوران تاخته چهار پنج هزار اسپ و دو هزار مردم بدست
 آورده بار دیگر با غنائم بسیار مراجعت نمود و ترک ازین خبر زد و زار شده هیچ اقامت
 با پارچهای تر و لب خشک برگزیده سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود و نواب
 بهادر برین فتح نمایان آثار بشاشت ظاهرا ساخته سجدات شکر بدرگاه و آه
 متعالی داده شاد دانه طرب نواخته داخل و تسلعه گردید حاصل کلام هر روز بازار زد و
 خورد و کوفت و کافت مردان شجاع گرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیمت یاب
 می شدند پس غنیمت از جنگ غازیان دست برداشته بتاخت و تاراج بلاد پایانگها
 یعنی جنوبی پٹن که در قبضه تصرف نواب بهادر بود و عبارت از کومیتور و پالگهاٹ
 و دبار پور و دندکل است بسبب که او شنیده بود که سامان رسد غلات و غیره از آنظر
 بهد رفته نماید و پله به پله لشکری نواب میرسد و ملازمان نیز از سوار و پیاده در آنجا
 فراهم شده جوق جوق داخل لشکر میشوند همهت گماشته در تاخت و طوفان بلاد
 در آن سرزمین برانگیخته تمامی آن نواح را چنان خراب ویران ساخت که هر

که هرنج گاه و سنبه تراز زمین برکنده شد و شاخ و برگ اشجار آن صحرا دست کفایت
کشاده بدرگاه خالق جان بخش امان میجو استند باین فتلعداران آن سمت
هر هر قلع را قایم کرده با استقلال تمام میکوشیدند چون ترک به پایان گما
شتافت نواب خود بدولت عزم جزم آن سمت داشته مستعد گردید بلکه اعلام حیم
خاص در میدان کوه چو نه کون نصیب کنایند در آن حین کمندان شجیع عرض کرد که
تشریف فرمای حضرت از دارالرایست بالفعل مناسب نیست مبادا گرفتند اینجا
برخیزد زیرا که معاندان دولت اقبال از حد حساب تجاوز کرده و دولتخواهان جان سپار
بس کیاب اند اندیشه دور و دراز باید فرمودند وی حسب اقت و مقدور خود تردد
کرده در فدویت و جان سپاری سر موقوفه نمود و صاحبزاده بلند اقبال را با
تمامی سوار و قزاقان در صانع بار محمل باید داشت نواب بهادر با قبال این معنی خسته
باشش هفت هزار سوار که همین قدر فراهم شده بودند صاحبزاده را سمت بار محمل
روانه ساخت و کمندان شجیع بچهار هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده کرنا تکی و شش
ضرب توپ عقب لشکر صاحبزاده نهضت کرده برگماط رای کوته هر دو لشکر در
پیوستند و صاحبزاده با جمیع سوار در میدان کاویری پٹن اقامت فرمود و کمندان
شجیع با فوج خود یکشنگیری سکونت داشت در آن اثنا خبر رسید که چهار پنج هزار
سوار غنیمت کش با اسباب بسیار و دواب مبتهار که در ملک بالا گماط و پایین گماط
و از لشکر نواب غنیمت یافته بودند مع ساهوکاران لشکر شیخ فوسر مایه زر و گوهر از
گماط پتور آمده از راه ترپاتور و واهمباڑ می گذشته کتل کر نیات عبور کرده عازم
پونه اند بمجر استماع این خبر کمندان شجاعت اثر پانصد جوان بار و سه صد چینی کار

و نهر اری پاده از راه کنکندی پالکه که پالیکار آغا از نواب بهادر رجوع بود شباشن آمده
گماٹ تبیل پل عبور کرده بر آستانه کرنیات دامن کوهی که سر راه غنیم بود گرفته قاشیم
و بالامی گماٹ مذکور که داخل سرحد ارکاٹ است و ناظمش در آنوقت بهار شش
نواب بهادر بود و نیز که در آن دروازه گماٹ هیچ امر مانع و قش نشد و چٹی کاران افرست
تا آنها دروازه گماٹ را که به برج و باره آراسته بود گرفته آسوده بودند قضا را روز دیگر قزاقان غنیم
با و فورسا مان و گل گلگاوان و طویله طویله اسپان بلا اندیشه چونکه شکار از خود
بمطبخ برسد میر سید مکند ان با خبر از رسیدن آنها خبردار شده به کمین در آن گماٹ
هم آگهی بخشیده بجای خود مستعد و سرگرم کار گردید تا هر اولی آنجا متصل دروازه گماٹ
و چند اولی برابر کوهیکه خود آنجا قیام داشت رسید چون شیر غتران بر عقب شان تپ
بلا توقف شلک باز دو مجروح و از شلک کمین در آن گماٹ از پیش حمله کرده بنبوران و ختم
دو یزد و به سنان شمشیر در پیوسته سینه دشمنان را چون پنجره مشبک حستند
و عقب دگان پشت و پهلوی اعدا را از تیر و تفنگ نیزه شکستند چون سران سپاه
راه سلامت تنگ تر از چشم فیل میزدند بسترولی تمام تاب ضرب مردان جنگ آزما
نیاورده فقط از جان خود در غار و مغاک در خزیند مکند ان شجیع هر دو جماعت خود را
جمع ساخته جمیع اسباب کسان منظم و سپان و گاوان مع خرطیه های طلا و نقره
بسته بسته بر سر اسیران برداشته از گماٹ تبیل پل بیدر قوه پیادگان کرناٹکی روانه کشگیری
نموده خود همو بنجا بر آگیزی که از زیر گماٹ بود قیام و زید چند سوار غنیم که عقب همه با
بودند وارد شدند و اندک جماعتش دیده گردش گرفتند و از دور قراولی میکردند بعد و سوار
مکند ان شجیع راست برخاسته از پناه خار بند بر سر ایشان رسیده چنان شلک با

نزد که دفتاد و سته صد سوار مع سپ نابود شدند و دیگران اسپان جهانده و بگریخته
 نهادند شجیع و انا از آنجا مظفر منصور عبور گماط کرده به کشتگیری رسید چون ترک با ما خیر
 تارا جمیعت خود شنید تصویرید که گماط کر نیات متعلقه ناظم ارکا ط است در آنجا
 گذر افواج خصم با چگونه شد شاید که هر دو دولت مند یعنی نواب محمد علی خان نواب بهادر
 در ساخته باشند خدا نخواسته اگر این هر دو سردار با اتفاق یکدیگر بمقابله ما پردازند و
 کتل های اه بر لشکر ما مسدود سازند ما موسی و لیت پیشوائی تاراج و جانها را یگان و
 خواهند شد پس آن سمت یلغار کرده عبور گماط پتور نموده بر سواد قصبه اقبالان گرا
 فرود آمده بود کمندان شجیع صاحبزاده والا قدر از رسیدن مرهطه خیر و ساخته غریب
 رفتن دار الریاست نمود چون آن طالع یا و روقوی باز و بر یلغار غنیم و قوف یافت جمیع اسباب
 لشکر یعنی غنیم و اعلام و بهیر و بنگاه و غیره روانه پٹن کرده خود را جمیعت تنه چهار هزار سوار بطرف لشکر
 ترک غنیم رسانید فضا را آن روز کمی آوران لشکرش سمت بلده و هر م پوری آمده شوق نیامت در آن
 سرزمین برانگیختند و چند دیهات را غارت ساخته بفرایمی کاه و همیامور بودند صاحبزاده با آنها پیوسته برابر آنها
 بفرایمی کاه و همیامور پر دخته منتظر وقت بود که ایشان پشتار را بر اسپان و شتران و فیلان بار کرده بلا تینسز
 خویش و بیکانه راه لشکر خود گرفتند صاحبزاده که همین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها بیک
 جنبش بر روی کر بر اسپان خود برداشته بودند یکبار بر زمین انداخته بلا اندیشه و توقف بازوی مردانگی کشاوه
 آنجماء را باندک سی چنان برهم و در هم نمودند که از صدای بزن و بکوب مردان کاری هول و هراس در
 دل لشکریان غنیم افتاده جز جان سلامت بدون چاره دیگر ندیدند پس صاحبزاده مظفر چهار هزار اسپ و
 اسکی و و پنجاه شصت شتر توپخانه خاص غنیم و پانزده بیست فیل با دیگر آلات حربی غنیمت یافته را به پٹن
 گرفت ترک از نیمنه هول زده بالشکر خود کوچید و بر کاویری پٹن فرود آمد و چون شب کمندان شجیع

از فرودگاه غنیم آگاه گشته مع جمعیت خود مستعد شجون در تاخت قضا چونکه نزدیک لشکرش رسید شب
 بسر آمد و معنایانک بیداری و هشیاری غفلت پرستان زد و برگردیده زد و بدامن کوه گلن گد پناه گرفت
 اتفاق ترکم روز هم بهو بخا مقام کرده از رسیدن آن شیر میدان شجاعت یحیی بود آن شجیع از صبح تا
 شبانگاه به پناه جنگل بسر برده شب چونکه برقع غفلت و خفته بختی بر اطراف همان فروخت تیار شد بر
 لشکر جو انفار غنیم شجون زده به اسباب حربی مع تو پناه بهر دایه گرفت و چند سیران افراط و تفریط
 چرکولی را که در آن لشکر مقید بودند از قید بر آورده بهیر و بنگاه اعدا را یک قلم زیر و زیر کرد و خیام و اعلام
 را آتش زده بانه صدر اس پیش و شش زنجیر فل و یازده شتر پرخانه پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده
 از دامن کوهستان داخل راسی کوته گردید و بلا توقف از آنجا شکیمر زده بانی کل رسیده بود که ترکم بر حرات
 فدایان نواب بهادر و قوف یافته هر اول لشکر خود را پی شان پیش اند خود هم عقبش کو چیده راهی گردید
 چونکه شجیع مذکور بخوانخان هیلی سید افواج غنیم سبقت کرده از اطراف راه سلامت بر آنجماعت مسدود
 ساخته گردش گرفت تا شجیع مسطور هم روز در پناه قلعه ویران سکونت ورزیده وقت شب در فرودگاه
 خود بجای آتش افروزانیده و بر در و دیوار قلعه چارچوبهای کهنه و مدرس و تحمل پوشانیده بالشکر خود از آنجا
 عقب برگردیده و به نزد دشایان از راه تنگ و تاریک جنگل و شب فراز داخل بلا توقف اعدا صحرانوردی
 بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهده روشنائی آتش و سپیدی در و دیوار و
 گمان برده بودند که جبریان بهو بخا اقامت دارند بجای خود بی اندیشه اسپان گذاشته بجهت کشتی و طعام نری
 اشتغال داشتند که ناگاه شجیع عدو فیرب بر سر آنها رسیده از اطراف شکس و شکن بهر کرد و چند انواب را از
 گولهای انگوری پر کرده پراپس طلایه داران که انبوه کثیر بودند منتشر شدند از آنجا که شش هزار سوار مسلح
 سعی مروانه بجای آوردند و یقین داشتند که از میان ریزش توپ و بندوق احدیراجان سلامت بردن
 محال است لهذا بدلاوری تمام اسپان جهانده و صوف مردان حیدر و خرنزیده و آدمردانگی در و دیوار تا پنج

ششصد تنگیه شجاع را مجروح و مقتول ساخته مردن آری مردان گاهی لباس نامردی نمی پوشند القصد شجاع
 جوان بخت فتح نصیب مع سپ و سلاح کسان مقتول و رفقای مجروح خود از پناه جنگل ماکو بی درگاه سلامت
 طی کرده پلین رسید و دیگر طلایه داران غنیمت سبب تارکی آتش بنایید جمعیت منظم بر دختن نتوانستند
 و راه گریز لطرف لشکر خود کرده مفصل خبر غارت فوج طلایه کوش گذار ترک اما ساخته او که از دستبرد عنایان
 بچیلای و فیر بی ایشان تنگ آمده بود و فکر دور و دراز افتاده از آنجا کوچیده از راه منتهی است مبلکوط
 رفته مقام کرد تا نواب بهادر صوبای ایمان دانا خصوصاً صلاح و فلاح حال خلق الله را نظر داشته ایاجی رام
 نام شخصی را وکیل مقرر کرده برای دستی معاملاتی که قول دانیان است + + +

راست از اجز و ادای چاره نیست + | | | | | باکمان لازم همین باشد اطاعت تیر را +

نزد ترک روانه کرده بود و او طریق خود پسندی پیچیده بر صلح ضامن نشد اما وکیل را نزد خود داشته سخنان
 عبرت نامی خود با او میکرد و هر دم بهادری میزد وکیل نواب بهادر از روداد آنجا معروض جنایات
 بعد چند غنیمت از نیک دل برداشته بجمع وجوه از جنگ غازیان عاجز شده بتاحت بلاذگر که خوب آباد بود
 همت گماشته پیش خانه لطرف مذکور روانه کرد وکیل از نیمنه نواب را آگاه ساخته در بند و بست آن نواح
 عرض ترغیب نمود نواب بعد اطلاع از نیمنه متاعل گشته کند آن شجاع را یاد فرمود و از غم غنیمت آگاه ساخته در
 بند و بست و دفع شورش آن طرف مشوره نمود آنم و شجاع سرانجام این هم هم بر ذمه همت عد و مال خود گرفت
 برخاست تا نواب بهادر او را پیشش نزار تنگیه کار آزاوده ضرب توب و دوی هزار سوار اصل خاص گنج شمال
 دشمن حضرت فرمود شجاع رستم نهاد چون از حضور مرض گردید از راه پیراپلین برگشت کوطک که سدا پوز نام دارد
 رسید و کوطک والد که در آن فرصت علم بغاوت برافراشته و خیره شده سرهای طحانه داران نواب را که در قلعه
 محکوم بودند بریده در و بست ملک باز تصرف خود در آورده بود و سدا راه گشته از آن طرف نگذاشت
 کند آن شجاع جنگ از آن صحرائیان قبا و جو بمقتضای وقت مصلحت و مناسب ندیده از آنطرف برگردید

و جنگل کو ترک را بر دست چپ داده روان شد اما بکران اسبانی عبور کوه جنگل و شوارز دانسته چهار هزار مرد
جری از تفنگچیان و دو صد سوار جانباز نزد خود داشته بقایه لشکر و توپخانه و سوار و تمامی بهیر و خیام را بنده
خان کمندان جهان خان که در سال گذشته وقت شب روانه حضور نمود خود مع سپاه جبریده بی توپ
چهار هزار تفنگچی میدان گرفته بر فراز زمینه اقامت ورزیده بود چون روز روشن شد غنیم از رسیدن آن
شیر بیشه شجاعت در عرصه مردانهای و فرستادن توپخانه سمت پش آگاه گشته جوق جوق آبان طرف روانه
ساخته خود هم سوار شده بر سر غش اهی گشت پس بزرگداران کمندان شجیع که بر کوه سیاه ایستاده قاصدان
بصارت را بهر جانب بر گماشته بود بسر دار خود گفت که گروه سوار بر راسته که شب توپخانه را اهی گشت
میر و بچه در اشتغال این خبر شجیع کاروان حکم داد تا سپاهیان شلکهای آسمانی پراکنده مراوش اینک لشکر اعدا
متوجه مقابل شود و توپخانه محفوظ فایز حضور گردد و سواران غنیم از صدای شلکها برگشته بر این جماعت
در ناخن چون شجیع بدانای و تجربه کاری افواج غنیم را بجانب خود کشید راست از آنجا برگردیده قدم قدم راه
جنگل همی رود تا گرفتن دهن پشت آن طرف ترک خود بدولت مؤتمای سوار در رسید به گردش محاصره کرده قوی
مینمود و شجیع مذکور رفقای خود را جای بقوا عده درست نشانیده بود که بیک ناگاه پنجاه تن هراسوار
اسبان تاخته بشمشیر و نیزه صف بصف و دست بدست بر آمیختند شجیع و انا شجاعت کیشان خود را که بنا بر
پر کرده مستعد و خاموش بودند یکبار برخیزانیده جا را قایم کرده حکم شلک داد تا غازیان چابک دست
چنان شلکها نختند که از صد الش گوش فلک کردند و از صد میله ش زمین لرزید تا دو ساعت بهنگامه رستخیز
برپا ساخت شلک زنان پیش رو و دیدند و از بس نزد نمایان تخمیناده هزار جانباز غنیم را بر خاک عدم
غلطانیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن محرکه برگشتن نتوانسته ناکام جانهای خود باختند
و چهل و پنجاه سردار و جمعی را که در آن غنیم گشته گشتند فیالان اعلام و عمارت و شتران نقاره از زیر پش تیرها
و تفنگ مجروح و سقط شدند

در آن چققلش گاه جنگ آوران
سلامت به من سنگها تاخته
ره زندگی سرسبز گشته گم نه
اجل همچو سایه بر کس فتاد
چنان دست بردست و جان
یکه از بکیر و بکش نعره زن⁺
برای برادر برادر گرست
بفرزند جان پدر سوگوار⁺

شده فتنه بیار خفته امان⁺
قضا در میان کار خود ساخته
سوار از ستور آمده زیر سم
بقا پیش آهنگ فنا پس فتاد
اجل یه بدندان حسرت برید
یکه ز آه و ناله کشاده دهن⁺
بخون نری پور مادر گرست
پسر براب و عم بسازار زار⁺

القصه چون خون از آن میدان روان و شکست فاحش بجال لشکریان غنیم و داد
چنان گر نختند که میدان کفایت نکرد و غازیان مظهر پای ثبات بمیدان مردی
فشرده قایم و سرخرو گشتند غنیم میشا به حال لشکریان خود و قوت جانبا ز می و
مردانگی غازیان بهم برآمد و نعل در آتش گشته تو پخته طلبید و بمقایله جلادت کیشان
قایم کرده تبو پ اندازی تاکید کرد چون گول اندازان از دوش است اندازی کردند
و صدمات گوایل بجال اکثر غازیان شجیع تصدیع رسانیده دست و پای همت عدو
شکنه آنها را رایگان شکست چنانچه صد و پنجاه مرد کار آزمافت جانهای خود را نختند
اگر چه نزد یک بود که شیراز جمعیت از هم گسیخته شود و کتاب رسوائی از زیر گلیم بر آید
اما شجیع و الافطرت بروت غیرت مردی را تاب جسارت سیما ب صفتان را قایم الندا
تسکین و دلا سا کرده فرمان داد تا زخمیان جان بلب نعتشان لشکر غنیم که جوق جوق
در افتاده بودند کشیده گرد جمعیت خود حصار بستند خود با اعتقاد درست و صفای

تیمم کرده رو بقبله آواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایره
 حفاظت کشیده همه صفوف بر زمین نشاند پس کرامت آن شجاع در آن عرصه ظهور رسید
 که بعد گفتن اذان غنیم هزار را گلوله گلوله توپ پراند همه از بالای سر مار پرتیا بحال حدی پیچ حضرت نرسید
 آری بلیت اگر تیغ عالم بجنبه زجا به نبرد کی تا نخواهد خدا به غرض تا شام غنیم چند صدوق سرب
 و باروت خالی کرده پیچ فایده نید و بر فیل سب قدرت نیافت شب اتواپ کشیده بفردگاه خود که
 از آنجا با فاصله و فرسنگ بود شتافت کمندان شجاع که همه روز بمقابله غنیم سرخروی حال کرده مع غایبان
 بی آب طعام میدان را قایم کرده بود شب قابویافته بلا اندیشه و بی دغدغه مجروحان فوج خود را کاپی
 مشی بصدقات توپ کم کرده بودند در روزگاه گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید من از قلعه ستاره کبر
 راسته صوبه نگر است و ولی مار و نه ساخته می طلیم لیس صف با آراسته راه میسر گرفت و طلایه داران غنیم که
 نگهبان اه آنطرف بودند اگر خبر وار شده اسپ سواره چپ راست ایستاده می نگرستند اما مانع راه ششگیر
 زدگان نشدند و به غنیم هم از این معنی خبر نکرده انما ض صیح نمودند بلکه زبان تحسین برایشان
 کشاده شناسامی گفتند چون روز روشن شد غنیم بیوقوف در بموجا اتواپ قایم کرده
 گلوله اندازی بعمل آورد و قیتکه آفتاب بلند و پرده تاریکی نامردمی از پیش چشم ایشان
 برداشته شد میدان را از وجود غازیان خالی دیده دویدند و از و ماندگان نیم جان
 احوال دریافتند آنها بر کیفیت شب اطلاع دادند پس غنیم سمت ستاره شتافت و کمندان شجاع
 به مزاحمت سلامت داخل قلعه میسوگردیده آسود و همین شب صاحبزاده و الاق در
 با پنج شش هزار سوار و دوشه هزار پیاده جزا را خسته لشکر رسد آ و غنیم را که هفت هزار
 سوار و ده هزار پیاده و فورسانان اسود و آفوقه و خزانه بسیار به برستی فیل و صد شتر و
 پنجاه آستر بار کرده بودند مع سوداگران پراقمش و متعه و سا هو کاران صاحب بر مایه

و باز رو گوهر دیگر صنادیق سرب و باروت و غیره از پونا آمد متصل جن رامی پٹن پی و سو
 فرود آمد و بودند و از شجوخ زندگان صلا خیزند شدند یک سلم تاخت و تاراج نمود چه قبل
 و غارت آن جماعت دست سعی کشاده احدی را از آن معرکه سلامت نگذاشت و
 ذره ذره اسباب غنائیم برداشته بدارالریاست پٹن یعنی بحضور پیر حلیل القدر
 روانه داشته خود سمت نگر را ہی شد غنیمت پتماع این معنی دست عجز بزرین نامرادی
 گذاشت و سر عجیب تفکر فرو برده ندانست که عاقبت کار چون کند و بچه حیلہ غازیان
 مظفر از زیر ساز و قضا را در نیالت جوڑی هر کاره از پونه خبر رسانید که ناراین را و را
 را که با عمویش قتل کنانید و خود مسند آرا شده بند و بست می نماید بجز و موضوع خبر
 وحشت اثر در گرداب اندوده و اضطراب غرق گردیده صلاح حال و مال خود و صلح دید
 بوساطت وکیل نواب راه مصالحه پیموده درخواست خراج لشکر خود که کر و طر با صرف کرده
 بود نمود وکیل و انا بربانی نواب بهادر در ابلاغ پیام ساخت آنچه که حال آن دولت بود بمیدان
 چکر کولی حتی لباس خاصه هم ببلشکریان پیشوا از زانی داشته فارغ گشت و همه ملکچاگاه
 عسکر پونه گردید وقت مدد و دستگیریست و فایده صلح زمان حال موقوف بر آئینده
 و ترقی آیند دولت دانید اکنون بهر طور کرم کرده مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی
 جاه و شمت خود دانید غرض چنین سخنان نادان نواز پیش آمده بگذاشت دو کلمه سپه
 و نجایه سیران چکر کولی ضماند ساخته بجای خود آسود ترک بمقتضای وقت که ضرورت افتاد
 خود را همین سلامتی جان نشان فتح و نصرت دانسته پنهانی خود را از قلعات متعلقه پٹن
 برداشت و اسیران را با خلعت و انعام نرو و گذاشته با بوجی سیند هیله ابایالت صوبه سیرا
 مقدر ساخته راه پونه سرگرد و مصلحتاً بلشکرا که پیوست قزاقان تاجوی تنگ بهدره

عقب گرفته پناه کوه و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و صل کرده با فتوحات بسیار برگردیدند
میر علی ضیاخان بعد در یافت فراوان سرخ و انواع عقوبت با بوساطت نانا پرنیس مخلصی
یافته فایز حضور گشت از سر نو گرم کنده و دژ کل جاگیر یافته فراغت حاصل ساخت و

ذکر تسلط راگموباعموی ناراین راؤ و بیان فوج کشیش بر ملک بالاگهاٹ
و بلوای امرابرا و آخر ناکام گزینش تسخیر کردن نواب درین فرصت
تعلقات بادامی و جالی بهیل و نوکنده و غیره مع دیگر کیفیات که در سن
یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری واقع شد تفصیلاً آنکه

چون ناراین راؤ باغوائی عمولیش از جمعی خویش محمد یوسف کمندان کشته شد راگموبه از
عهد ریاست بالاجی راؤ و در قید بود در انولا مسند آرا شده بضبط و ربط خود پرداخت
بعضی امر و اعیان دولت مرهٹہ را با خود متفق ساخته با فوج شایسته نهضت کرد
ناظم از آنجا با لشکر خود و سبب جنگی سبقت کرده مقابلہ گرفت اما از آنجا که اهل لشکر
مغول سایہ پرور و خود پسند او باش نش بودند بکثرت افواج مرهٹہ تاب محرکه آرائی
نیاوردند چه در یک جنگ مغلوب گشته راه فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست
غنیم سپردند ناظم موصوف چون بدید که لشکریان خود تن بمحرکه نداده راه خانه ها گرفتند و
همه سامان جنگی و توپخانه غنیم از رانی داشتند لهذا سراندا از شد و رثن الدولہ ہم از تدبیر دشمن
شکسته در ماند و موسی رموفرا سیسج دو هزار مردم بار و دو ضرب توپ فیل سواری خاص
گرد گرفته جنگ کنان خداوند نعمت خود را بقلعہ شہر پید و اوزگ آباد و صوبہ براؤ و غیره
نویسانیدہ گرفت از آنجا برگردید و بغرم تسخیر بلاد بالاگهاٹ که در ضبط نواب بہادر بود

در تاخت درین فرصت پرنیس کار پرداز پونه که به بهانه بیماری در دارالمقر خود سکونت داشت فکری معقول بکار برده خفیه بناظم حیدر آباد نوشت که را که دیوانه شده پسر برادر خود را که دارش دولت این ملک بود به سبب حرص ملک مال دنیا قتل کرده خود مسلط شده است باید که ما و شما اتفاق کرده او را از میان برداریم و همین مضمون صدر خطی به نواب بهادر هم ترقیم و ترسیل داشتند و نواب بالشکر نوآراسته خود دستعد گشته منتظر وقت و جویای فرصت شست درین اثنا کار پرداز اندک و بجمع اهرامی دولت مرطوب نیز که در اصطلاح قوم ایشان تپکانامند و بنا بر مصلحت بهملوهای را که مگزیده بودند نوشت که شما یان یقین میدانند که او بدکار و ستم خون پسر بر جبین حال خود کشیده و زار بنامی و رسوائی در گردن اوقات انداخته خیره شده است لازم سوخت است که همه متفق شده از و انتقام بگیرند و زن نارین را و مقتول را که حامله است خداوند نعمت دارش ملک و لشکر مرهه انگاشته از مطابقتش انحراف نوزیده عاقبت اندیش باشند پس ظاهراً است کسی که در حق فرزند خود چنین سلوک کرده باشد به شما چه تمتع دنیا داری از و برسد امرای لشکر چون برین مضمون آگاه گشتند یقین تصور یزد که از و احدی روی بهی نخواهد دید پس هر روز یک یک امیر با جمعیت خود بی اطلاعش برخاسته خود را به پونه رسانید سوای این جوق جوق مردان کاری به بهانه طلایه و پیش منقله بیرون لشکر شتافته فایزال مقر خود شدند و چون از نواح بیدرت رسیدن برای درگ که از راه کویل و بهادر بنده و کنگیری تاخته بود لشکر را که منتشر شده خبر جمعیت قزاقان که به شمارشی هزار کس فراهم ساخته بودند در لشکرش نماند غنیم چون دید که فتور عظیم در لشکر خود راه یافته و سر رشته انتظام امور ریاست از دست رفت و ناظم حیدر آباد هم بر حسب شارت کار پرداز اندک و رفرایمی لشکر و سامان جنگ بلیغار کرده

ساخته بود چونکه ماد بورا و عازم بالاگهاٹ شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود داشت درین
 زمان نواب بهادرتسلط را آنجا را که سیونت را و نامی از خویشان گوپال را و ناظم مرج بود
 بجای و انعام میداد و ساخته بسپردن قلعه فرمان داد چون او بر این معنی رضامنند شد قلعه
 محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود اما فکری معقول و تدبیر شایسته بعمل آورد شب
 سیوم جوڑی هر کاره را که از قوم مرهٹه ساکن مرج و ماہر از نام سدراران و واقف مملکات
 مرهٹه بود بجز و طلبیده خطی از طرف آپاجی رام که دیوان سوپ را و تا تیان ناظم مرج برادر
 کلان پسر ام بهاو بود در آن حین تا تیانند کورتعاقب را که گرفته بدین مضمون که در نیولا
 مسموع یافت که حیدر علی خان بهادر با فوج سنگین به دماڑ وار رسیده عزم تسخیرش دارد
 لازم که آن شجاعت منش را دقلعاری و بهادری داده بدفع اعدا کوشش نماید با مختصر
 کومک فرستاده شود تا رسیدن کومک فریب نباید خورد و ترقیم فرمود ملفوف کنانید
 مهر آپاجی رام نوکر خود بر آن چسپیده روانه ساخت هر کاره با به تبذیل لباس داخل قلعه
 شده مفصل حقیقت بمجوزبانی کارپرداز مرج خطاب ساخته تسلی نامه رسانیدند حارس
 بدریافت مضمون خط خوشدل شده به بهادری تمام برج و باره را مضبوط ساخته آماده
 جنگ گردید بعد سه چهار روز شب دور ساله پیاده و سه صد سوار از قوم مرهٹه و راجپوت
 منتخب کرده لباس لشکریان مرهٹه از راه مرج به طرف قلعه روانه فرمود و پیرامون آن
 جمعیت فوجی علیحدہ تعیین کرد تا از اطراف اتواپ و بنا دلیق بے گلوله پر کرده سر میکرد چون
 آواز شک بسمع قلعیان رسید از آمدن کومک خرم گشته دروازه های قلعه کشادہ منتظر بودند
 پس سردار جمعیت مذکور داخل قلعه گشته قلعہ را گرفت که مردمان خود را یکجا جمع کرده معین
 من سازید تا همین زمان بر لشکر عظیم و مورچال شخون رده زیر و زبر میکنم و بر برج و باره و ابواب

که بحالت تباد و بامیان و دو هون نزد اندان سیٹی سا هو کار نو کر بود و در حساب کنه می مهارت
 و در تو شکنجانه آمد و رفت میداشت و رقم حسابش منظر نظریه میا اثر شده از نزد سا هو کار نو کر
 بر طرف کنانیده دفتر حساب کنه می با و سپرده بدر ماه معقول سرفراز فرمود و کشتن با و نامی نامه
 دار دفتر بندوی یعنی مره می داشت پس هر دو با اتفاق بدستی حساب جمع خرج تو شکنجانه
 و خزانه عامه می پرداختند چونکه نواب بهادر بعد مراجعت از آن مهم در گردآوری آلات
 ادوات حرب و ضرب فرامی سوار و پیاده مامور و مقید گشت در اندک زمان استعداد
 ملک داری و جهانگیری بوجه حسن بهم رسانید که جوق جوق زمردان کاری و سپاهیان کارگذار
 با لباس سلاح درست زیر ظل رایت نصرت آیت جمع شده حسب مقدور و حوصله خود خدمت
 و مناصب بمشاهر معقول می یافتند و دسته بار یعنی سواران طویل را چون گلدسته رنگین
 آراشته و ننگینان را بلباس سرخ و زرد و سبز و سیاه با تپیر استه و قریب هزار مهار شتر را که
 از عساکر غنیمت یافته بود و از قشتر مال ماده ساخته و دو سته هزار سوار آهین پوشن با هوش مردی
 جوش انتخاب کرد و پیادگان احشام خون آشام را از هر جا طلبه داشته بسیت هزار سوار جنگی و
 شانزده هزار مردم با صلابت شعار و می چهل هزار پیاده کرنا نکی مستعد ساخته فارغ گشت
 پس بدیه جهانگیری وصیت عدو مالش در اطراف جهان شایع شده از بنده و دکن بلکه از
 ایران و توران مردان کار آزا با اسپان باد پایی برق آهنگ جوق جوق و گروه گروه حاضر
 حضور شده بموجب مامیان معقول مامور کار و خدمات میگردیدند

ذکر تسلط اهل فنک یعنی انگریز در بلاد کرناٹک پایان گھاٹ بسازش
 نواب محمد علی خان سراج الدوله بیان فوج کشی ناظم دکن بغیر نظام علین

اسد جنگ باتفاق نواب بهادر و کوائف جنگهای فیما بین انگریز و
نواب حیدر دل که در ابتدا می سن یکیز او یک صد و هشتاد و پنج هجری
واقع شد تفصیلاتش آنکه

چون نواب محمد علی خان بهادر صوبه ارکاٹ بعد قتل پدر و نواب ناصر جنگ در تلعه
نتمه نگر محصور گشته بود حسین بی و ست خان عرف چند اصحاب معه فراسیند پهلچری
بکشایش تلعه همت گماشت نواب محصور از میسور و اله و گونر بندر دیونا پٹن ملجی شده
کو مک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سر چند اصحاب مفت بر باد رفت میسور و اله را
بعدم ایفای عهد خود که ذکرش سابق رفت مانند حسن ترددات سعی مردانه و فرست
دلیرانه اهل گلستان که درین جزو زمان با ستم انگریز معروف اند پسندید بر گزیده پیل
کار و بار و مختار کل امور خود گردانید چنانچه بتائید و انخواستن فراسیند ازیر ساخته بندر
پهلچری گرفت و به بند و بست ارکاٹ بوقعی پرداخته به مزاحمت احدی هم منصبیدار و
جاگیر دار آن صوبه را که از قوم نوابیط بودند تاخت و تاراج کرده علم خود سری برافراشت و از
ناظم حیدر آباد هم راه سرکشی پیوده بود چون ناظم موصوف از جنگ تعاقب اکو فرغت
حاصل ساخته معه لشکر خیال نیکه نواب محمد علی خان را که از خود برگشته است و بقوت بازوی
انگریز متصرف ملک مال کرناٹک پائین گماٹ شده است تنبیه باید کرد و خودتها با لشکر
سراج الدوله و انگریز مقابله کردن نتوانسته خواست که بتائید نواب بهادر بعرضش ختم
خود متصرف کرناٹک شود بعد کنکالیش اراده مصمم خود نواب نوشت که انگریز تجارت
پیشیه در نیولا بوساطت صوبه دار یعنی سرکش کرناٹک سرسرداری و هوس ملک داری

در سرود تهرانی با کمانه عالم تسلط در آن نواح برافراشته است و داده اینجا نب است که با اتفاق
آن فخر خاندان دولت اقبال ملک از دست رفته را باز به دست نماید نواب بهادر
بر این معنی گوش صا نهاد و بالشکر خود مستعد گردید تا ناظم موصوف بالشکر خود با دهنی
آمده بسالت جنگ برادر خود را همراه گرفته از راه کنول و کرپه بچین پٹن رسید اما راوی دیگر
چنین وایت کرده که نواب محمد علی خان سراج الدوله چون خبر آراستگی لشکر جرن نواب بهادر
و آمادگی اسباب جنگ شنید پراکنده حواس مشوش خاطر گردید و یقین اندیشید که
با دسر غرمت نواب بهادر ستموم موسم خزان دولت خود تواند شد بهر آئینه کینه بد عهدی بیوفائی
که سابق بمعامله ترجیا پللی از من توقع رسیده بزرگ خادش را خراش داده عثمان متعجبش
را یا نصوصب الغطاف خواهد کرد در آن زمان غیر از خبرانی ملک و دولت نیست بنا برین
به انگریزان اشارت کرد تا گوزر بند بر داس عرف چنیا پٹن و کیلی را مع فوج روانه حیدرآباد
کرده ناظم موصوف را ترغیب و تحریص تسخیر ملک بالاگماط نموده بر آن آورد که او پست
بر خاسته بالشکر گران عازم بالاگماط شده و مرکز خاطرش این بود که اول ملاقات نواب
بهادر حاصل ساخته عرش در یابد و بشرط اتفاق وقت اگر او باندیشه لشکر کشی ما عاجز
شود بعبرت نمائی ملکش به دست خواهد شد و الا درستیصال دولت صوبه لرغبی کوشد و
فوج انگریز را بهم با خود داشت موسی رموفه سبیس نوکرش بدو نیز آتفنگچی حاضر حضورش
بود و القصد چون ناظم موصوف خیمه و خمرگاه در میدان چن پٹن برافراشت و نواب بهادر
را بملاقات طلبیدشت اگر چه نواب بهم بالشکر جنگی و سامان حزنی خود برآمده در میدان
شرقی مدور فرود آمده بود اما ملاقات خود را بروقت دیگر موقوف داشته صاحبزاده والا
قدر را بالشکر آراسته و میر علی رضا خان و منی ورم صاحب و امیل صاحب و غازی خان مدوختن

و غیره سرداران ذی هوش را همراهش کرده مع پنج زنجیر فیل و ده اسب سپهری پیکر
 نذرانه روانه کرد چون صاحبزاده و الا شوکت متصل خیمه نظام الملکی رسید صد طنبور و
 کوس گردون بوس جلوس بگوش ناظم موصوف بانگ نمیب زد معاً بر خیمه بالاخانه
 سوار شده دبدبه سواریش و آراستگی صفوف لشکرش معاینه کرده بسیار پسندید و
 بفراغ خاطر ملاقات نموده به سخنان چرب شیرین تالیف قلوبش نموده بخطاب
 نصیب لایله مخاطب ساخت و از خیال بدو اندیشه باطل درگذشت در باب تنبیه نواب
 محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ و انگریز مشاورت کرده باخلع و دو شاهاهای خاص حص
 ساخت چون صاحبزاده فائز حضور پدر و الا قدر گذشته ذره بذره گفته ناظم موصوف را
 گوش گذار نمود نواب بهادر باقبال مرکوز خاطرش بر پاخته بالشکر خود پیشتر نهضت فرمود
 و ناظم موصوف وکیل انگریز را بجواب صاف روانه کرد پس هر دو دولتمند باتفاق یکدیگر
 از نواح باراحمل گذشته متصل گهاٹ چنگم فرود آمدند و از آنجانب کرنل و دودلر انگریز
 با جمعیت پنج هزار سپاه بار و هزار سو جریع مردمان لایت فرنگ برای منع عبور گهاٹ
 رسیده در قلعه آن طرف گهاٹ چنگم اقامت داشت چون دولتمندان از آمدن
 لشکر انگریز خبر یافتند افواج را پیشتر برای محاصره قلعه مذکور روانه کردند چنانچه افواج
 صدر شباشب تاخته کرد لشکر انگریز طلایه بودند و دست غارت کشاده مردمان
 گرد پوش آنها را از جان ربوند چون کرنل مذکور از کثرت افواج هر دو دولتمند اطلاع

یافت بمضمون اینکه بیست

هر که با فولاد باز و پنج کرد
 ساعد سیمین خود را رنج کرد

عمل نمود و اقامت آنجا را مناسب ندیده همان شب کوچید و راه تر نامل گرفت

و تا سرداران طلایه خبر کوچیدن کرنل صدر معروض جناب باداشتند بمحضر جمیع این جناب
دولتمندان با عزم تعاقبش گرفتند و با فاصله و فرسنگ از آنجا نواب بهادر سبقت کرده از
اطراف بر آنجا تعویذ اندازی نمود کرنل صدر دامن کو بهی بدست آورده همونجا قائم گشت
و از اتواب و بنادیق سر و گردنهای یویش کنان تا شام می شکست هر چند فدائیان هر دو
دولتمند از بهر غارت آنجا تعویذ کوششهای مردانه نمودند اما مفتیاب نشدند با این از مرئی نادر
و بی آبی اکثر کسان آنجا حیران و بریزش گلوله های اتواب دور انداز صایع شده بودند
وقت شب کرنل صدر راست صفت آراسته فایز تر نائل گشت هر دو دولت مند بر جوی
کلسپاک اقامت و زریده طلایه مستقیم اطراف آنجا تعویذ تعیین کرده بودند پس ناظم موصوف
بمشاورت رکن الدوله نواب بهادر پیغام فرستاد سپاه خود را که ماهر این ملک انداخت
و تاراج صوبه ارکاٹ و اطراف چنیا پٹن و غیره و گردآوری مواشی و آذوقه و خست سازد
تا هوان هر اسب در دلهای انگریز و محمد علی خان راه یابد اگر چه نواب بهادر نظر ضرورت وقت
کار جنگ با پیل دمان افتاده است خود را از جد کردن مناسب ندیده بود اما ناظم موصوف
با اعتبار لشکر خود در این معنی استبداد و اصرار بجاریده بیخنان گرم جوشی و بهمت نمائی فریفته
بر آن آورد تا نواب بهادر جمیع مردم بار و سوار و پیاده با توپهای جلوئی متعین صاخراده و الا قدر
نموده میر علی ضیا خان مخدوم صاحب محمد علی کمندان و غارنجان و غیره سرداران معتبر را
همراهش داده خصم در آن سمت فرمود و خود بدولت جمعیت قلیل که پنج شصت سوار و
کوئل و دو هزار مردم بار و چهار هزار پیاده توپخانه داشت مستعدا عدا شکنه گشت بهیبت جنگ
را بسرداری لشکر حضور نامزد فرمود در آن حین سر رشته احتیاط از دست نداد چون که از
رکن الدین خان و دیگر امرای لشکر مغول هرگز خاطر جمع نبود هر جا که مقام می فرمود گرد و لشکر خود

خارنبد کشیده چهار راه مقرر میکرد و بر سر راه نیز کما می مستقیم با توپ میداشت چون سردار انگلیز
 فایز تر نامل شد مفصل کیفیت لشکر و کثرت هر دو افواج و توپخانه گران بمدراس نوشت
 پس جنرال سمیت سردار جمیع داناکه برای بنده و بست امور ضرورت سمیت شهر نگر بود
 بحکم گورنر مدراس پنجاه هزار جوان بار و هشتصد سوار و سته هزار سوار صاحب صوبه ارکاٹ
 و چهار هزار پیاده کرناٹکی بوفور رسد غلات یلغار کرده از راه ریجن گره به تر نامل رسید چون
 هر دو سردار خونخوار ملحق شدند و کیفیت لشکر مغول نواب بهادر دریافتند افواج مغول را
 بحساب جوی محسوب نکردند بعد یک هفته صفوف آراسته بر وزیر روشن چون شیر غرن
 اتوپ زمان بر روی این هر دو لشکر شتافتند نواب بهادر بهین جمعیتی که موجود داشت
 بمقاومتش قیام و زریده توپ اندازان را با تشل فروزی فرمان داد ناظم موصوف بر دست
 راست لشکر انگلیز استاده توپهای بی معنی یعنی بی شست سر میکرد و سوارانش
 بمشابه مور و ملخ گرد لشکر انگلیز گرو و گرو جمع شده بودند سرداران انگلیز عجل دورین
 دریافتند که نواب بهادر بآئین بهین قواعد درست صف آراسته زرمگاه را قایم ساخته است
 و لشکریان مغول چون ربه غزال حیرت متعال بی بند و بست ایستاده اند بیازی اعدای
 از یک طرف سبقت کرده راست بر سواری ناظم موصوف یورش آورد و چند گلوله قطار بند
 صف شکن پراکنده باندک سعی مردانه غالب گشتند و تمامی مواد لشکر و نگاه و توپخانه وارد و باز آ
 اعلام و خیمام لشکرش گرفته کامیاب شدند در آنوقت ناظم موصوف بشکسته حال خجلانه از
 جنگ کناره کشیده بر بے تدبیرهای رکن الودیه دیوان و دیگر امر خوانین خود را حول خوانده
 پس پاگردید و لشکریانش که گاهی جنگ مردان نیاز نموده بودند خداوند نعمت خود را گذارشته
 چون ربه کوسفند که بمشاهده گرگ بهر جانب می رسیدند و پیرامون فیل سواری دو هزار سواران

حاضر نبودند نواب بهادر میبشاده این رنگ بزرگ بزرگ و ناموس مغرور نفرین کرده
 تو چنانچه خود را فوراً روانه سنگار پیٹیہ فرموده بده ضرب توپ جلوی زیرگاه را قایم کرده بود
 که سرداران انگریز بعد فراغت از غارت لشکر مغول برگردیده متوجه این طرف گشتند
 نواب حیدر دل توپ کشان مجشک زبان قدم قدم مراجعت نمود و اکثر جاها قایم شده
 می جنگید آخر الامر ناظم موصوف به سنگار پیٹیہ رفته مقام نمود نواب بهادر هم از بی بسبب
 کار خانات مغول لنگ شده بفاصله یک فرسنگ از لشکرش مضرب خیام نموده
 آسود و سرداران انگریز که مظفر شده بودند همونجا مقام کردند پس نواب بهادر فوراً شتر سوار
 و هر کارهای خود را منع تا کید مراجعت نزد صاحبزاده شجاعت کیش که اطراف مدرا
 شورش فرا بود روانه کرده بناظم موصوف پیغام فرستاد که اعتبار سپاه لشکر شجاعت
 اثر آنحضرت و کار آلهای مرای آن دولت نیکو بنظر پیوست که وقت کار بهار مرد با سلاح و
 امیری باشوکت همراه رکاب نبوذ طاہر است که بچنین افواج بهیئت مجموعی برانگریز طوفان
 انگیز فحیاب نخواهم شد النسب آنست که آنحضرت بر کاویری پٹن اقامت و رزند خیر خواہ صمیمی
 بهر جلیه و فیرب که عقل صائب رهبری نماید به جدال و قتال انگریز پرداخته هنرمیت میدهند تا ناظم موصوف
 همچنان بعمل آورد از آنجا کوچیده بر پٹن مذکور مقام نمود نواب بهادر تا مراجعت صاحبزاده و الا ف
 در اطراف سنگار پیٹیہ باره محل و اوتان کیرامی گشت چونکه صاحبزاده باتامی لشکر پرداز دو نور سامان رسد
 و غلات و مویشی و غیره رسید نواب از فکر و اندیشه وارسته میمنه و میسره آراسته مستقر گردید و آن حین ناظم
 موصوف امرای خود را فرستاده بجد و کد بسیار نواب را برای ملاقات طلبید اگر چه نواب بدل ازین معنی
 رضامند نبود اما بپاس خاطرش مو لشکر کوچیده بمعانقه و مکالمه جسمانی پرداخت پس در او ده شکست خضم
 قوی باز و هر دو دود و دود و دود میبشادند که چون نواب بهادر آثار ناخوشی بسبب ناکامی از جنگ سابق

برناصیه حال ناظم موصوف آشکار وید و معرض دلدهی آمده گفت که فتح و شکست من جانب الله است چنین حالات شنیع هر چند اکثر اوقات بسلاطین ذی شوکت روداده اما آنها نشان همت دلاوری بمرتبه فایز نشدند که مزیدی بر آن تصور نباشد لازم سرداری آنست که زنگ کدورت توهمات و تفکرات برآت دل صفامنزل نه نشانی و بخارندامت از دامن غم جزم بهمه حال به پرانید که قول دانا است * * * — هـ

و همت از عقیق فرمایم کم باشد | دل جز اش خود نه تحصیل نام کن * *

لاکن بجزم و احتیاط که شایان ارباب و دل است خود بدولت مع اسباب و لشکر خود همت بسکوه تشریف دارید خیر خواه صمیمی بتدایر عدو مال غنیمت را زیر ساخته بند و بست کرناک پایانگماط بوجه حسن میسازد ناظم موصوف باقبال اینمعنی پرداخته سمت مذکور رفت اما رکن الدوله دیوان خود و منور خان کنولی و اسماعیل خان لمچپور و رای ربنا ماسط را با بیت هزار سوار متعین نواب بهادر نمود نواب باتمامی لشکر خود مع رکن الدوله از گهاٹ پتل پلي عبور کرده انبور گڑه را که هانه انگریز بود محاصره کرد بلکه بجشایش قلعه همت گماشت چنانچه درین جنگ خاکی شاه فقیر ندیم نواب زنگوله توپ قلعه کشته شد چون سرداران لشکر انگریز را بمعنی اطلاع یافتند از راه کرناک گڑه و دهبونی گڑه و کیلاس گڑه و پلي گڑه یلغار کرده رسیدند نواب بهادر از آمدن لشکر انگریز خبر یافته ترک محاصره کرده بر سواد و دپیری و بان پلي مضرب خیام عسکر فرمود تا سرداران انگریز بکوز در انبور گڑه مقام کرده روز دیگر بمقابله شتافت چون نزدیک رسیدند نواب بهادر سواران خود را متعین صاحبزاده نموده میمنه قایم کنانیده بود و میسره برکن الدوله و غیره سپرده خود مع توپخانه و رسالداران جلالت کیش و محمد علی شجاع قلبگاه آراسته بود که سرداران انگریز بغیر است دریافت یک پلین و دو کپنی سوجر و دو ضرب توپ برق نشان بطرف رکن الدوله فرستادند و دو پلین و یک ساله فرنگیان با چهار ضرب توپ بمقابله صاحبزاده روانه داشته خود را است متوجه قلبگاه گشتند پس از هر دو جانب پاره زود و خور و شعل گردید که غازیان و شجاعت منشان کوه شکوه پای ثبات فشرده از شکاک اتوای بنادیق در گذشته بسنان

وششیه در آوختن نظم

گرفت آتش کین بین و بار بار	جهان کرد طوفان نوح آتش کار
زهر سوسنا نمائے زهر آبدار	چو مژگان غمزه زنانه فتنه بار
هر آن برق سر سبز داز کارزار	نشان مینو داز زبانهای نار
ز بس شدت شعله در کار شد	زمین تا فلک کرده نار شد
ز پیکان خونین که خشان شده	دل کو لعل بخشان شده
ز خون دلیران و کرد سپاه	زمین کشت لعل و هوا شد سپاه
ازین داور پیکاه پنداشته	که پیدانه شد در جهان آشته

لشکر رکن الدوله از مقابل یک پلٹن و چند گلوله صفت شکن استقامت مردی از دست داده تا و انم باڑی دم بر نیار و دو صاحبزاده والا قدر پیش از آنکه انگریزان بر قلب گاه ظفر یابند با سواران نصرت اثر انگیزه کرده بر چند اولی لشکر انگریز که ابرار خان و سوار خان جماعه داران با سیه سوار و چهار هزار پیاده رسد و اهل بهر و غیره سامان فراهم ساخته می آمدند و تا خسته بقوت شجاعت کامل مانند شیر که برگله آهوی حمله آورد و بر آن گرو حمله کرده شتی حیات عدا را بگردان فنا غرق نمود و تر زلزله در ارکان جمعیت و شکست خصم انداخته همه را متفرق و منهدم ساخت چنانچه کوس سیراپا ناموس سران مذکور شکسته و خیام و اعلام و جوال غله و غیره اسباب آتش زده چند سردار و سپاه انگریز را مع پاکلی ماو اسپان و تنگبر کرده برگردید و مشاهده اینحال فوراً جنرل لشکر بغیر حفاظت اهل بهیر برگشت و نواب بهادر از آنجا چاکلی برق سبقت کرده پلٹن را که تعاقب رکن الدوله نموده بود بیک حمله شیرانه در ر بود و مع سامان غلیمت آنچه که به دست شد به و انم باڑی معاودت فرمود و صاحبزاده هم مظفر مراجعت کرده به لشکر نواب ملحق گشت و سیران انگریز همونجا سکونت فرمودند و نواب رکن الدوله را یاد فرموده سخنان

رنجش آمیز شنوایند چه گفت که همراهیان شما بے ریب نهریت اثر اند باید که شما مع افواج
 بهادران شهر بجزو بروید که از بی آنها گاهی روی فیروزی نخواهیم دید و مبادا که اثر
 برودت تاختن ایشان نسبت همسایگی و هم جلسی در رک و پی جلادت کیشان ماسر است
 کرده حرارت غیرت مردانگی را بر باد دهد چون او مجد دشمنان دلیری یزربان رانده از
 موافقت پهلوتی نساخت چنان قرار یافت که اواز لشکر نصرت ما اثر مدام بفاصله نیم
 فرسنگ مقام سازد و احدی از لشکرش بشکر طرفی کینیا بد وقت ضرورت یزربانی هر کار با
 معتمد ابلاغ پیام نماید الحاصل چون بعد چهار روز سرداران انگلیز با سپاه کوچیه بطرف
 و انم باڑی آمدند نواب فرودگاه خود گذاشته اول فرمیدان ترپا تو مقام کرد روز دیگر از آنجا
 کوچیه با لشکری فیروزی و توپخانه در سواد کاویری پٹن چنان جاگیکه گردش شاسلے زار
 و گل و لای بسیار بود مضرب خیام فرمود چهار بتیری اطراف لشکر خود احداث ساخته
 اتوایپ قایم کرده آسود و رکن الدوله بیرون احاطه لشکر فیروزی ماند پس خبرل لشکر انگلیز نزل
 را به بند و بست و انم باڑی و ترپا تو رگذاشته خود بفاصله یک فرسنگ جریبی از لشکر نواب
 دامن کوہی گرفته سکونت ورزید و طلایه داران نواب از دو جانب بر فوج انگلیز هجوم کرده
 و یکجانب سواران رکن الدوله نگهبان راه بودند که وقت شب جنرل موصوف بغرم شنجون مع
 لشکر مستعد شده از راهیکه بهادران رکن الدوله طلایه بودند را ہی گردید و آنها ازین
 مقدمه اگر چه خبردار شدند اما بنواب هم اطلاع این معنی نمودند و خود هم سدر اہشنگشتند

بلکہ از آنجا کنار کشیدند و بیت

نہ ہر زن زن است و نہ ہر مرد مرد خدا پنج انگشت یکسان نہ کرد و نہ

تا آنکہ جنرل موصوف بہ تردد شایان قطع راہ کرد و متصل فرودگاہ نواب رسید تا

بنادانی هر کارهای را بهما در خلافت خلاش شمالی زار و یا سرم که اتواب در آن حسیده میشد
حیران پریشان بل لشیان بود که نقیب مرغ صبح بانگ بیدار بختی بر موکب خوابیدگان زد
اعنی شب بخت سرشت ناگاه به سپید صبح مبدل گردید تا نیز که اران با تره های نواب خبردار
شده بر نیش شلکهای اتواب و انواع آتشبازی از خون پا بگل شدگان شمالی را
گلزار تازه بهار ساختند و از عقب شان طلایه اران نواب پاشنه کوب رسیده به تیر و تفنگ
اکثر سرخ پوشان رامی لال فنا نوشانیدند و همدین شب رکن الدوله به انگیزه موافقت
کرده راه یگانگت پیمود و عهد و پیمان درست ساخته اگر چه از یک طرف به بهانه کومت تعد
شده بود اما بنا بر تاخت و تاراج لشکر نواب قابو جو بود پس نواب بهادر که بیشتر حرکات و سکنات
رکن الدوله بطرفداری انگیزه بگوش هوش شنیده بود و از مستعدی تقریب آن وقت
و مطلع نساختن از اهل شنجون تبرفس دریافت که افع لشکر خود برگشته است پانیده خان
بجنتری رساله را احکم داد تا نامیده با جمعیت خود پیش آمده با رسال چند گلوله توپ او را از
پیش خود راند و جنرل موصوف ناکام و محسروم برگردیده به فرودگاه خود آسود

ذکر تقرر صلح دایمی فیما بین نظام علی خان انگیزه به مدینه سازی رکن الدوله
بی اطلاع نواب بهادر و مراجعت کردن او بجیده آباد و واقع شدن
جنگها بعد ازین در میان سپاه نواب و انگیزه بطرف حیدر نگر
و ترچناپلی و بار محل بعد دو ماه و معاودت نواب محمد علی خان بهراج الدوله
از کولاز چینا پٹن و بیان فتوحاتی که در آن زمان به دست سپاه
نصرت اثر گردید در سال صدر و آخر مقرر شدن صلح آنکه

چون جنرل موصوف یفرو دگاه خود شتافت رکن الدوله بحضور ناظم حیدر آباد متفرغ غیب و
 تحریر آشتی از انگریز نموده سوال جواب صلاح درست ساخته راه رسل و رسایل مفتوح کرد و
 دیگر سرداران لشکر انگریز برگردیده راه آنبور گرده گرفتند نواب ازین معنی متامل گشته در
 فکر دور و دراز افتاده بود که هر کار باخبر ساینده که ناظم موصوف از هر کوطه طرف گهاٹ
 گرنپات شتافت و وکلایش بلشکر انگریز آمده اند و رکن الدوله نزد نواب محمد علی خان رفت
 نواب یقین پنداشت که او کمند گرگ دمدنه فریب حیل و برا یگخته راه فتور و قصور پیوده باشد
 اما بحکم آنکه اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کسی بدخیمه افلاک بی چوب و تون
 استاده است و با اعتبار کار گذاری فدائیان و الا غرم خود قایم و مستعد بود که ناظم
 موصوف بنا بر صلحت ملک داری بر حسب صواب دید رکن الدوله در و بست ملک سیکا کول
 و راج بندری که محاصل آن سیلک و پیست و پیشتر بایالت نور الدین خان سپس
 از ان به تنخواه موسی بهوسی فرایس ران زمان مقرر شده بود بصرف اخراجات
 فوج بندی انگریز با ستعانت خود و الگذاشته بلا اطلاع نواب بهادر از راه کڑپه و کنول
 بحیدر آباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماه و چند روز جنرل سمیت و کرنل وڈلفر همی
 لشکر پر داخته بخیمال تسخیر کزائک بالاکهاٹ بر حسب اشارت ناظم موصوف آماده جنگ
 شدند و نواب محمد علی خان را همراه خود گرفته از آنبور گده پیشتر کوچیدند نواب بهادر مقابل
 لشکر انگریز مناسب ندیده بجنگ قزاقانہ عمل نمود یعنی گران اسباب عسکر و بیگاه را مع
 توپخانه قلعه شکن بطرف آنیکل و ماگری درک وانه کرده فقط با سوار و مردم بار و پیادگان
 و باند و غیره مستعد جدال گردیده گرد و پیش لشکر انگریز قزاقان را تعین ساخته و خود بدو
 به شکست جمعیت خصم قوی باز و حیل و می انگیخت هدرین حالت هر کار باخبر ساینده

که از طرف نهر نگر و تجاور رسد گران بدرقه دو هزار پیاده و هزار تفنگچی انگریز و چهار صد
سوار و دو توپ از گهاٹ چنگم بشکر انگریزی آید و مواشی بسیار همراه اوست پس نواب
که مترصد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشه در تاخت و به پناه کوه و جنگل پید آوران که
علامت قیامت برپا ساخت چنانچه بیک حمله رستمانه اهل بدرقه را از جان برده همه
سامان گرفت سرداران انگریز ازین سانحه متامل گشته برتر پا تو مقام نمودند از درگاه
سامان جنگی و آذوقه لشکر باز طلب گشته بودند دران اثنا از طرف نگر خبر رسید که فوج انگریز
از بمبئی آمده قلعه کوڑیال بندر را تسخیر کرد و شورشل فرای آن ملک است اغلب که بصره
قریب بلاد نگر هم تبصره سردار فوج مذکور خواهد رفت فوراً صاحبزاده را به دو هزار جوان
بار و هزار پیاده و چهار هزار سوار به بند و بست آن طرف و بجهت مدافعه لشکر خصم روانه کرد
خود هنگامه آرامی جدال و قتال بین دو سردار بود که عراض عامل کویتور و کلیکوٹ باین
مضمون که از طرف نهر نگر کپتانی بدو ستم هزار مردم با رمع چهار هزار کلو ملازمان رام راجه
پالیکار ملیوار داخل کرور شده عزم بیشتر تسخیر تعلقات این نواح دارد بوقوع این قعر
هیبت جنگ را با جمعیت چهار هزار سوار بگوشتال خصم نامزد فرمود چون صاحبزاده بزیل
یلغار بکوڑیال بندر رسید دید که سردار لشکر انگریز قلعه بندر را مضبوط ساخته گردش
بفاصله یک فرسنگ تبرهیا بنا ساخته قایم است تا مفصل کیفیت آن سمت معروض
جناب داشت از اینجا که همگی همت و الا نمت صرف انتظام ملک و دولت بودند و بست
آن طرف را بجمع امور مقدم دانسته چهار رساله جوان بار و چهار ضرب توپ رعد آشوب
و دو هزار سوار جبار از سائر لشکر انتخاب کرده همراه خود گرفت و تتمه لشکر و خیام و علام
خاصه نوبت و تقارن متعین میر علی رضا خان و مخدوم صاحب محمد علی کفندران و

غازی خان و بید و غیره کرده بعرضه بچفته داخل قلعه نگر گردید و به جمیع قلعه داران و مال آن نواح تاکید است
روانه ساخته و عرصه ده دوازده روز نسبت به هر کس را از قوم رعایا فراهم ساخته بنا و بقا چوب آب و سوس
تراشانیده بایشان سپرد و بقیق ما از پاچه سیاه و سفید و سرخ و زرد و زانیده فی هزار مرد یک بقیق مقرر
کرده به بیست مجموعی بیشتر از آنجا نهضت فرمود چون لبتیرهای انگریزان رسید صفوف آراسته پیش رو
بتیرهای افواج خود را کرد و شهاد داده در میدان فراز فرود آورد و صاحبزاده را فرمان داد تا آن شجیع و الا قدر
از کیطیف بر بتیری حمل کرده بعد کوششش موفوره بزور بازوی و لاوری مفتوح ساخته بیکد آن آبخارا
تا تیغ کشید چون که این واقعه بر جم زن اجتماع خصم بود سردار انگریز با عسرت نمائی نواب که لشکر کشیده و او اندک
جماعت داشت بعزم خود داری که مناسب حال و ارباب سردار لشکر خرم و احتیاط است کوشیده همون شب
بتیرها گذاشته راه قلعه گرفت درین فرصت و جوان ازا اهل فرنگ از کرده خود گر خفته بحضور صاحبزاده رسیدند
و از رفتن آن جماعه آگاه ساختند صاحبزاده فوراً این معنی معروض جناب والا داشته قبل از آنکه نواب انجای
خود حرکت کند و اهل خصم فایز قلعه شود از کیطیف سبقت گرفته لبسرت هر چه تمامتر شلک زنان داخل
قلعه گردید و نگاه بانان حصار را تنه تیغ کشید نواب هم بمجرب و ستاع این خبر مع سوار اسپان
جهانده پاشنه کوب در تاخت و باران تیرو بان فنا نشان بر آن جماعه بارانید پس سلک
جمعیت شان از هم گسیخته شد چنانکه همه همون ده راه قلعه گذاشته ساحل دریا گرفتند لشکر
حضور نواب بی محایه بر ساحل دریا تاخته همه را اسیر و سیل نمودند اما سردار آن جماعه بر چهار
که مستعد نگریده بود سوار شده بی نیل مقصود راه بمبئی سر کرد نواب در قلعه بندر طمان
مستقیم گذاشت مجموعه رعایا را با انعام شایسته رخصت داده مع اسیران اهل فرنگ مرآت
کرده بعرضه یک ماه و پانزده روز فایز بنگلور گردید درین عرصه هر دو سردار موصوف و تلچ
و امبارسی و ترپاتور و گلن گره و کل و جلدیو بضبط خود آوردند و قلعه

دوم پوری را بگشته شدن پابند خان رساله که همانه دار آنجا بود تسخیرش گرفت کوه کشن گبری
تسخیر و غارت ساخت عبد الرشید خان دیوان نواب محمد علیخان به بند و بست باره محل نامزد نمود
پس از گماط کنندی پاله عبور کرده قلعه میسور و ماستی و هسکوٹ و موڑ و اگل و کولار تسخیر
کرده بودند نواب محمد علی خان در کولار اقامت وزریده مراد او کموڑ پریه را از گشتی بتابید
خود طلبیده در بند و بست خود بود که نواب بهادر داخل شکر فیروز می گردیده افواج بقو
درست بسیار است و لشکر انگریز با لشکر او مذکور در سواد نرسی پورم فرود آمده بود تا نواب
شب قابو یافته بعزم شیخون در تاخت و بلا اندیشه حمله مردانه نمود ممتاعی شکر در او را
غارت ساخت چنانچه راوند کور مجروح شده دست جرات خود از تمامی اسباب محارب
بر داشته رو بگریز نهاد و بعضی سپاه انگریز و سواران نواب محمد علی خان هم مقتول و مجروح
گشتند با این سرداران لشکر انگریز بجای خود مستعد شده اتواب زنان پی لشکر نواب
گرفته تا قلعه هسکوٹ رسیدند و در میدان شرقی قلعه مذکور جای قایم کرده گردشکر
بمیر میابست اقامت وزریدند و نواب محمد علی خان ترسان از ران بهانه کسل مزاج و پیش
آورده بسا تکده شتافت و دیوان خود را از بار محل طلب داشت همداران اثنای بیت جنگ
که بحجت دفع سپاه انگریز که از طرف ترچیا پل عبور کرده نامزد شده بود عرضی بد نمیضمون
روانه حضور ساخت که بالفعل کمیٹین لشکر انگریز کوه مذکور کل و قلعه کو متیور و پالگهاٹ و
دما پور و هر و تسخیر کرده حاصل غزم آن دارد که بعد رسیدن سامان رسد و ضرب و
باروت که از طرف ترنا ویلی و مدبر او ترچیا پل رسیده و تسخیر کرده فرار هم شده است از
گماط کجل میٹی عبور کرده و میسور و سرینگ در تازداگرچه قزاقان سرکار در شکست
معاندان دولت فدائی وار میگوشتند اما جز سپاده و تو نچانه فائده بران مترتب نخواهد شد

س
منی تانک ضلع
باز عمل و ایام
سلطنت تلب
شایان ل جو
رکاب عبور کند
حلقه حیدر آباد
وقتیکه پادشاه
عالمگیر جلای
بادشاهه انور
سیان کیلیمیکر
راوند کور
عبد کن سارن
الاس

نواب بهادر بجز موضوع مضمون عرضی صاحبزاده شیر افکن را تمامی لشکر بمقابله خصمان
چاکر و گذاشته خود بدولت شش هزار جوان بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ
یلغار کرده بدهرم پوری رسید وقت شب یورش کرده قلعه مع ثمانه داران آنجا گرفته گماشت
پتور عبور کرده راست از راه نامکمل شبکیه بازده بگردید و قلعه را که دو صد جوان بار و
چند کلمه برای حفاظت رسد در آن قلعه ثمانه بود محاصره کرده در یک شب بتیری بناسا
چهار پنج ضرب توپ قلعه شکن قایم کرده صبحی اتواب سرگرد چون حصار قلعه از کل بود بچند گلوله
شکست یافت قلعه گیان تاد و پیر و زمردان و وار کوشیده آخر زمرشند یعنی قلعه گذشتند
و همدان اشتا چهار هزار اس گاو بار بردار ابد رفته دو صد پنجاه و صد کلمه که پیشین شکر
آن طرف برای آوردن سامان رسید از هر روبرو روانه کرده بود بلا اندیشه می آمد
چون این خبر بنواب رسید دو توپ و تفنگچی را فرمان داد تا شجاعان کار گذار سواره
گرفت اهل بدرقه غافل را یک حمله زیر و زبر کرده اسیر نموده حاضر حضور ساختند پس
نواب همه راس کاورد داخل توپخانه ساخته بعد رسته روز از آنجا بطرف هرور منت
فرمود کپشین مذکور به بعب عدم مراجعت رسد آوران و ذخیره آن طرف اندیشناک
شده چون از رسیدن نواب بهادر خیزند شش صد جوان بار و دو صد
کلاه پوش رافع چهار ضرب توپ بکرو روانه ساخت چونکه جمعیت مذکور چهار و سنگ
راه طی کرده بود نواب مطلع شده سواران را فرستاد تا گردش محاصره کرده بطرف توپخانه
کشند پس سواران از اطراف قزولی کرده و به تیر باران و بان پران کشان کشان به
روی توپخانه آورده کنار کشیدند و سر جمعیت مذکور گمان آنکه همین سواران بهیت
جنگ اند در حساب نگرفته را ہی شده بود که ناگاه توپخانه افروخته گردید و پیالی گوایل

سرشد چنانچه تفرقه داران جماعه و داده سواران تفریق که فرصت وقت می جستند سپان
 جهانه بلا اندیشه در تاختند و بضر تیغ و نیزه بسیاری بیگناهان را بمعرض تلفت آوردند
 اگر چه مردمان این ملک اکسیکه امان خواست از جان گذشتند اما از اهل فرنگ سوای دو
 طفل که نه سال بود و احدی رازنده داشتند و بعد فراغت ازین جنگ نواب بهادر
 پیشتر کوچیده در ظاهر قلعه هر روز مضرب خیام نموده بزبانی طفلان مذکور که پیشین پیام فرستاد
 که اینک نواب بهادر چون اجل ناگهانی بر سر رسیده و لشکر خیرل سمیت نواب محمد
 علی خان را تاخت تاراج نمود و تمامی لشکر خود را مع سرداران به بند و بست ابرکات
 روانه کرده خود بدولت جریده با تمام کارشمالی غار کرده همه رسد آوران را در راه کوه مع
 همانه داران قلعه کوه تیغ کشیده اگر هوس ندگی باقی است در پناه دامن دولت مایانی
 و الا فردا احدی را از جان نخواهم گذاشت چون طفلان بے عقل که احوال فوج تاراج
 بچشم خود مشاهده کرده هیبت زده بودند اندون و تلوه فته زده بذره کیفیتش گذا
 کپشین نمودند اندا و راست باز بچنین تقریب فریب خورده از خیال جنگ در گذشت
 و پاکی سوار شده بدو سه خدمتکار و یک ترجمان هشیار و هفت جوان بار فایز حضور نواب
 نامدار گردیده نواب آمدن او را از نعمتات انکاشته بدلا سا و تسلی خاطرش کوشید خمیه
 علیحه نصب کنانیده بخیمه رخصت نمود اما کسی را از ملازمتش سوای زبان دان مذکور نزد او
 نگذاشت چون کپشن از حضور رخصت شده داخل خمیه گردید و از ملازمان خود را حاضر ندید تا تنها بر کرسی
 تشویش نشسته اطراف می نگریست و در برین عقل حق شناس بر سه پایه تامل نصب کرده وسعت آباد
 دریافت را تماشا می نمود که معالیه چیست و انجام کار چون است در آن اثنا متصدیان حضور آمده در باب
 سپردن قلعه و آلات محاربه و غیره سخنان چرب و شیرین بر زبان رانده بنام سردار ثانی که در قلعه با فوج

مستعد بود تا کید و خواستند هر چند کیسین مذکور اصرار کرد که بعد از زانی خست و رفتن من بقلعه ادا می
سوال خواهم کرد ولیکن حضوریان بخشش را پیش رفته خواست بزمی و گرمی فریفته سزاوی سخت درین ماهه
بعل آورده خواه خواه تا کید سپردن قلعه و اسباب دیگر از روی یادداشت از دستش نویسانید بحضور
آمدند نواب بهادر چهار ساله بار و هزار پیاده مع تاکیدش روانه نمود چون سردار زانی نشان سالار فوج
معاینه کرد بلا تا مل فرو یادداشت موجودات سپاهیان و اسباب جنگی مع کلیه قلعه اسیر و حضور سپرده
خود بیرون آمد و تنها نواب اندرون قلعه قایم گشت و همه سامان شایسته ضبط سرکار خدا داد و گرد پس
ملازمان را مراجع و کرده کل را گرد لشکر خود دست باز تار کرده گشت و بعضی از اسیران لشکر انگریز را و قلعجات
ممالک محروسه محبوس فرستاده با فتح و نصرت بر جبل بلخ از گهاٹ کجیل سٹی باز بر سر لشکر انگریز رسید
دران حین جنرل موصوف که از بسکوٹ مراجعت کرده در حدود کولار خیمه و خرگاه آراسته مقام کرده بود و پلٹن
و چهار صد اهل فرنگ را برای آوردن رسد که در قلعه بهسور فراموش شده بود روانه ساخته چون رسد آوران
شب شب بهسور رفته تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند نواب از زانی
کل تعاقب ایشان نموده محمد علی کمندان شجاع را به چهار ساله بار و اتواب به خیمه قلعه بهسور روانه نموده
خود بدولت بر سوادندرا شکل رسد بردگان را گرد گرفته شور و محشر و هنگام طوفان بلا بر انجخت قزاقان
بیباک قزاقی بهادری نموده با وصف قتل چند مردان کاری همه کا و پر جوال حتی که راسان توپ خانه
را نمیده بردند و از بارگران سامان آنجماعت را سبکدوش نموده از اطراف میدان و غالب طریق و عا
تنگ ساختند نزدیک بود که آفت عظیم بر آن فریق برسد اما سر دار کرده محصور و قلعه ویران که نزدیکتر بود
پناه گرفته از شک توپ و بندوق یورش کنان را دفع مینمود دران حال محمد علی شجاع و قلعه بهسور تنها
قایم کرده مع سامان و اسیران داخل لشکر گردید بعد از ان از حضور قتل و غارت آنجماعت عین شده
چون شیرگران رسد و از یکطرف توپ اندازی نموده حصار قلعه شکست و برای حمله دلاوران خود را

مستعد داشت در آن اثنا جنرل لشکر که در کولار بود از صدای توپ و شلک بند و قیقین دانست که برسد
 آوران کار سخت روداده است فوجی بکومک و آن ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت هر دو فوج ملحق
 شد دست مقدور محاصران کوتاه گردید اگرچه آنها شب شب کویچیده داخل لشکر خود شدند اما جوانی از
 سامان غلات رسد بشکر انگریز رسید پس نواب از آنجا کویچیده بسکوٹ که تها نه انگریز بود محاصره کرده از
 اطراف حملات بعمل آورد و در آن قلعه بمردانخی تمام پیش آمده چند بار حملکنان را بر گردانید و این بر
 به جنرل فرستاد تا جنرل موصوف از کولار کوچ کرده سمت بسکوٹ راهی شد طلایه داران از یلغار جنرل نواب
 بهادر را آگاه ساختند پس نواب تمامی سوار را بسرداری صاحبزاده و میر علی رضا خان بر لشکر انگریز
 فرستاده خود بدولت بارسالهای مردم بار و پیاده بکشایش قلعه سمت گذاشته کمندان شجاع فرمان
 و اوتار و بانها است کرده بنایت سعی مرکب مردی بر برج و باره برآمدند چونکه در قلعه جمعیت قلیل بود وقت
 دفع انبوه کثیر نیابورده سپر انداز شد نواب رحم دل قلعگیان را که دادش هامت داده بودند از جان و مال
 آمان بخشیده بیرون آورده و تها نه در قلعه گذاشته معه توپخانه و مردم بار و پیاده بغرم دفع لشکر جنرل مستعد
 گردیده بود که جنرل موصوف با سپاه کار گزار در ظاهر معمره بسکوٹ رسید بخیاال نیکه هنوز تعلقه و ضبط
 قلعه را خود است راه قلعه گرفت نواب بسعرت تمام که خبر خستن آتش پیکار کاری نداشت توپخانه را
 در میدان عمید کاهه قایم کرده چنان توپ اندازی نمود که از صد آتش که سینه زمین تا بناف می ترکید
 هزاران مردان کار معرض تلف درآمد تا جنرل لشکریان خود را از جان دادن بیدار لغ و دست و پا ضایع
 ساختن بجا منع کرده نشیب زمین نشاند و تن برضای آبی داده آرمیده بود و نواب بمحافظان اسیران
 فوج متهرنگر و بسکوٹ و غیره اشاره فرمود تا مردان محافظان دو سگس را از بند آزاد کرد و چون کسان بنگو
 فایز خدمت جنرل شده مفصل کیفیت بسکوٹ و حقیقت حال افواج حیدرنگر و متهرنگر و هر دو گوش گذار
 ساختند جنرل متامل شده از بس تشویش آن روز هم بخامنه سرشام بکولار مراجعت نمود و گران اسباب

مع دوسته ضرب توپ قلعه شکن چنانچه بنجمله آن یک ضرب توپ بان شکسته که همین جا افتاده بود تا زمان حال یادگار بقیت گذاشت نواب اسباب گذاشته را برداشته بیشتر کوچیده بزرسی پورم فرود آمده بود که هر کار با عرض کرد که از گهاٹ پتل پل بیدرقه دو هزار جوان بار و هزار سوار رسیده لشکر انگریز میرسد بمجرده استماع این معنی خود بدو معه توپخانه سبک رساله های بار و پیاده در تاخته پیش روی گهاٹ در کمین بود چون روز دیگر رسد آوران بر گهاٹ عبور کرده تا بدین چار و رسیدند غازیان به فرموده نواب از کمینگاه بر حبشه اطراف و جوانب حمل آورده چون گرسنه بر خوان الوان نعمت دست یغما کشاده باندک دست بازی بسیاری مردمان بدرقه را بیدریغ پامال سم ستوران ساختند و همه موال اسباب مغرور و داخل مودینا و تو شکخانه نموده برگردیدند چون این خبر بنجیل رسید به سبب اینکه در لشکر رسد و آذوقه کمی کرده بود در وقت کرد و در از افتاد و از فاقه کشی لشکریان حیران بود که نواب بهادر جنرل را تسخیر مکنات و تعلقات بالاکهاٹ مقید و جایگیر دید خود بدولت با تمامی لشکر عازم پائین گهاٹ شد پس از گهاٹ ای کوٹ عبور کرده کشنیکری گرفت و در تسلیح تراپتور و و انباری ٹمانه گذاشته اکثر دیهات انبور آتش قهر سوخت و از راه آنبور گڈه و ساٹگڈه و رای ویلور و دهبوی گڈه و آرنی و چیٹ پٹھ غارت کنان به ترنامل رسیده مقام فرمود و صاحبزاده را بطرف مدراس و میر علی رضا خان را بطرف تجاور و تهرنگو غازی خان و مهامیرا خان و عیسره را بطرف چتور و نیلور برای تاخت و تاراج شهر و قریات نامزد فرمود چون در اندک مدت تمام تعلقات آن ستر زمین بجا رب قتل و غارت رفته شد و اکثر خلایق پامال سم ستوران گشت جنرل با استماع این واقعه و خرابی پائین گهاٹ در گرداب تفکر

فروفت گهاٹ کر نیات چار ناچار عبور کرده بسا تگده رسید و از اینجا سمت ای
و یلو نهضت کرده آسود نواب محمد علی خان چون دید که دوشیزه خونیوار بغیرت مردی و
محض بواسطه ناموسی دولت کوشش های نماینده مفت در میان خونریزی و تاراج
خلق الله میشود با وجود تلف هزاران مردکاری دست از محاربه بر نمی کشند چنان
معلوم می شود که بهوس موهوم ملک بالا گهاٹ تمامی خطه پایین گهاٹ از دست دادن
است بعد ازین خطوط متواتر بحیرل ترقیم ساخته صلح رضامند کرد و نجیب خان سالار جنگ
و دانشمند خان را وکیل مطلق مقرر کرده چهار لک و پیه مع مکاتیب صلح و هدایای نفیس
بحضور نواب بهادر فرستاده راه اتحاد و مصادقت پیمود و اظهار و اقرار نمودن بیگناگی
نمود نواب بهادر هم که از جنگ انگریزان جز نقصان سودی ندید و ته بار خرج لکو که از آمده
در دل راده آشتی داشت سلسله جنابانی نواب محمد علی خان را از جمله مغتنات شمرده
باقبال هدایا پرداخت برضا و غنیمت خود علی زمان خان ممدی علی خان نایطه ابرست
روانه نمود چون و کلامی ذی بهوش بملاقات نواب محمد علی خان فایز شدند سوال و
جواب صلح بوجه حسن درست نمودند و چنان استحکام بنیان عهد و پیمان ساختند
که من کل لوجه بار دیگر در عهده داران این دوسر کار مجادله و مقاتله روند بلکه ممدو
معاون یکدیگر بوده باشند و همدین ضمن کلامی نواب بهادر علاقه داران نواب طبع
و ابستگان چند اصحاب اقرار امام صاحب بخشی مع زنانه ایشان با دیگران محض پس
قومیت از قید نواب محمد علی خان ربانی بخشاینده کامیاب مراجعت نمودند و تعلقه کور
همدین صلح از نواب موصوف بضبط گماشته نواب بهادر در آمد سوای این اکثر
منصب داران و جاگیر داران صوبه ارکاٹ را که از قوم مذکور بودند مثل ممدی خان صاحب

جاگیردار اول کنده و مرضی حسین خان منصبدار گرت پالو محمد تقی خان جاگیردار دوسری
و محمد سعید خان منصبدار پر موکل گده و علاقه داران محمد علی خان پولوری و حرست خان
ساتکدی که بدست نواب محمد علی خان آزرده خاطر درنجیده دل بودند مساعد و مع یاری
فرستاده طلبه شت خدمات معقول حسب لیاقت و بقدر حوصله هر یک یعنی بخشی گری و
عالمی و قلعه داری مع تشریفات مقرر فرمود و نیز بساکنای شهر و قریات و یلوار کاٹ
و غیره که یکسای منزلت حزمین و عزت نشین بودند وقت قدر دانی را غنیمت بل یاری طالع
خود با انگاشته سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدر شناس گشته هر یک بقدر استعداد
خود مامور کار و خدمات گشتند چون سلسله فساد و عناد بمقراض چهار لک و پیه قطع گردید

نواب ظفر مند فتح و نصرت مراجعت بیابالگاهات فرمود

ذکر شکر کشی نواب بهادر بطرف کرپه و کنول و بلاری و غیره پیش کش
شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات در آخر همین سال
یعنی یک هزار و یک صد و هشتاد و پنج هجری واقع گشته آنکه

چون نواب بهادر متوجه محاربه انگریز بود و عجبد الحلیم خان حاکم کرپه وقت قاف بودیده سواران
خود را بتاخت تاراج تعلقات و قریات علاقه نواب تعیین کرد چنانچه دیهات من و من
صوبه سر اخاب ساخته بود بدستور منور خان حاکم کنول بکد اول و اله طرح موافقت اندام
بمردم آزاری سعی بلیغ بظهور رسانید و نایک قلعه بلاری که دو پانام داشت نیز ببا کانه در
تعلقات رای درک و غیره شورش فرمود اگر چه متواتر این اخبارات بمسامع ملازمان
نواب میر سیدامانند و بدست آن نواح بعد فراغت از جنگ سرخ رویان خونخوار منطوره

نظر کمیاء اثر داشت در آن زمان چونکه خاطر ملکوت متناظر از مقرار و مدار مصالح طمانیت پذیر
احمال اقبال فوج رافع متعلقان اہل نواایط روانہ پٹن فرمودہ خود بدولت بجز تم نبیہ
بدخواہان دولت جمیع سوار و سپاہ بار و پیادہ کہ قریب پنجاہ شصت ہزار مرد جہترار
باتو پنجانہ آتش بار بود خرامان خرامان بر سبیل سیر و تماشای آن دیار سمت کردہ نہضت
فرمود و چند قزاق را حکم داد تا در حوالی کرپہ دقیقہ از دقایق خرابی فرو گذاشت نمودند بلکہ
احدی را از دولتخواہان آن بدخواہان را از جان نگذاشتند چون اینخبر بحاکم کرپہ رسید
اندیشناک گشتہ جز پیادہ اولیای دولت خدا داد صلاح و فلاح حال و مال خود ندیدہ
و کیلی رافع پنج لک و پینہ نقد و دوزنجیر فیل کوہ سپکر و چارہ اس اسب مصع زمین و
زیور نذر و عرایض عفو جرایم قلیل فکثیر خود بخضروانہ کردہ بر آئیدہ چنان عہد مشوق
مؤکد ساخت کہ بعد ازین دیگر بار پای اقتدار از احاطہ اطاعت نواب بیرون نگذارد و
حسب فرمان جہان مطاع عمل نماید و بہر استعانت فوجی بواسطہ ظهور ریستہ
باشد ہمراہ لشکر ظفر اثر بکار نواب التماس و مصلحتاً بشرف اجابت مقرون ساختہ نقد
مع انشیا فرستادہ او را مطابق این مضمون بلیت چیزیکہ بے سوال رسیدادہ شدست
ز ہمارہ رو مکن کہ فرستادہ خداست منظور نظر و داخل تو شکنخانہ خاص نمودہ خیدارشاد
بر مزید پند و نصایح در صلاح حال و مال کہ دستور العمل زندگی و آسودگیش می تواند شد
ترقیم فرمودہ اخبار نویسی را بہدار المقرش مع خلایع و تشریف لایق فرستاد و بدو بہر الزام
خان را کہ سابق قلعہ بالا پور خور دہما دہوراؤ سپردہ خاک خجالت بر فرق اوقات خود
رنجستہ نوکری حاکم کرپہ قبول کردہ بود بمعرفت علی زمان خان ہمزلفش قول نامہ فرستاد
و بعفو جرایمیش پرداختہ طلبید و بخلعت معافی تقصیر و بحالی بخشیدگی قدیم الخدمت

سرفراز ساخته راست از آنجا از نواح کنجی کوٹہ کہ در علاقہ کرپہ والا بود گذارشته بطرف
بیگن پلی نہضت فرمود قلعہ دار آنجا کہ از قوم سادات میر غلام علی عرت کلو بود بدلا اندیشہ
مستعد بجنگ گشتہ بشوخی و گستاخی تمام جنون جرات پیدا کردہ چند گلوہ توپ طرف
سواری خاص کہ نواب بر فیمل پون کج نامی سوار بود بے باکانہ پرانیدہ جمعیت
جہان داری اقتضا بآن فرمود کہ آن بے ادب را چنان گوشمال دہد کہ موجب عبرت
دیگران شود فوراً فرمان داد تا سرداران شجاع با جمعیت ہای خود حملہ نمودہ قلعہ اش را
دایرہ وار گرد گرفتہ دست غارت و یغما بر کشادند پس و سپہراند از شدہ حلقہ اطاعت
و فرمانبرداری بگوش جان انداختہ و کیل را با پنجاہ ہزار روپیہ فرستادہ بجای خود آسودہ
میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادر زادگان شہم در ہمین اوقات بعزم نوکری
حاضر حضور گشتہ بہ بخشی گری دستہ سرفرازی یافتند نواب از آنجا بطرف کدوال
دو منزل نہضت کردہ بود کہ پایکار آنجا از بیم حملہ جان ربائی نواب چون بید بر خود لرزیدہ
و کیلی رامع دو لک روپیہ و چیزی اجناس تحالیف و عریض جان بخشی خود روانہ ساختہ
از فکر این و آن وارست چون و کیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عریض فائز
حضور گشتہ بعجز و الحاح ادای پیامش نمود نواب بمقتضای دور بینی و صحت قیاقبال
نقد و جنس و پرداختہ از آن طرف برگردید اگرچہ از سرحد گئی یعنی بر تعلقات مرا را و مع
افواج می گذشت اما ہیچ امر مزاحمت بحال عایمی آن ضلع و راؤند کوہ مصلحتاً نرسانیدہ
سمت کنول شتافت چون منور خان از ورود عساکر نواب بہادر اطلاع یافت بعزم
جدال و قتال لشکر خود آمادہ ساختہ اعلام و خیام بیرون شہر ضرب کنانید و شاہ مسکین
مجدوب مرشدش کہ خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود کہ دیگری از زمرہ

امرای ذوالاقتدار دولتمندان با وقار و پشوا و رجوع و معتقد بر شدن نبودند و که می نمود
 غنیمت تر از بهریت میدیدیم شاد باش خان مذکور ازین مژده خوش دل شده دانست که لشکر
 قاهره را مغلوب خواهیم ساخت چون نواب بر عزم خان مذکور وقوف یافت میمنه میسر
 بسر داران شیر دل سپرده خود بدولت با فدا ییان دلیر قلعه آراسته توپخانه برود و دهم
 فیل سوار در ظاهر قلعه ستاد و خواست که در سر سواری قلعه انسجیه و حاکم آنجا را اسیر و
 دستگیر نماید دران اثنا شاه موصوف بر پشت فیل برهنه سوار شده به دوسته صد
 افغان جانباز متوجه شکر نواب گردید مشاهده این حال بعضی صاحبین خوانین
 حضور کرات و مرات عرض کردند که فسخ غم تسخیر این مکان که زیر پناه و ظل ولی کامل و
 قطب اصل است رعایتاً باید فرمود زیرا که ظهور این غم باعث خلل و موجب ضرر و زیان
 خدا داد می تواند شد مبادا که ملالی بخاطر شریف ضرری بوجود فالین الجود لاحق شود
 النسب آنست که حضرت لشکر اجماعی فرود آورانیده اقامت و زید تا خود بخود افغان
 اینجا دست بسته حاضر و مطیع خواهد شد تعجیل درین باب مناسب شایان ملازمان الا
 نیست نواب از این معنی که کسرتان صاحب عرفان بود بهم برآمده بر روی آراکین نگاه
 گرم کشاده سوال نمود که لشکر بازیر پناه کسی لی و قطب نیست آیا مابی پناه و وسیله مستقیم
 همه بازین سوال و جواب عاقلانه زبان در کشیدند بعضی جرات پرداز شده عرض کردند
 که البته باشد پس سرمود درین صورت لی حافظ لشکر از ولی اینجا مباحثه مقابله
 خواهد نمود ما خود بدولت دماغ خیرگی از سر فخر منور خان برآرم و گردن جراتش را بکند
 خواری کشیده هرگز زنده نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش رانده بانداز
 تیر و تفنگ رفته بود که شاه مشارالیه که غم تاخت لشکر نواب داشت بغتاً برگردیده

به قلعہ رفتند و درون حرم سرایش در حجره تنگ و تارخزیده بنجان مسطور فرمود ای منور
 هر چه که داری به بهادر سپرده صلح کن ما فقط قلعہ ترا با و نمیدهم بجز در اجتماع چنین ارشاد مژد
 خان مزبور دل از دست داده میان استقامت خود به کتکه بهیبت شکسته دیوان خود را
 مع تحالف و سامان ضیافت بحضور وانه کرده التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر
 بر حسب مقدار خود و نفیر اقرار داد نواب نظر عنایت و پرورش و نگاه رحم خداوندی
 مبذول حال آن دولت مند قدیم داشته التماسش بجزیر قبول در آورده غربی قلعہ پرنار
 جوی تنگ بهادر اعلام و خیام خاص نصب کنانیده داخل خمیمه گردید اما تا ایصال زر
 دیوانش را رخصت قلعہ نفرمود پس فرمای آن روز در عوض پنج لک روپیه نقد و پن
 فرستاده به سخنان چرب و شیرین اظهار دوستی و هواخواهی نموده از دست قهر نواب
 و ارست چون نواب بهادر را بند و بست دیگر جاها مطلوب خاطر بایون بود مبلغ مذکور
 گرفته روز دیگر از آنجا کوچیده از راه پستی گند و پندی کننده و کپیتال حدود بلاری را به این
 اراده که پالیکار آنجا را زیر ساخته قلعہش را بخر سازد جرات جهان کشائی خود در دل بست
 جنگ ناظم ادهونی که او خفیہ همراه او در ساخته ترغیب تاراجی تعلقات سرکار خدا دایمی نمود
 اندازد مضرب خیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرموده در ظاهر بهانه آتش فروزیش در
 دیهات قلمروای درک و انموده رسالہ مردم بار و پیاده را فرمان داد تا سرداران و همی
 بتزدشایان سیه با پیش رانده به شکست حصار پائین و کشایش قلعہ کو بی همتی
 گماشتند و به سعی و بسیت روز بروز گوشه پائین قلعہ آکه ایسان رویه واقع است بر پیش
 گلوله های اتواب بخته شبی حمله نمودند اما نایک محصور مردانه کوشیده بهیچ رو هر اس ابدل
 راه نداد و بدفع حمله پرداخته کامیاب برآمد نواب از جراحتش بهم برآمده اتواب کلان

زیر دامن کوه شمالی قایم کرده به شکست حصار کوه فرمان داد اما متکفلان همات ملک گیر
چند سنگ کلان از توپ بمجل زنانه نایک پرانی بد بطور این حال زنان علاقه اش
فریاد بر آورده استبداد و اصرار این معنی نمودند که هر طور از نواب بهادر راه مصالحه میاید و
هر قدر زر که او میخواهد بسیار اگر آنقدر زرموجود نداری همه زویرهای گران بهائے ما
می سپاریم عیاذ الله چونکه او قلعه تسخیر کند عصمت و ناموس ما سلامت نخواهد ماند پس
نایک تشویشی پیدا کرده پیام صلح با ایصال دو لک روپیه فرستاده داخل سلسله زرنهار
خوابان کردید در آن اشنا منہیان اخبار بمسامع اجلال رسانیدند که تاتیا مرہٹہ ناظم مرج
باغوامی گویند راوین امرت را و حاکم کجندر گڈہ بعزم خرابی تعلقات ضبط سکر خداد و
فوج کشی نموده ہنگامہ آرائی اطراف بادامی و دہار و ارہست چون نواب را بنید نسبت
آن ضلع و گوشمال مرہٹہ ضرور افتاده بود التماس پالیکار فرور را با جابت مقرون ساخت
دو لک روپیه تقداز و گرفته اخبار نویسی در اینجا گذاشته پیشتر نہضت فرمودہ از گھاٹ
کرکنا تندی تنگ بہدر اعجبور کردہ بکوچہای دراز بکا پور رسیدہ بود کہ غنیم از بیغار
نواب آگمی یافته از ترس سبتہر دغایان لشکرش ہوش ہو اس باختہ ناکام بلہ مرج طی کرد نواب
از انجام رجعت کردہ بسا و نور آمد حکیم خان استقبال کردہ دولتخواہی خود ظاہر ساختہ خرم
دوروزہ لشکر نواب کہ مبلغ یک لک و سی و پنج ہزار روپیه مقرر شدند رگڈہ را نیدہ فارغ گشت
پس از اینجا بطرف سری ہٹی و دہل کنگیری گذشتہ و پیش کش شایان از پالیکاران آن سمت
گرفتہ بہ بیانگر عرف آنی گڈہ خیمہ خرگاہ بسیار است و مراجعہ حاکم آنجا را بملاقات یاد فرمود
از اینجا کہ حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چہتری اند و یکسی سلام منی کردند و در ایام سلف
ہمہ ملک کرانگیں دکن بلکہ از حصار ملیوار تا کنار جوی نر بازیر حکم خود ہادشتند آخر دولت

رام راج از دست سعی موکب داران بادهاشان اسلام یعنی قطبشاه و عادل شاه و نظام
 در نواح نیال کوٹہ کہ برکنار این طرف جوی کشنا واقع است در سن نهصد و هفتاد و دو و هجری
 تاخت تاراج کشته چنانچہ مردم رام راج روز آدینہ تاریخ اوست سلطان عالم گیر در عہد فراترو
 خود سہ محل یعنی حویلی آنی کنڈی و دروچی و کنگاوتی بصرف مایحتاج و ابستگان ایشان
 گذاشته بود چنانچہ راقم سطور مفصل حقیقت عروج و نزول و ولت حکام مذکور در کتاب
 تذکرۃ البلاد و الحکام ظاہر ساختہ در انوالا و خود را کسلند سخت و امنودہ پس خود را مع چیزی
 سامان نذر ولک و پیہ فرستادہ امان خواست نواب بر عہدگی جد و ابائش نظر غور فرمودہ معانی
 پیش کش پر داخت از حضو خلعت بجالی محالالتش عنایت کردہ از راہ ہرہن ہلی جب میلہ
 بنواح چٹیل درگ سید پالیکار آنجا بہ بیم تاخت تاراج ملک خرابی دولت خود وکیل را با سہ
 لک و پیہ بحضو فرستاد و فدویت خود ظاہر ساختہ مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفت بہ بند
 و نصایح اورا رہنمای فرمودہ اجبارا نویسن و واقعہ کار دانا را بدالامقرش و انہ فرمودہ از راہ
 بوگا پٹن سواد ہا گل واری را محل نزول رایات ظفر آیات گردانید و با حضار پالیکار آنجا
 کہ بار ہا و صاف نادانیش لسمع شریف رسیدہ بود حکم جہان مطاع شرف نفاذ یافت
 مخفی نہاند کہ پالیکار مذکور بے ریب از عقل و دانش بے بہرہ و از شعور معرا وافیونی بود ہمہ
 محاصل تعاقبہ خود در خریدی افیون صرف می کرد اکثر اوقات بر بالاخانہ سوار شدہ
 تماشا و نظارہ کوہ و دشت می نمود چونکہ روبروی قلچہ ہا گل واری تالابی پر آب و کوہچہ
 آن طرف تالاب است از کار پرداز خود می پرسید کہ برابر آن کوہچہ افیون خالص بہتہ
 آب تالاب اگر شیر بہرہ مردم در چند روز تمام خواہ خورد اومی گفت البتہ یک ماہ صرف
 خواہ شد او جواب میداد شاید کہ آدم مثل عصفور است کہ قدری قدری بخورد

و قطره قطره بنوشد اگر کسی در هفته این همه فروبرد همین مرد کار است چون بالیدن زن
 و شستن و نجی نشیند بعد دوپیر روز تا هم اینسر اولی دیگر کارکنان فراغت حاصل می کرد
 غذایش اکثر اوقات شیر برنج مقرر بود پس نشان غذیه اش پزاینده پرستاری را پیش
 می فرستاد چون پرستار سر و پا زولیش از دست خود بزور جنبا نیده می گفت که طعام
 تیار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زمانه می رفت و طعام منجور و باغچه بقاله
 یک تیر و تفنگ بیرون آبادی احداث کرده بود پسیر آن باغچه اگر دل منخواست یک هفته
 مستعد می می نمود و به سزا اولی کار پر داز باغ میخرامید بعد یک دو ساعت از می سپید
 چند روز شد که ماز خانه نقل کرده باز بچند روز مجمل خاص خواهم رسید اومی گفت البته
 به قطع دوسته منزل اه فایز خانه خواهیم شد خندان جواب می داد که ماکبوتر نه ایم تا بدین
 سرعت پر پرواز کشایم غرض از کار حماقتش بیشتر است که در حیطه بیان نمی گنجد چون
 آن نادان محض حسب کم بهره یاب حضور گردید نواب از ناصیه حالش آتار حماقت آشکار
 ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است و چه نذر حضور
 آوردی او دست بسته عرض کرد باقبال هالون فال غمیر از دوسته من افیون خالص
 تو شکم نه مهیا و دو صد ماده گاؤ پر شیر هیچ موجود ندارم و قدری زیور و زر و نقره بر بدن کنیز
 حاضر است اگر منظور باشند نرمی گذارم نواب بر سخنان همیوده اش بی اختیار خندیده و
 کرد و دبی بصرف مایحتاجش بر او بجال داشته مبینی را برای بند و بست تعلقه گماشت

به دار السلطنت پٹن معاودت فرمود

ذکر ادای مراسم هینت شادیهای کتنه دانی صاحبزاده و الاقد
 و دیگر صبیبه های شهباز صاحب یعنی برادرزادان خود بدولت

و صبیۀ مرضیه در سن یک هزار و یکصد و شصت و پنج هجری آنکه

چون نواب بها در از جنگ انگریز و بند و بست پالیکار و غیره فراغت حاصل ساخت
منظر و منصور بدار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تنهیت سمات
شادیهای کتختائی صاحبزاده و صاحبزادیان اقتضا فرمود تا برای بیوسلطان صبیۀ
امام صاحب بخش نایبۀ مرحوم را که از ارکاٹ آورده بود بخوانش و رعیت خود خواستگاری
نموده اسباب طومنی مهیا ساخت اما مستورات تق عصمت و عفت نواب یعنی والد
ماجد و صاحبزاده و اهل بیۀ مرضیه حیدر صاحب کلان صبیۀ نامزده را قبول نموده حسب
استر ضای خاطر نوشته و اهل قبیلۀ رقیه بانو صبیۀ لالی میان شیبۀ چپ کولی را که همیشه
حقیقۀ برهان الدین سپه سالاری شد مقرر کردند نواب از این معنی رنجید و خاطر
شده فرمان داد که در یک شب بهر دوز و وجه عصمت موجه عقد موصلت و مناکحت مستحکم
ساخته پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طومنی شاد یانه طرب و کوس و دهل ساق تنهیت
از هر دو جانب نواخته بزم شادی ترتیب دهند و مراسم سور و سرور بطور اهل دکن طرز
دولتمندان و شان خسروانه پرداختند که قریب یک ماه کوچ و بازار شهر چون حجله عروس
و داماد آراسته شده صلاهای طرب حوشن بهایون با طراف امم شایع گشته و محفل عشرت
مشاکل یا ساز و سامان خوش ملی چنان مهیا گردید که همه وادانی و اقاصی چه از ملازمان
و خوش باشان دست از انواع اغذیه و اشربه تر و خشک نساختند و سر داران شکر
و دلیران خاص پایگاه و اهل کاروان و رقاصان ناهید طلعت چون عروس و داماد با سوهان
زنگار زنگ خار حسرت در چشم زنگ آمیزی گلزار همیشه بهار شکسته سر خیز و شدند و به
بخششهای دروگوهر محتاجان و مسکینان جهان از آرزو نیاز و نیاز داری مستغنی گردیدند

پس بساعت سید و زمان حمید بعد شب گشت نوشته را اول بر در خانه نایطه برده از خطبه خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر بار نوشته را سوار کرده بر دریا و قاف لاله میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع اقارب جمع شده اجازه خطبه خوانی نکاح داده رسومات جلوه و غیره بر حسب خاطر خواه خود بوسیله مشاطه بلند رتبه ادا ساخته هر ماه را قران سعادت بخشیدند الحق طرز اکثر زنان و مردان است که بی بی قوم خود را اگر چه غریب الدیار و مفلوک باشد عزت و وقار می بخشند و امانت قوم اجنبی با وصف اشرافیت و صحیح نسبیش بر فرو کنایه ادای می کنند بالغرض چون از رسوم تهنیت و تهنیت فارغ گشتند هر دو زوجه ناموس متوجه راجد اخل محاسری صاحبزاده و الا شوکت نموده آسودند من بعد نواب بیین شهر باز صاحب مرحوم که بعد ترقی دولت نواب بهادر صاحب موصوف خانه نشین بود از مرض جسمانی در کولار انتقال نموده بود و سه دختر و یک پسر عجب القادری نامی داشت و او نوجوان جنگ انوتی از گلوله توپ خشم شهید شد و دختر کلان را که از بطن بی بی قوم خود بود در حین حیات پدر به لاله میان نامزد کرده شد ازین سبب خوشدامن و ماحققی صاحبزاده گشته بود و دو دختر از زوجه قوم اجنبی ناکتخدا بودند بایکی تربیت علی خان نایطه را شرف مناکحت بخشید و ثانی را الیسین صاحب بن یعقوب صاحب جمعدار که عمده از اهل دکن بود عقد موصلت بر آئین دکنیان و طرز دولتمندان بر بسته فارغ گردید سپس آن اخلاق پاکیزه و گفتار و رفتار شایسته و صلاحیت حال و مال حافظ سید علی خلف شاه صاحب کمندی که صاحب موصوف صاحب الوقت نواب بود و بوکالت حمید آ باد رفت سوال و جواب مصالحت و ضوابط اتحاد و مصداق

فیما بین ناظم حیدر آباد و نواب و الاثراد درست و محکم ساخته بلا اطلاع ناظم آنجا و
 اعیان دولتش بحسن کارروائی خود بسا اسباب شایان دولت و اثاثه ثروت
 و جواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و بسیاری مرد باجرت و نامور را
 فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول منظور نظر انور شده بود پسندیده باز دو واج صبیحه
 خاص خود شرف مناسبت بخشیده سرفراز دارین فرمود چون در عرصه یکسال ازین کارها
 فراغت دست داد در انتظام امور مملکت و همای دولت مامور و مفید شده شنبه عدالت
 و انصاف را بر جانب ناحیه و آن گردانیده تا هر جا زدی و راهزنی و آنچه باو کرده بود
 پیدا و بر آورده باشد به سیاست رسانیده هر کجا که پناهی و ظلم و ستم ارتفاع یابد منهدم
 گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید معتمدان را بایالت و ضبط
 تعلقات منصوب گردانیده در گرد آمدن اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد
 و اسفند یار نسب صرف اوقات می نمود چنانچه در کمتر مدت مردان جریح از هر فرقی و اهل
 هنر از ریختل رایت نظیر آیت جمع ساخته سوداگران و کار دانیان اقالیم و ولایات را قولنامه
 معتمد مساعد فرستاده بسته بسته از قسم پارچه ای نفیس و طویل و طویل را سان عراق مان
 و گروه گروه دلیران ایران و توران طلبیده شسته بزرگبختی همراه ام خود کرد و شجاعان چیست
 چالاکان بترتیب لشکر نامزد فرمود قریب و هنر از جوایس و سوانح نگاران با تدبیر در اطراف
 ولایات و نواحی ممالک محروسه بلکه در حیدر آباد و پونه چنای پتن و در دہلی و بنگال و ایران توران
 و کابل برگماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سرپا هوش می شنید خصوصاً در هر
 تعلقه پالی کار بلج گذار خود که هرگز از ایشان خاطر جمع نداشت جاسوسان و خفیه
 نویسان یک ابر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره بذره و حقیقت روزنامه مفصل می طلبید و آلات

حرب ضرب یعنی توپ بندوق از بنادر فراسیس و لنذیر و پرتکیس مع دیگر سامان و لایت

فرنگ لکو که از خرچ کرده فراهم می ساخت

ذکر فوج کشتی تا تیمار به ناظم مرج و گویند راوین امرت را و و بورا و
که تا کی و غیره سران مره به به غزم تسخیر و خرابی ممالک محروسه نواب بهادر
از طرف پونه و تا ختن ابراهیم خان دهنو نسا بهمین غزم از جانب حیدرآباد
واسیر و دستگیر شدن سران مره به به دست غازیان لشکر نواب و
ناکام رفتن دهنو نسا و تسخیر کردن نواب بلاری را که در سن یک هزار و
یکصد و هشتاد و هفت هجری و داده آنکه

چون نواب بهادر در پٹن چند می به بند و بست خود و گردآوری لشکر و سامان جنگی مأمور
بود بهالت جنگ ناظم دهنو و مراد او فتنه باز با بهم موافقت کرده خطوط بناظم حیدرآباد
و کارپرداز پونه متضمن وانه کردن افواج درین ملک و استیصال نهال عظمت اقبال نواب
که ترقی جاه و متش را به یقین موجب قبول دولت خود مید استند ترقیم و تبلیغ داشته منتظر
وقت بودند اگر چه نواب برفتند انگیزی آن بدکیشان و قوت تمام داشت اما قبل از
وقوع واقعه فراحم احوال جدی شدن شایان بهمت الانهت و مناسب ای جهان کشای
دشمن گزای خود ندیده در ظاهر چون غزال گوش انداز سکوت و زید لیکن مانند پلنگ شکار گیر
مستعد فرصت صید بود که ناگاه قاصدان اطراف ساحل جوی تنگ بهدر امتوا خبر بر
رسانیدند که ناظم مرج باز چند سرداران مره به را با خود متفق ساخته شورش افزای فواج
بادامی و دهار و است اگر چه کارپرداز پونه بر این معنی راضی نیست اما او خود بخیا

خود پسندی گردن نخوت و پوچ برافراشته عازم این حدود گشت و ناظم حیدر آباد بر حسب
استدعای ناظم ادهونی و حاکم گنتی ابراهیم خان دهنسار که در سپاه گری دم انا و لاغوی
میزند و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد و فویر سامان محارب بر روانه این طرف نموده است که
او چون پیل بدست خرطوم جرات خود را دراز ساخته می رسد و ناظم ادهونی لشکر خود را تسخیر
بلاری فرستاده چنانچه صف در جنگ سپه سالار شش موسی لالی فرایس که رستم جنگ خطا
دارد و بجایده اش بهت گماشته کوشش می نمایند و نایک مخصوص مردانه و اسعی جمیل در دفع
خضم لبطور میرسانید تا نواب بهادر محمد علی شیخ را به پنجه زار مردم پار حصار و بهفت هزار سوار
خونخوار مع فوج باجی را و بدفع خصم سرکش نامزد لطیف دیار و رفت موده پیشتر کوچانیده چون
سر دای شیخ بر سبیل بلغار عرصه پانزده روز فایز دیار و اگر دید شمالی قلعه میدان وسیع و
نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت ماثر دیده نهند کور بر و داده اعلام ظفر انجام
نصب می کنانید و هنوز خیمه مانده استاده و بار از نشیبت گاو ان و شتران و فیلان برین مفتیان
که سران خصم که در ان روز عید و سهره بود برای بازی و تماشا سازی و اسپ تازی نیز
به اراده فرود آمدن در همون میدان که پیش از دوروز از شیران جهانگیر خالی دیده بودند
بجمع لشکر و سامان خود برخاسته شده جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر
سالار شیخ را که اندک نماند و او شان قریب ستمی هزار سوار و بهست هزار پیاده با شانزده
ضرب توپ بودند در حساب خود بجوی دز گرفته جمله یکبار یعنی سران و سپاه حمله کرده
در تاختند شیخ مذکور چاکلی تمام بکایر ده توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگچیان آراسته
بدست راست باندازان آتش نشان را قایم کرده بود چونکه اهل غنیم در اندرون پرتاب
تیر و تفنگ جرات سبقت کردند یکبار توپها را که از گلوله های انگوری پر کنانید و متعدد

آتش فروزی داشت متواتر سر کرد و شکلهای بنادلیق بقواعد درست زده همچو سنابل
گندم و جوار که بعد درو منتشر بر زمین می اندازند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند
و از عقب آنها سواران خونخوار دست و بازوی شجاعت کشاده به نعرهای نصر من الله و فتح
قریب بر سر مقهوران خاک مذلت پخت و بانداران از یک طرف آتش فتنه افروخت
خاکنمای اهل بهیرش را چون چوبهای خشک در تنور غارت سوختند الفقه و زعید بر لشکر
غنیم چون روز قیامت شوم آمده تا تیا که مرد حسیم بود بصدقه شکلهای توپ بندوق
از پا در آمد یعنی از ان از اسپ بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بجا که تضرع میالید
و دیگر سران بجهت که از پیچیدن دود توپ تفنگ آه سلامت از ان معرکه گاه
مرد آزما می گم کرده از درختندگیهای برق شمشیر شمشیر باز تاریکی در چشم اجیت فرست
آنها در افتاده و به پرتاب نیزه و ناخج گویال تاز دیده عقل و هوش دوخته شده بودند
مجر و حان بر کشیده بر تن های سلامت خود با بامید جان بر شدن راست کرده آه زنان
بر خاک می غلطیدند قزاقان منصور بر حسب خاطر خواه دست یغما کشاده هر چه که خواستند
برداشتند سپه دار شجاع بر این فتح غیبی که غیر مترصده بود سجدات شکر بدرگاه فتح بخش
حقیقه مودا ساخته دو گانه شکرانه گذارد و تمامی سران را که ده دوازده کس و سر گروه
اوشان تا تیا بود و کشان کشان آورده در خمیه علییه بمجا فطان با اعتبار سپهر پنجاه فیلان
و شتران و اسبان مع دیگر سامان غنیمت آن جماعت که پیش از حساب قیاس بهر دست شده
بود نصف به سحر داران دلیر که در آن معرکه گاه جان بازی به عمل آورده بودند و بفقرا و همای
خود که در سفر و حضر حیل و نجاه فقیر بر دروازه آن سخنی حاضر می بودند یک یک بخشید و زنان
اسیران آن قوم را به جباران کل اهل اسلام از انی داشته همون میدان نصرت

تو امان محفل نزول آیات طفر آیات گردانیده فافع گشت فردیاد داشت نصیب باب
غنایم و اسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غیبی بخجوه روانه داشت چون نواب مضمون
عرضی دولتخواه شمع و افراد حساب استماع فرمود بنحواست سر مجلس بان تجسین بر کار دانی و جبر
کشاده همون ساعت یکصد و بیست پنج ضرب توپ شکارانه فتح و نصرت سر کنایند و شاد یانه
بشارت بر روی جهان نبواخت و شمع موصوف را به تشریف شادانه و کمر صرع و سپازین
زیرین سرافراز ساخت علم قدر و اعتبارش بر جمیع خوانین و عهده داران باتمکین برافروختیت

ز اقران فزون پاکیه خستش || بتعظیم و تجلیل نبواختش ||

دران اثنا واقعه نگار رای درگ مکر عرضی بخجوه گذرانید که سپه سالار بسالت جنگ مفتوح
کوه بلاری اگر چه از سه ماه سعه می نماید اما کاری نمکشود و نایک محصور بار بار بر چال شنبون
زده اکثر سپاه مغول راته تیغ کشیده و دهنوسا با لشکر نکبت اثر خود سمت کنگیری و کویل
رسیده است لندار عایای این ضلع از جو رشمس خالیف و هزارسان اند نواب بمجور استماع
مضمون عرضیش سالار شمع را با نقاب گمونسا مخاطب ساخته عنایت نامه تاکید چنان
ترقیم فرمود که آن شجاعت نش را بخطاب گمونسا سرفراز ساخته بدفع شورش هونسا مقرر
فرمودیم باید که زود تر بر سرش رسیده چنانکه باید و شاید بگو شمال و پرداز دانشاء الله تعالی
ما هم از راه رای درگ چون مرگ مفاجات بر سر آن اجل رسیده میرسیم و اسیران را روانه حضو
سازید سر و شمع بمجور دریافت مضمون عنایت نامه والا با فوج طفر موج خود آ ماده جنگ شده
بکوچهای دراز طرف لشکر دهنوسا در تاخت و سباب غنایم مع اسیران حسب کم حضو
بدرقه هزار جوان بار و دهنزار پیاده روانه پٹن ساخت نواب خود بدولت از سلطنت
پٹن کوچیده بصوب رتن گیری نزول جلال فرموده بهیر و بیگاه و گر ان سباعا که تو بچا

قلعه شکن متعین پرنیا مقصدی تو شکنانه که اواز همون وقت سر از بهیر مقرر گشت ساخته با سواران
 اسپ قمچی و مردم بار و پیاده جریده باتوشه خوراک چهار وقت چنان در تاخت که دو شب و دو
 روز راه کوه و جنگل طی کرده شب یوم چون تیر بهدوت بر سر لشکر بسالت جنگ نازل گردید
 بهادران قومی بازو حسب فرمان والا شان از اطراف حمایه صف شکن کرده برزیش بان
 و تیر و تفنگ جگر سوز و خدنگ سینه دوز و شتر نال جان پامال و تیرگی از روزگار آن عجات
 بر آوردند پس سوار و پیاده و سردار و سپاهی لشکر مغول که چون عقد ثریا بهیئت مجموعی داشته
 از چنین اوقات بلای ناگمانی و قهر آسمانی بی خبر بودند ناگاه همچو نبات الغش از بهیم متفرق گردید
 بعضی دست مالان و بعضی چشم مالان اکثر ایشان سر کوبان و آه زنان پای گریز فشردند و گروه
 کرده آنها بر همون بستر خواب ناگامی دست و پا زده شربت شمشیر خونخواه آن شیرل بسیری
 نوشیده در از خو اییدند و سپهر در لشکر بتصور روز و رنج برهنه پافتان خیزان خود را
 در گروه موسی لالی که به نسبت آنها صورت اجتماعی داشت رسانیده از جان امان یافت
 تا فرامیسند که هر کمر همت بر میان جرات جست بسته لقیته الشیف مردم خود را مع چند سوار
 کاظم خانی فراهم ساخته لقبوا عدد دست نصف زده و دو توپ جلوی پیش و عقب گذاشته
 شبنا شب راه آدهونی طی نمود و جمیع اسباب لشکرش چه از اعلام و خیام حتی که اناث فوج
 مغول همه دست شمشیر زنان و عد و شوزان نواب بهادر شدند چون صدای کوس فتح
 و نصرت و طنبو ظرف و تیرهای بشارت و شادیا نه شادمانی بگوش فلک رسیدنایک لطف
 هراس بقیاس مستولی گردید مشعلها و قهاب با فروخته کس فرستاده خبر طلبید هرگاه همیکه بر
 یلغار کردن نواب در هم شکستن لشکر مغول را آگاهی یافت عاقبت کار خود نیکونه انگاشت
 از حمله شیرانه نواب برخود چون بیدار زیده حواس نشیری و همت مردانگی در باخته مع محل زمانه

و چند رفقا با چیزی خزانه و جواهر گران بها از عقب کوه فرود آمد و شبکی یازده از راه کوه و
دشت سمت بجا پورشتافت که تا زمان حال سرش به دست کس نشد و همه سامان راجگی و
اثاثه خانگی و آلات محاربه و نوبت نقاره که فراهم ساخته نایکان سابق بود بجا ذمان الا گشت
نواب بهادر بر این فتح خوشدل شده تمانه معقول در قلع گذاشت و در مرت قلع تالیک گید
کرده بالشکر خود سمت آدهونی نهضت فرمود و در میدان کلبا این خمیه و خرگاه آراسته جنگ
پیغام فرستاد که لشکر سرکار از بس تردد و سوزی و فاقه کشی از دو ماه حیران است پس مبلغ
موجب و ماهه از روی حساب ده لک روپیه میشود باید فرستاد تا نظم مذکور که از فکر تاراجی لشکر
و سامان ثروت خود خواب و خور گذشته بود آن پیغام و بال جاننش نمود اما بحسب اقتضای
وقت چیزی از آن خزانه چیزی برهن لور و جواهر گران بها جمع کرده ده لک روپیه فرستاد و اطفال
دوستی بکر آشتی نموده بجای خود آسود نواب طفرمند از اینجا پیشتر کوچیده بگو شمال
دهونسا که ملک کجند رگده و کنلگیری بجا روبر غارت رفته نبواح کچن گده رسیده بودند
برگماشت و محمد علی گونسا هم از راه کرک و سرهتی و دقل بر عقب لشکرش علم به نزدگی برافراشت
چونکه دهونسا خبر تاراجی فوج مغول و مفتوح قلع بلاری و گرفتن مبلغ زر نقد از ناظم آدهونی و
رسیدن برای تنبیه تادیب خود شنید همت مردانگی باخت به مطلب و مقصود رجوع القهقری
مراجعت بحد در آباد نمود اما قزاقان لشکر نواب تاراجی و عاقبتش کرده بسا اسباب
لشکر یانش و دو ضرب توپ چیل و پنجاه شتر تو شکنانه و سینه زنجیر فیل خمیه بردار به دست نموده
بر گردیدند و قتی که نواب بهادر لشکر مغول را بیک شیخون منظم گردانیده بلاری تسخیر کرد
مراد را و دارالمقر خود را بجا است بالی خان کارکن خود گذشته نزد دهونسا رفته اقامت
داشت و ترغیب تسخیر ملک بالا گهاٹ بیشتر میکرد و حلیم خان حاکم کرپه و پالیکا عتیل درگ نیز با عوا

همون فتنه انگیز اخبار نویسان نواب بهادر را شهر بدر کرده با فوج و سامان جنگی به دهنوسا
موافقت کرده بودند هر گاه که او بر سخنان عرض گویان گوش رضانه نهاده راه دیار خود سر
گرد هر سه شرارت کیش فتنه جو نام بکان های خود مراجعت نمودند و نواب از ان طرف
معاودت فرموده رونق بخش بلاری گردید که

ذکر تسخیر کوه گیتی و سوند در و اسیر کردن مرار او و مردم آزار
فتنه گیش را و داد همون سال ۱۰۰۰ هجری

مرار را و بار بار در استیصال نهال حشمت و شوکت نواب جمد بلین داشت نواب من کل الوجوه
بطرف داری او پرداخته از خود مزاحم حالش نمی گردید بلکه محض تالیف قلوبش چچامی گفت
اما او از غایت شقاوت جبلی جوایمی وقت بدش بود بلیت نیش عقرب نه در پی
کین است بد مقتضای طبیعتش این است بد و در انهدام بنیان دولت خدا داد از ضرب و
کلمات زبان و اشارات قلم هیچ قصور نمی کرد پیش ازین هم در ایام لشکر کشی ترک ما و کلا
با هوش نواب از ترک سوال و جواب صلیح و دایمی مقرر و درست کرده بودند همون عقرب
صفت نیش زنی کرده تحریر استیصال دولت خد بخش نموده صدمه عظیم که عبارت از مقدمه
چرخ کولی است بحال نواب رسانید اگر چه این معنی نمک خم والا شده وجودش را باعث خلل محض
و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشته در فکر شکست او بود اما چون در میان
راوند کور و بسالت جنگ رسته موافقت و مخالطت مضبوط بود و در رزم و بزم با هم شرکت
و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشه می نمود که قول انا است بلیت و دودل یک شود
بشکنند کوه را و پراگندگی آرد انبوه را و احمد الله شکست لشکر مغول رفع اندیشه خلش گردیده و بمقت
راوند کور بدهنوسا تمسک نزول و توش شده چون بخاطر خطیر یقین کلی بود که تا بودن آن فتنه باز

ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواهد بست خواست که بهر آن فرصت و را از میان
 بردارد تا بعد بند و بست بلاری تسخیر کوه گیتی و اسیر کردن آن فتنه کشی را و جیه همت جهان کشا
 ساخته بآن طرف نهضت فرمود و ملحق را و مذکور را که از لشکر و هونسابی نیل مقصود آمده
 در دارالمقر گیتی به تشویش و فکر دور و دراز افتاده بود و بهانه ملاقات یاد فرمود چون او از کردار
 نامعقولات خود با وجود سلوک شایسته بی فراحی نواب آگهی داشت ترسید مبادا که در
 عین ملاقات فتنه برپا شود که وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر باری پیام داد
 که تعلقه سوند و در و بست بصرف مایحتاج ضروری تو میگذاریم بلا عذر کوه گیتی و غیره را که
 بحر است نمایان شهنشاهی بود بکاشتگان دولت خداداد سپرده خاطر خواه در تعلقه
 مذکور کامران باش آن بدکیش چونکه سپاه و چشم بسیار برگرد خویش مجتمع دید از صواب دید
 رای جهان کشای پهلوتی کرده مستعد جنگ گردید نواب فرمان داد تا رسالداران
 مردم بار و پیاده از اطراف قلعه را مرکز وارد میان گرفته جنگ توپ و تفنگ در آنجا
 و از هر جانب صلابت کوچ و سیما پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و سواران
 قزاق حسب فرمان و الا نشان کوه و جنگل را چنان محاصره کردند که آمد و رفت آدم را
 را محال مینمود بلکه پنده را از حصار پر پر وانه کشادن و مور و مخ از اینجا عبور کردن ممکن نبود
 هر چند را متحصن خطوط بناظم پونه متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشته مدد طلب نمود
 اما طایفه داران بار با قاصدان را گرفتند و آوردند و نگذاشتند که امرای پونه ازین معنی
 خبردار شوند بالغرض تا رسیدن اخبار پونه که آخر از نوشته بسالت جنگ آشوب آهنگ
 معلوم هر که ام شد و دست ماه منقضی گشته و درین مدت کار بر اهل قلع بهایت دشوار و تنگ
 گردیده بود و را و محصور چون دید که غنقریب قلعه از تصرف خود بیرون رفته مال و منال اهل و

نشان حیدری
و قتل کائنات
در سوند در آن
که در آن
و در آن
و در آن

عیال است مجاهدان لشکر اسلام خواهند شد علاوه برین آب قلعه کوهی که ایام تابستان بود
چون دل مفلس خشک تر گردیده و ذخیره و سرب باروت مثل اینکام جوانی و فاکند ده لا علاج
دست داد پالی خان کار پرداز خود را بخود و نه کرده اظهار اطاعت نمود و از جبرائیم دما نیم
سابقه عذر خواست نواب چون بر عجز و بونی و استغاثه او وقوف یافت نظر نوازش
شاهانه بر حال بیچارگیش فرموده عنایت نامه خاطر جوی و دل داری مع قول نامه منیت جان
و مال مصحوب کیش سیریل داشته طلبیده تا اول سوار ی پالکی بدو سه خدمتکار از فرار کوه فرو
آمده داخل لشکر طفر اثر گشت نواب خیمه علییه خالی ساخته او را فرود آوراند و کوه هئانه
خود فرستاد و محل خاص یعنی در ولست زنانه اش امع اسباب ضروری و پارچه های متعل
وزیر وزیر و نقره کم بها با و از زانی داشته تمامی در و گوهر گران بها و زیور مصرع و دیگر اسباب
لازمه دولتمندی و آلات حرب بیکار و اتمش نفیس و گران قیمت ب ضبط خود در آورد و سر انجام و
اثاثه رقا صان قوم تیلنگه که در عهد حکومتش طوایف بسیار جمع گشته بقدر دانی و زورش حساب
زیور و سرمایه شده بودند بلکه بعضی طوایف را مواضعات جاگیر گذاشته بود و در وقت جنگ همه را
بر بالایی کوه در محل او مذکور نپاه گرفت بودند از رضامندی و ایان آنها بقیمت گرفت داخل
نانگ سال محل زمانه خود نموده بمحله آن بعضی طوایف را به شهر کنج عام که جنوبی قلعه دار سلطنته
برکنار جوی کاویری آباد کرده بودند فرستاد و بعضی را به بنگلور و آنه فرمود بهر چند را و اسیر التماس
باریابی حضور و شرف اندوزی مجرا نمودار شاد شد که بالفعل فرصت وقت مکالمه میسر نداریم
انشاء الله تعالی بعد مراجعت به پٹن ب حصول مدعای شما پرداخته آید پس و را بمجا فطان هوشیار
سپرده روانه پٹن نمود و خود بدولت به بند و لبست الکه سوند و ربهت گماشت و در آن آشنا
جاسوسان خبر رسانیدند که چهل هزار سوار مرهه بکوک مرار را و از طرف پونه رخصت شده و در

بلاد می افراشت موافقت سازش کرده سعی جمیله بخیرائی آن ملک بظهور میرسانید و ضرر
 کلی بحال خلق الله و سکنای آن دیار عاید می ساخت و طریق مردم آزاری باطراف جنوب
 پیموده در نفع خود میکوشید اگر چه حسب ظاهر تعلق بسیار اظهار فدویت دولتی خواهی مینمود
 لیکن باطناً در از عاج و اندام بنیاد دولت خداداد صرف اوقات میکرد چونکه قلع تمیج آن
 شش سرکش و نخوت شکنی آن غاور برای امنیت رعایا و برای لازم بل واجب بود خصوصاً
 کشنیا پردهان رای درگ که بار باری سابقه حرکات مکررات از دست پالیکار مذکور گوشمال
 خورده و ملک بتا چشیش داده بود و ترغیب تحریض بلیغ در تسخیر درگ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ
 وجه صرف سرب باروت بدمه خود قرار داده نواب را بر این عزم جزم آورد و همدران اوقات
 چونکه نواب بکشایش قلعجات کویری کوزه و جبریل و ملکال مژ و که در ضبط و اختیار برادران نسبتی
 آن غاور بود همت جهانبگیری صرف نمود هیت جنگ را بالشکرگران به تنبیه پالیکار هر بن هلی
 و تسخیر ملکش و آنه کرد تفصیل آن ماجرا بر وجه اجمال آنکه در حینی که نواب متوجه گوشمال راگومرطه
 بود شخصی از کارپردازان هر بن هلی که نشو و نما یافته ظل آن دولت و جمیع امور را بر رازدان
 آن ریاست بود شرف ملازمت دریافته مسلک مسلک ملازمان عمده و مامور کارسراهمی
 پیادگان آن طرف گردیده رفته رفته بانکشاف راز و ماهیت جزو کل آن دولت
 پرداخته در فکر استیصال دولت خداوند نعمتان قدیم خود در افتاد چونکه پالیکار هر بن هلی
 چک شوم شنکر نامی دانا بود بعد اطلاع بر این معنی بیم تاراجی ملک مال خورد و پیش از طغیانی
 آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور را از حضور بدار المقرب خود ایصال
 مبلغ زر مشکیش بمعرفتش بلاغ حضور داشت نواب باقبال این معنی پرداخته آن کارپرداز را از خانه
 بر اندازد مع یک انچی و اله و نکث زرسونامی روانه نمود و آنها را در بند و بست کارسرا تاکید

آکید فرموده بود چون نامبردار شوم شکر ملاقات نمود و بجزربانی و سخنان ابله فریبی
تسخیر قلبش کرده بجلعت خاصه و پدک موضع و جوماله مرارید و حلقه دست مطلا سرفراز ساخته
الحال قیام دولت ما برای زرین تست که هرگاه مثل تو مدبر و نمکخوار قریم بطرف داری ما
پردازد دولت ما را زوال کو پس دل آبله محض نجبین گفتگوی نادان نواز بدام نزویر کشید آری

بیت خاطر نادان فریدم در عاقل بهرمان از طعام و از شراب از خسلع و از زبان

و بیکبار در جمیع امور ریاست و حل و عقد دولت خود و خیل مطلق العنانش ساخت حتی که
در خلوت و جلوت و در محل خاص یعنی در زمانه باریمداد و از اقسام اعتدیه و اشهر به کام و زبانش
چاشنی حلاوت می بخشید از اینجا که قول بزرگان است ۵

از بدان امید نیکی شستن محض خطا است پروری در چشم عقرب را اگر نیش زنده

نامبردار بغور علاقه سرکار و ناز برداری پالیکار که محض صلاح وقت بود شیوه ظلم و تعدی بر کارکنان
آن راج مرعی داشته بدل آزاری و غبار عایا همت گماشت بموجب لهامی سکنا ی اینجا
رامیر بخانید بلکه هر چه که دلش منجوست بی ملاحظه بعمل می آورد با وجود چنین مردم آزاری و غبار
کشی دست شهوت پرستی بر زمان جمیده و غیر ملک دراز ساخته بلاندیشته تاراجی عصمت آهن
می نمود پس خلق الله از دست ستمش تنگ آمده بجا کم مستغاثی گشته جواب صاف می یافتند
که او هر چه صلاح دولت و ملک میداند میکند اگر چندی بر عیش و تحریر و ارباب اینجا سکونت و زبید و
الایاه امنیت خود پیش گیرید بطور این حال اکثر ناموس پرستان آن دولت بیدل گشته حلا
بر اماکن و اداطن اختیار کردند و با این دل شکنی های خاص و عوام پالیکار ندکوز هیچ و متعصر
احوال آن فتنه بلاد نمی گشت بلکه هر روز باغامات و نوازشات خوشدل می ساخت تا
آنکه روزی صبحی اسپ خاصه با ساز و سامان طلا و مرصع زرین طلبدیده بجد و کد بسیار و در این سوار

کنایه ده خصت خانه نمود از آنجا که نزدیک رسیده بود که از ظلم و تعدیش رخنه عظیم در بند و بست
دولتش راه یابد پالیکار مذکور کمر دمیق بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را
باسلاح در کمین داشتند و او را اندرون یوان خانه خاص طلبیده گفت که بجای چیزی گفتنی هست و
بطرف حجره که آماده تمام کارش بود اشاره ساخت همین که نادان اجل گرفته بآن طرف
شتافت سر خود را زیر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزاری و درست بجزد و وقوع این واقعه
پالیکار مذکور صلحی تکلف دست خود را از قلمتش چاک نموده و پنجکان اینجی و اله حضور را
طلبیده و گفت حادثه طرفه ناشینده نی دارد که با وجود چنین الطاف و خاطر داری و پرورش ما
آخر آن لایم الطبع طور حرام خوری خود نگذاشته چه بے تکلف خواست که بر من خنجر بیداد
کشد و خود وارث ملک مال من شود در این صورت ملازمان خیر خواه ما کارش تمام ساختند
این معنی چنانکه دانی با الفاظ و مضمون شایسته اطلاع حضور باید ساخت تا منظر دیگر
بملازمان مختوره نیا بدین بگفت و بطریق اخفا جمیع اثاثه خانه مقتول هر چه که جمع
شده بود طلبیده داخل تو شکنجه نمود و شباشب بغرم خود داری و حفاظت حال و مال تمامی
زنان علاقه خود را مع خزان و دیگر سامان ضروری آن طرف جوی تنگ به در روانه کرده جریه
مع سوار و پیاده خود بکوستان ناراین گیه اشتافت و دارالمقر را بجا است خیر خواهان شجاعت
شعار گذاشت چون عرضی اینجی و اله بطور مقدمه صد فایه حضور نواب گردید یقین نفرس فرمود که
البتة پالیکار حیل بر اینجی به بیم انکشاف از حرکات و سکنات خود چنین جرات کرده باشد
بغضب تمام و بگرم جوشی داب و عرب ملک داری شکری آن طرف روانه فرمود فیض الله
خان همیت جنگ که به دانائی و کار آگهی یکتائی داشت اگر چه مطابق امر جلیل القدر بلیغار
کرده بمحاصره قلعه او جینی و گوژ پر داخت و بعبرت نمای سواران را بتاخت و تاراج

دیهات نامزد ساخت اما به لطایف بحیل پالیکار را بدام فریب خود در کشید و سخنان
 معقول متناسب ساخته براه راست آورد چنانچه پالیکار اندیشه دور و دراز کرده بعجز و الحاح
 دانا یان پیش آمده بگذاشت هفتاد هزار روپیه نذر جریانه سوائے ز پیش کش مقررہ التماس عفو
 تقصیر خود نموده و کیلی را نزد خان موصوف فرستاد او دولتخواه عرضداشت پالیکار مع عرضی خود
 روانہ حضور ساخت چونکہ نواب را بند و بست بلاد درگ منظور بود لصلح وقت خلعت معافی
 تقصیر و سند بجالی تعلقہ بمعرفت خان موصوف فرستاده مع نقد مقررہ او را برای مدد طلبہ
 پس پالیکار مذکور خاطر جمع بدارالمقر خود رسیده دو هزار پیاده و ستمصد سوار کو مک مع مبلغ
 مذکور ابلاغ حضور شد بجای خود آسود نواب از تسخیر کوری گوٹہ و گن کپتہ و مولکال مرود و دیری
 وغیرہ فراغت یافته تہا بنجات معقول در ہر قلعہ قائم کرد ہر چند پالیکار درگ را بمعرفت
 دیگر پالیکاران کہ ہمراہ لشکر نصرت اثر بوزند برای گذشتن دارالمقر خود بمقصد بیان حضور
 قبول کردن نوکری حضور بقبر جاگیر خباہ ہزار و پستہ ترقیم و ترسیل نہ نمود ہر گاہ قوت
 مجاہدہ و طاقت مقابلہ با سپاہ شجاعت دستگاہ حیدری در خیر حوصلہ خود احساس مینمود
 علاج واقعہ را در ان دید کہ قلعہ درگ را کہ بزیہ حصانت و استحکام امتیاز تمام دارد بدخا
 و ادوات حرب پیکار و اسباب قلعہ داری ملو و معمور کرد و بغرور و نخوت پوچ گویش
 حقیقت بر ارشاد و مواعید نواب نکرده بیشتر از پیشتر در مقام مخالفت در آمد گماٹ ہای
 اطراف قلعہ اہ پیادہ ای جرار کہ قریب بسیت ہزار پیادہ و دو ہزار سوار خونخوار تہریم
 کردہ بود و آلات جنگ مضبوط کردہ مستعد محاربہ گشت و سرداران کفار یک دل یک
 زبان شدہ بر عزم جدل مجاہدان اسلام بیان را بسو گند مکرر ساختہ ہر شب بارہ
 آقای خود روی بہ ترتیب سامان لازمہ زرم آوردند نواب بالشکر گران و آتشخانہ

عدو بریان سبعی یک سال گماشتهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفت چون
 بجوالی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدایان ناموس پرست قلعه را گرد گرفت
 طرح جنگ در انداختند و هر روز اهل ضلال و بیسلاح و مکمل کشته از حصار بیرون شتافتند
 باو غازیان عظام کوششهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین باشوکت فوجداران
 با حشمت با سایر دلاوران در برابر گروه گمراه آمده بضرب تیر خارا شکاف و شمشیر آبدار
 هر روز جمعی کثیر را بدار البوار می فرستادند و تمامی بیلداران لشکر فیروزی حسب فرمانج بالا
 شان به تیشه های کار آگهی و تبر چاکبستی بنیشه اطراف کوهیچهای قلعه را تراشیده بخار
 مستحکم بروی محصوران بر بستند و باتریهای توپچیان مستقیم زیر دامن کوهی که غربی قلعه
 واقع شده است بنا کرده اتوپا قائم نموده بشکست و رنجیت حصار جنگی مشغول گردیدند
 باندک زمان اگر چه دیوار قلعه بخاک برابر گشت و برج و باره رنجیت شده پناهی نماند اما
 محصوران هر شب یوار تازه از گل حادث کرده مستظهر خود می ساختند و از قلعه بیرون آمدن
 شور قیامت بریزیدند از آن مورچه میرنجیتند و سرهای شهیدان را چون گل سرخ در سن هموار
 کشیده در گلوی خود مانند اخته بر می گردیدند و از سردار خود انعامات شنایسته می یافتند چون
 بر خاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره بامتداد کشید با وجود مساعی جمیل فدایان
 اعدا شکن آن سرکش هنوز زیر نشد محمد علی را بجای گیر و اضافه میداد و ساخته بجسویاد فرمود و او
 در جواب عرض نمود که از درویش چکار دارید و از تارک دنیا دنی چه میخواهید نواب بچنین
 جواب گستاخانه ظاهر بیش از پیش بر همی خاطر و انموده علی زمان خان و بدر الزمان خان
 و غازی خان را با حصارش فرمان داد تا آنها بخیمه خاصش رفته بسنجان نرم و گرم و افغانیه
 بحضور آوردند نواب مکرر بوفور جوششش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک

رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شتران و فیلان بخشید
 مابدولت چه بخشیم ندما عرض کردند بلی تقصیر کبیر است لکن مقتضای فرید عنایات خداوندی بعفو
 جرمیش باید پرداخت که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ اودمان دریده بمیلا خطه باوصف
 اشارات مصاحبین عرض کرد که قبله گاه آن بخشش محض ترقی دولت ملازمان الایود
 مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش به قول دانا است بخشش جاگیر است لایات
 ونوبت و نقاره و اضافت مناصب موقوف بر ذرات والا است بالغرض بعد ارشاد است
 کلمات پند آمیز خلعت بحالی سرداری مع پدک و جو مال و مرارید عنایت ساخت اودر
 عوض تشریفات خلعت عرض اضافه ما هیانه مردم متعین خود نمود از نیکه بخشش لی تمام
 در کار سرکار سر موقوف نخواهند کردند اب بعد رد و بدل بسیار دور و پیه فی سر آسامی اضافه
 کرده بگو شمال دشمن و کشایش شاع نامزد فرمود چون کنند ان شیخ در مردم خود رسید پدک و جو مال
 و خلعت گران بها فروخته در وجه تمیش باب ضیافت طلیعه طعام لذیذ پزائیده بفقر او همراست
 خود خورانید همون شب بر باتری که بنی قلعه توان گفت بلکه مدار بند و بست کو هر سا
 همین جا بود با پیادگان هرین اهل درای درگ مانند شیر شمناک حمله کرده گرفت و با چهار
 رساله مردم بار و دهنزار پیاده و شش ضرب توپ قیامت آشوب پای ثبات قایم
 کرد پس سردار اهل حصار باد و سه هزار کفار بخرم استخلاص آن مکان سعی منوره بجا آوردند
 اما هر بار فرود نیصرت الله نصر اگوش هوش سپاه اسلام میرسید چون روز بروز آثار عجز بر
 صفحات حال سپاه خصم ظاهر میگشت دیگر تاب محاربه مجاهدان غازی نمانده ترس و بیم
 بر اوشان مستولی گشته و دیگر بار توپم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل
 حصار تنگ گردید که باندیشته تاراجی مال و ناموس جوق جوق از هر فرقی بهانه بهمیه آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج شش هزار کس صرف از قوم
 بیدرمانده بجز است کو بهیچ پای پر داخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بهادر سردار
 اهل شرک و ضلال را شجیع و محافظان برج و باره را قوی دید دانست که سهلاً قلعۀ مفتوح
 نخواهد شد درین مهم مفت لشکر یان جلالت کیش خود را ضایع ساختن است پس
 پنج هزار پیاده و دو هزار جوان بار و هزار سوار را به پناه کوهیچ بای اطراف در کمین داشته
 آنها را فرمان داد که وقت قابو یکایک در تاخته قلعۀ تسخیر کنید و پالیکار سرکش را اسیر و
 دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعۀ برخاسته شمال رویه بفاصله چهار فرسنگ مضرب
 خیام و اعلام ساخت اراده نواب چنان بود اگر اوقلعۀ گذاشته بشوخی و دلیری قیام
 نماید از اطراف بر او هجوم کرده سرش چون کوی عاج بچوگان شمشیر بردارد و یا برگنه
 قصبات و قریات متعلقه درگ را بایالت و حراست یک یک پالیکار براج گذار تقسیم سازد تا
 آنها بامید ترقی خود بهتر تدبیر و حیلۀ که دانند او را دستگیر خواهند کرد و روز کوچ بمصالح
 مورچال که از چوبی غیره مبلغ خطیر فراهم آورده بود آتش زرد آن زمان مردم قلعۀ
 به شوخی تمام برکنکری اطراف قلعۀ برآمده طبل و نقاره زده چون سگان شکاری بانگهای
 عو عو برداشته بودند و میر علی رضا خان از همون مقامات مع لشکر خود بنا بر ادای
 مراسم شادی کتختاری خود که او در خانۀ میر غلام علی خان عرف کلو صاحب جاگیر بیگن پلی
 خواستگاری کرده بود نیز بدریافت غزم و طریق رسوخیت حلیم خان و وصول پیشکش
 از دستوری یافته بطرف بلاد کریمه تافت خود بدولت همونجا یک هفته مقام
 فرموده بود در آن که زمان وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات حیدری غمگریب
 روداد چه پسران حارس الکده جبرئیل که او حیدر درگ و الد می شد و در ایام محاصره او نیز

متحصن بود از پالیکار خست پشش صنم که دیش زیر دامن کو هیچ که بفاصله یک فرسنگ بود گرفته با چند پیاده و سوار شتافتند عرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیکار مذکور ساختند که برادران نسبتی تو بر حسب اشاره پدر خود باین اراده که سعادت اند و حضور نواب بهما در شده سوال جواب و گذاشت جاگیر ات خود درست ساخته بفراغ خاطر کامرانی کنند رفته اند و نادان بجزو استماع این کلمات لایعنی سودا الطن از آنها گشته اشاره کرد تا جلادان بیباک در تاخته سر بے گناه خسرش ابریند و خانه اش با آتش غارت در سوختند چونکه لیسرانش را که مشغول پشش صنم سر از سجده بر بنداشته بودند خیمه قتل شدن پدر و غارت خانه رسید پس متحیر و متفکر تر گشتند این معنی باعث تغیر مزاج آنها بتازگی شد تا هر دو برادر در صلاح کار خود بایده بگر مشورت کرده چست تر از برق و باد عنان غنیمت به شکر فیروزی معطوف داشتند و بواسطت وکیل پالیکار هر یون هلی که آنها از پالیکار مذکور همچون نسبت خویشی داشتند سعادت مجرای نواب دریافته خال ضدل فدویت بر ناصیه عقیدت دلی خود باز ده بجلع و انعام شایان مباحث اند و خند چونکه عنایت سند بحالی تعلقات آن فدویت کیشان بعد تسخیر درگ مذکور مقرر گردید هر دو برادر ترغیب تحریص بکشایش حصار درگ بشیر کرده مزاج و حاج را بر آن آورده که نواب بر حسب معروض آن دولتخواهان رازدان باز متوجه آن مهم گشته و سرداران با شوکت و فوجداران با صولت بفتح حصار نامزد فرمود تا غازیان شیردل در مدت یک هفته داد و تلوه شکنی و خصم افکنی داده از راهیکه سر اعیان یعنی آن دو برادر مذکور نمودند چنانکه چشم قیاس دیده بصیرت و هم و خیال و الافطرتان جهان پیا گاهی مشاهده نموده بودند حملات اعدا شکن بعل آورده باندک سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیخته چون اوراق منتشر

و پیریشان ساختند و بر کوهی با بطنای کند بیابان سوار شده طبل و دف و طنبورهای
فتح نواختند و تیغ و سیان کین را بخون ارباب ضلال آیداده دمار از روزگار آن تخت
برگشتگان برآوردند چون سردار قلعه صدای طبل و طنبور در قلعه گوش کرد و سرهای
مردم خود را چون گوی بازی طفلان بزرین انتقام غلطان دید نیکو فهمید که دولت
جواب آخر میدهد یعنی رخصت میشود و شخص قبال کامرانی خود کوچ می کند اگر چه خود هم
مستعد با سلاح و چند سپاه بی صلاح بیرون محل سرانشتافت اما چون اکثر مردان کاری
خود را کشته و خسته و معدود چند را بآلات پیکار گرد خود دست مالان اشک باران
دید از پای تدبیر تیغ لبان نقش دیوار در مانده بود که محمد علی شجاع با دیگر سرداران بر سرش
رسیده او را در سن یک هزار و یک صد و نود و یک هجری دستگیر کرده حاضر حضور ست
نواب بهادر اومع عیال اطفال بمحافظان معتمد علیه سپرده روانه پٹن فرمود و هر یک
سپاهی دلیر را با انواع انعام و خلع نواخته مباحصب ارجمند مغرور و ممتاز نمودند

ذکر توجه آیات ظفر آیات بصوب بلاد کرطیه و اسیر و دستگیر شدن
حلیم خان حاکم آنجا و تسخیر گنجی کوٹه و غیره که در سن یک هزار و یک صد

و نود و یک هجری رو داده آنکه

چونکه نواب از جنگ تسخیر درگ بعد از سال فراغت حاصل نمود و قلعه مع توابعش ضبط گماشتگان
سرکار در آمد دولت خان نامی متنی خود را که اصلش از نسل قوم نابار است در حین کینه دراج در لواح
سنی منگل اقامت داشت و نواب بهادر در خش غرمت ببنده بست پالیکاران آن لواح بوصول
مبلغ پیشکش و ترافت جوان نوخیز به دست شده چون فرزندان بنار و نعمت دولت مندان

پیشکش یافته بود بجز است درگ و بند و بست در و بست تعلقات من مضاف آن
 بمختاری کل مور نامزد فرمود و خود بدولت با جمیع لشکر زیر گهاٹ عبور کرده و سواد موضع
 ایہ منگل چند مقام فرمود بنا بر امتحان نیکو خدمتی و هواخواهی فوجداران و سواران
 لشکر و آراکین دولت خود و پالیکاران مطیع و امرای افاغنه و بامتیاز دوست و دشمن
 ذات بابرکات چندے خلوت را بر جلوت گزیده شهرت انتقال خود داد و صندوق
 پر از عطر و گل و معییر وقت شب بمشایب جنازه بدرقه مولودیان روانه پٹن فرمود چونکه
 شاہد حال آن اخبار صندوق مذکور گردید در تمامی ملک و لشکر شکر صدای ہوے و
 نعرهای ناله زار از هر در و دیوار و خیمه و خرگاه سر فلک کشیده و بی تکلف و نیحواست آه
 جگر سوز از نهاد مردوزان برخاست و حیرت در دل اکثر سرداران لشکر و قلعداران
 راه یافته بود اما در عہدہ داران افواج و بند و بست لشکر با وجود پراگندگی دلسا
 ظاہر بیچ امر قصور و فتور اہ یاب نگردید بنیاتی منظم و منسقی ملک محروسہ ہرگز خلل پذیر نشد
 صاحب زادہ والا قدرش از امر نیابت و تبعیت بامری قدم جرات پیش نہادہ بود
 اما چون خبر کذب مصلحت آمیز حلت نواب زندہ دل بجلیم خان حاکم بلاد کرانہ رسید ہمون زمانہ
 شیرینی شکرانہ این بشارت تقسیم نمودہ نوبت شادمانی و نواخت و اخبار نولیس حضور را
 بہ بی تمیزی شہر بدر ساخت قضا را با سوسان ہشیار منفر مفصل عمل شنیعش
 معروض حضور شد تا نایرہ غضب حیدری سر بہ شعلہ کشیدہ عزم استیصالش
 بدل مصمم داشت چون از ملازمین قد ویت قرین و عہدہ داران کارخانجات خود
 خاطر جمع گردید بر مسند دولت و اقبال جلوس کردہ در جلد وی این نیکو خدمتی تمامی
 دولتخواہان را با نعامات و خلایع فاخرہ خوشدل و سرفراز ساختہ رایت ظفر آیت

بجانب شبیه افغانه برافراخت و موکب هایون کوکب سمت بلاد کرطیه حرکت نموده بود
 که میر علی رضا خان از طرف بلاد مذکور عرض داشت ترقیم و تبلیغ نمود که افغان کرطیه باز
 دایره اطاعت و موافقت بر حیدر فوج خود را بغرم مقابله برآراست و سدی از سپاه
 در سر راه عبور و مرور مخلص کشیده انواع آتش بازی در آن منصوب ساخته نیز در گردآور
 لشکر است بمجد موضوع مضمون عرضی شعله قهر حیدری بیش از پیش ملتبس گشته
 با جمیع لشکر ظفر اثر بر سبیل بیغیر متوجه آن نواح گشت چون حاکم کرطیه از توجه آن
 شهر بر میدان شجاعت و تهوور بالشکر شهادت اثر واقف گشت از صد مه غازیان
 قوی باز ویش برخود لرزیده محمّد غیاث نامی را بامروکالت و استعفای جرایم خود بخصو
 فرستاد تا وکیل موصوف بعد زمین بوس شرایط جانبداری افغان آنچه که در حیز امکان
 داشت ادا ساخته دولتخواهی او و نمود و خواست که بنای عداوت و مخالفت را بر
 قانون محبت و موافقت بر غم ایام ماضی مستحکم سازد نواب در جواب ارشاد فرمود که
 سر دارشما در ظاهر با ما دم رسوخیت میزند و در باطن سر نخوت برافراشته طریق فساد و
 عناد می پیاید و خیر انتقال ماشینده شیرینی شادمانی تقسیم نمود و انجی و اله را بملت تمام
 راند الله الله با این نخوت و شقاوت حرکات ناسعادت امید عفو و دیدنی دارد
 و حقوق نعمتی که مابد و دولت و نوازشات و عواطفات بیکران نهال دولتش را در چمن
 تربیت برومند میباشیم کیس فراموش کرد خوب است مصرع آنچه بنید ز خویش
 خواهد دید که اکنون بگو تا او مستعد بجنگ باشد ما هم غمقرب میرسیم چون ایلمچی بی نیل
 مقصود خصت یافت جو اسیس حضور خبر رسانیدند که افغان کرطیه لشکر خود را ترتیب
 داده بسرداری برادر زادگان خود یعنی لیسر کرامیان بن مجید خان که حسینه میان

و سعید میان نام دارند بطرف دهور روانه گرد و فیما بین افغانه و میر صاحب چنان آوینش
سخت و داد که در آن مصاف افغانه غالب بر آمدند بجزد و رود این اخبار نواب بلغا
کرده مع پیاده و سوار توپخانه وقت دوپیش چون مرگ ناگهان بر سر ایشان رسیده از
تیر و تفنگ بان و گول توپ برق نشان سلسله جمعیت آنها را از هم گسیخت و بسیاری شتر را
را القمه تیغ بیدریغ نمود با این سرداران افغانه اگر چه نا تجربه کار و کم سن بودند اما بلا خوف
پای ثبات در میدان مردانگی فشر زدند و تقاره زنان بر فیل سوار شده بقیه اسب
کرطیه گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفته تا چهار فرسنگ اه طی کرد چون
نزد موضع بالن هلی رسید شب بسر آمد و سپیده صبح پدیدار گشت تا قزاقان سلجوقان
و دسته داران لشکر منصوره حسیبکم و الایر امون آنجماعه حلقه بستند و از هنگام میدان
تبا شیر صبح کوس و کر نای زرم بلند آوازه گشته تا دوپیش باز از پیکار گرمی تمام داشت و یک
یک افغان بناموس مردی چنان شمشیر آزمائی کرد که بر صغیر روزگار یادگار قهست
و نوجوانان فیل سوار از دود دست تیر اندازی نموده آنقدر داد شجاعت و مردانگی در
دادند که دو هزار مرد تجربه کار از لشکریان نواب تلف شدند آخر کار وصولت و نخواست
افزاینهای مخالفان بجای رسید که ناگاه آتار نهیت با فغانه نمودار گردید ناچار
سپه انداز شده قلیچ و بلی ند کور استظهار خود ساخته آسودند تا توپ اندازان جا بکشد
حسب فرمان والا از گولهای توپ حصار قلیچ شکسته بجاک برابر ساختند جوانان
ساده منش چون تاب سپاه گری و دشمن کشی در خود ندیدند با سدی هلال بخشی و بی
افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعه فیل و اسب و اسباب زرم و پیکار یعنی ترکش و کمانها
و تانچ و نیزه و صمصام و خیام توده توده بقبضه تصرف ملازمین حیدری درآمد نواب

بعد از آنکه بفتح اختصاص یافت پیشتر کوچیده شهر کرطیه را بیک حمله مفتوح ساخت و از فر
نزول موب ظفر کوکب خود آنحوالی را رشک افزای سپهر بوقلمون فرمود و خیمه علیحد متصل
خیمه خاص نصب کنانیده افاغنه را در آن خیمه جاداده بود و هر دو جوان شیر صولت را
در حویلی خاص نشان محبوس کرده روز دیگر حکم کرد که آلات حربی از دست افاغنه سپهر
گرفته بیارید مبادا که نوع دیگر بخاطر جهالت جوش ایشان بگذرد و تشویش برای فدائیان
حضور اید یا بد چون ابو محمد مرده یعنی سرگروه یساو لان حضور که شخص با اعتبار و قدیم
دولتخواه بود نزد آنها رفته بطایف بحیل درخواست تیغ و سپر آنها باین تمهید نمود که
اعلی حضرت بر شمشیر بازی شتای فریفته شده میخواهند که سلاحهای شما را ملاحظه فرمایند که
بهمتر و نیز تر از آن از تو شکخانه والا به شما عنایت فرموده بکار و خدمات عمده یک یک نامزد
و مامور سازد همه با جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیرهای ماهمه به دست شما نخواهد
شد چون پیام گذر مفصل جواب شوخ افاغنه بحضور عرض نمود پس چند بند و قحیان
بر این کار دستوری یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحها از دست ایشان
بر آرد چون تفنگچیان بر سر ایشان رفته استاند افاغنه همین که علاج واقعه خود را از نوک
سنان و دمان بندوق ملاحظه کردند از انجمله چهار برادر از پسر عبد الرزاق خان که دولت
زائی که جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند و از سران
آن جماعت بودند از روی جهالت نامر بوط دست از جان شسته بیرون شتافتند
پنج شش تفنگچی را از جان کشته راه خیمه خاص گرفتند تا نیره داران و نیز کداریان حضور
سته کس را بر خیمه خاص کشتند شخصی اندرون خیمه خاص جرئت پرداز شده بود که نواب از
نیچیمه خاص را پرده خیمه چاک زده متوجه دیوان عام گشت چون افغان با جرئت

لله و به شمشیر و کس است

و بدست جارا از وجود باوجود خالی دید بر خود لا حول خوانده بر بالش خاصه شمشیری افشرد
که جلادی از عقب سیده سرش از پیکر بدن جدا ساخت پس نواب مطابق این امریت

چو از قومی یک بیداشی کردی نه که را منزلت ماند نه سر را

سورالظن از آمدن گشته بقهر حیدری فرمان داد تا جلادان سنگین دل از دشنه
بیدریغ و ازه جانربانند دست و پای افاغنه اسیر قطع کرده تلخ چاشنی های عبرت
بکام و زبان جرات دیگران ریختند و هر یک را خونچکان در کوچه و بازار شهر گردانده
بیرون گذاشتند و بعضی از آنها ترس جان خود را سید و شیخ و امموده به تیغ سیاست
امان یافتند بعد از آن نواب در شهر یزکداران کار از ما گذاشته قزاقان را بطرف
قلعه سه هوش که حاکم افاغنه در آنجا پناه گرفته بود روانه ساخت چون سواران ندو
شب شب تاخته شورش فرازی اطراف قلعه مذکور شدند صبحی حاکم مذکور هرگاهیکه
جوق جوق شمشیر بازان را آتش زنان و غارت کنان دید کس افرستاده خبر طلبید
تا وقوف یافت که نواب بهادر شکر خود را تاراج کرده و دست و پای افاغنه بطور
حرکتی که بالا ذکر شد گذاشت با آلات قهر و غضب قطع کنایند شهر کرطیه را بیک حمله
گرفته قزاقان را پیش آهنگ ساخته است پس وسخت اندیشناک شده بتجویز
بعضی خوانین ناعاقبت اندیش منادی کنایند تا تمامی ملازمین و خوشباش و رعایا
ناموسهای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس طرف کوهستان نواح چیتل
درگ شب شب روانه کردند قضا را قزاقان نیز هوش بر این معنی اطلاع یافتند که
گروه گروه از مردوزن بوفور سامان گران و زر و گوهر و اجناس نادر العصر از قلعه
بطرف کوهستان میروند کیبار در تاختند و در اشنای راه بر شبگیر دگان شورش و

کشاکش نجات دهنده از مردم آزاری فرو گذاشت نمودند و مال و ناموس را دستخوش تاراج ساخت
 بعضی افغانه را که دست و پا بمیدان دلیری زدند لقیل رسانیده برگردیدند خان نادان
 با شماع این حقیقت بر بخیر دمی خود افسوسها خورده نادم برآمد روز دیگر بلا توقف نواب
 خود بدولت سواره شده بالشکرتو بچانه بطرف سده هوت نهضت فرمود و قلع را محاصره
 در میان گرفت مقام نمود حاکم مذکور چون تاب محاربه با غازیان شیردل نداشت
 لا علاج شد و باز محمد غیاث را روانه حضور کرده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر
 کرده خود نادم گشته از دمایم سابقه عذر با خواست نواب عاجز نواز بر عجز و زبون حالی
 و الحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشی و رحمت عامش در حرکت آمده لگ
 رو پی بعضو تقصیر قلعه گنجی کوته در خواست فرمود چون که او در خزان خود لگ رو پی
 هم موجود داشت برار شاد در شاد نواب متامل گشته بود آخر سکوت آن مبهوت
 بان مرتبه رسانیده که نواب بهادر بهم برآمد میر علی رضا خان را به تسخیر گنجی کوته دستور
 داد تا او که جوایسی چنین وقت و منتظر فرمایان بود با فوج ظفر موج خود بان طرف
 شتافت و کوه گنجی کوته را محاصره کرده سیمای یک هفته مفتوح ساخته عرضی مبارکباد
 فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بهادر امینی کار دان و قلعه را پر دل از انظم شوق
 آن تسلیم و تعلقه روانه کرده میر موصوف را بحضور سلبه داشت چون خبر تسخیر گنجی کوته
 بخان مذکور رسید از اول زیاده منتشر الحواس گشته عبدالرسول خان دیوان خود را
 مع محمد غیاث روانه حضور ساخت تا آنها به ترمز بانی عبارتی که به آراستگی الفاظ
 شایسته صداقت و مضمون بایسته مودت مملو بود عرض کردند و گفتند که عبدالحکیم
 سرخجالت در پیش گریبان ندامت کشیده عیال و اطفال خود را در یک حجره جمع کرده است

و پیراموس با دست گسترده فیتله در دست منتظر حکم استاده اگر جان بخشیش که شخص کا را بدنی
است منظور ملازمان والا باشد جمیع امور دستگیری فرماید بیت کہ

اکرم بر حال کس کردن بزرگی است مراد کس بر آوردن بزرگی است

نواب بر تضرع و تخشع عرض کنان نظر غور کرده نربان مبارک اظهار فرمود کہ اصل مرکوز خاک
ہمایون ما این است کہ تا دو ساعت و نشان ظفر نشان مع دو جوق تفنگچیان بجنس تکمیل
نام نامی و نسبت یگانگت باین دو دمان گرامی در تعلقہ شما بدارید تا بر جہیدہ جریب
قلیل و کثیر شما یک مسلم قلم عفو کشیدہ خواہد شد چون و کلای خوشدل شدہ نزد حاکم خود
شتافتند ارشادات نواب را یک یک خاطر نشانش ساختہ ترغیب و تحریص بلیغ در
امثال مر جلیل القدر بیشتر کردہ او کہ نعل در آتش بود بر این مژدہ گوش رضا نمادہ
ملازمان خود را چہ از سوار و پیادہ کہ پیاسداری قلعہ تعد و بجنگ آمادہ بودند و بار
بہر شروع جنگ آتش افروزی پر خاشاں جازت خواستند بیرون قلعہ اند بعضی خوانین
را کہ قدم جرات در میدان ممانعت قایم کردہ بودند تہر شرمی رخصت بر طرفی دادہ
منتظر دخول سپاہ منظم شست نواب زنگ کلفت و ملال از آئینہ خاطر ملکوت میناظر
زدودہ چہار ہزار جوان بار سرخ و زر و پوش را باد و علم نصر شمیم روانہ قلعہ فرمود و بہ سزار
آن جماعت بطریق اختفا ہمین مشورہ ساختہ بود و بجد و داخلت در دروازہ قلعہ نصف
جمعیت خود را بحفاظت دروازہ و تفصیل تعلقہ مامور کردہ خود بہ تابتہ سیر است و تہر شستہ
خان جلیلم الطبع را کہ در دیوانخانہ بود اسیر کردہ در پاکی انداخت با چند خواص توابعش
یعنی مع زنان و مردان حرم سرا و غیرہ حاضر حضور ساخت تا نواب در ولست شہر قیوت
کردہ پرا تفلویض میر علی رضا خان کردہ خود بدولت خاطر جمع بدارالریاست مراجعت فرمود

بعیش و نشاط اشتغال و زریه و عبدالحکیم خان را مع زنانه و خیلخانه در معموره گنجام محبوس
داشتیم مبلغ خرج معقول از حساب ماهوار بصرف مایحتاجش مقرر کرده بود پیش ازین وقت
سید محمد دامادش مع زوجه خود شباشب گرخیته بپاکدور شتافت و داماد دیگرش بهلول خان
نامی که همراه خسرو بود پس بمرو ایام یک بعد یک جهان فانی را پدر و دود نموده از کاهش دنیا

ذکر شادی کتخدانی صاحبزاده کبیر در دار السلطنت ^ط و ارستند

از صیدیه حکیم خان سانوری و نامزد فرمودن گل گلزار عفت و عصمت یعنی
دختر نیک اختر خود را بخلعت خان مزبور که دین یک هزار و یک صد

نود و دو و هجری بظهور رسیده اینک

چونکه نواب بهادر اختر منیر برج عفت و عصمت یعنی دختر مهدی بیگ را که جمیع دارد و صد سوار
بود و بعد فوتش حسینی بیگ و مراد بیگ اسپرانش مع همشیره خود از ارکاٹ بعزم نوکری اورد
آن نواح شده بودند بعقد مناکحت و موصلت خود بدولت امتیاز بخشید و از پیش سپری
تولد گشته به کریم صاحب سوم شده و دختری نیز از آن عاصمه بوجود آمده بود و بعد تولد
دختر مسطوره عاصمه برض مملکت متوجه خلد برین گردید زهره نام رقاصه منظوره خاص سپر
و دختر را به ناز برداری پرورش کرده بسن تمیز رسانیده بود و خود بدولت نظر تربیت
و نگاه نوازش بر آن فرزند بیشتر میداشت در آنوقت که خاطر بهایون از رتق و فتق کل
مهام قیام دولت خداداد جمع گردید در فکر شادی کتخدانی ایش تجویر با نمود پس ای جهان
کشای صواب نماند ان اقصا فرمود که افغان ساونو یعنی حکیم خان بسبب کینه خاطر جمع
نیست اکثر اوقات از جاده خلعت رسوخیت انحراف می ورزد لازم که مخالفی معصمت

طرفین پنجوشی و مصاهرت مبدل ساخته تسلی بخش خاطرش باید شد تا وکلار ابعایت
 نامحاجات تمنیت سمات و معافی پیش کش رخصت آن حدود فرمود و بنا بر عبرت نمائی
 عقب شان لشکری مستعد با جنگی سامان شهرت چرای روانه ساخت چون وکلای
 باهوش فایز سا و نور شدند از حکیم خان ملاقات کرده عنایت نامه سرفراز علامه گذرانیده
 مذکور ساختند که برای دولت چند روزه که چندان امتدادی ندارد همان بهتر که غبار عناد
 و فساد را بزلال صلح رشاد فرو نشانید و بساط مخالفت بیگانگی بر چیده بنای محبت
 مخالطت را بقواعد خوشی و قریبی مشید ساخته با اتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال
 مساعی جمیله بطور رسانید تا جمیع کافه اسلام بل خاص عام هر فریق در مهادمنی امان
 آسوده حال بوده بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان سنجیده و کلامی
 دانا در دل خان عالیشان تاثیر تمام نموده خاطرش را از عجز اتفاق و نزاع شست و شوی
 دادند تا او بر پیام مصلحت انجام نواب گوش قبول دید و منت نهاد آخر مصالحه موافقت
 و مرافقت برین وجه قرار گرفت که دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحب اوده آورد
 و از خواهر عصمت شعار صاحبزاده خلفش را شرف مناکحت پیوند بیوگانی بخشید پوشیده نما
 جلوه ظهور این امر خطیر از نخبهت بود که نواب بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه
 رتبت و افرونی مواد ثروت و حشمت در نوینان و الا قدر عدیل و نظیر خود ندانست و سر
 سرکشان و نخوت پرستان اطراف را که سلاطین پیشین حکام سابق با وجود و وفور
 لشکر و سامان جنگ ایام متدیرت تنبیه آنها نمودند کاری نگشادند در اندک روز
 به تنوع جهانگیری و شجاعت ذاتی برانداخته کسی را سلامت نگذاشت و بر تبه و ترم فکری
 و سرکش براندازی کوشید که نام مفسد در آن بلاد و دیار نماند و هر جا که مفسد را می حکم

پایه شنید به نیروی تدبیر یا بدست یاری دلیری و دلاوری منهدم ساخت و رایت
ظفر آتشش به ز ناحیه که سر عزیمت بر افراخت جز آنکه اعلام اعادی را بجاک مذلت
و خواری سزگون بیند از دسرفرو نیار و علی بنده القیاس خرابی حال مر از او و ناک
جیتل درگ و افغان کرد به و غیره عبرت انداز و عجب افزای خاطرش گشته خصوصاً
و رود عساکر نصرت ماثرب عجب و کلا تشویش تمام بهم رسانیده و الا شوخی خود پسندی
افاغنه معلوم هر کدام است چنانچه احتیاج اظهار ندارد با بجمه خان بیدار خبت
صواب دید نواب را بجان منت برگزیده قبول حسن رضامندی بعبارات تنهیت
سمات و فقرات عقیده آیات آراسته بصیامت و کلام مع خلایع و تحالیف تبلیغ
داشت در آمادگی سامان طوی و تزیین شادی بهمت گماشت نواب با طلمینان
خاطر خان مقبول راع متعلقان زنانه و لواحقان یگانه به دار السلطنت پهن طلبیده
بادامی رسوم تنهیت پس سعادت منظر نشان و مراتب جشن و سوخسرومی پر خست
بساعت سعیدترین سعدین را قرآن معنوی بخشید و خواب بر نوشته ابهمون مراسم
و شراطی خرسندی در سلک از دواج عبدالحی خان عرف خیر میان بن حکیم خان
در کشید بعد از آنکه از طرفین فراغت دست داد خان سرخو و دختر و پسرخود را مع
فوج بحضور گداشته بسا و نور مخص گردید و نواب به دار السلطنت آرمید

ذکر فوج کشتی نواب بهادر کرت ثانی بغرم تسخیر کرنا ملک پایان گما
باغوائی ناظم حیدر آباد و کارپرداز پونه در سن یک هزار و یکصد
و نود و چهار هجری واقع شده و بیان فتوحاتی که در آن نواح

جدست غازیان شیر شکار گشته

چونکہ وزیر و زہاسباب شکوہ وصولت حیدری در ترقی و تزیاید بود ہر کس از خوانین و سردار شجاع بزمید جان سپاری و اخلاص در کاب ظفر انتساب توکل می جست و صیت جہانگیری و عدو مالی و آوازہ زہر پاشی و غربانوازی حضرت خلیق پرورد اطراف عالم شایع شدہ عالمیان از خوان نوال و احسان آن اشراف الاشراف بہر مند و کامیاب می گشتند و از باران دست زرافشان اورایض آمال صناف خلایق شادایہ ریان شدہ و جمیع قلاع و قری و بلاد محروسہ رونق و رواج مازہ گرفت تا آن وقت دیگری صاحب فوج باشوکت غیر از جناب نواب کہ گردنہای کردن کشان و رعونت افزایان را بہ پنجہ قہر و جبر قدیر عدو مالی بر تابانید و بصولت حیدری تہای روباہ بازان کفر و اسلام را بدم اطاعت فرمان برداری در کشید باقی نماز بس خاطر ملکوت مناظر بعد از آنکہ عروس ملک و مال در آغوش دولت عدو مال چست شست از جمیع وجوہات تسکین یافتہ در دار السلطنت بعیش و عشرت اشتغال داشت و در گردآوری سامان جنگی و مردان جنگ جو و سپاہی و عراقی و فیضان نمودند ہمت جہانگشا بر گماشت تا بکثرت سپاہ و اثاثہ شوکت و متش خار عناد و فساد و چشم دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان و غنیم یعنی مرہٹہ خلیدہ در شکست دولت این غربا پرور عالم نواز سعی موفورہ بطور رسانیدند ہر گاہیکہ اساس دولت سلطنت حیدری تضاعف پذیرفت و اکثر سرفرازان آن حدود را کہ در شوکت عظمت با فلک دم مساوات میزدند مطیع و منقاد خود گردانید بلکہ روز استقلال و سمت از دیاد یافتہ نزدیک بود کہ در و بہت مملکت تلنگانہ و مرہٹہ بلا جنگ با و منتقل شود فکر ہای

دقیق بکار برده حیل و بایران بختند هر متفق اللفظ و المعنی رسولان را با تحقیر و یا و خلع
 گران بهما بوقف سلطنت خدا داد ارسال داشته بزبان صداقت اظهار محبت و
 اخلاص نموده پیغام دادند که انگریز خونریز در بلاد ما مستط شده در ولایت ملک
 نیگال را که خال چهره بند است ضابط و ناسق گشته و تمامی کرنا ملک پائین گهاٹ را جاگیر
 خود شناخته روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مستاجر داشته خود به پناه
 نامش کامرانی می نماید خصوصاً قاتل نرزد یعنی راگوشقی با عانت شان خرم جرم
 تاخت و تاراج ممالک محروسه تلنگانه و پیشوا یعنی قلم و حکومت مرهطه مصمم کرده اکثر رعایا
 باج گذاران آن بلاد را خراب و پایمال ساخته و حقوق نعمت خاندان ما از دال شقاوت
 منزل خود بدر کرده اما بمین افضال خداوند لایزال بصولت اقبال عد و مال آن بدخواه
 مخدول هنرای معقول یافت با این بیم آنست که از قیام آن قوم درین مملکت بار بار
 فتنه تازه حادث شود چونکه شرایط محبت اخلاص فیما بین ما و شما مربوط و مضبوط گردد
 اعدای این دولت خانه ما را دیگر مجال مجادله و فتنه انگیزی نماند لهذا بر ما و شما لازم
 بل واجب است که اهل آن قوم را از میان برداشته باطمینان خاطر بیدخل غیر
 فرمان روالی بنیم و هرگاه بیکه یکی را مهم ضروری پیش آید باتفاق یکدیگر متوجه شده در آن
 باب سعی نمایم اکنون ما هر دو بایمان موکد بعزم دفع شر انگریزان بنمای نتایج
 بمیان همت چیست بسته ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چه تجویز
 فرمایند و یقین شمارند وقتیکه ما سه دولتمند یک دل و یک زبان باشیم بند و بست لکه
 پایان گهاٹ بلکه تمامی هند و دکن با حسن ترین جوه صورت خواهد بست ابیات

من اندر گزیده رایج راه

بجایم چو گردن یک دل دوشاه

صیقل از فروزندشان چراغ	شود شهری و لشکری با فراغ
و گر و بیدان کین آورند	بلاز آسمان یز زمین آورند
همان به که صلح روا آوریم	طریق مروت بجای آوریم

لازم که درین مقام تامل و تکامل رواندازند مبادا که فتنه انجمنه شود که تدارک آن لیسولت میسر نغزبان و فدائیان ناموس از نگردد از اینجا که نواب با صابت راسی و زراعت عقل و فهم گوی سبقت از سلاطین نامدار و حکام فطنت آثار برده بود بر استماع چنین کلمات نادان فریب گوش رضانه نهاده در جواب ارشاد فرمود که این همه مقولات مصاحبه شما ترغیب بانی است نه قلبی لغو و باله کسی که بر چنین سخنان ابله فریب خاطر جمع شده عزم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکونه بیند زیرا که زمام اختیار ملک رانی و مدار دولت شما بدست حماقت کار پردازان نابخبره کار وزیر پرست آرام طلب است و ما بچشم خود دیدیم و دانیم که اکثر جاها بر وقت کار لغزشی قبیح از اوشان بطور پیوسته و نیز خواهد پیوست آنگاه رشته عهد و پیمان فیما بین شما یکدیگر خواهد گسیخت اگر چه مابعد دولت بمقتضای همت عاجز نوازیم بیست

بسته ام من کمر جبهه درین کار بحیثیت || دارم اسباب عد و مال مهیتا یکسر
لیکن عقل صواب نماند و نیز نمی فرماید و دل صفا منزل تصدیق این معنی نمی نماید که بر اعتماد شکریان خود آرا و امرای سایه پرور شما عزم نرم و خیال ناورد بشیران جهان گرد نماید و بار تر و دو کاوش و کاوش بر خاطر آسوده خود گذارد و آن قوم که شما بحال از آنها نفرت دارید و باستیصال ساس تسلط اوشان همت گمارید در میان خود اتفاق تمام دارند و یکدیگر یکانه بان هستند ازین سبب همه جا و همه وقت روی بهی فیروزی

مشابه می نمایند اگر درین مشورت که باهم تجویز کرده اید صادق باشید با راستگی فوج
 و شایستگی مواد حربی ضرب پیکار غارم آن حدود شوید و اینجانب را هم مستعد آنوقت
 شمارید و الا بار دیگر چنین تصدیق ندید چون ایلمچیان مفصلاً جواب باصواب نواب را
 بخداوندان خود بزرگداشتند تا آنها مکرر از طرفین قواعد بیان بغلاط و شداد ایمان موکد
 و مشید ساخته حکایاتی که نظام ملک و تحکام دولت احتیاج بآن دارد بتکرارند که کرده عزم
 مصمم خود را و نمودند پس چنان مقرر گشت که مرهطه با اجتماع سپاه و امرای خود بغرم
 تسخیر بمبئی خوش غریمت بر تازد و ناظم حیدر آباد بالشکر شهری متوجه بند و بست بمبئی بشن
 و راج بندری کرد و نواب رایات نصرت آیات را بصوب ارکاٹ برافرازد
 چنانکه هر دو دولتند بهمون عزم خیام و اعلام بیرون دارالامارت های خود را نصب
 کنند و با حصار امرای سپاه فرمان داده مبادرت بکار بردند نواب بهادر
 اگرچه یقین تصور فرمود که مغول و مرهطه صادق القول و الجنان نیستند آخر درین عوی
 بسرنخواهند برد اما پاس عهد موافقت و شرایط موافقت می شد که پذیرفت بود
 ملحوظ داشته خود بدولت بغرم جزم متکفلین مهم گردید و بعضی بر آنند که گورنر بند چنایین
 بمعاندت خلاف مرضی خود که بارنیس بلاد ارکاٹ مکتون باطن و مرکوز خاطر داشت
 محرک سلسله تخریب این دیار شده هر دو دولتند حارص را که معامله شان بمصالحات
 سالهای دراز انجامیده بود بار سال هدا یا وزر و گوهر و خلع فاخر خوشدل ساختیم
 قضا نهمت تفتیح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ برگماشت و بتقریب منازعت بی سابقه
 امری که خلاف مصلحت باشد بهانه انگیخته نامه موسوم نواب محمد علی خان و گورنر
 مذکور در باب گذشته قلعه نتر نگر عرف تر چنایلی بموجب امر از نامه او که به راجه مسیور

نوشته داده بود و تفصیل این مقدمه از ذکر سابق موضوع شده باشد ارقام فرموده
ترسیل داشت چون از آن جانب جواب با صواب موصول و موضوع نگشت با حضار
امرا و خوانین فوجداران فرمان همایون شرف نفاذ یافت چونکه در اندک مدت
حسب فرمان والا نشان سرداران با استقلال با ساز جنگ و جدال متوجه درگاه والا

جاء شدند بموجب قرارداد با سپاه رستم نهاد در باغ

لشکری ناکشیده قهر شکست

سپه ناچشیده زهر فرار

برده در زیر نشان چو غر آن شیر

نیزه در دست شان چو پیاپی

اعلام ظفر انجام بعزم آن صوب بر فراخت و بموجودات سپاه فرمان داد تا متعدد آن
این امر چون فرد تعداد دوازده هزار سوار خاص پایگاه و ده هزار سوار قزاق و پاتر ده هزار
سلی را خونخوار و بیست و چهار هزار مردم با جلادت شعار و شصت هزار پیاده جبار و هفتاد
ضرب توپ برق آشوب سوای جمعیت پالیکاران از نظر کمیا اثر نگذرانیدند با خیل و
حشم محشم چون خسرو انجم از بیت الشرف سر نیزه گ پین روان شد نظم

شد از طیل قبال بانگ بلند

به نه گنبد چرخ غوغا فکند

روان گشت لشکر چو غنچه میغ

درخشان تراز برق تابان بر تیغ

هر اول چو فیل علم پیشرو

پراز باد پا عرصه گاه جلو

نقیبان و سر نیزه گ در اهتمام

روان پیش پیش از پی انتظام

ترنم سرایان دولت سرا

سرایان به لغات لکش نوا

دران قلب گاه شیر گیتی ستان

روان بر عمارتی بیری نشان

بفتراک میر کو اکب سپاه

زده دست از هر طرف مهر ماه

بدینسان همه کار آراسته

سراجام پیکار پیراسته

دم نیز پوئے بره میزدند

بهر منزل بارگه میزدند

در نصف شهر رجب المرجب سنه الیه گماط چنگم عبور فرموده در حوالی کلسپاک
 سراپرده و خرگاه بندر و هروماه برا فراشت از همون منزل صاحبزاده کبیر یعنی
 کریم صاحب ابا جمیع فزاقان بطرف محمود بنبر روانه فرمود و خود بدولت از اینجا
 پیشتر کوچیده بالشکر نصرت اثر کو هیچ تر نامل تسخیر کرد و قلعه چیت پٹ را محاصره
 نموده فرمان داد تا غازیان جهانگیر سبعی مشکور بعد از آنکه گرو بخش نامی قلعه را اینجا
 که از قوم سکمه بود دو ستر روز تردد و شایان نموده آخر در دروازه قلعه کشته شد مفتوح
 ساختند از آن پس در تسلیح و دیو بی گداه تمانه گذاشته صاحبزاده والا قدر را با فوج
 ظفر موج به تسخیر آرنی و قمری نامزد فرموده روی را یات جهان کشا بصوب دارالاماره
 ارکاٹ آورده طرف مک پیٹ و غالب پوره فرودگاه لشکر مقرر ساخت قلعه و حصار
 عالم پناه را گرد گرفت در تیار می مورچال فرمان داد و سرداران قلعه یعنی اچنا پیٹ
 بر همین عرف رایجی نایب صوبه که راجه بیر بهادر خطاب داشت و عالم پناه بنا کرده
 اوست و نجیب خان سالار جنگ بهادر با پنج هزار مردم بار و دو هزار سوار و چهار صد
 اشرف بنی اسپ بدفع غنیم مستعد شده دارالامارت را بند خایر آلات حرب و پیکار و
 اسباب قلعه داری مملو و معمر گردانیده روی به ترتیب آلات رزم آوردند و دو
 هزار اشرف از خوشباشان شهر را از همه قوم که محض پاسنای موس خود با جنگ برستانند
 بتقریر مدد خرج روزینه و تشریفات و اعزاز و اکرام خرسند ساخته برج و باره عالم پناه را
 بحر است شهر کا محل سپرده فدائی وار میگوشتیدند و کریم صاحب چونکه به محمود بنبر

شتافت بی فراحت احدی از رعایا شبگیر زده معموره مذکور گرد گرفت و بیک حمله
 شجاعانه خانهای همه سوداگران و ساهاوکاران و بیوپاریان صاحب سرمایه ابحار و
 غارت رفت بستم بسته اقمشته امتعه و خریطه خریطه زر و گوهر فتوح حاصل ساخته
 روز دیگر تمامی اموال و اجناس تجار که باراده فروخت بصرت کرد و بازار اطراف
 طلبه شسته اماده ساخته و یکجا جمع کرده بودند و در ولایت اثاث البیت محمد مکرم نامی سر
 دفتر باب تجارت که از قوم بهونره بود و دویست و سه چهار جهاز متاع آورد داشت و همدان
 روز باسی پنج چاده فیل یعنی بچه های هشت و نه ساله و شصت راس مانگن میند و پیگو
 و قماش نوادر و خلعت های نفیس از بلاد بنگاله و بنارس و ولایت چین و کاشمیر و برهان پور
 و مچیلی پٹن و غیره طلبیده فراهم کرده بود یک بر دشته بر فیلان و شتران و راس
 گاوان و بهل با بار کرده نامبر درامع زنجی محبوس نموده حاضر حضور نواب شد
 صاحبزاده و الا قدر چون از حضور پدر رخصت یافت ساحت آرنی را محل ترول ایستاد
 جاه و جلال ساخته بمفتوح قلعه نرمان داد تا بدر الزمان خان بخشی حسب الامر والا
 غرنی و تلعه تبیری مستحکم پایه احداث کرده در یک روز چند گلوله توپ قلعه شکن
 اندرون و تلعه رسانید قلعه را آنجا که گاهی نام جنگ در عالم ویا هم شنبه بود
 تا بمشاهده اش چه رسد دل از دست داده با سلاح بی ظفر خود را آراسته مع کلید تلعه
 بنخدمت خان مذکور شتافت بوساطتش بهره یاب مجرای صاحبزاده شده کلید را
 پیشکش ملازمان عالی نمود و بعضی رسانید که در قلعه خانهای سادات بسیار اند
 سپاس ناموس سیدانیا که مبادا تاراجی عصمت شان گردد قلعه مع توابع بگانشگان
 والا سپردم والا تا سلامت جان تردد مینموم صاحبزاده بر سخنان بختلف و بی معیشت

متبسم گشته در قلعه ثمانه گذاشت سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب کم خصوص
بحر است آن قلعه مقرر کرده و تسلط را سیر را همراه خود گرفته عازم ترمی شد حارس آنجا
هم به بیم جان ناموس مردی بر باد داده بصدای توپ و بندوق قلعه سپرد پس از آنجا
نفعت فیه بوده قلعچه تروآلور و کلو و کاویری پاک مفتوح ساخته تها نهای معقول گذاشته
مراجعت به لشکر نمود مخفی نماند چون نواب شیردل عازم پایان گماٹ گردید نظام علی خان
به بهانه کسل مزاج از جای خود حرکت ننمود و مرهه هم بعد تکاپوی چندی آخر صلح و آشتی
راگوار از دست انگریزان بنبای زنده گرفته بجای خود آسود و در هیچ امر تائید نواب همی ننمود

ذکر سیدن لشکر انگریز سرداری جنرل منسرو از مدراس سمیت دیار پنخی
و کرنل بیلی از طرف گوٹو و منگل گیری و تاراج شدن فوج کرنل
مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز بمدراس و مفتوح ساختن نواب
و تلعه ارکاٹ را و بیان بعضی فتوحاتیکه در آن زمان وی نمود
و روداد سال مذکور آنکه ۱۸۵۷

چون نواب بهادر با لشکر گران متوجه تسخیر بلاد پایان گماٹ شد همه افواج هر چهار طرف
در اقصای مزدبوم آن ناحیه انتشار یافتند و از هر جای غنائیم بسیار و از هر جای
فتوحات بیشمار حاصلات آنها آمد تا آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان
شہادت جنگ از آنجا که زعم تور غشاوه دیده عقل شان بود از قدم و مچنود و هولت
داشتند آنگاه که مقداری از سپاه غارتگر و رسواد مداس شتافتند از انتشار افواج
خبر یافتند و سر از خواب غفلت برداشته در صد دچاره کار در افتادند و با جماع عساکر

خود کار بستند و از اهل حکومت بنگال منتظرار بستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ
 که پیشتر باغوائی بعضی بدخواه فوج لازمی را بر طرف کرده سبندی ضروری که آنهم چند
 بند و پختی نگه داشته وقت کار عاجز آمده بود و در دفع حملات آن شیر شملین بانگه زیران
 تجویز و اصلاح بیشتر نمود تا گورنر مدراس جمعیت که موجود داشت بمقابل نواب برآست
 و جنرل منور ابرو پر خاش برگزیده پشش هزار مردم بار و هزار و پانصد سوار و دوهزار
 فزگیان و سامان کارزار پیش راند جنرل موصوف از راه چنکل پیٹ و کمستان سیورم
 بکینچی رسید و انتظار ایجوق حوق کرنل ملی متعینه کوٹور که سیاست جنگ ناظم آدهو
 بهر انقطاع اصل دولت نواب بهادر به انگریزان طرح موافقت و مخالفت انداخت
 بخرچ جمع بندی لشکر در ولست محل تعلقه مذکور و گذاشته کرنل موصوف بحسرت
 آن صوبه متعین گشته بود هرگاه که ضرورت افتاد با سته هزار جوان بار و بیست ضرب توپ
 و چهار و پنج صد فزنگی که از ولست صوبه آمد و بودند عازم این صوبه شده از راه گول
 و نیلور بر سمت ارکاٹ می آمد می کشید نواب بعد اطلاع این اجبار صاحبزاده و الاقدار
 با سواران خاص پایگاه و سلخداران و چهار ضرب توپ لمچر بغارت فوج کرنل روانه
 فرمود و تماسی تفراق و باندار البسار می سدی هلال خان بخشی که پیشتر کوکرافنعان
 کرپه بود که در جنگ با سن هیل اسیر آمده و مسلک مسلک ملازمان عمده گشته و مرد جبری و
 دلاور بهر تفراتی کرد و پیش لشکر خبر ان مانع رسد و سدر راه کوک دستوری داد چون
 صاحبزاده شیر صولت بر سواد ستویر با فواجی کرنل مقابل و داد راه های سلامت
 بر آن جماعه مسدود ساخته توپ اندازی و قراولی اشتغال و زرهید اگر چه کرنل موصوف
 زود و خورد ناموس پرستان هر اسان نشده جنگ کنان قریب تعاقه کول که از کینچی

شش کرده فاصله دارد در رسیدن اما از دست برد بهادران منصوب سپاه لشکرش
 نیم جان شدند و عدم گاه و بهیمه آذوقه علاوه بر آن گشته بود و خبرل موصوف این خبر
 دریافتند و صد فرنگی و هزار جوان بار که در اصطلاح آن قوم گرانندیر میگفتند از لشکر خود
 منتخب کرده با ستظهار کرنل با چند سربراهی و سامان آذوقه و شیشه های شراب و
 شربت باروت و غیره شب شب فرستاد و خود باراده اینک بعد ملحق شدن کرنل بیشتر
 نهضت فرمایند بار با بسته مستعد پشت بعد فایز شدن مردم کوک اگر کرنل سیلی
 قصد میکرد شب شب به تردد و ریج بجای میرسید اما بنا بر آسودگی سپاه خود که کسل
 محنت ریج و تردد سفر دشمن کامی بر اعضای لشکر بانش مستولی گشته بود همونجا آمید
 نواب بهادر با ستماع این خبر محمد علی شجاع و شیخ انصرا مع جمعیت شایسته با موسی
 جانی سردار چچی کار و موسی لالی فرامیس که از نزد بسالت جنگ بعد نبره میت یافتن جوش
 بر سواد بلاری بر طرف شده خود را فایز حضور نواب بهادر کرده و بد و هزار جوان بار و
 پنج صد کلاه پوش و یک صد سوار الیمان سرگرم نوکری بود بکوک صاحب اده پیش راند
 و همون شب پنجه از سوار را بنا بر تاخت و تاراج اطراف چیتور و مستان پالیکاران
 شمالی ارکا ط تعین فرمود چونکه سپید صبح نمود ارگردید و خسر و ستیارگان تیغ
 جهانگیری از نیام افق بر آورده سپاه انجم را منظم ساخت کرنل کوچ کرد و صاحب زاده
 عرضی نهضت کردن کرنل از انجا بسلا مت ابلان حضور کرده خود در تقسیم سپاه لوازم
 اهتمام بتقدیم رسانیده فرمان زرم داد تا از اطراف سرداران مردم بار و توپخانه
 میدان گرفتند چنانچه از یک طرف محمد علی شجاع و شیخ انصر و غیره رساله های چچی کار
 بود آتش زرم برافروختند و از دیگر طرف موسی لالی فرامیس بر نیش گولهای قطار بند

وصف شکن میدان نرم بر آن جماعت تنگ کرده نگذاشتند که کرنل با وصف تردد
 سعی مردانه فایز لشکر خیرل شود و با آن صدمه که از شکلهای توپ عد آشوب و تیر
 تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام بحال لشکریان اهل بهیر کرنل رسیده بود
 دو فرسنگ راه طی کرد آخر سخت بیچاره وارد امانده سرانگشت خشم گزید و فی الحال در
 پناه قریه و قلعه پیر مبارک و باغ تار استقامت گزید

شود تانه کم جاده ارتباط
 خبردار و هشیار بوده بجای

هم گرم تار ره احتیاط
 همه بخت مغرور و پر عقل و رای

نواب بعد اصغای مضمون عرضی ترک محاصره و مورچال رکاٹ کرده با تمامه سپاه
 نصرت اشتباه شبانگاه طبل انتهاصن کوفته پاشنه کوب و آن شد چون نیمه از شب
 بسر آمد جمعی از دانا یان فرنگ رای زدند که شبانگاه سر برآه کینچی باید نهاد و بهر طریق
 که موافقت کند به لشکر خیرل باید پیوست کرنل زین مشاورت سرتافت که مباد اول
 شبانگاه سر رشته حرم و احتیاط از دست رود و انتظام توپک برهم خورد و مصلحتش
 چنان واقع شد که تا صبح صادق بصدق نفس نمی خندد فرنگ دورانیش قطعاً تقدیم
 نمی پسندد آگاه که عقاب شب از نواحی آسمان ناپدید گشت مرغ سحر خیز بیابانگ بلند
 کوک آغاز نهاد کرنل با سنجیدگی جمعیت که آن روز نهم شهر رمضان المبارک سنه الهیه بود
 قدم بمیدان سعی و مدافعت مدعیان نهاده بود و هنوز کامی چند نفر نرفته نمودار فیصل علی
 غبار انگیزی خیل و حشم نواب محترم از تقدم باز داشت مع ذالک از پیکار بیگانه بودن
 ناموس شجاعت شمر و قدم بجوالانگاه میدان سربازی افشرد تا دوپا من چپا گری روز
 داد جرات و جسارت می داد سپاه نصرت شعار راه سلامت از اطراف مسدود کرد

تزانلے دار کان مدعیان رسانیدند و موسی لالی فراسیس از دور بین عقل شعور دریا
گلوار از توپ دو راند از بر صند و قهای باروت لشکر کرنل که یکجا جمع کرده بود در از قضا
به پریدن صنادیق باروت شیرازہ جمعیت انجماعت از هم گسیخته شد در همین فرصت
از یک جانب لیران پایگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان روی بهم آورده بر پیش
قطرات تیر و تفنگ برق تیغ آبدار سر و سینه خصم چاک میزدند و از جانب دیگر سلی ران
چون سیل بر خرمن جمعیت خصم برهم زده صمصام های مینا فام را از خون شمنایان قوت میسپا

نظم

ربودند آن کوه آهن ز جای
بسا گله انبار انباشتند
تو گویی که سیلاب زدجوی خون
ستادند اچار هر جا بسے

سپاه زره پوش آهن بای
بسا سز گردن به برداشتند
ز بس جوشش زرد زهر سوی خون
نهادند زان سر صحرای سے

پس تمامی سردار و سپاه و اهل بیر با یال سم ستوران گردید و کرنل مع چند سردار اسیر آمد و
دو سته هزار مردان کار از لشکر منصور معرض تلف در آمدند نواب بعد فراغت ازین جنگ
بلا توقف بعزم مقابلہ جنرل که در کچی بود پیش نهاد بهمت فلک نعمت کرده برگردید بقابلہ
و دوفرنگ بنابر آسودگی مردم و دواب مقام نمود و جنرل که با هنگ یاری کرنل سیلی
فرسنگی راه طی کرده بود در ان اشنا بمعانیہ آن دو و انگیزی بلا دواز نشیندن دند ز توپ
زدنهای گمان برد که غالباً چشم خمی عظیم به لشکر کرنل رسید بمقر خود باز گشت و شبانگاه توپ
کلان و اسباب گران در اندرون آب حوض دیر کچی انداخته با جمعیت خود راه جنگل پٹ
سر کرد اگر چه نواب ازین معنی خبر دار شده و انواح سیویم مظلمت شب عبثش در تاخت مانع

سودنیده فوجی را بر سرش برگماشت یکی از مقربان را با جمعیت گران بضبط
و حراست قلعه گرگت پال فرستاده مراجعت فرمود و آن روز در مقام لجنی خمیه
خرگاه آراسته آسود و دیگر باز عنان را یات بصوب سواد اعظم ارکات دریافت
و تقسیم افواج بر جهات اربعه و تاسیس مورچال مستقیم بکاوش مرحله از جانب شرقیه
و غربیه در ایامی معدود مدتی معهود سرانجام یافت توپ زدن از طرفین اشتداد
گرفت و نوایر کارزار از هر سو باشتعال آمد نظم

تو کونی که ز دحش جوش وبال	دو جانب که شد زرم درشتغال
صفارفت ز آینه روزگار	برانگخت از اسبکه دود غبار
تزلزل بفرسنگامی و ننگد	چو آوازه توپ گشته بلند
نمودی چو باران قهر از شلار	ز ابر دخان شلک شعله بار

غرش توپهای شیردمان هر ساعت زلزله در اندام حصار می افکند وقوع گلولهای گران
از خارج علی التواتر در در و زینبات قدم از جامی برد و عروج حقه بای ثقیل و خفیف کرل
از فراز حصار و نزول آن در مرحله و مورچال در شب یاد از شهاب ثاقب میداد و دود انگیزی
باروت از بالای حصار و دمد مورچال حیرت بر هوا بسته و غریب توپ با صدای
رعد توامان افتاده و بوارق زجکهای آن معنی یگاد البرق یخطف ابصار هضر
بصورت آورد و اسحا صلال از طرفین کوشش و تردد با بمرتبه بکار رفت که داماد نواب یعنی
سید حافظ علی خان در مورچه غربیه ضرب گلوله توپ شربت شهادت چشید و اکثر
سران و سپاه شکر منصوره در آن معرکه جان نثار شدند و از انجانب سید مرید الدین خان
کر و زه شکر که مرد شجاع و باتدبیر بود به سینه کوبی گلوله توپ مرحله حیات مستعنا متقاضی

قضا سپرد تا آنکه در قلعه خلقی از شدت جوع و اضطار مخصوصه بجان آمد و غوغای های های و
 نوای وای وای بلند و سکون قرار از تسلوب محصوران بر طرف شد عازوه این حال
 شهرت قتل عام کپیده دلان حصار را رنگ بر رویها شکسته ازین رو دشتی عظیم
 در دلهای قلعگیان جا کرده آخر کار گذاران مرحله بجای الامعروض دشتند که امروز
 نقب هر دو مورچال سپایه دیوار رسید و ماده کار ماده نچنگی گردید پس و مژده یقعد
 سن الیه فرمان قضا اذعان عزت فاذ یافت که تا بیست هزار جلادت پیشگان تهور شعار
 در مرحله هاشم بانگاه متواری باشند صبحی فردا بر صدای بان ظفر نشان چکمان لبان
 دار بازان شک زان بر فراز دیوار و برج بر آینه همچنان با متثال مثال اشتغال
 و زید چون تیغ دو دمه سحر از غلاف شب برآمد روز چهارشنبه بانداران تبصیر بانها
 مامور گردیدند و مستحفظان قلعه بعبادت معهود همه شب بیداری و پاسبانی بر فراز
 بامدادان سر بخواب گذاشتند ناگاه صدای شور انگیز بان در گوش شان خورده سر
 از بالین برداشتند و فلک ابکام خصم دریافتند ناموس فتوت را وداع گفته به بے حواسی
 به طرفی گریخته و آبروی مردی ریخته عرصه خالی گردید مجتمعان مرحله بجا یکی و چالاک یکی دیوار
 قلعه برآمده چون مقرایشان را مفر یافتند بدنبال شان دویدند و برخی از پشت دکانها
 بسزای بدلی و نمک حرامی زیر تیغ بیدریغ کشیدند نواب بهادر هم شش هزار مردم
 دلاور از راه فیصل متوجه شد و نوای سرنوا و کزادران روز طاقت سوز از یوم یفخر
 فی الصوره نشان داد و دهل کوبی شادمانه چوبی بد لکوبی اسیران شهر نیز در نظم

دویدند در پی سپاه دلیر	چو بر پشت آهوی رم خورده شیر
دران گل شیران بسی بر زدند	بسر نیجه زور خنجر زدند

جمعیت شان و نکندند فرق

آب شمشیر کردند غرق

اچنان پندت که بنام خود خوا سیده بود و ارشد بیک خان بخشی سوار و حشمتی یا خان بزرگ
 بی اسپان و سید حمید خان و تنبونا اثر رسالداران مردم بار و غیره اسیر و دستگیر شدند و
 در آنوقت دشمن کامی نجیب خان در آن قلعہ خزیدہ ابواب بند ساختہ از بس سادہ لوحی
 و نا تجربہ کاری بلکہ شدت خوفت بی اختیار سی با جوانان انگریز کہ پیش ازین چهار
 جوان بار و دو صد فرنگی ب حفاظت قلعہ دارالامارت از ویلور آمدہ بودند متحصن گشت
 نواب برخیزانی حال بیچارگان شہر نظر ترجم کرده منادی امنیت خلق اللہ چنانکہ احدی
 از شکران خود باز دست جبر و قهر مال ناموس شہریان دراز نکنند بہر کوچہ و بازار
 گردانند ہتمامی غریب و مساکین از جان و مال مان بخشیید و بعد دو سہ روز با حصار
 نجیب خان و سردار انگریز کہ متحصن گشتہ بودند فرمان داد تا پیشکاران با ادب قولنامہ
 بہر حضور جستہ عالی شان ترسیل داشتہ طلبیدند چونکہ او بر اعتماد استمالت نا جفوا
 مع جمعیت مردم بار و کلاہ پوشان سعادت اندوز مجرای نواب گشت و رافع چند
 جوان بیدرقہ قزاق و خلایع خاطر جمع کردہ روانہ چینا پٹن نمود و راجہ بیربر از جمیع ارکان
 و ہنگی اعیان مغرر و مکرم و استجارت ملک بوی مسلم فرمود و خوانین صدر با دیگر عمدہ ای
 انجا را فراخو سلیقہ و حوصلہ بہر یک خدمات لایق بدر ماہنہ معقول عنایات خلایع و مساعدہ
 انعام زر و گوہر تفویض نمود و سید حمید رسالدار کہ مرد شجاع و نامور بود لیستاری چہار
 ہزار تفنگچی و چہار صد روپیہ ماہیانہ و عنایت منزل پاکی سرمبایات برافراشت
 و میر محمد صادق کہ نسبتہ میر احمد خان جاگیردار تعلقہ بلکورو او یکی از منصبداران صوبہ
 بود ہمیشہ و تادمت میر مذکور بلکورتوالی رکاب بازار لشکر نامزد شدہ بکفایت شعاری

و خبر سی بسری برد بصوبه اربعین کر و طرگی شهر ارکاٹ مامور گردید

ذکر اسیر آمدن عبد الوهاب خان نصیر الدوله بن النور الدین خان عینی
برادر خور دنواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ تعیین افواج طفرامواج
تفتیح قلعات غربی و جنوبی و شمالی ارکاٹ و قایع فتوحاتی که در آن
آوان حاصل غازیان جهانستان گشت واقع همین سال آنکه

چون نواب بملاحظه لطیفه لطف ربانی و عنایت یزدانی مسرور الحال و مودی سپاس
قادر ذوالجلال و مقتدر متعال گشته برواج و رسوم جهان بنانی و ضوابط کشورستانی
قیام و استقامت میساخت و به ترتیب بزم و ترغیب بزم بارعایت شدت عزم و استكمال
درجات احتیاط و حزم طبل عیشی خوش و عشرتی دلکش مینواخت بعضی از اعیان معروض
حضور ساختند که عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعه حنیوره ابحراست
دیوان که رای بهو جنگ نام دارد و مولوی عبد القادر و محمد کریم الدین برادر زاده
مولوی مذکور گذشته خود کوه چندرگیری را بنده خائرو آلات حرب و ضرب مضبوط
کرده بنگهداشت سوار و پیاده صرف اوقات می نماید اراده او این است که بعد
فراهمی سپاه خود بچنای پٹن شتابد و از لشکر انگریز ملحق شده بمقابله ملازمان والا
همت بر نگارد و بحجرت استماع این خبر کوچ بآن سمت تقریر یافته بود میر علی رضا خان که
وقت آمدن خود از بلده کرپه مع لشکر در حدود حنیور یک شب مقام کرد و صیافت از
عبد الوهاب خان تناول نموده بخیر خواهی تمام پیغام فرستاد اگر اراده ادراک شرف ملازمت
نواب بهادر دارند پیش از آنکه فوجی تعیین شود داخل لشکر فیوز می شوند و الایاره

عاقبت خود پیش گیرند و گرنه غم رزم دارند عاقبت تاراجی ملک و مال و خرابی حال
عیال و اطفال خود یقین شمارند و در اندیشه دور و دراز افتاده قلعه چپور را
بدولتخواهان سپرده کوه چندگیری اقامت گاه و پناه خود ساخته نفیس شماری میگذرانند
و بر صوابدید میرمروت تخمیر کار بند نشده بود و محض پاس نمک چست برخاسته بنواب
عرض نمود که عبد الوهاب خان از برادر خود رنجیده خاطر است اگر چه اراده شرف
ملازمت دارد اما از چند روز سخت بیمار است لهذا حاضر حضور شدن نمی تواند بیچاره چه
مقدور و استعداد دارد که بجنگ برخیزد و قتی که حضرت یاد خواهند فرمود بلا توقف
حاضر حضور خواهد شد بعد دریافت حقیقت مالش کوچ موقوف گردید و میر معین الدین
عرف سید صاحب که برادر زاده میر موصوف می شد و به بخشی گری دسته سر عزت
برافراخته بود با جمعیت گران با حضارش رخصت آن حدود یافت و میر مغز الی مع لشکر
خود به بند و بست بلاد شمالی ارکات مطیع ساختن زمینداران باج گذاران صوبه که
عبارت از نایب کالستری و ونکٹ گیری و بمراج و خیرالنست حسب احکام بخش غزنیست
دواند و پیش از ورود عساکر قاهره زمیندار کالستری و بمراج و غیره بمعاینه قهر و
سطوت جیدری شیوه مخالفت خلاف رای صواب اندیش سنجیده ناگزیر عقد
مواصلت بستند و باستیلا م عتبه علیاش فراسیدند مگر زمیندار ونکٹ گیری
که باختیار تعلل و تساهل غارت و تخریب را در محال متعلقه خود صلا داده بازن و بچه
و چند سوار و پیاده خود را بدارالامان مدرس رسانید و صاحب زاده و الافر
به پنج هزار مردم بار و دو هزار پیاده احشام و هزار سوار به تسخیر قلعات غزنی و نیرتی آفرو
و ضبط آن حدود حسب فرمان والادرتاخت چون سید صاحب از موکب حضور پیشتر

کو چید شبگیر زده قلعه چتور را گرفت و در سپردن قلعہ پیغام فرستاد که چون حارسان آن قلعه عند حکم ولی نعمت خود در پیش آورده بعد جنگ گردیدند پای مردانگی در میدان تسخیر آن حصار نهاد و روز دیگر بر کوهیکه جنوبی قلعه واقع است اتواب کشیده گولها سر نمود و بعد ده روز بزور بازوی شجاعان صعود کرده حصار بدان استواری را جبراً و قهراً مفتوح ساخت و قلعه دار و غیره را بجای محبوس کرده قلعه بحفاظت پردازان کار آزما سپرده سمت چند گیر ی کوس نهضت کوفت و آن روز در ظاهر معموره فرود آمده بجان محصور دعوت کرد که نواب بهادر شمارا یاد فرموده اند اگر عافیت مطلوب است زود بیایید خان مذکور چون که نیارای ستیز و نه امکان گزید داشت متحیر تر گشته در جواب آن از زن و فرزند و خوانین سعادت مند استمداد بسته توقف نمود قضا را سواران لشکر فیروزی برای گاه و بهیمر طسیر کوه فرافتند قلعه را از عاقبت اندیش چونکه آنها را اندرون پر تاب گوله یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بگلوله زدند از غفلت و مهالالت شان متنبه نبود اما پسندیده فطرت ارحم بندگان بود که محصوران کاش در آن روز ازین تنیدی غماض میکردند آری بسلاطین روزگار و امرای ذوالاقتدار از نادانی و بی کار آگهی کار پردازان نا تجربه کار روی خرابی مشاهده نموده کاسه گدای یافتند پس انمعنی بسیرار لشکر شاق آمده یقین نیست که او اراده جنگ دارد همون زمان مشروحاً حقیقت و داد آنجا و عدم جواب بدعوت خود بخضور عرض داشت نموده در دامن آن کوه جای گرفته توپی قلعه شکن محاذی حصار مجرا گرفته چند گلوله بالای کوه روان ساخت از قضا گلوله اول اندرون محل زنانه صدمه سخت رسانید چنانکه فغان و اویلا از محل برخاست چون خان محصور است توپ صاعقه بار و شالیستکی پیاده و سوار و گرفتن جای دامن کوه در اندک مدت مشاهده

کرد همت چون و چرا در باخت چنان هول بهراسی رنگ و پیش سرایت کرد که مرض
 خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانه خریدیه در حجره نامرادی بر بستر ناکامی
 دراز گشته بود که گلوله دیگر مبتابه دود آه بکیسان از زیر بیابا رسید و دریا و حینانه
 دیک طعام خاصه لشکست غرض از پیانی پریدن چند گلوله قطار بند خان محصور از
 طرف بیگم صاحبیه نامه فرستاد مضمونش اینکه مزاج صاحب نعمت ما کسب کند است تو بچیان
 را حکم باید داد تا دست از توپ اندازی کوتاه دارند اگر مکرر کوثر خاطر به تفتیح قلعه و ضبط
 ملک ماست مبارک و مهنا باشد بگیرید ما را جز انقیاد فرمان چاره نیست سید صاحب
 قلعه مع توابع بضبط خود آورده فوج داری تجربه کار را به بند و بست آن ناحیه تعیین
 کرده خان محصور را مع زنانه بحضور آوردن و ابیها در بعد چندی بیدر قوه فدایان
 خان مذکور را مع زنانه روانه سرریگ پین فرمود و پسرش را که عبد الصمد خان نام و
 دلیه جنگ خطاب دارد بدر ماهه سید صدر و پیه و داروغلی سلیدار کچری سرفراز فرموده بود
 و صاحبزاده جوان بخت و جوان سال در عرصه یک ماه ماهی منڈل گده و کیلاس گده
 که متصل تلوئی و یلور اسمی بحسین آباد است مفتوح ساخته بالشکر فراوان و ساز
 جنگ عنان توجه بجانب ساکنده که یکی از معظلات قلاع کرناٹک پائین گهاٹ مانند
 هفت چرخ برغت و حصانت امتیاز و شکوه تمام دارد معطوف داشت لی محمد خان
 قلعه دار آن حصن حصین و سید مخدوم رسالدار و محمد مولا که به دو هزار مردم بار بجا است
 آن حصنها می متین نامزد و مامور شده بودند اگر چه ذخایر حرب و باروت و غیره اسباب
 تسلعه داری مهتاد اشتند اما بمقتضای مصرع بر تخت سلاح جنگ چه سود که کوتاهی کردند
 هرگاهیکه صاحبزاده در ساحت ظاهر کوه فیل سواره کوس کرنا و طنپور زرم نواخته دویم

ساعت بمیدان ایستاد و صف های جوان بارو پیاده و جلو داران خود را گروشه ها داده جوق جوق سواران را در میدان کاوه زده عبرت صولت جهانگیری در دل قلعیگان انداخت بفاصله یک فرسنگ آن طرف جوی مقام فرمود چنانچه شخصی حسب استعداد بد به سواری و نشان تزویر و صفوف افواج بآیین درست و خشین بیره ها و علمهای زرفشان معاینه کرده به تکلف این رباعی بر زبان آورد رباعی

فلک تو سنت را تپاست گویا	نشانهای مخیش تریاست گویا
علمهای فتح تو در روز میجا	الف های اتنا فتحناست گویا

سخن مختصر چون سردار و سپاه قلعه شایستگی افواج و آمادگی تو پچانه و کثرت سوار و پیاده مشاهده کردند ترس و خوف بر آنها غالب آمده همت مردانگی در باختند هرگاه بیکه تاب مقابله و مقاتله با غازیان طاقت سوز نماند کلیه قلعه پیش کش ملازمان صهاجراده منظر کرده امان خواستند و همچنان زنها خواهان بامن سلک ملازمان حیدری خزیده و جمعی ظاهرباطن یافتند و قلاع و کوههای رفیع به نگهبانی قلعه دار و پیادگان احشام شجاع از سر آبادی گرفت صاحبزاده بعد فراغ از ان مهم متوجه تسخیر آنبورگده که از آنجا سه فرسنگ جریبی فاصله دارد گردیده سپاه خود را تحریر بر قتال و تشدد مورچال کرد تا ملازمان کار گذار حسب الامر جلیل القدر بر کوهی شمالی آنکوه که بهم چسپیده شده است مورچال حادث نموده بضر توپها حصار قلعه شکستند و فرنگی قلعه دار آنجا پانزده روز داد قلعه داری داد بعد شکست و رنجیت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت با چند رفیق خود اسیر آمد وزیرین العابدین خان دادنی نایطه را که داماد اسدخان مهری فوجدار کشن گیری بود بکلم حضوره ایالت آنجا و مرمت حصار کوه باز گذاشته شرف پای بوسید

در یافته بنوازش و عواطف بیکران سرفراز گشت و میر موصوف و محمد علی شجاع بکفایت مهم
 و تعدادی و یلور که استحکام دیوار سنگینش سنگ سخت بر دل مبارزان با غم می زد
 و دور پر کوته محکمش دست جرات همت را از دور تر کوتاهی ساخت مشار الیه معتد علیه
 گردیدند و شجاع مذکور بامردم بار و توپخانه برق کردار تسخیر تلعه کوه ساجره موکل و متکفل
 گشت تا کار آرمایان عرصه نادر دهنگاه نور در گرم ساخته بجز مرحله شکم کوه ساجره خالی
 و جمیع جمع مواد قلعه گیری متلی کردند و بتهدیم بنیان قلعه توپهای گران سنگ در محاذ
 برج نهادند اما گوله توپهای دمدنه طرف حصار هرگاه از هدف مبتجاوز می شد خود را بزرگ
 شهاب ثاقب بر سر قلعیان پائین میرسانند و اکثر سنگنای شهر از صدمات کولری
 خرابی میدیدند تا شب اهل تلعه بیابا کانه از گمینگاه شتافته بهر قتل بل مورچه دست
 سعی کشادند و بسیاری را کشتند پس از آنکه صاحب زاده والا قدر بکشایش آن حصار
 مامور گردید بیورش تلعه ساجره حکم فرمود هر چند که شاطران زور آورده بچوپیلان
 شکسته زنجیر و شتران گسته مهار هنگام نیم شب هنگامه آراسته رخ سوی برج منهدم
 آوردند و شمسواران بساط عرصه مردانگی اسپان گذاشته پیاده در تاختند و منصوبه
 محکم از آغاز این بازی درست کرده بدیوار بالای قلعه آویختند لیکن چابک دستان قلعه
 که درازی آن برج منهدم آتش خانه جان سوز جهان افروز آماده میداشتند به برق
 اندازی توپ و بندوق راه جان بردن بر پیش آن نهنگان مسدود کردند و غرض
 عجب مهره باب بیه مری برهم انداختند که فرزند بندهی آن حریفان بزم زرم شکست
 یافته از آن معرکه طرح دادند و چند آنکه از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانه مات
 دیده پس پامی افروزدند آخر سعی جلادت ایشان مشکور نیفتاد و کر نل لانگ مرد شجاع

که حارس آنجا بود هول و هراس آورد دل خود جاندا صاحبزاده بیدار بخت چون آن مهم شود
انجام را به سهل تر سرشدن ندید فصل بن معنی بعرض حضور پرداخت نواب بعد دریافت
این خبر که کرنل رای و بلور قوی دل است و در اندک زمان زیر نخواهد شد مفت شکر بیان
میدان آرای را بر یک مکان مناسب در جنگل که کوها ضایع ساختن دور از صلاح دانست
سرداران را مع فوج بحضور طلبیداشت مگر برخی عمنی هزار پیاده و سی صد سوار طلا پیر
بچند جهات جهت سد باب قلعیان کجیمع ابواب برگماشت سپس جوق جوق
سوار و پیاده را به بخشیان کار از ماتعین فرموده به تفتیح و تسبیق بلاد جنوبی ارکاط و آن
فرمود چنانکه رستم علی خان فاروقی هزار سوار و دو هزار پیاده و یک ساله مردم بار تسخیر قلعه
کو بهستان چنجی پان رخصت یافت و روشن خان شته دار باده هزار پیاده و یک ساله
جوان بار و هزار سوار و سه ضرب توپ قلعه شکن بتفتیح حصار کوه پر مؤکل مأمور گردیده
رومی توجه بدان جانب آورد سردار انگریز که کیپتن جوسف نامی با مقرعه داری آنجا میسر داشت
و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوه را جنگی ساخته مستعد گشت روشن خان غربی
قلعه محل نزول فوج کرده و از سواران گرد کوه حصار کشیده پیغام بقلعه دار فرستاد که اگر قلعه
کوه را بی جنگ بهامپاری مایان جان و مال بحضور سفارش کرده بسپرداری فوجی مثل
موسی لالی مأمور کرده آید سردار قلعه اصلا گوش برضایش نه نهاده در مقام منازعت
در آمد تا دسته دار حکم کرد که پیادگان بر طرف شمال آن کوه عبور کرده بر کوهی که بهم متصل
است بعد از آنکه بیک حمله برآمدی تا خسته آتش غارت سوختند قایم شدند و زیر دهن
کوهی جنوبی که اندک فاصله دارد و در ایام سابق حصار مع برج و باره بران کشیده شده مسمی
بچهار تیکری بود و تالابی آن پیوسته است بند تالاب شکسته چند ضرب توپ

نصب کرده شکست حصار کو بهی مساعی شدند با این قلعیان زیر نشده بار بار بر و حال
افتاده فتحیاب گشتند چونکه سردار لشکر منصوره مدبر نبود محاصران چند بار بر کوه یوش
کرده نهر میت خوردند آخر دست تعدی دراز کرده زنان علاقه محصوران را در قریه و قصبات
که بضبط عمالان حیدری در آمده پناه گرفته بودند گرفته کشان کشان به لشکر خود برد و مجبور
ساخت و بزبان آن زنان شوهران و برادران آنها را که دست لعه بودند خرابی حال گفته و تبار
بلکه تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم تر انگاشته بهیج وجه التفات بخرام نمی نمودند
ورستم خان که با جمعیت گران بطرف چنچی شتافته بود به سعی یک هفته همه کوهها یعنی کشن گده
و حیند گده و راج گده که سر آمد همه کوهها است چه از یک سنگی مدور سر بالا کشیده سخت
قلب واقع شده و باندربنده و دهبوی بنده که متصل یکدیگر اند و کالاکوٹ یعنی پائین قلعه
منقوح و محافظان آنجا را مع یک سردار فرنگی و سید محی الدین نامی قلعه دار و الاجاهی اسیر کرده
بمحافظان دولتخواه حواله نموده بطرف تر نامل و سلف گده و غیره شتافت صاحبزاده جلیل القدر
ظفر نصیب حسب الحکم والا با جمعیت گران و توپخانه و سامان جنگی به تنظیم و تنسیخ پور نور فتح
کرناٹک گده که ظاهر ارتفاع کوه دست تصرف جرات کوتاه میکرد و مدنگاه طول امل
در نیمه راه خیره می نمود بلکه قیاس هوس تا بهوای کمر گاهش راه نمی یافت و تیاک گده
و رادوت نیلور و غیره عنان خوش غریمت در تافت چون از راه دهبوی گده و علی آباد
و باگ مار پیته و پورور به کرناٹک گده رسیده در میدان محاذی باب آن کوه فلک شکوه
حقا که در جمیع بلاد کرناٹک پائین گهاٹ بخصانت و استقامت عدیل خود ندارد و فرودگاه
لشکر ظفر اثر ساخت و روز دیگر دامن کوه گرفته پیادگان تفنگچی و کماندار محاذی راه
عبور کوه نشانند و چند گوله توپ از زیر بیابا پرنید ما به سبب بلندی کوه آسیب بمحصن

فلک نمون نرسید چون دو سته روز همچنان منقضی گردید روز چهارم صاحبزاده چند اسیر
 ارکاٹ را که همراه لشکر بودند بجهت آنکه از احوال مفتوح ارکاٹ و تخریب لشکر انگریز و عدم
 امید کومک و حکم قتل عام مجبوران آنجا تفصیلوار بیان سازند فرستاد چون پیام گذران
 بر کوه صعود کرده به دروازه در پیوستند ذره بذره کیفیت متحصن شدن نواب محمد علی خان
 و خرابی لشکر انگریز و مفتوح ارکاٹ اظهار ساخته ترسانیدند که زود ترفلعه بملازمان
 صاحبزاده فیض بخش سپارند چنان نشود که بعد یورش مفت جانهای خود را در بازند
 قلعلگیان بجز دشیندن مقولات عبرت انگیز دل از دست مردانگی دادند و قوت مجادله
 در خیز قدرت خویش ندیده بالضرورت مع قلعه بار و رسالدار التماس گذاشت قلعه بشرط
 امان جان مال و ناموس خود نمودند صاحبزاده که جویای چنین وقت بود همون زمان
 قولنامه فرستاده بدانچه مدعا و مطلب آنها بود واریسیده همه بار ابطال پناه خود گرد آورد
 و تفرقه را به امینه کفایت شعار و مردان کار سپرده بیشتر کوچید و در اندک مدت به بندوبست
 آن نواح پرداخته کوه را دست نیلور اکیه رفعت سرفلک میسایدیسی دور و مفتوح خست
 کوس غریمت تبخی تیاک گده نواخت قلعه را آنجا که از قوم انگریز بود و دو صد مردم بنده
 همراه خود داشت بممانعت و مدافعت خصم مساعی جمیله نظر سپارید صاحبزاده لشکر ادر
 تالابی که غری کوه واقع است فرود آورد و وقت شب بیک حمله جهانگیری معموره گرفته
 بتیری بنا ساخته بکشایش آن کوه فرمان داد چون سردار پیاده و مردم بار بتوپ اندازی
 و منجنیق پزانی در ایام بیست هشت روز حصار قلعه شکسته مستعد یورش گردیدند قضا را
 آب حوصن کوه چون دل مفلس خشک شده آتار گل هم نماند سردار قلعه اگر چه ذخیره و دیگر
 اسباب لوازم نبرد آماده داشت اما از بے آبی که مد از زندگی انسان و حیوان بدان

منوط و مربوط است علاج واقعه در آن دید که قلعه بلازمان سلطان و اسپارد پس آتشی
 نمود که یک مشب دست از کوششش بازدارید صبحی فردا قلعه بگاشتهگان جناب والا
 حواله کرده شود صاحبزاده شیردل غزال سیرت برالحاشش نظر غور کرده بگولند از آن
 فرمان داد تا دست از ریشی حقه های آتشین برکشیدند اگر چه عرق ترحم بحال سوختگان
 قلعه بے آب بحکمت آمد اما محافظان مورچال را همو بنجا قایم کرده بود اتفاقاً همین شب
 باران بے موسم چنان نزول حمت کرد که حوض مذکور دیگر برکه های کوه همچو چشمه اشق
 زار پر آب شدند چون شب سپری گشت و در بقیق آفتاب سیرج مشرق برافراشت
 سردار قلعه کلاه گوشه نخوت را بهوای جسارت برداشت و خاک نا تجربه بر فرق عمد
 و پیمان خود بخته اتواب از قلعه بجانب مورچال سر کرد صاحبزاده بطور این امر بسیار غضب
 آلود شده تاکید مزید در باب تفتیح آن حصار فرمود پس گولنداران از صدمات اتواب
 کوه افکن حصار کوه را چنان در تر زلزلند خستند که در عرصه شش روز باز حوض آب چون
 روی بد عمدان بے آب گردید تا هر چند سردار قلعه بر کرده خود نادام گردید و بعجز و ارجاح بیشتر
 باهل مورچه و مرحله پیغام صلح فرستاد اما هیچ وجه منخنش پیش رفت نشد پس همون شب
 بهادران حسب الحکم یورش کرده بخلق اکثر تشنگان شربت خون فرو ریختند و بسیاری
 بیگناگان را بسزای واجب القتل رسانیدند و سرداران قلعه را زنده اسیر کردند حال کلام
 آنکه بعرضه دو ماه قلاع و قصبات آن نواح یعنی وردا چل و سلم و ونیگٹا پیٹ و بهونکری وغیره
 که مفتوح شده بودند بسرداران و عمال معتمد سپرده باتفاق خوانین عمد و متوجه رگاہ الاجاہ

ذکر رسیدن جنرل کوٹ بهادر از بنگال به مدراس و کیفیت محمود نبد

و کشته شدن میر علی رضا خان راندن نواب مظفر متعاقب شکر
جنرل صدر و توجه رایات کشور کشا بصوب تجاور و تهرنگ و بیان
فتوحاتی که در آن زمان روی نموده واقعه سن یک هزار و یکصد و نود
و پنج هجری آنکه

جنرل کوٹ نامی سپه سالار لشکر انگریز که در جنگ آزمائی و دانائی یکتائی دشت چنانکه
بارها از فرامیس سچلچیری در کرناٹک جنگیده تبادیر شایسته غالب کامیاب گشته بعد
چندی بولایت خود رفت باز بنا بر نظم و نسق ملک بنگاله که نو تسخیر شده بود از ولایت
متوجه انصوب شده بود باستماع فوج کشی نواب بهادر به تفتیح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ
و مفتوح قلعه ارکاٹ و تسخیر و منسوق اکثر قلعات و تعلقات و غارت شدن فوجی
به سبب نخوت و استکبار سرداران جوان سال بند و بست آن ضلع را ملتوی داشته
باشش بهفت صد کلاه پوش و دو پلٹن مردم بنگاله بسواری جهازات برق شتاب
بر سیل یلغار قایم در اس گردید و از نواب محمد علی خان سراج الدوله که تر ملکه پیری گذارشته
در میتال پیٹیه سکونت داشت ملاقات کرده پرسید که لشکر شما چه شد سراج الدوله جواب داد
که ما بر اعتماد لشکر شما از درجه اعتبار بر افتادیم چه بعضی سرداران انگلستان اکثر اوقات
تجویر و ترغیب این معنی می نمودند که یک مرد ولایت ما از عمده جواب بیست مرد این ملک
یعنی ملازمان شما می تواند بر آید چنانچه بارها همین مشاهده افتاد بچنین مردمان نادان
چرا از ضایع می کنند نظر بر چنین سخنان چرب شیرین فریب خورده فوج بر طرف کرده
مبلغ خرج ماسیانه سیبندی بشما عاید می نمایم و چشم بر تبادیر دشمن فریبی شما میداریم

جنرل برین مذکور تشریف آورده گفت این سخن از روی مزاح کسی مرد ظریف گفته باشد لیکن دولت‌مندان را بقدر ضرورت حسب المقدور سپاه و حشم لازم است والا کاسه گدائی در پیش غرض سراج الدوله سرتاقل در گریبان نزد زده بر کرده خود نادم گشت و دست‌نبراه تفنگچی و پنج صد سوار که مستحق آن دولت بودند متعین جنرل موصوف ساخت و گاو ان بهل کش را از تمام شهر این و بیوپاریان بکرایه گرفته برای توپ کشی داد و دو لک همون نقد که در خزانه موجود داشت بیار برداری لشکر پیش کش نمود پس از آن جنرل موصوف تنبیه بهادران وجه همت ساخت و تبدیل و تبدیل و تبدیل همون لشکر بول زده را تعلیم شیرین نموده در صحرای فزنگی کوه بیار است و لکوها از آن خزانه کمینی صرف کرده تا مدت سه ماه در بند و بست لشکر و گنجه‌ها سپاه و گردآوری ساز و سامان که از بنگاله کشتی کشتی غله میرسید و سایر ادوات رزم و پر خاش یعنی سرب و باروت و توپ و بندوق مامور بود و گاو ان توپخانه و خیمه بردار و جزان از نواح و نکل و نیلور و مچلی پٹن که آن خطه از دست قهر و غضب قزاقان و شمشیران غارت سازان مصون بود طلبیده شته بهیت اجتماعی درست پیشتر نهضت نمود چون شته‌ها خروج نواب حیدر دل از بلده ارکاٹ در شکر خود گرم دید از مهابت جنود عظمت و مخالفت جیوش حشمت عنان غریمیت ارکاٹ معطوف ساخته سر بر آه چنگل پٹ نهاد جو آیس حضور خبر رسانید که جنرل کوٹ سپه سردار تازه وارد بالشکر گران مردم بارتا به وند و اسی اقدام نمود درین اثنا طلایه داران معروض داشتند که لشکر انگریز در نهایت قلق و اضطراب و بادیه پیمایی پهلچیری شده است نواب بهادر بدین نوید سراسر امید از حضرت ظفر بخش امیدوار تر گردید و علاوه این بشارت اشارت و

جهازات فراسیسان موکد مساعت اقبال رجبند و موید موافقت نجت بلندش
 شد پس از آنجا آستین همت بر ساعد جزات پچیده و دامن مبادرت بر میان
 مبادرت زد و لوای اعتلا بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ بر سر شکرانگزید و رسید
 بانند ام اساس حیات آنها مستعد گردید و پیش ازین سدی هلال خان مہاجر خان
 و ایشار علی خان و نورالابصار خان و غلام علی خان نجشیان را با تمام سوار
 قزاق بآن سمت روانہ فرمودہ بود جنرل موصوف از انہا نہر سیدہ قلعہ کرکٹ پالہ
 کہ ہمانہ نواب بود شب محاصرہ کردہ پیش از دیدن سپیدہ صبح بچند و طناب و نرد بانہا
 بران حصار برآمدہ بضرب تیر و تفنگ سنان جمعی را کہ در بر جہا مانع دخول بودند قتل
 آورد و بعد از انکہ تعداد حیدری تا یک ساعت داد شجاعت و شہامت دادہ
 جام شہادت نوش کردہ تھیاب گشت و ذخایر انجا بلشکریان خود تقسیم نمودہ پیشتر کوٹ
 و آن روز اچرواکم را مضرب خیام و اعلام خود ساخت روشن خان دستہ دار کہ
 بکشایش تلخہ کوہ پر موکل گڈہ صرف ہمت می نمود و رستم علی خان فاروقی نیز کہ تفتیش
 متعین شدہ سعی موفورہ بجا آوردہ قلعلیان را عاجز ساختہ بود دفعۃً مورچال
 باز گذاشتہ فائز لشکر شدند و جنرل روز دیگر از انجا کوچیدہ از پناہ جنگل و کوہ ہسابہ
 پر موکل گڈہ رسید و در ترفع مراتب سردار جمیع انجا کو شیدہ ہمراہ لشکر گرفت و سردار دیگر
 را بجا است آن کوہ ما مور ساختہ روز دیگر راہ پہلچیری سر کرد اگرچہ بہادران لشکر فوری
 گرد و پیش جماعت کوہ اساس انگریز ترکازی می نمودند و اسباب و اثاثہ پس ماندہ
 می ر بودند اما میدانی نیافتند تا بمقابلہ در آیند چون جنرل معزالیہ فائز پہلچیری
 گشت از فراسیس انجا کہ سوداگری مستاجر شدہ بود غلہ و آذوقہ شکر بہ قیمت گرفتہ

از انجا کوچیده رونق بخش سواد گور لور گردید و صلاح و سداد در قیام مقام ندکوه
اندیشیده آرا مستقر و مستودع گردانید و مطلوبات هر جنس بحمل سفاین جوارى
از مدراس جزان نوبت بنوبت می طلبید و روزی چند دفع الوقت در اینجا متمکن بود
اوقات بسر می برد و حفظ احوال از دست برد معاندان مغتتم می شمرد و سراران لشکر
فیروزی بفاصله دوفرسنگ برد و جهت لشکر تیریه بنا ساخته آواب آماده کرده مستعد
بجنگ بودند چونکه جنرل جایگیر شد نواب بهادر میر علی رضا خان را با جمعیتش و سید
بلال را با پنج هزار سوار و غازی خان بیدرامع سرداران دیگر بمحاربه و مقابله داشته
خود بدولت بتامی لشکر و توپخانه متوجه تفتیح محمود بندر و دیگر قلاع آن طرف گشت
و صاحبزاده والا قدر را با هفت هزار سوار و چهار پنج هزار مردم بار و پیاده و توپخانه بطرف
تجاور و تنه نگر پیشتر کوچانید چونکه صاحبزاده طفر اشتباه پای جرات در ملک تجاور
پیش نهاد سپاهیان رستم نوالش حسب الفرموده در اطراف آن بلده که بخوش آبادی
و سرسبزی نظیر کشمیر توان گفت و تمام آب جوی کاویری کوررم در همون سرزمین
بچلتوک زار رخنه شده بدریای شوز نمیرسد دست بتاراج کشاده بنیاد معمور باو بتجانه
که غیرت افزای نگارخانه چین و نمونه فردوس برین بود بازین برابر ساختند و پیش
در اکثر عمارات و اسواق و دکانین انداخته تمام آن مملکت را خراب ویران ساختند

ز در حلقه برزند و در سوختند
بیک لحظه زیر و زبر کوه و دشت

لطم دران بوم ویر آتش فروختند
ز رسم ستوران اسلام گشت

و جوال جوال غله و گله گله مواشی معه دیگر اسبها که لایق نذر و الا بود روانه حضور نمود و آنچه
ترکات پللی و شا کوته را که ضمیمه آن صوبه بود مرمت کرده استحکام داد و فوجی بجزایر آن نواح

برگماشته بجانب تنه زگر خش غرمت جهان و در معموره الیا نور و دیار پاله عالان و
 قلعه داران مستقل مامور ساخته شبها شب سمت سیزگ و جهکیسکه مابین جوی کاویری
 و کور رم واقع شده و دیرستان قدیم و معبد شرک هندو است بل بتازگی و انظار
 بے نظیر در ربع مسکون بیت ۴ دیر با بانگ صنعت هم صنم باز برین زیست
 مهوشان شوخ و شنگ و لعبتانی لفریب در تاخت و قزاقان را بمعافی غارت
 فرمان داد تا دلیران بے باکانه سپاه را در آب زده بسان تشنه که کوزه آب سرد بخوابش
 تمام میگیرد عبور کرده دست یغما برکشادند و جنگلی اجناس نفیسه زرد گوهر گر انما یه آنچه
 مطلب بود همه دست نمودند و جوانان حسن پرست عیتاش دوشیزگان شکیده و کنیزگان
 ماه پاره از قوم برهمین لولیان و غیره مع زردیو بر حسب خواهش و آرزو گرفته آغوش
 عشرت و اکر م ساختند و نجله اسباب غنائیم ربع حصه عاید سرکار نمودند و روز دیگر
 صاحبزاده تاجور هر دو جو عبور کرده بطرف کلی کوٹ که شرقی قلعه ترچنا پل شش سنگیست
 رفته بود که نواب خود بدولت با فوج پر شکوه بتصادم اطراف ترچنا پل که علت
 غایبه اینهمه اعمال جدال و قتال است و برهم زدن نظام آن محل متوجه شده بود صاحبزاده
 در اثنای راه شرف بساط بوس دریافتند و در سامان غنیمت نذر گذرانیده یک یک داخل
 تو شکخانه نموده سرخر و گشت چون قزاقان و سوار بر اول لشکر خطر اثر صبحی کرد و قلعه
 شورش فرا شدند حتی که معموره جو قلعه که گویا هر دو بالذات متحد و بالاعتبار مختلف
 بودند بغارت زده اکثر زن و فرزند رعایا را به اسیری بردند در آن حال سرداری مستر مال
 نامی که روی دروازه قلعه در آراستگه نو ملازمان جمیع قوا اعد می نمود به شصده جوان
 شایسته و در ضرب توپ اراده مدافعت خصم پیشوای بهمت خود کرد و توپ زنان

تعاقب غارت سازان گرفت هزار نامردم شهر باقتضای جهل مرکب بمجانبه صورت
مخاربه همراهش شدند چون سواران قابو جوت دم قدم راه چرکل پالاکه شرقی قلعه بقاعه
یک فرسنگ جریبی واقع شده پیش از آن نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانه
رسیده آسوده بود سر کردند چونکه سردار مذکور سواران را گریزان دید پشیمان گرفت
و بانداز پرتاب توپ پیش آهنگ گشته ایستاده بود و باز قزاقان برگردیده شمشیر کشان
و نیزه باز آن برانجامه سپان برانگیختند سردار مذکور نیز خورده اتو پشیمان و
دشمنه شک زنان باز استقبال نمود و همینکه در میدان پالاکه مذکور رسید از یک طرف
احشام خون آشام در رساله های تفنگچی حمله کرده تیر و تفنگ و خدنگ خارا شگاف
جزات دران را از بساط حیات برداشتند و از دیگر جانب سواران خونخوار سپان
جهانده در افتادند اگر چه سردار مذکور جمعیت خود را بقاعده درست مستعد داشته بود
اما از شور و غوغای نظارگیان بوالهوس که در صفهای افتادند فرصت شک نیافته
دست جزئت بر زمین ناکامی زد و نو ملازمین او همیت ناک گشته بنادیق بر زمین انداخته
در گل و خلاب شالی زار فرو ماندند و برخی در خانه های رعایای آن قریه پناه گرفتند پس
باندک زمان سواران به شمشیر و تیر و پیا دگان بنا چرخ و گوپال و تفنگچیان به سنان یک یک
دوخته از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین تر ساختند
قضا را سردار آنجماعه که از چندین ستبازی چرخ غافل بود بلا اندیشه راه فتلعه سر کرد
در الوقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سوار سبقت کرده شمشیر
بر سرش زد اتفاقاً هوای شمشیر تا بموی سر رسید و او بسلامت داخل قلعه گردید
بالعرض چند بقیه السیفان را اسیر کرده مع سپاه بزم آنجماعه حاضر حضور ساختند

نواب ظفر کاب سرہای مقتول بچند سبب کلاں بار کرده بنا بر عبرت به اندرون قلعه
فرستاده پیغام داد که اگر زود قلعه بگماشتگان حضور سپارند بهتر است والا سرہائے
قلعیان در اندک مدت بهین دستور خواہیم برید پس بمون میدان پالہ مذکور نصرت گاہ
انگاشته مضرب خیام و منصوب اعلام طغرا بنجام فرمود و حال آنکہ قلعیگان از احساس
این حال نقد حواس باختہ باطراف بر فوج و حصار نقش دیوار و دست بیکار بودند و در ہا
قلعہ همچنان کشادہ بودہ و از مبادی حیرانی چنان پنچہ تدبیر دور از کار داشتند کہ با وجود
قریب جلالت پیشگان عرصہ زرم نہ یارای دفع و انتظام و نہ رای منع اقدام ہمسانا
غشاوہ غفلت بر چشم شان گذاشته شدہ بود نواب بہادر کہ غافل از وقایع چنین
حال محصوران بود و صاحبزادہ را با موسی لالی نامزد ساخت تا بہ سعی دوستہ روز مصالحو
مورچال و سباب یورش یعنی نزد بانہا و پشتارہ گیاہ و پشتہ ہای شاخ اشجار
صحرائی برای پر کردن خندق جمیع کند کر نل لکسن بہادر و شادی خان تحصیلدار آنجا
و مستر ہال بسبب عدم فوج کہ از پنج ششصد مردم زیادہ نبودند لا علاج شدہ ہمہ
شہریان را چہ از ہنود و اسلام بقدر ماہیانہ و روزمرہ فراہم ساختند و آہنگران
وزرگران را تیوپ اندازی مامور کردہ در ہر برج و بارہ ہیئات مجموعی داشتند و ابواب
مفتوحہ قلعہ امقفل ساختند و افواج قاہرہ در ملک تجاور و اقصای ستہ نگر کہ ہجوم آورہ
بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت برایا بہ سیاست خصام اشتغال ورزیدند
چون تغیرات حوادث دوران دران سرزمین شایع و زاریع گردید جنرل کوٹ بہتاع
این ہمہ خرابی آن دیار بے نظیر و وود جہازات بنگالہ با جمع کثیر و ہم بعاینہ تصادم
طوفان کاری سپاہ نصرت فرجام گسستگے طناب خیام استقامت آن مقام

برخت اقامت بر سبتن صلاح اندیشیده بطرف محمود بنده و سلمبر کوچید هرگاه که همه لوازمات
یورش از راه چرکل پال متصل در وازه انبار با جمع گردید و از طرف در و پال تر در گاه
نهرولی سمرست کنعانی توده توده فراهم گشت فدایان دولت خداداد در فکر یورش
بودند که بیگ ناگاه عرضی میر علی رضا خان و عرضداشت دیگر سرداران بمسامع جاه حلال
رسید که جنرل کوٹ بو فور سامان جنگی عازم محمود بنده است اگر آنحضرت با سپاه کینه خواه
توجه فرمایند به سهل ترین وجوه نیروی دفع و رفع ارباب نفاق گردد نواب خود بدولت
همون زمان با تمامی لشکر و توپخانه بر سبیل یلغار در تاخت و صاحبزاده هم مصالحه موچال
را آتش زده از عقب و ان شد چون جنرل موصوف از جای خود حرکت کرد و هر اول
لشکرش که در اصطلاح انگریزان پکٹ نامند در سواد قریه ناگور رسید سدی هلال بخشی بر
آنجماعت اسپان انگیخته در آویخت و با استعمال تیر و کمان و نیزه و شمشیر بران آویزش
سخت روداد و اکثر مردان کاری طرفین بمعرض هلاکت و تلف درآمد قضا را بخشی ندکور تیر و
تفنگ و زخم سنان بسیر جهان قدم کشاد و لال خان کایمخانی همون روز از جاده سعادت
منحرف شده طریق حرام مملکی پیود چه مع رساله سوا خود گیر نخته به لشکر جنرل پیوست پس
جنرال را بنجا راست بمجد بنده رفت آن روز مقام کرد و شب بر قلعه سلمبر یورش کرد قلعه دار
آنجا یوسف خان نامی که مرد شجاع بود با سیصد پیاده داد قلعه داری و جوانمردی داد و
به ریزش تیر و تفنگ و بان و حقه های آتشین بدفع حاکمان پرداخت چنانچه دوشه صد
مردم از لشکر انگریز جانهای مطلب باختند بعد از ان جنرل بهادر بحسب اتفاق وقت
بے نیل مقصود برگشته مراجعت به بندر مذکور نموده بود که نواب پاشنه کوب در رسیده
سرا راه گرفت و از زمین بسیار محیط جماعت انگریز خونخوار و در معبر آنها حصون چند به آلات

حرب محکم بر بته ستر راه و مانع گذرگاه شان گردانید و خود پدولت در میدان بی پناه
 ریک توده بکسی زنگا چون آفتاب عالمگیریک تنه جلوس کرده بنظاره حسن تردد
 و کوشش فریقین همت گماشت و میر علی رضا خان بفرمان ترک تازی بر عقب آن لشکر
 مامور گردید جنرل کوٹ چون بجزا اگر دخولش جو شان دید بسر داران جهازات فرمانی او
 تا بمجاذات لشکر بهنگام کوچ برابر آیند و در حوادث جنگ اعانت نمایند پس از راه
 ساحل روان شد و تمامی بهیر و بنگاه را متصل بهوج دریا داشت و بملاحظه عرض
 تخلل این موانع پایی سعی در میدان مبادرت نهاد و با بجملة بمبارزت مخالفان را
 از پیش رانده بران حصارها دست یافت دران حال صاحبزاده و موسی لالی سترانش
 گشته بار ساله های محمد علی شجاع و سید حمید شیخ عمر و غیره به شکست اعدا سعی موفوره
 بجاء آوردند تا فنگیچیان و گوندازان را رجمی بحال آن لشکر نموده با نواع آتش بازی
 سر و سینه های زمین گیران می سوختند و بانداران حسب الحکم والا یک یک کس از پناه
 اشجار کیوڑه که دران نواح بسیار بود در بهیران با پرانیده بیچارگان را بهراسان و
 زیر و زبری ساختند عرض تا دوپیر آتش کا زار بر شعله کشیده هر طرف از کشته ها
 کشته ها نمودار گشتند جنرل بعد فراوان کمل و رایگان و تلف شدن اکثر مردان جنگ و اهل
 بهیر چونکه دو منزل جهاز از طرف گور لور رسیده برابر لشکر در دریا ایستادند برگردید و بقوا
 درست صفوف آراسته بطرفیکه نواب آرمیده بود در راهی شد بهر چند سوار و رساله های
 مردم بار که بدفعش سعی کردند آخر تاب حمله اش نیاورده ها کام برگشتند و ضرب گلوله های
 انگریزی اکثر مردان کاری مجروح و مقتول شدند نواب چونکه جرات سپاه خصم مشاهده
 نمود و نفست خونریزی خلاق نامنطور جناب والا بود فرمان داد که اتواب عقب کشیده

میدان وسیع بگیرند پس سپاه ناموس پرست همچنان لعل آوردند درین اثنای میر علی
رضا خان از راه ساحل دریا با جمیع سوار سپه جهانیده خواست که هنگامه رستخیز
بر سپاه خصم و اهل بهارش گرم سازد و داد ستیز در دهن گاه از جازمی گول توپ پریده
بازوی بمش شکسته از فراز مرکب بر زمین آورد و سر رشته جیات مستعارش گسخت
و ساقی قضا شر بت اجل در کامش بر بخت همراهیانش هجوم کرده خداوند نعمت خود را
در پالکی خوابانیده بحضور آوردند نواب را اگرچه از معاینه حالش وقت عظیم دست ادا تا
بمقتضای وقت بمصایرت و شکیبائی عمل کرده چپین ابرو نشد و برقع پالکی بدست
برداشته دید که شاه باز روش بیک جنبش تبسم سپهر جان پرواز کرد و از کشته شش
در حشر گاه نواب بهادر در یک کونه نشیرو داد پس همون زمان شش بصدق
سپرده روانه سرینک پٹن فرمود و تمامی لشکر و خزانه و جواهر و دیگر اسباب
و فیالش بموجب فریاد داشت حواله صاحبزاده والا قدر که حقیقه همیشه زاده اش میشد
نمود و قمرالدین خان پسرش را که به سن تمیز رسیده بود اگرچه او از طبق حرم عاصمه متولد گشته
اما لیاقت تمام و نشان سرداری داشت در حضور طلبیده بآئین تسلی بر سرش دست
باز دولت گذشته بجلعت ماتم سرفراز ساخت و نوبت و نقاره فیل و عمار می و غیره
اسباب جلوس دولت و لوازمات شوکت پدر مرحومش بر او بحال داشت و بنا بر
تر بیت و تش بدست صاحبزاده والا قدر سپرد چونکه تفرقه عظیم بحال منصوران راه
یافت در آن روز صلاح در جنگ ندیده عنان توجه بصوب نیگٹا پیشه در تافت و
لاشهای فدا یان خود را بمهر زمین سپرده مجروحان را در دولی و پلنگ برداشته
روانه ارکاٹ فرمود و رسید صاحب از همون مقام مع دست خود و چند پیادگان

به بند و بست مواضعات و قلعات متعلقه تجاور و فترت نگر دستوری یافت چون
جنرل ازان زرمگاه کامیاب برآمد باز به پیچری آمده از اینجا از راه پرموکل گده جنگل
داخل فرنگی کوه کردید و هرگز کسی جا توقف نه نمود و قزاقان جلالت شعار اطراف آن
لشکر شور زور باز پرس رنجینه ناسخ دستان رستم و اسفندیار گشتند نواب هم از
فرودگاه خود نهضت فرموده از راه تروادی و بیلپور سواد معموره تنڈی و لمرا مقرر
رایات ظفر آیات ساخته مقام فرمود اتفاقا چند سوار صطل بل برای کاه و همیه در حدود
پرموکل گده شتافتند و در باغی که از کوه یک فرسنگ فاصله داشت بکار خود اشتغال
داشتند سردار آن کوه از بالای کوه نگاه کرده چند تفنگچی را با یک جمعدار دستوری دُ
تا اواز پناه بند تالاب آن قصبه بیاباغ مذکور رسیده بران جماعه شلک پراگندگی رخت
چون آنها به خیر بودند از صدای شلک برهم خوردند و بعضی اسپان گذاشته راه رفت
سر کردند و بعضی به نیل مقصود جان بحق تسلیم نمودند جمعدار مذکور سپان آن جماعه
گرفته مراجعت بکوه نمود همین که نقیبان لشکرین خبر بمسمع شریف ملازمان حضور رسانیدند که
درین نواح یک کوه بضبط قلعداران سرکار نیامده قلعدار آنجا بحال اکثر رعایا و لشکران
تصدیع میرسانید چنانچه امر فرزند سپان پایگاه بعد گشته شدن راکبان غارت برد
به استماع این خبر نایره غضب دیری ملتب گشته سپاه کینه خواه را به تسخیر آن کوه مامور فرمود
و خود بدولت هم از اینجا حرکت کرده در میدان فرودگاه که روشن خان خیمه و خرگاه
بیاراست چون سرداران شجاع از دو جانب هجوم کرده کوه را مرکز وارد میان گرفتند
و صاحبان ظفر اثر و موسی لالی از عقب کوه سیبها پیش رانده گولند از آن شکست
حصار مامور ساختند پیادگان باوصف ریزش گلولها و تلفت جانها از پناه سنگها

صعود کرده در پائین حصار قایم شدند اگر چه در قلعه سیصد مرتبه جنگی مع اسباب زرم و ذخیره بود اما قلعه آن قلعہ شیفته حسن و جمال فاحشه نام مسلمان بود بهرام دل شکنیش منظور نمیداشت چونکه آن فاحشه را مستبد و مصر در صلح دید و زوال ازین معنی پهلوتی ساخته پامی بمیدان مردی فشر در روز دیگر آن فاحشه از روی ناز بهیچانی دست الحاح بدامن التفاتش زده گریه کنان گفت اگر اراده جنگ دارید اول مرا قتل کنید و بعضی مردم نیز درین مشورت با وی موافقت کردند پس خاطرش عزیز بود صلح کردن خواست در آن حین صوبدار یک شیخ عبدالقادر نام داشت عمده قلعه داری بدیده خود گرفته شش و نو جنگ کرد چونکه او از زخم تیر و تفنگ اهل مورچال کشته شد و روز هفتم که دیوار قلعه ریخته شده تاب مردی از دل قلعه گمان زده بود و در قلعه دست ارادت بدامن اعطت نواب زده قلعه به فدایان دولتخواه سپرد پس نواب آن کوه را بحفاظت بندگان عقیدت سرشت گذاشت و بمرمت آنجا فرمان داده سمت قلعه وند و اسی نهضت فرمود مخفی نماند که جنرل موصوف خبر محاصره پر موکل گده شنیده و در ساله چنگی موسسات رسد و سرب و باروت توپ و گلوله روانه کرد چنانچه آن مردم تا حد و دایره واک رسیده بودند بر تسخیر شدن آن قلعه واقف گشته از آنجا شبگیر زده داخل قلعه وند و اسی گشتند قلعه را استحکام داده آسودند چون نواب بدان جانب شتافت سه چهار روز مقام کرده تدبیر با بکشایش قلعہ بطور آورد و حملات دہشت انداز بکار برد سودمی نیافت و به بند و بست بعضی امور دولت که اہم ترین مہمات بود متوجہ ارکاٹ گردید و موسی لالی و سید حمید و شیخ انصر با افتتاح آن قلعه مامور گردید پس فراموش دیگر سرداران از اطراف مورچال زده اتواب قایم کرده به شکست و ریخت حصار قلعه ہمت گماشتند

چنانچه در اندک مدت دیوار هم شکسته شد و حمله های اعدا شکنجه هم بعلل آمدن این سردار
 قلعه دال زدست نه داده مردانه وار میکوشید و هر بار بدفع پورشش کنان پرداخته کامیاب
 برآمد در آن حال موسی لالی چون دید که ایام محاصره بامتداد کشید و کاری دست بسته
 بظهور نرسید و سردار قلعه بامر قلعه داری تجربه تمام دارد و دیگر سرداران بتجویز کرده چنان
 مقرر ساخت که فوجی را مثل لشکر این انگریزی آراسته از لشکر خود جدا کند و شب
 بفاصله یک منزل بر راه کرکٹ پال و چنگل پٹ بفرستد و سردار فراسیس را که در زبان
 انگریزی نوشت و خواند آن قوم مهارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور که مک
 اندرون قلعه داخل شده قلعه تفتیح سازد پس همچنان کرد و سردار مقرر را تعلیم فرمود
 کرده بدستور مرقوم وانه نمود و او خط انگریز و شوم قلعه را بدین مضمون ترقیم و تبلیغ اخت
 که من بجمعیت گران از مدراس مع سامان رسد بهر گوشمالی معاندان نامزد شده ام شما
 خبردار باشید که فردا پیش از هشت ساعت روز بر آمده داخل قلعه میشوم و غنیمت شکست
 میدهم چون خط مذکور بصحابت جوڑی هر کاره بسردار قلعه موصول گشت اگر چه مجرد وصول
 خط سردار قلعه را بتهاج روداد و بدریافت مضمون زبانی نامه بران اثار بشاشت ظاهر گردید
 اما از اسم کاتب که بران خط مرقوم بود متامل و تحیر گشت زیرا که صاحب آن نام بنابر فراهی رسد
 گاوان توپ کش بطرف سیکا کول و گنجام رفته و این معنی بسردار قلعه نیکو ظاهر شده بود بعد
 اندیشه دور و دراز بفرست که العقل نصف الکرامات واقع است
 دریافت اغلب که موسی لالی فتنه بر پا کرده و شعبده تازه برانگخته باشد پس در رد و قبول
 این معنی بود که روز دیگر آواز شلک و صدای توپ بر راسته مرقومه الصدر برخاست سردار
 قلعه بتماع آن از دور بین گاه نیز کشاد چرمی بیند که شلک با در میان دو فوج با هم متصل

می پرید و طرفین مجروحی و مقتولی بچشم دور بین مشاهده کرده نمی شود بلکه صرف صد آباروت
 بے گلوله بر می خیزد و دود و دیر هوا چتر بر می بندد تا رفع منطنه اش گشته شاہد یقین وی نمود
 و یقین داشت که قریب است پس همه جمعیت ابر بهین طرف نشاند و چند ضربه از گولها
 انگوری پر کرده مستعد داشت که جماعه مذکور غرق در سید سرداران جماعه نربانی هر کار با
 پیام فرستاد که الحمد لله ما بخیریت رسیدیم باید که باب قلعه اکنیده تا ما همو بخا آمده باشیم
 همه کلام و همه طعام شویم قلعه در جواب گفته فرستاد که جمعیت خود را بیرون قلعه
 یعنی آن طرف خندق فرود آورده تا او اگردن در و از که دیوار استحکم عقبش برداشته
 شده است و شکستن آن دیوار فرصتی می باید شما همو بخا آرام یابید القصد چون آنجماعه
 بجای مذکور بیا سود سردار قلعه بجزی آمده حرکات و سکنات لب ابریه آنها بغور
 مشاهده کرده حکم داد تا توپچیان و بند و چیان شلک با از بالای حصار ریخته دمار خیرگی
 و دماغ شبی اعمتی از روزگار آن جماعت بر آوردند چنانکه بحال سردار و سپاه تزلزل عظیم
 روداد تا آنکه به برداشتن بنادیق و دیگر اسباب فرصت نیافته فقط از جان فایز لشکر
 خود شدند غرض بفرست تمام سردار قلعه از اعدای قریب نخورده مظفر برآمد چون توانا
 خبر بے تدبیری قلعه کشائی و نهزیمیت لشکریان خود استماع فرمود خشم آلود گشته فرسای را
 با دیگر سرداران مع فوج بمضبوط طلب داشت و محاصره سوار اطراف آن قلعه بود

کیفیت رسیدن فوج از صوبه بنگاله به دراس و کوچیدن جنرل کوٹ
 بقصد بردن رسد به قلعه رای و یلور و تعرضات نواب بهادر واقع
 شدن جنگ با و دوبار معاودت کردن جنرل موصوف به دراس

و آخر رسانیدن رسد کرت اولی و فتح کردن انگریران قلعه چیتورا و
وقایع جنگ فراح سونگر و تراپسور و گشتن میندار کالستری بمراج
از نواب بهادر و تاراج کردن صاحبزاده فوج انگریز را در سوادپانیلو
متعلقه تجاوز مع دیگر کیفیات روداد سن یکم از یکصد و دوشش جبری انگر

هرگاه که جنرل کوٹ بعد جنگ محمود بنده مراجعت بمدراس نمود از بنگاله جمعیت شایسته
یعنی پنج هزار جوان بار و دو رساله فرنگیان با ساز و سامان اعدا کش و گاوان توپ کش
و خزانه مع شصت هفتاد کشتی پر غله رسید جنرل موصوف عجب عجیبی بکثرت فوج
بهم رسانده لشکر بسیار است از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی را همراه خود گرفته
بعزم رسانیدن رسد بقلعه رامی و یلور از راه تر و الور طاهر خانی مانند پلنگ شکار جو
پیش از جنگ گردید طلایه اران خبر کوچ جنرل نواب بهادر که رونق نجیش بلاد و سیور و
وال پندل بود رسانیدند از انجا مع لشکر توپخانه از راه کنداپور عرف کاویری پاک
ید انجا نبضت فرمود و جنرال پیش از آنکه مقابل با عساکر نصرت ماثرو دهر از تر و الور
شبگیر بازده در سواد شمالی معرکه گاه کر بل بیل فرار سیده مقام کرد و دیگر چونکه شیر
فلک ربه کوالب ابیک حمله فرو برده بادهان و پنجه خون آلود از صحرائی مشرق برآمد جنرل
از جای پیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عرصین رسید همچون زمان فدائیان لشکرنواب
باسمنده ان باد پیا انگیرا کرده دل از مستی خویش بیگانه بر داشت و پیش مستعد شده هنگامه
آرد دیدند و درین مصاف که از حین طلوع شمس تا دو پاس نوایر دشمن سوزی علی الاطلاق
گرما التهاب بوده چه صواعق محرقه که زبان زبان بنده و در اظهار حجت سوختن درازنداشت

و چه بوارق خاطفه که سیرانند از ی توپ بخمرن هستی خسان بیچار خنده نرد و صبا خبر اده
از طرقت میمنه آهنگ ستیز روز اخیر نموده تفرقه تمام در اهل بهیر و سپاه چند اول فرنگ انداخت
و هزار بار دوزن راته تیغ و تیر کرده یک حمله متفرق و گریزان ساخت و بعضی از سر گرد پا
فرنگ نیز پای مروی بکار برده بی محابه جرات سعی کردند و بر سر آن لشکر انبوه بی سرو پا
تاخته بجهت بازی سوزانند و به دو انگیزی هلاک از پیش رانند و القصد سر داران فرنگ
بغور مدافعت عارضی آن خاص نوع سافل در عرض گاه عام خوشحال و شادان مقام
آنها قیام کردند چونکه درین زد و خورد اکثر سامان رسد غلات پامال سم ستوران عساکر
فیروزی گردید و بهر ساندن آن ضرور بود معاودت بمدراس نمودند و بگرداوری زاد
و مواد مهم جدید اشتغال ورزیدند و مرت بعد اخیری همسیرین نمط پای مردانگی بر اده قصد
اول نهاده راهی شدند و در میدان تریلپور مجادله و مقابله با دلیران حیدری واقع شد

تبیینش به هیئت مجموعی این است نظم

کمر بسته بر کین بهم خاستند
دران سوی گردان رستم نهاد
بخون ریز می یکد گراختند
ممیز نشد از دوش کز گاه
دو سیلاب رنگین خون بختند
لش سر کشان را سر انداختند
تپ و لرزه ازان شعله گرفت شرق
که بر شش حبت اده را آتش نشان

دوشکر مقابل بر آراستند
ازین سویلان غضنفر نژاد
دورایت به هیجا بر افراشتند
چنان مجتمع گشته با هم سپاه
به تیغ و رمان بسکه آهینختند
چو شمشیر بر مغفر انداختند
ز میخ عروسک برون جبت برق
ز بس گوله گردید آتش نشان

شدی هستی کینه خواهان تلف
سپیدی ز بخت بدشان رسید

هر آن گوله کو آمدی از بدست
سیاهی ز سیاهی اعداد مید

ازین طرف مستان خمخانه تهو به کیف و کم تکلیف نشای سر بازی از شعور بیگانه و
از ان سوشیران بیشه شجاعت به پیش و کم با پیشه پیش دستی آشنا گاهی از اینجا به مرز
از گوله خارج آهنگ گوله ساز پرده سخت جانی سوختگان میشد و گاهی از ان صوب
بر هم شکنی نستان سنان و سنبستان تیر اجل پیکان بقانون صدای موسیقا
زخمه زن تالفس ناله پرداز سینه های زخمی سپوختگان میگردید چون آن نوبت نیز از
هیچ جانب تقصیری و تفریطی واقع نشد و کار از آن خصمین از هر قسم فنون جنگ آوری
علی السویه بمنزله ان معادلت و مقاومت راست آمد با این تر زلز عظیم در لشکر انگریز و داد
چنانکه گوله توپ از ان طرف رسیده پای ترد و کرنل سٹوٹ بهادر شکسته سپه سالار لشکر
در تشویش انداخت علاوه بر بحال آنکه از صدمه گوله دیگر اسپ خاص سیف الملک
از پا در آمد و دل دلاوری و و پاره گردید الحاصل در آن حال شب بر سر دست آمده
جهان را تیره و تاریک و جنگ دوشیر دلیر موقوف گردانید سپه سردار لشکر انگریز از ان شب
بصد فکر و کاوش بروز آورده صبحی بآین درست از ان مقام کوچیده خود را باز بسر حد
تروالور رسانید و سیف الملک سایه پرور و جنگ نادیده را که بصدمه گوله هول زده
گرفتار تب و لرزه گردیده بود سلامت به پدر رسانید بعد از آنکه لشکر انگریز فائز تروالور
شد نواب از اینجا کوچیده رونق بخش شهر ارکاٹ و بحسب دلخواه امور نظم و نسق اینجا
گردید و بعد ازین اوقات جو سیس حضور خبر آمد جهازات فرانس یعنی عبور موسی بهوسی سپه سالار
فرانسیس و ساخنه لشکر انگریز که از ترچنا پالی و تجاور جمع شده تفتیح قلعه ناک پٹن و بسیم

ولند نیز آنجا شتافتن بود یک یک معروض شد شتند مخفی نماند چون پیشتر نواب بھادر
 با سپاه و حشم متوجه نواح تجاور بود و ولند نیز ناگ پٹن فی الفور کس بحضور فیض گنج فرستاد
 راه مصداقت و موافقت درست ساخته مطمع و منقاد گشت نواب بعد از تمهید قواعد
 عموم در مقام خاطر دارش آمده آلات و ادوات جنگ یعنی توپ و بندوق و لوازم
 آن صندوقی در صندوق و دیگر سامان ضرور از متسم بلور و جزان بقیمت لایق از و کثرت
 و دو هزار پیاده احشام بکوک اور وانه فرمود هر گاه جنرل کوٹ عازم مدراس شد نواب
 ہم در قلعہ تیرکاٹ پلی و شا کوٹ و کاٹ منیار کوڑی فوجی قویدل دشتہ بتعاقب لشکر جنرل
 معز الیہ متوجه این نواح گردید سرداران ترحنا پلی و تجاور حسب کم کوزر بنبر مدراس بعد
 اثبات تقصیر پذیر چونکہ او بحضور سامان جنگی گذرانیده بود و لہذا ہی پنج شش ہزار
 سپاہی و اتواب گران سنگ در تاختہ تلچہ پٹن مذکور امحاصرہ کردہی بیشتر کشتایش
 آن حصار بعل می آورند و ہر چند در صد و منع زرم و سپردن قلعہ بہ صلح بنصایح پیشین آمد
 پیام شان مفید نفی تا کار بدان انجامید کہ حارس قلعہ دال زہستی خویش بر دشتہ با سپاہ
 خود و پیادگان مدد حق مردانگی و دلاوری ادا میکرد در ان اثنا جنرل منرو کہ از ایام معطوف
 کردن عمان غریمت از سواد گنجی بعد بر ہم خوردن جمعیت کرنل ہیلی ذخیل کار کمپنی نہ شدہ
 خانہ نشین بود حالیا بر حسب صلاح و صواب بدید جنرل کوٹ باد و صد فرنگی و سواری جہاز متوجه
 انصوب گردید و بعد از دہ روز بعد تلف ہزار ہا مرد طرفین قلعہ مذکور فتح کردہ مع اسیران آنجا
 باز از راہ دریامراجعت بمدراس نمودہ بود سید صاحب سپہ سالار اگرچہ بکوک ولند نیز جہد بلیغ
 نمود اما فتحیاب نگردید پس از ان کرنل برکنہڈ بچار ہزار مردم بار و ہفت ضرب توپ و چند
 سوار ترپ از طرفین پٹن مذکور بعد بند و بست آنجا برگشتہ چونکہ آن میدان از وجود شیران

جہات گرد خالی دید بطرف کاری کل و تلنگواری رسیدہ بود کہ صاحبزادہ اعدا شکن با
 بہادران شیر افکن نظامت آن طرف دستوری یافتہ مانند تیرے کہ از زہر جستمہ بر سر پد
 میرسد پرتزول بدان بلاد انداخت کرنل مذکور از انتشار خبر آمد جہازات فراسیسج اعانت
 نواب بہادر تجاور آمدہ بغرم حراست قلعہ کوڑلور مبادا کہ فراسیس در آنجا عبور نماید
 پیشتر کوچید و در سواد پناہیلور کہ شرقی تعلقہ مکرن بر کنار جوی کورم واقع شدہ در باغ
 نار جیلی فرود آمدہ بود کہ طلایہ داران مفصل بین ساختہ مسبا مع صاحبزادہ رسانیدند تا
 آن شیر میدان شجاعت بر سر اغش دودیدہ شباشب گرد باغ مذکور طلایہ حاضر داشتہ
 مستعد بود صبحی چونکہ سردار مسطور ظہور کوچ نواخت صاحبزادہ از دو جانب بہ توپ اندازی
 فرمان داد پس گولند از ان چنان شست اندازی نمودند کہ تا اجتماع آن مردم از
 صدمات شکست درختان نار جیل نصف مجتہش پامال حوادث مرگ گردید باجمہ بعد
 صفوف آرائی زرم مع اتواب در میدان آمدہ یک دو ساعت داد مردانگی چون عبور
 از اطراف آن محل صدیم و خطر داشت و شخص خیال سلامت و امنیت از آنجا بفرستگما
 شتافت از کردار خود پشیمان گشتہ دیری کہ نہرا کہ در آنجا بود مستطہر خود ساختہ آسود و ستر
 تا مسنامی سردار سوار از یک طرف برفشون نصرت مشحون زدہ ہر دانگی راہ تجاور سر کرد و لیران
 پایگاہ تعاقبش تاختہ چند سوار را مع اسپ سلاح ایشان اسیر کردہ آوردند و سید غفار صوبدار
 ہم ہمون روز دستگیر شد القصہ سپاہ نصرت شعار بضر اتواب یوار ویر شکستہ پناہ
 گرفتگان را بے پناہ کردہ وقف تیغ بیدریغ ساختند و احدی را زندہ از جان نگذاشتند تا صبح
 ظفر آمادہ جمع اثاثہ و سامان آنہا برداشتہ از راہ لعل پٹھیہ بکوڑلور رسیدہ عربی قلعہ فاصلہ
 یک فرسنگ مسرود آمدہ بود کہ جہازات فراسیس در تقرر لنگر فایز شدہ استاد سپہ سالار

فرانسس لقب بعد از انگریز پیغام سپرد قلعہ فرستاد و حارس قلعہ جنگ مناسب وقت ندیده
فریاد داشت اسباب و آلات احزاب جزو کل تفصیل ذرہ بہ ذرہ نزد سپہ سالار موصوف
فرستاده رسیدش گرفت و خود حسب الحکمش سپاری کشتی بار اہی شدہ بر قلعہ صدنگ
پٹن کہ در استجارت ولندیز بود فرود آمد اتفاقاً سرداری باد و صد مردم بارود و ضرب توپ
و چیزی اسباب جنگ بغیر نم تسمی آن قلعہ از قلعہ چنگل پٹ رسیدہ بود ہر دو اتفاق
کردہ فزنگی آنجا کہ ارادہ جنگ نہ داشت بمیلج با خود گرفتہ و قلعہ را شکستہ باز بہ چنگل پٹ
مراجعت کردند چون سپہ سالار مذکور مع جمعیت خود کہ چہار ہزار سپاہ اہل لایت بودند
در حصار گور لور فرود آمد صاحبزادہ بعد دور از سپہ سالار مسطور ملاقات کردہ تجدیدانی
اتحاد دنیوی مستحکم ساخت فرمود میباید کہ زود با سپاہ خونخوار و شمشیر و گذار متوجہ
گشتہ مدد و معاون با باشند تا سہل تر بہ جمع و جمع اہل نفاق و خلاف پرداختہ ہر یک
بیلاد قلم و خولیش مراجعت نمایم سپہ سالار مذکور کسل آہ دریا و بی تیاری سایر ادوات
رزم و پر خاش را وسیلہ ساختہ چندی مہلت خواست و نواب ہم از رسیدن فرانسس
بہ گور لور بموجب قرار داد و ملاقات صاحبزادہ والا نژاد آن و ترغیب تحریر در دفع
اہل فساد و عناد آگہی یافتہ سمت بیلو بر راہ گور لور رونق افزا شدہ بود کہ صاحبزادہ فائدہ
حضور شدہ مہلت خواستن فرانسس دیگر کیفیت مشروحاً معروض داشت آنجناب بالا
چند راس گاؤ توپ کش مع دیگر سامان ضروریش دانہ داشتہ مراجعت بطرف ارکا
فرمود و بمبوکلان نواحی و یلور مجدداً فرمان از دیادتنگ عیشی ساکنان معمورہ خراب نمیش
صد دریافت تا محاصران آنجا علی الدوام بر سر رودخانہ یعنی خندق و مسافتات قریب
کہ از مضافات قلعہ بود بقرنیہ طلایہ استحضار داشتند چنانکہ مؤضعیف ببردن دانہ دغلہ

بمستقر خود از بردن مجال نبود و طایری با گوشت طعمہ خود بعلت بیم جان از بالائے
 برقند از ان آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایام معدود چندان قحط در ان خرابہ وی
 داد کہ از نایابی قوت و افراط ناداری آشوب شهر بمضمون شهر آشوب مطابق افتاد
 و قحط اجناس غلہ و غم و غصہ عدم ساز و برگ و پاس سامان قوت معاش مردم شد یعنی
 بقالان شهر بسودای تہی دستی سود خود در زیان انداختن سنگ و میز ان یزدتنبولیان
 از بے برگی بجان سپاری دست از ورق گردانی ساز و برگ زندگی بیڑہ چون بیڑہ پان
 پر داشتند و طبلخ بہ بینوائی نان در شکم تنور نیافتہ خبر آتش جوع در نور شکم نتافتہ و زر گراز
 بے زری با ضبط نفس ساختہ لعوض گذارش ز در بولتہ ہر دم جان خود را گداحتہ حداد از سر و
 مہرئی روزگار آہن مراد در کورہ آرزوی سرودیدہ شیوہ دست بہ سینہ زدن چون سندان^{۲۳۱۶}
 بر تپک برگزیدہ و مسکرتبنای برنج برنج سفر افتادہ ترہ فروش از نایابی آبروی سبہ بختی دست
 از ترہات سنجی بر بستہ سر خود چون کدوی ہمغز شکستہ و قصاب بہ بے پایگی دشنہ برگلو
 آورده دوکان خود فروشی مسلخہ واکردہ و صقلیہ بکردار فتان خود را سرگردان نمودہ آخر بمقتلہ
 صبر زنگ کلفت دل زدودہ و حجام حاصل مو تراشی یک سرودر بساط محقر خود ندیدہ بسان پیکر
 آیینہ سراسر چشم حیران گردیدہ و صباغ از شرم بے رنگی و شور بختی زنگ سرشک ارغوانی از پردہ
 دیدہ پرخیمہ آب چہرہ معصف چون زرد آب فرو ریخت و عصار چون کاوش ہمہ روز بکاوش
 جگر و کاوش دل بکار گاہ گردشہ میگردید کجہ داری روغن چراغ در شبستان تیرہ روزی او
 نمی نمود و باورچی بہ طمع خام ہوس بخت طعام زنگ از تہ دیگ می تراشید و بغقان ناداری
 دماغ قناعت می خمر شید المرام اکثری نہایت طعان بے استقامت چون کشتی طوفانی در وسط
 ہلاک افتادند ازین علت جوق جوق از دایرہ آن مہملکہ بیرون جہت بند و بہر ناحیہ کہ توہم سلامت

و همون شان کشته راه خود با پیش گرفتند و برخی بسرخوشی باده بی خماران مَعَ الْعَسْرِ سِرّاً
 نشسته بهت رسایافته عاقبت همان مضیق را توشه عافیت پنداشتند و بنیل کرم کریم
 مطلق که قاضی الحاجات و کافی الملمات است تشبث نمودند و درحینیکه هلال سلخ
 شهر شوال بر مطلع شام غره ذی قعدہ نمایان شد فرستاده کرنل ویلور که مہام حکومت
 انجا بوسی مستحکم بود انگشت نمای خاص عام اہل مدرسہ کردید و از احوال زار و نزار
 منحنیان قلعه ویلور اشارت بہا کرد کہ از چند ماہ درین سال غره زاید النور طلعت روشن
 جبینان آنجا بہا محاق روز تبرا انقلاب سال و ماہ تحت الشعاع آمدہ و بیاض روز منخسفان
 تیرہ تحت سیاه تر از شبہای دیجور گشته جنرل کوٹ از معاینہ اینحال تنگ عیش گردیدہ
 چارہ کار در ماند و آن فرستادہ دل از دست دادہ را با بد قہ بشاشت قدوم شکر
 باز براند و خود پس از اتفاق راہ ویلور سر کرد تا رفتہ رفتہ از پناہ جنگل نا کلا پور و سولنگر
 و کوہستان چتور قلچہ چتور را کہ ساکنان و محافظان آنجا خبر تا حقن جنرل موصوف با بیت
 شنیدہ پیش از ورود لشکرش تلوعہ خالی کردہ پناہ کوہستان بر دہہ بود مذ مفتوح کردہ بود
 نواب بہادر بقلاد زمی بہت و توفیق با تمامہ جنود بیباک و سفاک برگرد آن گروہ پر شکوہ
 برآمد بغبنوانی کہ کوی بحر محیط با تلام امواج بطوفان کاری لنگرزدگان کشتی با شکوہ متصادم
 کردیدہ یا ابری گرانبار با صواعق عزم جدال با کوہ پر تمکین و ہوش یعنی قوم تہور خوش بر سر پہ
 و از غریب ابر توپ و خندیدن برق بندوق و تند می باد مخالف بان سبیلہ نامی اہل
 زمین می لرزید و دلہای وحوش و بیاع و راغوش طاقت می طپید بلکہ از دند نہ این صدمہ
 با کرو فرکش اہل آسمان کرمی کشت و فغان شورش فواج بقدر تلام امواج ازین
 کاخ لاجوردی می گذشت تا جنرل کوٹ درین کوفت و کوہ و فتنہ و آشوب ناخوب

افغان و خیزان بدستاری استقامت و مددگاری همت بویور رسید نظام هر شهرت
 به اصل مراجعت لشکر انگریز به سمت ارکاٹ بغرم تسخیر قلعه اسباب نژیانی پشیمان لشکر ناکام
 مدعیان بر خلاف داعیه شان گردیده بودند نواب بهادر بجزرم و احتیاط توزیع افواج بطرف
 ارکاٹ ارتباط بخشید عینی سید حمید و شیخ نصر موسی لالی را با جمعیت آنها بخواست ارکاٹ
 رخصت فرمود و میر صادق را نیز بحفظ و حرست قلعه مستقل گردانید و کریم صاحب بچار هزار
 سوار و دو هزار پیاده بطرف مدراس بنا بر اینکه راه رسد غلات و کومک لشکر خصم مسدود سازد
 نامزد نمود و بعد چندی چون جنرل کوٹ عمان غرمت بسوی مدراس که معاد او بود از راهی
 که آمده بود و معطوف ساخت نواب بهادر بر کشتن لشکر انگریز مقتنم شمرده باراده مقاومت
 باز بر فقای آنها تاخت و همچو بازی بصید می رخ بال پرواز کشود چندی آنکه در آنست در
 هوای امکان بچنکل تعارض زد و برد نمود تا آنکه سپاه انگریز بمنع اقدام مخالف ملاذی
 منیع و بلجای رفیع از کوستان سواد سو لنگر بدست مجال استقامت پدید می دران
 محل قامت و زید و روز کوچ لشکر مبارزان مضمار سربازی و سربازان معرکه یک تازی عینی
 سپاه فیروزی با طهارت و دات شایسته و ابراز مجاہدت بالیسته فرد می یافتند توپچیان حیدر بر سر راه لشکر
 معاندان توپچاز نصب کرده آتش کارزار و شعله پیکار بر افروختند و مرداران تفنگ و پیادای اششام خون
 اششام نایره پر خاش مرزم را بد تفنگ بان مشتعل ساخته جمع کثیر را دست بدست در سوختند با این در آن روز
 اهل فرنگ استیلا آوردند و زمیندار کالستری و بمرج عقد موافقت نواب طفرانتساب
 کیستند و آبروی مرافقت و وفار رخیته بد ریافت وقت فرصت از عرصه معرکه بپلوتی
 کرده به لشکر انگریز ملحق و متصل و برسانیدن سامان رسد بلشکرش متکفل شدند و هیچ
 پروری نظام سمتان خود را نکردند سپاه موصوف دران حال را می زد که قتل

درین زمین خالی از ارتکاب الوت مصاعب و صنوف متاع غنیمت پس پاره از بهر خود
 با جمعی قلیل زمینداران مذکور در پناه جبال شامخه و اشجار مترکمه نواح بمراج پال کرده خود
 با سایر فوج به سمت مدراس معاودت نمود و نواب بهادر بخش سرراغ راه خفی و احوال کوچه
 و دشت پرداخته شبانهگاه بر سر اجل گرفتگان بهیتراخته مهم ایشان با انجام رسانید و چند از
 اسپ و فیل و شتر و خیمه و خرگاه و سواران و توپهای گران سنگ بسیاری از بند و ق و تفنگ
 غنیمت کرد و همدین روز با تاراج تعلقات کالستری و بمراج فرمان داد و هر چه که از
 غنائم آنجا هم از فیل و شتر و اسپ و بقرات گجراتی و جویش پر واری و غیر آن مویشی
 بیشمار بدتشل فتاد جنس دی آن بمساکین شهر و لشکر تصدق کرد و جید آن بازارها
 در آورد و همدین ایام بصلابتی که دوام دست بسته خدشش بوده است قلعچه چپو
 بیک حمله بار دیگر از دست کسان انگریز بود و جوق جوق قوم فرنگ از اسیران
 عرصات جنگ نوبت نبوت به بالا گهاٹ راندند

ذکر بازرس بدین جنرل کوٹ به قلعه رامی و یلور واقع شدن
 جنگها فیما بین هر دو لشکر در میدان معرکه گاه پیشین نواح آرینی و
 معاودت جنرل کوٹ باز به مدراس فساد انگریزی انگریزان بند
 بمبتی بطرف کورک و کلیکوٹ باتفاق نایاران مفرور و سناخته
 انتقال جنرل موصوف روداد سن الیه آنکه

بسکه صیت جلالت نواب بهادر بمسامع مجامع هندوستان رسیده بود در هر قلمروی
 بهر محفل از وقایع تفتیح کز نامک پایان گهاٹ دستا نهان بر زبانها میرفت و رؤس

مدعیان دولت خدا دادیکسر سرنجیوب حرمان و خمول می کشیدند و مجال مقاومت از
 اقران و امثال منتفی می گشت انگیزان مدراس شسته تا زجر اصل غارت بهیر لشکر و تاراجی
 ملک میند اران صدر و جوق گران تر نواح تجاور از شروی و سواس تمام گرفتند
 و مشاورت آنها ز بهار خصت خروج از دیار شان نمی داد و بوسه عدم رسد غله
 اندیشه مقاتله بی محابا و مجادله بی تحاشا در خواطر آنها متکمن گشته از آهنگ مبارزت
 ممنوع و متعذر میداشت که درین هنگام نوشته از ویلور باز رسید که مطنج سکنای ویلور
 بل گلخن سرداران فرنگ و تنورشکهای اهل جنگ با نفاس سردشان خنک تر از باد
 شبگیر و کزند تر از کوه زمهریر گردیده از نایابی قوت سیر و نیم سیر طمع شان از منای زندگی
 سیر و مردمان قلع و لبعی و تلاش برنج و از زن قاصد همت و نارسا تر از زن شده اند خیل
 کوٹ بقصدیق و افعه استملاک آنها رسد گرانبار برداشت و بار دیگر بر قاعده مضبوط
 ربط لشکر داد و وقم لقطع مسافت پر مخالفت که محمل کونه احتمالات آفت بود بر راه نهادن
 چون متصل به ویلور بمصافت پیشین و عریده کاه نخستین رسید همان حوادث زمانه اش
 در پیش آمد و همچنان برق کاه از شعله بلا بالا برافروخت و خرمن هوس زندگانی لخته از
 بوالهوسان طرفین بسوخت ترک فلک بجولان خنک و وزنگ انقلاب بید رنگ دران
 مصافت کردی از زمین برانگیخت به تیغ بازی بیدریغ بران سرزمین خون بسیاری از
 قاتل و اسیر و ریخت مقارن این حال جمعی از لشکر فرنگ بسان مرد میدان مبارزت
 دران زرمگاه محشر نشان بدافعت خصم کمر همت چست بر لبست چون نر اود هر درین
 بازی سر بازی مهر پیش دست فرنگیان از بندر ششدر بیچارگی برون آورده شش
 جد و جهد شان بر مراد شست و به تحل خپدین برج و مرج به قلعه ویلور در پیوستند و لغا

اقوات عزیز الوجود که از بدایع اتفاقات بوده باهل آن مودی نمودند و روزی چند تعب کوفت و کسل راه همونجا برآسودند چون خبر خروج لشکر انگریز بطرف دهبوی گذه و آرنی در شکر نواب انتشار یافته بود صاحبزاده طفرمند با فوج نصرت پیوند حسب الحکم غری آرنی خیمه خرگاه آراسته خود بدولت سواد دهبوی گذه را محل نزول ریات ساخته بود مخفی مانند که بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شجاع را به تهمت اغماض و پشت دادن هنگام جوت دشمن شکنی از حکومت و سرداری سپاه مغرول کرده یک سپ سوار می همراه رکاب طفرانتساب داشته بود و همدین روز با بنجارهای لشکر فیوزی بر چهار پنج هزار اس گاوغله برداشته از راه آرنی بارکات میرفتند سپه سالار لشکر انگریز با اطلاع این معنی فوجی را از گهاٹ گنم واری عبور کنانیده بر سر سراغ بنجار با فرستاد چنانچه سرداران فوج شبگیر زده آنها را یک شلک پریشان ساخته همه راس پرغله را رانیده می برد صاحبزاده خبردار گردیده با چند دلیران تعاقب نموده دوسه هزار راس از ان گروه مستخلص گردانیده واز پیادهای تفنگچی و کماندار راه گهاٹ چنانکه دیگر بار عبور آنها نشود بربسته حسب الحکم حضور بطرف چنبار گذه مضرب خیام فرمود و هر روز در اطراف کیلاس گذه و لشکر انگریز سوار نموده به شکست دولت اعدا تدبیرهای نمود و روزی از طرف و انبساطی و انبور گذه غلات رسد به لشکر صاحبزاده از راه پلی گنده و بلنچپومی آمد سرداری از لشکر انگریز تا چهار صد تفنگچی بر عزم برگردانیدن رسد دوسه فرسنگ راه در تاخت طلایه داران آگهی یافته بصاحبزاده خبر کردند تا او همون زمان چون گرسنه در تاخته بز و سر پنجه دلاوری عبرت مشیت بربران جامعه انداخته همه ازنده اسیر کرد و اکثر ایشان را دست و پایی بریده گذاشت بعد یک ماه سپاه موصوف لشکر آراسته از راه چنبار گذه بطرف دهبوی گذه برآمد نواب بهادر مینیه و سپه

و قلب بفدایان ناموس پرست سپرد و بیزنگاه را از خود جدا کرده با چند دلیران رستم توان

و آتشخانه عدو بر این مستعد بجنگ گردید نظم

روان گشت لشکر چو ابر سیاه
بباریدن تیراله های فتن
برانگیخت چون سیل خارا شکاف
سنان چون شر آتش افروز تر

چو غریب کوس حیل سپاه
سوی وادی خصم شد قطره زن
بطوفان دشمن کشی در مصاف
بشمشیر چون برق جان سوز تر

چون شرریزی توپ و بندوق بهنگامه زرم گرم کرد و نواب در باغی زیر درختی برکزی
جلوس فرموده ملاحظه آتین جنگ جان سپاران می نمود و کمندان مغرول هم به پناه
تنه درختی استاده بود اتفاقاً قضیه جنگ منعکس گردید چه نسیم فیروزی بر پرچم ریایات
انگریزی وزیدن گرفت چنانکه حملاتش شیرازه مجموعه پیش آهنگان حیدری از هم سخت
و اوراست طرف باغ ندکور مانند گرد باد طوفان صولت رنجت بوتوقع این واقع نواب
سرداران و نجشیان خود را فرمان داد تا کار گذاران امور محاربه توپخانه از پناه باغ بر کشیده
بر عقب لشکر انگریز آماده ساختند و تفنگچیان و کمانداران از میمنه و میسره بست اندازی
اشتغال ورزیدند و خود بدولت هم پاره برق پاره سواری خاص و بر و طلبید کمندان پنج کور
از پامی درخت صدای برداشت و گفت که وقت مرد آزمانی همین است نواب نظر کیمیا اثر
با نطرف دوخته ملاحظه فرمود و بهنم کرده سواری موقوف نمود و سواران خاص کوتل
و دلیران فولاد پوش را بدفع سپاه خصم مامور کرد و فیلمان تنومند را بسلاح گوناگون ارسته
پیش رو خدی کشید تا غازیان شیر سریت دست تهور به تیغ و کمان و نیزه برده انبوه
کنش را براه عدم فرستادند باین سپاه انگریز و سواران خود را زده داده به تفنگ و سنان و بیکلمه

آتش نشان ابواب آفت بلا بر روی مخالفان کشاده صحن معرکه گاه ما بخون و دایان
 کازار ساختند در آن حال صاحبزاده و دیگر سرداران هر چند عرض می نمودند که اقامت حضرت
 در اینجا هرگز مناسب نیست که غنیم بجز است تمام نزدیک سیده است اگر چه غازیان موس
 آشنا بدفعش همه بلیغ نموده اکثر با معرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشتگان طرفین زمین
 رزم سیر گشته امید که ناره غضب حیدری را بر لال رحم انطفاء بخشند چو که ابواب هرگز
 از جای خود حرکت ننمود و سدی دیگر از تفنگچیان و کمانداران و خبرال برداران بر رو
 کشیده آسود و دولتخواهان لا علاج شده کمنده ان شیخ را به اندرز و چشم نمائی هراسان و
 مضطرب ساخته آوردند تا او مرد جا بنار دست بسته بر پای مبارک افتاد و عرض کرد
 که حضرت سوار شوید و این باغ ویران را بوم و زاغ باز گذارید یک امروز در ساحت آرنی
 ماهیچه رایت طفر آیت با وج مهر و ماه رسانید انشاء الله تعالی فردا غنیم را چنان نهر میت
 داده شود که تا قیامت نشان بستیش دیگر کسی باز نجوید پس ابواب سوار شده متوجه
 آرنی گردید الحق ناز برداری و خاطر داری مرد شیخ بر صاحب دولتان ذی شوکت همچنان
 لازم و واجب است فی الجمله که ان مذکور از اینجا تنها اسپ همانده مانند برق در خرمن صفوف
 غنیم خزید و با وصف ریش هزار تیر و تفنگ طنبور نوازی و علم برداری را به تیغ خار شگفت
 از هم گذرانیده با آنکه تیری از تفنگ پریشانی شجاعت نشانی و نوک از سنان بر بازوی
 صلابت تراز و خورده بود علم انگریزی گرفت حاضر حضور گردید و علم را بنذر ملازمان والا
 گذاشته بزبان بی ریاء عرض کرد که کار بی جراتان چنین است پس در جایزه آن هزاران آفرین
 و تحسین یافته از پیک گران بها و خلعت فاخره با کمرهای مرصع و مال مروارید و دو شالاه
 مسرور گردید و به بحالی منصب حکومت فوج نیز سر افتخار برافراشت بدفع غنیمت برگماشت

القصه چون نواب بساحت آرنی مقام فرمود و سپه لار موصوف برد هو بی گداه آن روز فرود
 آمده روز دیگر از آنجا کوچید و به تحمل انواع صعوبات که سپاه منصور از اطراف هجوم آورده
 کوشش مستمانه بعمل می آوردند و از قزولی و بان پرانی پایی قرار و ثبات اهل انفاق از
 جامی ربودند بعلی آباد رسید چونکه خبرل سواد علی آباد را مضرب خیام نمود نواب دانست علیکه
 اراده اش طرف کماط چنکم و بار محل باشد یا از پناه کوه و جنگل عزم رچنایی دارد پس
 خود بدولت از مقام آرنی کوچید و بطرف باگ مار پیته رایت نصرت برافراخت و قزاقان
 و باندان را بمعافی غارت اشاره ساخت تا آنها بمتابیه سحاب بر سر معاندان بختند
 و قطرات تیر و بان بر اطراف آن لشکر باریده شور طغیان طوفان برانگیختند و اکثر مرد
 وزن بگال و سامریان کرناک راع گاوان و شتران پر بار به بندگی و اسیر آوردند
 چنانکه تمام لشکرش زیر و زیر گشته پناه ساحل جوی ائو منکم گرفت و تا شام بهو بخا آرمید
 و شبانگاه پیشتر راهی شده بر پیش منقله حیدری که بجانب آرنی احتیاطا چند ساله تفنگچی با
 چهار ضرب توپ همراه گرفته بودند و شب پرده غفلت و ناکامی بر سر روی جسارت آنها
 فرو رفته بود یکایک شنجون زده دو ضرب توپ گرفت و از انجمل از جماعت حیدر علی بیگ
 رساله دار که در آنوقت پیش آهنگ شده با سپاه خصم در آویخت حرب عظیم و داده مردم کثیر مقتول
 و مجروح گشتند و دیگران از ان جنگ کناره کشیدند در همین فرصت سپه سالار انگریز عازم
 پیشتر گردید و قلعه آرنی را احاطه نموده در معرض تفتیش پایی ثبات در نهاد چونکه رساله های
 انگریزی کوشش جمیل و تردد و موفوره بظهور رسانیده شکست نان تا دروازه قلعه رسیدند
 قلعه را آنجا که سدی امام نام داشت سعی رستمانه بدفع اعدا ظاهر ساخته از زیرش توپ
 بندوق و جزال و حقه آتشبار و سنگهای سرکوب حمله کنان را برگردانید بلکه خود با چند

شمشیر نان جانباز از راه دریچه بیرون شتافته کارزاری نمود که دستا نهایی جرات تم
 و اسفندیار در پیش آن منسوخ گردید و جوی خون از آن معرکه گاه روان گشت لقصه پیدار
 موصوف هم از روی انصاف برد لاوری و جانبازی شان آفرینا خوانده بغتتا
 برگشت و بلا توقف راه قلعه وندو اسی سر کرد اگر چه نواب تعاقبش در تاخت امانست
 وقت اعدا شکنه نیافت بنا برین در میدان ترو اتور مقام نمود سپه سالار موصوف بعد
 دو روز از وندو اسی کو چیده بهداس راهی گردید و نواب از آنجا بصوب ترمی نهضت کرده
 چهاونی فرمود و بهدر آن سال فوجداران ترجیا پالی و تجا و رجوق جوق سپاهی را بمواضعات
 و قریات کو میتور و پال گهاٹ و دژ کل و غیره فرستاده غلات و مواشی می طلبیدند و رعایا
 و برایای آن اضلاع خراب و هلاک می شدند بعضی از عبید او ثمان و اصنام آن مقام در مساجد
 و مساکن اهل سلام آتش غارت و تاراجی افروخته اعلام شور و شر برافراشتند و انگیزان بتدر
 سورت و بمبئی از راه دریاهازات بسواحل اضلاع کلکیوٹ و لچیری رسانیده با اتفاق قوم
 نایما ران ریشہ فساد و عناد تا تعلقه کوٹک که کی از فسحت آباد قمر و نواب بهادر بودند و این بدو
 دست تدبیر و تصرف در بیشتر محال اطرافش در انداختند و باختیار شیوه بر اندازی خانه محوش
 پرداختند و درین ضمن فرصت غنیمت دانسته نایما رو و پلہ های پالکهاٹ هم جاده انحراف
 پیموده سر نخوت و پوچ برافراشتند و فوجی انگیز را از مدہرا طلبیدہ شته در ازار و خونریزی خلق
 اللہ میکوشیدند نواب بهادر بدریافت این وقایع احوال و حوادث اختلال فوج سنگینه
 به سپہ سالاری صاحبزادہ والا تبار تہور نشان بچہ استیصال تدبیر شان برگماشت و انتظام
 انتساق آن حدود بر حسب مصلحت دیدوی باز گذاشت و چهار ہزار سوار بسرداری لالہ حبیبی رام
 مع رسالہ سلطان سنگ سلیار تباخت و تاراج بلاد نیلور و گردآوری رسد غلات و مواشی خصصت

فرمود و ہم امیر خان بخش و نورالابصار خان را با پنج هزار سوار مضبوط و دکالستری و دنگت کری
 بمرج و غیر آن زمینداران منحرف مانور شدند و بعد از آن آوان فرمان قضا جریان بنام محمد و حم صاحب
 که بایالت حدود جنوبی پٹن یعنی دار السلطنت خوش غریمیت تاخته بود و دیگر حوالداران آن سرحد
 عزاصداریافت که به جمع بهایون مارسید که نایاران شقی سر از حلقه بندگی و فرمان برداری پیچیده
 از خرابی آن نواح خود را معاف نمیدانید باید که بدینچه مقدمه و باشد کوشش نموده نگذارند که
 من بعد آسمی از بد بختان گمراه بر عایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قدر نشان
 بصاحب موصوف رسید افواج را جمع کرده با حوالداران و مینواران بدانصوب توجه فرمود و خبر داد
 ظفر مناقب چونکه از حضور پیر مرخص گردید بر سبیل استیصال از راه تیاک گڈه به او نثار رسید
 جاسوسان خبر رسانیدند که فوجی از ترچناپلی و تجاوز جمع شده عزم متخلص قلعچیز کاٹ پلی و شا کوٹ
 و کاٹ مینا گودی دارد اگر چه سید صاحب حسب استعداد مقدمت خود دفع آن فوج سعی جمله
 بنظرمیرساند البت فطرتی سپاه نا تجربہ فتیاب نمی شود بلکه بمحض نا تجربہ کاری از دست کلران
 و توندان و مرور ترسواران تجاوز شکست فاحش خورده هول زده است شاید که تا حال
 قلعجات مذکور مفتوح اعدا شده باشد بمجود استماع این خبر بشدیز غریمیت بدان صوب جهانده چون
 قضای ناگهان در رسید اتفاقاً پیش از ورود آن نواح شبی از ترچناپلی گردی بعزم تخریب کاٹ
 پلی و جوتی بهمون قصد از تجاوز فرار سیده بلا اطلاع یک دیگر از دو جانب بر قلعچیز مذکور هجوم
 کردند و از طرفین نردبانها را است نموده بیک حمله بر فراز برج و باره سوار شدند و محافظان قلعچیز
 چون قوت و قدرت مخالفت دخول آنها در نهاد خود ندیدند از راه دیوچه بیرون آمده متصل قلعچیز
 در جای آسودند غرض گروهی از یک طرف بر صدار قلعچیز شک سر کردند مردمان دیگر طرف دانستند
 که حارسان قلعچیز دفع حمله کنان مستعد زرم گشته پیش آهنگ اندیکبار همه شک ریزان مشتیر شدند

چنانکہ تا نیم گھڑی بی تمیز کید گیر یا کید گیر جنگیدند و داد بهادری فیما بین خود دادند تا چهار پنج صد
سپاه طرفین تلف شدند و در آن اثنا سردار یک طرف را و از بلند در اصطلاح انگریزی مروان خود را
گفت که پیش روید و سپاه خصم را مقهور سازید چون سردار طرف ثانی اصطلاح خود معلوم کرد و بانگ
برزو که بان دست بردارید انگریزان، سیم پس هر دو سردار مصافحه کرده به ناخبر به کاری خود نام گشته
آنچیکه از ذخیره و جز آن در آنجا هست شد برداشته بطرف شا کوٹ شتافتند صبحی باز پیا دگان
مٹھانه در قلعه آمده سکونت داشته بودند چون صاحبزاده در آنجا رسید و کیفیت شب دریافت ماند
صبح بی اختیار خندید و مٹھانه برداشته قلعه خالی کرد چون سپاه انگریزان از آنجا برگشتند چند کلمه
تو ندان را با خود متفق ساخته به قلعه شا کوٹ پویشش کردند مٹھانه در آنجا که شجاع حمید نامی
صوبدار بدو صد جوان بود بچ و باره را قایم کرده داد مردانگی داد و به تهور تمام از اعسادی
فریب و هول نخورده چنان شلکها مع انواع آتشبازی از بالای حصار قلعه سخت کپویشش
کنان تاب تحمل آن نیاورده هزیمت خورده پریشان گشتند و سرداران منظم روز دیگر باز
آراستگی سپاه خود پرداخته و در فکر پویشش بودند که ناگاه آواز کوس و کرنای سواری صاحبزاده
بسمع آنها رسید معلوم کردند که کمک می آید پس به پناه کوه و جنگل بطرف شیو گنگا شتافتند صاحبزاده
در ظاهر قلعه آن روز مقام کرده بعد هزاران آفرین و تحسین صوبدار مذکور را در جایزه آن فدویت
و دلاوری بعهده رسالاری و زرجوڑیهای حلقه دست مطلا و پیک در دانه و جو مالہ سرفراز ساخته
همراه خود گرفت در آن حال از کاٹ مینا گوڑی خبر رسید که دیشب فوج انگریز بقصد تفتیح این قلعه
در حالیکه پاسبانان آنجا بگردآوری مویشی و ریش جز آن در مواضعات شیو گنگا چون بنات
الغش متفرق شده بودند و نایک آنها بامیت مرد جنگی و چند زنان علاقه آنها در قلعه ستاره
شمار میگردید بان گردش روزگار در تاختن چون وی از آنها وقوف یافت کلران آن فوج

نصیر کرده دروازه مضبوط ساخت مستعد دفع خصام میگشت و همزمان آنجا جمع شده سرگین
 گاو در آب خیسانیده ظروف پر دیگدان گرم می ساختند تا آنکه یورش کنان زرد بانها زده بر
 حصار صعود کردند یکبارگی عودات غوغای حمیب برداشته ظروف گرم بزرگ شهاب ثاقب
 بر سر آنها ریختند و سنگ پاره کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یک طرف
 پاسبانان در صد دفع و منع آنها آمده می مروان به عمل آوردند و سر دسینه های اکثر حمله آوران را به تیرو
 تفنگ دوخته باری هنرمیت دادند و پیادگان شبگیر زن صدای شلکهای بنا دلق لطف تر قلعه
 شنیده بالینار رسیدند و بواسطه ننگ و ناموس حیدری بر عقب آنها برهم ریختند
 الغرض یورش کنان از آنجا محروم برگشتند صاحبزاده ازین معنی خرم گردیده ایشان را
 نیز بحضور طلبید و هم کس را در جلدوی نزد دشایان یک یک حلقه دست از لقره و نایک را
 یک جوڑی حلقه طلا عطا کرده بطرف ریز و پالان حضرت فرمود و راهنمای راه خبر رسید
 که پالیکار نزد با جمعیت خود معود و صاحبزادگان آنکریز و نوکران اعتبار خان تحصیل از ترجینا پلی
 بدار لقر خود شتافتند از آنجا سامان رسد و مویشی بسیار معید و فراهم ساخته به ترجینا پلی
 مراجعت نموده است صاحبزاده بدان جانب در تاخت چونکه مران آن جماعت بعزم عبور جو که
 آب بطغیان بود سامان رسد کشتی با وسایل بار میکروند بر سر ایشان چون ابر غلیظ رسیده
 حکم غارت فرمود تا غازیان از اطراف بازوی جلادت کشاده باران تیرو بان و تکرک
 قرولی و برق شمشیر چنان باریزند که فقط سرداران آنجا غارت بصدمت کشتیها زده بر ساحل
 نجات پیوستند مگر سپاهیان بمناب حباب خود را در آب انداخته دست و پای نرود میزدند
 دران حال بعضی شنادر بحر شجاعت چون سیل اصل و بصفت رعد لغره زنان آب در پیوسته
 بعضی بر آبست غضب غرق ساختند و اکثر ایشان را بزرگ هیان از آب کشیده بیرون انداختند

پس سامان رسد غلات وغیره بر سر آنها برداشته حاضر حضور ساختند القصد صاحبزاده مظفر در
 قلچوئے تروپالہ ٹھکانہ معقول بقلعہ داری محی الدین خان حجت نامی را گذاشته بقطع مسافت دراز
 در ایامی معدود بر سر مفسدان حیره دست وخیره سران نواح کلیکہ فرارسیده بسعی مجاہدات
 با کار در کارزار آن جماعۃ بغاوت شعار مقتضای شہامت و مردانگی ندای مرحبا از عالم بختیاری
 و فرزانی می شنید و سوار یک با فوج انگریزی بعزم تسخیر آن بلاطنت در دھارا پور رسیده بود و مجبور
 دریافت خبر بغار صاحبزاده جمیع اسباب گرانبار که فراهم کرده بود گذاشته شب و شب حاصل
 کر تلم کردید و از آنجا شبی آبہنگ شب خون بر جماعت طلایہ داران دھارا پور خوش حرات تاخت
 بود و قضا را در اشنای راه آتشیکہ شخصہ میکشیدند و باد پریده بیک صندوق باروت که پشت
 گا و بود و گرفت یکبار ملتب گشته همه صندوقها افروخته شد و قریب ہزار مرد جنگی از صدمہ آتش
 چون زاع و زغن بر بالای ہوا پریدہ سوختند و از صدام و صود و دوش طلایہ داران منصوبہ خبردار
 گشتہ از اطراف انگیزہ کردند و اکثر مردمان آن جامعہ را ہلاک ساختند و بعضی از سردار و سپاہی
 ہزار خواری و تباہی خود را از آن مملکت بیرون زدہ بہ ترحنا پی رسانیدند و مخدوم صاحب چون
 با جمعیت گران بعزم تنبیہ ارباب نفاق قطع منازل نمودہ متوجہ آن نواح گشتہ بود بہر جا کہ نزول
 و ارتحال واقع میشد بغارت و تخرابی مال و ناموس بغیان شقی مبادرت میکرد و اثری از انبیسہ و
 عمارات آنها نمیکنداشت و گروہ گروہ سپاہ را بقلعہ و قمع فتنہ انگیزان اشارہ ساختہ اطراف
 تعلقات اہل شرک و عناد منتشر کرد و خود بعد و دی چند و قلچوئے سکونت ورزیدہ بود کہ روزی
 جمعی از ارباب ضلال فتنہ آل با فوج انگریز کہ از مدہرا رسیدہ بود اتفاق کردہ در تاخت و قلچوئے را
 محاصره کردہ جنگ تیر و تفنگ انداخت صاحب موصوف کہ ایام حیاتش اسیر آمدہ بود باد و صدمہ
 جانباز متوجہ رزمگاہ گردید سپاہ غنیمت حسب قرار داد خود را و را در میان گرفته خواستند کہ

و ستگیر نمایند آن جهان پہلوان که غیرت اسلام و انگیر حالش گشت هیچ وجه توهمی از آن گروه
 انبوه بخاطر راه نداده مانند شاه بازی که در حلقه کبوتر می افتد با همین جانبازان حمله آورگشته
 و اندک زمان به تیغ و نیزه از خون مخالفان فزائی روان ساخته جام شهادت پیمود و هم در آن
 سال ثواب ظفر کاب بمیر صادق جبت اخراج خاص و عام برپا و رعایا و بلده ارکاٹ و راندن
 شان ببالا گماٹ فرمان داد تا مرثیگان غلیظ القلب در هر کوچه و بازار منادی شدند - کُلَّآ
 کَتَبَ عَلَیْهِمْ لِحْجَاؤُنِی الدُّنْیَا لَعَلَّہُمْ - و محله محلخانه شماری ستم اندیشان و کلو فشاری ایشان موجب
 نفس شماری محضران و طریان شتاب برانین شد که براختیار شتاب این سفر شد اید سقر مقدم
 می شمرند گویا که قیامت این امم مشوره در همین دنیا برپا شد و نمونه یوم النشور از شور و غوغای
 این اقوام منشور هویدا آمد و بر هم شکستن دیوار و پریدن بروج حصار عالم پناه برخیزند از ی نقب
 و پر کردن باروت شهر پناه معنی اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ بصورت می آورد و خروشان این صیحه از مقدمات
 اِنْ کَانَتِ الْاٰمِیْنَةُ وَّ اَحَدَةً عبارت میگردد و در آن روز ناپچه غارت و دست بردی که نصیب هیچ
 بیدین مباد و هیچ شور و نجی شور آن روز بینا د و آماندگان بیدستگاه بطلع شوم خود ندیدند
 و کدام ظلم و ستمی که بر جان خود ما از دست جابران نه کشیدند بیت

نه کسے راجمال فریادی نه کسی دادخواہ را دادی

چون خوش انجمنان عشرتکده ارکاٹ بساط عیش و نشاط در نور دیدند و در آن خطه گلشن نشان
 کیس خراستانی در ویدہ عبرت کشیده روزگار خلیدن گرفت عنذ لیب از داغهای مطیبه ویرانی
 این چمن باکسوت آواره دشت کربت غربت گردید و قمری در بند این طلال طوق حسرت در
 گلو انداخته و فاخته دل از عیش این خرابه پرداخته با مشرب قلندر ی در ساخته شاخسار دختان
 این مرز و بوم آشیانگاه چند و بوم و صحن چراگاه حیوانات اہل آرامگاه وحشیان شوم و چندان

وشت دین مرزین روی نمود که جنبین پرکاهی کوه هول جانفرسای و دشت هوش ربای
برسینه بقیه آفت رسیدگان که خبر عشا آبادی آن هم بدین خرابی باقی مانده بود می افکند و برخی از
اهل بلده که دین صدقات روزگار باحوادث و دراز کار میکشیدند بعضی بوسیله عجز و الحاح و بعضی
بزیرش نقره و طلا شبا نگاه از سرهنگان و محاسبان دروازه رهای یافته به درهس راهی شدند
و بعد از آن زمان به صدق آیه کریمه کل شیء الاک لا وجه جنل کوٹ برضی از دافناخت زندگی بربست

ذکر سفر آخرت یعنی متوجه شدن نواب بهادر بجلد برین شرح اخلاق گزین و

وعادات و کار دانی و متور و عملش مع دیگر کیفیات آنکه

چون نواب بعد جنگ نواح آرنی برگردید در منصوبه گردآوری سامان جنگ و اشغال مهمت ملو
مدارس بقیه تحصیل خراج ممالک فرنگ و اجاع بعضی مخرفان جاده تسلیم مدت العز و لبس آورده
ازین سو به آن سوی یعنی چندی در میدان تری و چندی در نواح رانی پیٹ و چندی اطراف ماهی
منڈل گده انتقالات میکرد و انتظار ورود فرایسان موعود کوٹ و لو میکشید که ناگاه سلطان
بحر محیط اجل لشکرتن کشتی حیات آن عواص بحر شہامت و متور حباب آسادر برابرتف سر
بر آورد و روز بروز رنج و الم بیشتر مستولی می شد چندی آنکه اطباء می حاذق و جراحان فایق خربوش
از فساد بخارات معده و امعادات تهینضجات و مسملات تصفیاش نمودند هیچ فایده بر آن
مترتب نشد غرض شدت و حبش صلابت طبعی او مستحکام ساخت و از مسند ثلکمن بر بستر ناطاقت
انداخت و قوت حبش شکست و کام و دمانش از قوت لایموت بربست تا از آن جایگاه مخوس
منقضت کرده در ناحیه پونا که شمالی ارکاٹ دو کر و هی است خیمه خرگاه بر آراست چون دست

تدبیر و معالجه اطباء و فضا دهند و دکن از آن دلش که توجیه سیرایت باطن داشت بسته شده بود حراج
 قوم فرامیس بروفق رای حذاقت سگالش آن مایه مواد و بال جان لبگافت و چون شان
 عمل چندین هزار روز نه ناسور جگر تراش و نشتر کاری نیش زنبور در دسینه خراش در باطنش
 پیدا یافت و مرهم کافور نهادن بر آن پیش سرایش لبخت و از بهرن موی رشته شمعی در تن
 او برافروخت القصه چون حصویان از زندگی آن سرایه حیات عالم نا امید شدند طلبید اشتن
 صاحبزاده کراهه و مرآه عرض کردند جواب داد که برای چه تکلیف این معنی نمائید که از طلبید نش
 کار سرکاری نظام خواهد شد اگر خدا خواسته باشد بروقت خواهد رسید بهادران آوان جوایس
 معروض داشتند که جنرل کوٹ سپه سالار لشکر انگریز از جهان فانی بجهان جاودانی انگیز کرد نواب
 باصغای این معنی آن حالت بتاه آهی کشیده فرمود که خوب شخص دانا بود و تجربه کاری تمام اند
 سپاه نصرت اشتباه ما فریب نخورد پس منشی را بحضور یاد فرموده فرمان جهان مطاع موسوسه
 صاحبزاده بدین مضمون ترقیم فرمود که زود بوجه حسن بند و بست آن طایفه بنموده مراجعت
 باید کرد و نظر غور بحال اندیشی بر جزو کل لوازمات دولت و ثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور
 باشد بدو خود باید طلبید زیرا که در امور تنسیق و تنظیم کل مهام دولت اشمارا مختار کردیم زانی بل
 آنی در کار سرکار تجاہل و تغافل رواندازند پس روز دیگر خود بدولت دخرانه واکرده تمامی سپاه
 وحشم را بتفصیل هر عمری موجب یک ماه الغام تقسیم فرمود چون روز سلخ شهر ذیحجه رسید از
 حاضران پرسید که امروز چه تاریخ است عرض کردند آخرا ماه ذیحجه و شب شب هلال شهر محرم است
 پس فرمان داد که برای غسل آب تیار سازند اگر چه طبیب دین امر بخویزی ندا داد و او را برون خمیه
 رانده غسل کرد و لباس پاک و خاصه پوشیده بر لقا و انگشت چیزی خوانده دست بر چپه
 مبارک مالید و همون زمان دو هزار سوار را باز بتاخت و تالاج لک پالیکاران شمالی ارکاٹ

و پنجهزار سوار بنا بر عرب افزای لطافت بر داس را ند و بعضی سردار را بحضور طلبیده در بند و بست
کار خانات تاکید آکید ساخت آخر الامر بقضیه کان امر الله مفعولا طلوع هلال شرب غره محرم الحرام
اول سال کبیر و یکصد و نود و هفت هجری که آن روز آخر سال برات حیات و شب اول ماه
جانشاه حلول موت او بود و ساقی اجل ساغر عمرش بن درو سیستی پر کرده و مادام نفس شماری
کج میداشت و بر خاک مرده دلی و افسرده خاطری اما در کجختن میگذاشت تا در آخر شب که چند
جرعه اوغذا و شوربا فرو برده بر بستر خواب دراز شده بود شدت سکر سكرات و هجوم خماریا س
از حیات بود اع این خنجرانه بی کیف و نشئه بدستی سر از حریف چشم افانی و مالش بر بست و مینای
باد و عشرت جوشش اینک حسرت شکست آری لمولف لفظ

اگر باشد گدای شاه فیروز	بیاید رفت زین کاخ دل افروز
تن گزنازد دولت پروریده	شود در خاک آخر آرمیده
ازین امر اند عا جز یار و احباب	زن و فرزند بی جرات و یرین باب
اجل از صاحب حشمت نترسد	ز دولت مند با صولت نترسد
چو انفاس کتے بحمیل یابد	بتاخیر دمی قدرت نه دارد
چنان گردش ز چرخ چنبرین رفت	بیکدم حمید رو هم حمید ری رفت

القصة خوانین عمده ارکان دولتش مثل محمد علی رسالدار و غاز بیخان و هما میرزا خان و بدر الزمان
خان و غلام علیخان و ابو محمد مرده که سر رشته داران توشاک خانه و غیره که آثار حلال نمکی و دود
خواهی از ناصیه حال و قال شان در آن حال پدیدار بود اشاعت این حادثه و اعلان این واقعه
خلاف مصلحت نظم مملکت اندیشیده ضوابط مراسم و عادات بعد ممت نیز بر صورت اصلیه
بجال داشتند و سر رشته روابط نظام تو زک از دست فرو نگذاشتند و خد متنگد از آن واقف

امرار را بهراخفای این ساخته برهمزن ملک و دولت بلا اطلاع یکدیگر جدا جدا محبوس ساختند و در هنگام شب که جز چشم ستارگان و تاریکی سیوم پاس شب بیدار نبوده به تجنیز سفر آخرتش پرداختند و چون گنج مخفی در گنج صندوق جنازه که به عطر و عبیر و گشون و پنبه آماده داشتند مودع ساختند و شبانگاه بادر قه معتمدی چند و درود خوانان بهوشمند به کولار فرستاده بتولیع در تے معین بنجاک سپردند و کریم صاحب پسر کبیر نواب مرحوم را بر سنده دیوانی حضور نشانده مهمات دولت بصلاح جهانبانی بجال داشتند تا بعد از اتمام عشره محرم محترم از ان محیط مصیب رحل اقامت بر بستر متصل آرنی فرود آوردند و با قصه غایت در حفظ مراتب حراست و مراعات مراسم کیاست بجلی کوشیدند و بداد و دوش مشاهره خیل سپاه تجویز و صواب دید صاحب دیوان سر کیسه خزاین واکرده بالعکس قانون قدیم بابداء رسوم جدید جوشیدند و مبلغی بطریق صدقات کفاره لذت و نوب الموتی بر فقر و مساکین صرف کردند و هزار سوار لطیف بر نیلور و دوی هزار سوار بهر طلائع لطیف لشکر انگریز روانه کردند و همایون را خان را بنهایت صداقت و اخلاص دولت خواهی معروض حقیقت این واقعه روانه حضور بجاه و جلال آن نتیجه دولت و اقبال شمره شجره شوکت و شان خسرو گیتی نشان جناب شیپو سلطان که متوجه محکم کلیکوت بود کرده در باب تقسیم عزیمت بصوب لشکر تعجیل تر نشر ایام بالغه بالغه و انواع سوخت و الحاح بطور رسانیدند اگر چه ذکر اخلاق و عادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم و الاصفات از حیطه قلم و زبان برین و افزون است لکن بحسب ضرورت از هزار یکی بمعرض تشریح می آرد که نواب مرحوم در اصابت رائے و وفور دانش و تدابیر گوی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر و دران سلف بوده بعلو شان و کثرت اسباب بجاه و شمت و افزونی مواد ثروت و کمندت عدیل و نظیر خود نداشت مهربان سپاه و مستجمع بر و احسان بود و محفلش شان عالی داشت و جز او کم کسی حرف میسر د آنچه میخواست خود

بدولت می فرمود و دیگران را جز نعم خواهی نبود زیاده گویی خوش نداشت بیشتر اوقات
 ذکر مجلس تنظیم و تنسیق ملک و اقالیم و واقعات جنگ و شمشیر و تفنگ و جواهر و فیل و اسب خوش رنگ
 بود و فراستی غریب تر و پندار سرداری و بلند پروازی طایفه در سر داشت و در هر شهر و قصبات و
 مواضع قلعه و خود سوای اخبار نویس خفیه نویسی و جاسوس شب گردی علی بنده نامزد ساخت
 اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمحہ بیکار نمی ماند و در بند و بست کار خانجات خود مقید و مامور
 می بود و از عهده داران و حواله داران کارخانه هر کس که گشتی میکرد و غفلت می ورزید فوراً او را طلبیده
 سزایش در کنار عکاش می نهاد و می فرمود که کار سر کار بدیانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب
 کردی و قتیکه برفره می شست از هر قسم طعام که حاضر باشد تناول می فرمود اما برنگین و ترشی زیاده
 رغبت داشت و بردال خشک ختم طعام می نمود و بر شیرینی راغب نبود و در سفر اکثر اوقات
 بر بخود بریان و بادام و نان خشک برنج و خام و خشکاش سرخ که درین ملک راگی می نامند قناعت
 می ورزید و لباس سرخ و نازمان و چینی بران پوری هر حال دوست میداشت و هر وقت می پوشید
 دو ستار سرخ و نازمان بشمار صدتی بر سر مبارک می بست چون پسند می نشست نیمچه براق مرصع
 قبضه و پیش میگذاشت و مقدمات جزو کل محلات ملک به پیش خود مفصل میداد حتی که چرم و جشو
 جوال و صفوف رشته بچشم خود مشاهده کرده در توشک خانه می گذاشت و سوداگران و میوایان
 و ساهوکاران را بنوازشات شاهانه خوش میداشت و متاع ایشان را بخواهش تمام قیمت
 گران خرید میفرمود و اسب فروشان را سوای قیمت راسان شان زر الغام با خلع عطا میکرد
 چنانکه احیاناً در اثنای راه ممالک محروسه اگر از قضا اسپه سقط شد بعد رسیدن دم و یا ل معه
 کواغذا سنا و عمالان و حواله داران آن ضلع نصف قیمتش میدادند و زمساعده اش بزرگ
 ریگ و اطراف جهان منتشر گشته و قدر و عزت مرد دلیر و جری و تجرب کار از هر قوم که باشد نزدش

بیشتر بود و کسی که کار نمایان و نزد دشایان بطهور رسانید بدل نظر پرورش بر او مبذول
 داشته و در ترقی مرتبه اش میکوشید و شخص کاروان جهان دیده را به عالمی و فوجباری و امینی نامزد
 می فرمود و دشمن آرام طلبان و آسوده مزاجان و نفس پرستان می بود و پشت و پهلوی ملازمان
 تغافل منش و رعیت کش بارها از ضرب قحچی بازم میکنانید و شخصی را که از یک خدمت بعد اثبات
 قصور و فتور در کار سرکار و ظلم و ستم بر خلق الله و تغلب و تصرف او لشواید کارکنان معزول
 میساخت باز او را بران خدمت اموری می فرمود و باطل دیانت و کفایت و اشرف کارهای عمده
 تفویض می نمود و در هر کار خانه ملکی و مالی و حضور و غیبت اخبار نویس و هر کار را و خفیه نویس بعزم
 اطلاع یکدیگر برگذاشته تا بهیت نیک و بد هر امر دریافت می نمود و گاه گاه در پرده شب کلیم سیاه
 پوشیده تنها بنابر دیانت احوال اهل لشکر و غراب و مسافران در شهر و کوچ میگردید و در لشکر
 هم همون معمول داشت و اکثر سال و ماه در مهم صرف می نمود بلکه نتیجه زندگانی خود را نظام امور دولت
 منحصر در سفر میداشت اگر چه نواب مرحوم در ظاهر امری بوده هیچ از نوشت و خواند بهره نداشت
 لکن از ردانت رای وقت پسند خدا را و برداشته و دشوار پسندان و هر در ترجیح میداشت
 و در تعلیم و تدریس صاحبزادگان سعی جمیل می فرمود و کم گو بسیار خوش گو بود و مردم با تمیز با تالیقی
 صاحبزادگان متعین و خدمتگاران حضور بهر خدمت شان مقرر میشدند و صبح و شام ذره بذر
 از گفتار و رفتار و کردار و جواب و سوال آن روز معروض حضور میشد چون که صاحبزاده والا قدر را
 بدفع اعادی و کشایش قلاع بهر ناجیه که دستوری میداد او را بحضور طلبیده بزبان فیض ترجمان
 ارشاد می فرمود که شما را بجمع امور لایق و دانادیده بر این کار امور میایم و انیقدر لشکر سوار پیاده
 و توپ خانه و خزانه لشامی سپایم باید که در کار سرکار قصور نکرده بهوشیاری تمام سرخر و باید آمد
 و در غیبتش سردار و سپاه معینش را پیش خود خوانده مو که میساخت که صاحبزاده جوان است

اورا نگذارید که از شهادت جرات بی تدبیر نماید و خبر داری و نگهبانیش بر آن و زنان بر دوش
فدویت خود قرار داده باشند و قتی که صاحبزاده از بند و بست کار مر جوع فراغت یافته منظر
و منصوب حضور رسید باز بهین دستور که سابق ذکر یافت مقید می نماید الحق مودبان و میزبان
والا فطره نمی پسندند که اولاد خود هم بازی ارازل بی تمیز و او باش پستیز گردیده از نصاب

در مراتب جاه و اعتبار معرا شوند آری فرود

احتر از آنست بدست بران کردن خوش است || صحبت انگوزه صنایع مشک آذ فر میکند

بار مشاهده افتاد که فرزندان اکثر صاحب حسمت و شوکت بسبب مطلق الغنائی و ناز بر داری
پدران صحبت اهل چنان از پای بر شرافت و عزت بر افتادند که هرگز سر اعتبار باز نه برداشتند
الحال بعد چهار روز شبی صاحبزادگان را اجازت استراحت بحمل زنانه میداد و اکثر اوقات
در مجلس بر شوخی و گستاخی مرد و شجیع می داشت چنانکه روزی در مجلس حضور تذکره جنگ
چرا کولی در میان آمد نواب محوم بزبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکریان اطریق حرام
نگی پیوده از روی و بروی ماگر نختند و احدی دست بشمشیر برده فدای و از نکوشید ازین رو همه
جانهای خود مفت برد سیاهی در باختند از حاضران آن ^{جای} نشین خان و نئی کدری که در آن معرکه
گاه جاده حلال نگی پیوده تمام بدن و چشم خود را وقف شمشیر و نیزه ساخته بود و جواب داد حضرت
راست فرماید که ما هم گر خیتگان را دیدیم اگر چه این همه از مقدرات است باختیار کسی نیست لکن
بفرماید که این چشم از چه آفت و از بهر کدام مرد ناحق شناس تاب بصارت که نتایج زندگی حصول
لطف نظاره حسن و قبح جهان رنگ آمیز است در باخته شد نواب تبسم کرده فرمود که ما بر شما
ایرادی نمی کنیم و روزی محمد علی کمندان را بجفایت مهی فرماد و او بسراجم آن مهم خزانه درخواست
نمود خود بر او خشنماک شده فرمود که همراه زر و جیباب مثل مهراد خود از سر کار مسگیری و اصراف

ہینا می ما خوب میدانیم بر وقت کار باز ز میخوای نه میدانی زیریکه تا این مدت خراب کردہ از روی حساب
درم درم بازیافت خواہیم نمود و ترا مغلل و مسلسل خل جبرکہ سرامیان واجب القتل خواہیم فرمود و شوخ
منش ر و از ان طرف گردانیدہ بمقصدیان توشاک خانہ می گفت کہ نصیدگی سرکار معلوم شد فقط
بر عقل و رای پیر مروتانیدی است مرا بتقدیم این امر زباید والا کار سرکار ابرتر خواہد شد ہر چند کہ
عرض گستاخانہ اوسبع شریف میرسد اما بشان سروری و صفت ناز بروری برگستاخی دولت
خواہش نظر نمی نمود و بمقصدیان توشاک خانہ و خزانہ حکم می فرمود بدہید ہر چہ کہ او او باشش منش
می خواہد و امثال این از کار باران بطور آمد و در فہم علوم قیافہ و نظر بازی سرآمد وقت و یکتای زمانہ
بود چنانکہ از یک نظر و افطرت چندین کار ہا کہ مثل مشاہدہ نو ملازم و ملاحظہ اسپان نو خرید و تقریر
قیمت آن و معاینہ اجناس نفیسہ اقسام اقسام و شناخت جواہرات و انتخاب بی اجرام آن و استماع
مضامین عرایض ملکی و مالی و افراد اخبار قلمی و سواخ زبانی و صد در جواب باصواب بر محل برخلاف
تقریر یکدیگر و جواہر شناسی و آلات و ادوات حرب و ہیکار بی رنج و ترو دورست می ساخت و حافظ
حقیقی با وصف تحصیل علوم سلاطین عزاد و ولتمندان قدما را چنین ذہن و کا عطا فرمود بر قوت
حافظہ و نہ کہ اش ہزار آفرین بل لکوک تخمین توان خواند آری **مید**

|| ہر کسے را بہر کارے ساختند || میل اوراد و شش انداختند ||

روزی فیما بین یکی از فرقہ شیعہ و اہل سنت و جماعتی مباحثہ دینی رود و کار از سخن و زبان گذشتہ
بدست و خنجر رسیدہ بود کہ جاسوسان مفصل این معنی معروض حضور داشتند پس ہر دو را طلب فرمودہ
پرسید کہ چچبت و دراز کاری کنید و چرا شل سگان عوغای بی معنی می نمایئستی عرض کرد کہ قبلہ عالم
این مرد پرکین در حق خلفا جناب ختمیت آب صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم کہ نجوم فلک ہدایت
اند جرات پرداز است بلکہ زبان طعن می کشاید کہ بندہ را شنیدن آن خار و جگر میشکند پس از شیوہم

استفسار فرمود تا او بطور مذہب خود عرض نمود که ابو بکر صدیق خلیفہ اول رضی اللہ عنہ از مر قنوی
علی کرم اللہ وجہہ چنان کرد و عمر خلیفہ ثانی رضی اللہ عنہ در جناب ام السادات فاطمہ الزہرہ
رضی اللہ عنہا چنین کرد و بار بار بخانید پس پاشا طرا آنها بر سادات بنی حسین صیت خود بدولت
عدم دل شکنی ہر دو محبت منظور نظر داشتہ بزبان حق بیان از شیعہ پرسید کہ تو در حق کسانی کہ
حرف میزنی زندہ ہستی و عرض کرد نہ تا بعتاب حیدری خطاب کرد مردانست کہ عیب ہر
کسی رو برویش ظاہر کنند نہ کہ بر قضا بزرگان گفتہ اند کہ غیبت حرام است شاید تو نسل حرام ہستی
کہ درین امر اقدام نمائی اگر کسی بار دیگر چنین بحث سیئی الادب اوقات ضایع سازد و مغل کار سرکار
شود و شلیطہ و میخ کوب برای خود آمادہ بدانند و روزیکہ محفل حضور اہل ہر دو فرقة حاضر بودند یکی از
اہل سنت و جماعت نقلی گذرانید کہ مسافری بر اسب سوار شدہ راہ میرفت قضا را در اثنای راہ خلایبی
بود ناگاہ پای اسپش در آن گل فرو رفت را کب فرود آمدہ عنانش بگرفت و بیرون کشیدہ گفت
کہ باستعانت صدق جناب صدیق اکبر بیرون آئی نیامد باز گفت باستقامت عدل حضرت فاروق
اعظم پیشتر خرامی حرکتی نہ کرد و باز گفت از قوت فرست حضرت عثمان بیرون شتابی از جبانہ جنبید پس گفت
بزور بازوی شجاعت مرتضوی رضی اللہ عنہم جمعین قدیم پیشتر گذاری ہون زنان اسپے آنجا جستہ بیرون
آمد سوار شمشیر کشیدہ گفت ای اسپ تو را فنی شدہ نزومن کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع
کرد و نواب بجز دشین بن نقل تبسم کردہ جواب داد کہ وی عجب نادان محض بود و جاہل سخت ندانست
ہرگز زورمند بود اسپ را از گل بر کشید و منیدانی کہ ازین نقل صریح سراسر عجز و انحراری صاحبان
پیشین ظاہر میشود پس گویندہ بسیار خجل شد و بعضی اوقات مزاح و ظرافت عاقلانہ از مصاحبین
خصوصاً علی زمان می نمود چو کہ صوبہ سمر فتح شد روزی سوار گشتہ بہ تماشای شہر از یک
راستہ خرامان گردید و در بعضی کوچہای آن شہر اکثر قبور پیش خانہا واقع شدہ اند از حاضران

پسید که این قبور بچه سبب در آبادی انداخته اند. عرض کردند اغلب که در ایام پیشین این همه
 ویرانه بود و الحال نظر به پرورش خلق الله و رعیت نوازی حکام پسین مردم از هر دیار رسیده شهر
 آباد شده است فرمود عبارت آرای موقوف شمانه میدانید که این مرد و زن برای خانهای خود ما
 جنگیده مرده اند! الفظ لوطی کا یعنی کنیزک زاده که زبان زد اکثر دکنیان است بر زبان مبارک
 جاری بود و بر سبک خشناک می شد و او را این لفظ میخواندند بلکه عین الطاف و نوازش و ابستاین
 لفظ بود علی زان خان روزی بر مرز و کنایه عرض کرد که این لفظ یک شایان صاحب شوکت
 و نبی هوش نیست تبسم کرده فرمود ای صاحب ما و شما هر دو کنیزک زاده ایم فقط حضرتین سبطین
 یعنی حسین علیه التحیه و الرضوان بی بی زاده اند پس همه حضار این سخن را عظیم پسندیدند و قبول کردند
 زیرا که القاب مقدسه جناب والده ماجده آنحضرات خاتون دو جهان است و هر جا که برای
 سرانجام همی لشکر متعین میبایست از آن لشکر برگزیده فیکر نمی بود و با انواع لوازمات چه از زرو
 چه از سامان جنگ و علوفه و رسد غلات تأمید آن جماعت منظور نظر و امید داشت و هر قلعه را
 که تسخیر میکرد و بمرست آن قلعه و بنای حصاری تازه لکها که از صرف می نمود چنانچه اکثر قلاع
 زمین دوزی و کوهی پایان گھاٹ و بالا گھاٹ شاهد حسن این معنی است و نام قطاع الطریق
 و آنچه گره برود و دزد و حرامی از صفو شهر و قصبات و قریات قلم و خود حک ساخته احیاناً کسی جا
 قطاع الطریق و دزدی بعمل آمد و کاولی گریه نخبان آن مرز و بوم را بلا تامل بداری کشید
 و شخص خدا ترس و زرم دل را در آنجای گماشت و لشکریان را بداد و دوش و رعایا را بدار و قول
 بی کاهش و کاهش بسیار خوش میداشت و در تمامی عهد دولت خود سوای هون حیدری که
 کیطاف آن حشر و طغیانیش نفوطه مضروب است و فلوس و کاس مسنی فیل سبب رواج
 اینکه چون گنج نام فیل سواری خاص که در شکل و شمایل از همه فیل گزیده و راست رفتار و جلوه منظور نظر

کیمیای اثر و مقبول سواری خاص بود ناگاه سقط شد و ازین معنی بجنورتا سفت تمام دست داد
تا شکلش بر یادگار بر فلوس مضروب گشت دیگر مسکوک نه فرمود و همدران روز بار و زیاده بر عهده
داران و حواله داران کارخانه دولت به تخریب امور غضب آورد و بود قضا را دار و غم و آزار غضب
بجنو عرض کرد که بر فلوس نو که امضرب ارشاد شود و در حالت خشم فرمود شکل گیر ضرب کن پس او
همچنان چهار پنج هزار فلوس در آن روز مضروب نمود چنانچه چندی فلوس مذکور مروج شده بعد
از آن بعضی دانا یان بجنو عرض کرده همه آن فلوس را جمع کنانیده که اختار و شب یکشنبه
در سفر و حضر قص زهره جبینان تمطلعت میدید و در ایام دهمره که عید ایل مرهط است اگر چه رسم
کفار است و بدل ازان متنفر می بود الاکن بعضی پاسخ خاطر تالیف قلوب میسوریان که عبارت از ادا
چک کشن راج و ویر و کارپردان آبخاست بنا بر اینکه حضرت مرحوم هر دل عزیز بود بحکم آنکه تقلید
کفر نمیشد ده یوم جشن میفرمود و فرزندانش کشن راج و مندر راج را به محل عالی بار داده و دو سه
ساعت اوقات همایون به نظاره آتش بازی و جنگ آهوان و زور آزمائی جوایس و حملات
فیلان کوه شکوه با یکدیگر و پنجه بازی مصادرت یلان تن و مندر که در دکن جهتی نامند صرف میفرمود
خران را بجای آب شراب خمر بسمی تمام نوشانیده و تپش صحن جهتی محل عریال کشیده بر شیر زنجیر بند
میگذاشت و حمله شیر و لکد زنی و غوغای خران مشاهد کرده تبسم می فرمود و حبشیان خفتان کلیم
پوشانیده با کتک های صندلی از خروسان می چکانید و بعضی ملازمان قوی را جرب آب زوی
آنها انتخاب کرده به کشتن شیر مردم در زمین عریال روان میفرمود نواب در شست اندازی
بندوق عدیل و نظیر خود داشت چنانکه در وسط ساحت عریال درخت موزی نصب کنانیده
شیر زن را ارشاد می فرمود که گرد آن درخت باشی و در آن روز اگر آن مرد دلاور بر شیر غالب آمده از
جان بگشت او را بالغام زرو خلع و اضافاز از و نیاز دنیا مستغنی می ساخت چون که شیر غالب شد

مرد بر زمین آورد و تنگ برداشت چنان میسوخت که تیش از سرشیر میگذشت و مرد سلامت
بر نیاست و در او ایل و آخر عمر سلطنت خود بنا بر عرب افزای لقطع گوش و بینی و دست و پایی
اسیران مرهت و دیگران فرمان میداد و در مهمار کاٹ بتجویر و اغوای بعضی خواجہ سرا بان مردم آزار
و عاقبت خراب اکثر دشمنان شکلیه بر قوم را خواہ برضامندی و لیان آنها خواہ بجه طلبیه
آغوش عشرت بانها گرم می نمود و کنیزکان مہ پاره نابالغہ را نیز بدستوریکہ مذکور شد بهم رسانده و حل
ناک سال محل زمانہ میفرمود و ریش و برت و موسی ابرو و مژگان می تراشید بعضی اسود الفام
گفته اند و قوی جسته و میانہ قد بود و نقش مهر دیوانش کلان مدور این بود و میست

بهر تنجیر جهان شد فتح حمید را آشکار || لا فتا الا علی لا سیف الا ذو الفقار ||

نقش مهر جیبی بنیام فتح حمید بود و بهجت شاقه یک حرف جاء و اثر گونہ بنا بر دستخط که لازمہ ارباب
ریاست است مشق کرده بود و باین شکل سی غرض از ابتداء عروج دولت تا وفات در مہوشیای
و خرم و احتیاط و تجربہ کاری و دانائی تمام بسربردہ شخصی تبارخ حلتش درین فقرہ یافته - آہ مردے
حمیدی دل رفت + و دیگر باین فقرہ کہ جان بالا کھاٹہ رفت + + + + +

ذکر جلوس خلیو و الا نشان سیموالمکان جناب طیمپو سلطان و ترویج و تنسیق مہام^{۱۱۹۶}

سلطنت اود و بیان لشکر کشی جنرل لاگو جنرل سٹوٹ سمت مند و سنی و ترا

نشان بکدر اس و روداد نیکنزار و یکصد و نود و هفت جہ کے آنکہ

ہر گاہ کہ خان فدویت نشان یعنی مہامیرزاخان فایز حضور سلطان گیتی ستان گشتہ احوال پرختلال

انتقال نواب مرحوم و ضبط و ربط لشکر و خلوت بفضل معروض داشت و باقسام قسمیه طمانیت کلی از دران
لشکر خصوصاً از کریم صاحب برادر خور و که جلوسش بسند دیوانی خاطر و الا را مکدر کرده بود حاصل
گردید و بشیر اقبال بکوشش هوش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانید ربابه

مشنوار کسبای دولت را بنه اندر رکاب	تا دو سپه پیشین پیش آید تر استخ و طفره
شاهباز از صعو نه هراسد میندیش از عدو	کی غضنفر یا بد از روباہ شل هرگز ضرر

بحسب معروض دولت خواهان صمیمی که بدرجه اجابت مقرون شده بود بی آنکه از مهم مشغول فارغ شود
خود را با سپاه و رفقای معتد علیهم بشکر رسانید آن زنان که بشیر سعادت این خبر بخت اثر اید دولت
خواهان قلبی رسانیده زبان روزگار این ابیات مترنم گردید

بیا که رایت منظور باد شاه رسید	نویز استخ و بشارت به جهر واه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت	کمال عدل بفریاد داد خواه رسید
فلک نویز بهمین واد اهل دوران را	زبان بجام دل اکنون رسد که شاه رسید

کیسر دران و عمده داران فدویت شعار مع کریم صاحب استقبال شتافته بزین بوسی جناب
عالمیان آب سعادت اندوز گشتند و بتالیف قلوب قدیم الخد متان وراثت دولت را کرسی نشین
ساخته بساعت سیم روز شنبه بیستم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و نود و هفت هجری صدر
آرای جاه و جلال و وساده پیرایه عز و اقبال گردید چون اوزنگ حشمت و مملکت از زمین قدم آن
خورشید اوج سلطنت و فرمانروای در علو قدر و منزلت از سپهر برین برتر آمده و ملک و دولت
رواج خسروانی و رونق جوانی یافت بجهت نیکو خدمتی و هواخواهی همه فدویت کیشان را بنوازشات
شاهانه بنواخت و به مناصب بهیبه سرافراز فرموده بزم شادی اجلاس همایون را بترتیب مجلسین

و سور فرمان داد فرود

بیاراست بزوی مسایون که اورا بهد
بهشت و بهار است مولی او چاکر

و در آن مجلس شعرای فصیح زبان و ندای ملیح بیان از ابر طبع در تابدان نظم و نثر نثار کرده انخوان احسان
سلطان کشورستان بهره مند میشدند بعد از آنکه بساط مجلس شور و سرور در نور و دیده شد قدم با
میمنت برسد انتظام امور جهان بنانی نهاد و فراین ضبط و ربط به جمیع قلعه داران و حواله داران و
تحصیل داران ممالک محروسه فرستاد و بر اقتضای مصالح رای صواب اندیش خود عزل و نصب
کارپردازان ملک و لشکر آغاز نهاد و هم کنان سر بر خط فرمان و الاشان گذاشته بتقدیم خدمت
کمری بستند هم چنانکه حلقه گبوش طاعت نواب مرحوم بودند غاشیه القیاد خدیو و الا نشان را در
دوش گذاشتند الا آن یک نمک حرام ایاز بنام کوته اندیش طریق نامحمود مخالفت سپرد و بانه در
انگریز که بجوار بلاد نگر با اتفاق قوم نایار ریشه فساد و شرور دوانیده بود موافقت کرده در تسخیر
قلعه بندر کوڑیال ترغیب نمود پس از آنکه سردار انگریز قلعه مذکور بدست آورد نمک اسم مستور
باقتضای نقاض دلی و بیوفای قلعه نگر بوی سپرد و همدان زبان سپه سردار فراسیس و دو هزار
فرنگی اسپرداری کون تپلیس مستعد با اسباب جنگ بحضور لامع النور روانه کرد و بعد چندی خود
بدولت یعنی سلطان و الاشان که از سردار و سپاه جمیش و عسکر خاطر جمعی دست داد و مع لشکر لفرقه پیکر
کوچیده ساحت کاویری پاک را از فرزول رایات و اعلام ظفر آیات رشک افزای سپهر تو قلمون
ساخته بود که جنرال اسٹوٹ و جنرال لانگ از راه چنگل پٹ بعزم مقابله سلطان کیتی تان تاوندوسی
لشکر کشیدند خدیو مظفر باستماع این خبر بسیار غصه فراتمامی عساکر ظفر را از راه دوشی مالمور بدفع
اعدان هفت فرمود و بفاصله گروهی و ندوسی محل نزول رایات جاه و جلال نمود روز دیگر
فرمان محاربه داد تا سپاه داران میمنه و میسر و قلب با همین دست آراسته توپخانه پیش رو
گذاشته مع فراسیسان صف آرای جدال و قتال گردید و سرداران انگریز با سپاه خود بمیدان

آل من مہار زر رسیدند می کہ الحاق جمعیت فراسیسان بجنو و زم آرای سلطان جنگ آرایقین
 دانستند پابرجا ماندن نتوانستہ آن روز صلاح و جنگ ندیدند و در استعطاف عنان اقبال صلاح
 حال و رعایت مال شمرند و همون شب از گورنر مدراس فرمان مراجعت رسید بنابر این صبحی فردای آن
 روز قلعہ وندوسی شکستہ با تمامی شصت خویش بہدراس معاودت نمودند سلطان نیز از آن جانب
 کوچ کردہ برسوادتروانور مقام فرمود جاسوسان معروض داشتند کہ بلاذکر و کوڑیال بندہ متصرف
 انگریزان بندر بمبئی رفتہ بہر قریہ و قصبہ آن نواح انگریزان مسلط شدہ اند و بعضی فتنہ جویان
 نیز کہ منتظر فرصت بودند از ہر گوشہ سرخوت برداشتہ در مقام عناد و فساد پافشاری انداختہ اند چنانکہ
 اینچی شامیازنار و اسر و قزاقان و لویسان کہ در دار السلطنتہ است با قلعہ دار آنجا یکدل و یک زبان
 شدہ در فکر خرابی خانہ جاہ و حلال مخدوم جہان در افتادہ انگریزان مسلط آن نواح را طلب داشتہ
 است و سید محمد خان داماد عبد الحلیم خان افغان کرپہ وقت را غنیمت انگاشتہ چند پیادہ
 و سوار جمع ساخت و عہد و موافقت و شرائط موافقت با انگریزان محلی بندر بارادہ تسخیر و و کرپہ

با بیان موکہ ساختہ رعاب افزای آن سمت است

ذکر متوجّه رایات ظفر آیات طانی بصوب اعیادی و استخلاص بلاذکر و کوڑیال
 بندر و غیرہ و غارت شدن جوقی از لشکر انگریزان بنمای بدست غازیان
 و سزای محقول یافتن داماد حلیم خان از دست قمرالدین خان و تقرر صلح
 فیما بین سلطان انگریزان و انتقال محمد علی شجاع بطور جمالیت نامطہوع و

روداد هجدهمین سال آن که

چون علی التواتر اخبار تبیان فساوست فتنه انگیزان و تسلط انگیزان در آن ملک سمیع شریف رسید عزم قلع و قمع بنیان ایازنا عاقبت محمود و دیگر مزارات کیشان آنحد و دست کرده بدر الزمان خانی را با هفت هزار لشکر و صلابت خان بخشی را با شش هزار اسلحه از میر غلام علی بخشی را با ده هزار سپاه حشام لیسری و سپه سالار میر حسین الدین عرف حیدر در پایان گهاگ گذشت و خود بدولت با تمامی سپاه خوینوار و فراسیسان تهور شعار باستیصال ریشه خص و خار نواحی نگر حضرت گماشت و مسالیه در پاداش عمل آن ثبوت که الاخیر فی عبیدی صفت کاشقار بود و بعد از آئین هوشیاری و دور از ضبط سرداری دانسته بطریق یلغار و دید و در کمترین مدت مسافت دراز تا بنگلور برید و همدان حیل اشارت بر آوردن صندوق جنازه نواب مرحوم از مدفنش کرده بودند نزدش به مقام معلوم ورود و صندوق نیز معاً اتفاق نمود تا معتمدان بارگاه حسب الحکم باخراج صدقات و کفارات جنازه را بسریرنگ پٹن بردند و در لال باغ که جنوبی شهر کجنام بر ساحل این طرف واقع شده نواب مرحوم وقت لشکر کشی به تخییر پایا گهاگ به تعمیر مسجد و مضع منوره فرمان داده قلعه را آبخا بآئین بهین احداث کرده بودند اندرون مضع مذکوره بخاک سپردند و محمد علی شجاع راع جمعیتش به بند و بست دارالاماره و عزل بدخواهان و نصب فدایان حلال نمک بیشتر کوچانید و قمر الدین خان را بالشکر میر صاحب مرحوم بدفع فتنه سید محمد خان مختار کل کرده سمت کراچه رخصت فرمود و خود آعنه بهمت های بلند و از منتهی باری با حرمند بان موکب کوکب شکوه بصوب ولایت نگر معطوف گردانیده از راه دیون بلی و دیگر ری و صوبه سرحد و چیتیل درگ را مضرب خیام حضرت اعلام ساخت و ولتخان فوجدار آبخا از راه دولت خواهی مع توابع حاضر حضورش و شرف زمین بوسی حال ساخته مورد الطاف و لوازشات سلطانی گشت و از سر نو خلعت بجای فوجداری یافت و روز دیگر از آن جا کوچیده

بیادیه نوردی راه دور و دراز باز منته مقصور اعلام استقلال و استیلا در فتح تنبیه آیار بر افروخت
 و چون شیر قضای بر قفای آن خرگوش غفلت کوش بتاخت و درین راه که تاسه مرحله غیبه از
 اشجار مترکم که هر شاخ سر بر آسمان کشیده و روی آفتاب جهانتاب در آن ظلمات کم کسی دیده هر
 قدیم که فرمایش می نهاد بنیان سبقت جسارت بد خوانان امنی جماع آیار مرد و دوبراد هزیمت میداد
 تا بدین عنوان دو باب محکم کتل سدر راه بدست یاری ظفر مفتوح و احوال منهران مقبوح ساخته پیر تقو
 نزول آیات زیر گماط سیورم انداخت و پیش ازین بشهره قدم لشکر نامعد و د آیار مرد و د با
 سرایه مبلغ خطیر بدست آویز بهانه رسد رسانی از ان دایره کوستان مضیق الحال بر آمده قلعه
 کوثر یال رسیده بود و محمد علی چون که از حضور رخصت دار السلطنه گرفت بر سبیل الیغار از راه بنگلور
 شتافته در دامن کوچه گری کس طه بر کنار جو فرو آمد و بر مضمون این بیت **هـ**

از ان که تو ترسد بترس ای حکیم || و گر با چو او صد برای بجنگ +

ملاحظه داشته بمقتضای دورانیشی از راه گرگ آشتی جاده یگانگت و صداقت با قلعه دار
 یعنی آنجا پیود و بعد استحکام بانی محبت و داد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب
 تنها بخانه خود می آیم و بلاقات مردمان خانه و دیدار فرزندان مسرور الوقت شده صحیح حسب
 فرمان والا شان به بند و بست خطه نگر از راه کوثرک میشتا بم قلعه اردکور بسنجان خوش آمد
 و البته فریش جمیع مزبور از جارفه گوش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت
 وا گذاشتنش داد چون او کار حسب مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد
 کرده عبور نمود و متصل دیوار قلعه مردمان را در کمین داشته تا یکدست ساخت هرگاه یکمین در اندرون
 قلعه تری حملات خواهم نواخت شما بلا توقف اندرون بیایید و بر فسیل و برج و باره یزک بندی
 نمایی پس خود بر رفته پنجاه مرد کار گذار و دلاور اندرون دروازه رسیده تری نواخت

و بلا تاخیر محافظان آنجا را دست بر پشت چسبند و ده همراهان خود را بر دروازه قایم نمودند و مجروحان را
صدای تری کین داران چاکچی بکار برده بیکبار داخل قلعه شدند و اطراف نیزک بندی نمودند
خود شجاع دلاور پیش دستی کرده بمنزل قلعه دار و نایبانش و آنچه شامیاد و شرکیانش رفته تا او کردن
چشم بقاوت از خواب غفلت کشان کشان برون آورده مجوس ساخت صبحی بتجویز والده
مجدده سلطان بعضی حرام خواران را از توپ پرانید و شرکا شامیاد را کشیده او را با طوق و زنجیر
مستحکم و قفس آهنی که جزای بد کردارش همین بود بند کرده قلعه داری دار السلطنت پیر محمد خان
ممدوی کریم سلطان بود تفویض نموده حراست قلعه بدمه اسد خان رسالدار که مرد شجاع
و مدبر و دولت خواه قدیم بود گذاشته با فوج خود از آنجا راهی شد و کوه چپای دراز موه خطوط
والده سلطان و کیفیت نامه بند و بست دار السلطنت همدان مقام شرف اندوز اقدام بوس
جناب سلطانی گشته مفصل حقیقت معروض حضور ساخت و فراخ رویت خود بعبانیت پدک
و خلعت سرفراز گردید و روز دیگر سلطان و الاشان فدائیان را فرمان عبور گهاٹ و اوتا سپاه
ناموس پرست بزور بازوی شجاعت و مردانگی راه کتل که جوقی انگریزی با توپ و تفنگ
سر راه گرفته بودند گذاشته از جانب دیگر صعود کردند و عقب محافظان آن طرف فرار سیده
شکامار بختند و جماعت فراموش با مقداری از جوق رکاب ظفر انتساب بدروازه اخیر گهاٹ
هجوم آورده طرح مجادله بتوپ و بندوق با هم جنسان افکندند و خود بدولت بدریافت سرخ
راهی خنجر بامردم بار و پیاده بی شمار لبان سحاب بر اطراف جبال برآمد و بخت بر سر آن اصل
گرفتگان چون مرگ ناگهان برآمد و چند آنکه دست یافت جیوب بهت خنجران بشمشیر بران شکافت
چون جماعت انگریزان و جوانان بقی نکبت نشان از عرصه معاکر واقع دروازه پهلوتی کرده
بهیئت مجموعی در قلب آبادی و قلعه پناه گزین شدند فدائیان جلالت نشان و غازیان کشتن

از هر جهت راه امان بر خصمان بستند و در هر سر راهی مستعد قتل و حرب شدند و تو بچیان مورچال قیام کرده
 بشکست و ریخت حصار قلعه مهت مردانگی صرف کردند هر چند که به داب متهوران پای استقامت و مردانگی
 کرده باشکوه اگر ریزان و جماعه منحرفان از جان زفت اما تر و د خاطر و تشویش حواس باطن و ظاهرشان
 در غایت ناامیدی و نهایت زلونی آواره وادی غم فاندوه اسیری میداشت و انگشت تخیر به لب و

دوان تخیر آنها میگذاشت و حال بدین مقال انجامیدست

نیایای امید نهانه رای آرمید نهانه / مشک ششم حیرانم نه امید انم چکیده نهانه

علاوه این حصار نایابی جرعه آب که چاهی مدار زندگی قلعه کیان بدان وابسته و پائین دیوار بروچی
 واقع شده بود و بصدمه سنگی که از مورچال بمشابه شهاب ثاقب بر همین دیوار واقع چاه نزول نمود و
 حصار از پایه خود جدا شده در آن چاه افتاد آبروی خود ریخته بود در آن سرالستان بی آب آبدیده
 جرات ایشان ریخته و قحط نیم سیر آردنان گرد کوچ مذلت بفرق متزددان سیر از جان چخته جز کباب
 جگر سوخته سیخی برشته نمی یافتند و کار دباستخوان رسیدن همان گوشت پزی میدادستند
 و برای یکدیگرانه برنج باریک و کنده و حسرت و ملال می افتادند و هر دم می خوننا به خنجرانم نادیدنه
 می آشامیدند با این شبی قریب هزار مرد تفنگچی با دوسه هزار مزدور و دیگر سکنای آنجا با انجمای
 مسی و کلی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است حسب طاقت آب برداشته بودند
 طلایه داران بر این معنی اطلاع یافته شب دیگر از اتواب بنادیق و جزال بند تالاب گرفتند چنانکه قلعه
 گیان را با آب و تاب طاقت و مجال آب بردن مانند هر چند با امید آب چون ابر گردنده قطره زن
 ساحت تر و دگشتند اما از دست طوفان کاری برفتد از آن عی صولت یعنی غرق بحر خون شدند
 و بعضی دست جرات از آب یاس شستند و ظروف قسمت خود را بنگ فرا شکسته به پناه قلعه در شدند
 چون عاقبت الامر سردار قلعه و ناامش به گرفتاری پیچیده و غصب خود را رنج دیدند مضطربانه تشبیه

ذیل عاقبت دویدند عینی بوسیت محمد علی شجاع شهر و قلعه تسلیم گماشتگان درگاه والا گردیدند چون بیاورد
 طالع روز افزون جناب والا به سجده روز قلعه مفتوح گردید شخصی تارخ بدیه گفت که - حیدر زنگر گرفته
 سلطان رحمت جنان مکافات اعمال سخر فان بدشنام قبیح و نفر نیای و قبیح رسانیده همکسان را
 در سلاسل ساره سلسله پراو سلسل گردانید و جماعه انگریزان را علیحد در اماکن محروسه محبوس
 فرمود و ایاز که از سر حد خصال محمود و وفاداری و حق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاخته از آثار
 غرق شدن فرعونیان بی سامان گمداشته خود مع عیسویان غریب الدیار و نیل ناسازی نیل
 مقصود متبینه گردیده فی الحال با گنج قارون که از اموال سرکار خداداد با خود داشت بسواری جهاز
 از بندر کویر ال سمت بند سورت و بقول بعضی بندر بنیای بگرخت و با فرنگیان آن حدود
 بسازش و نوازش و ابزال مبلغ خطیر در آمیخت و آن حال جاسوسان هشیار و مغر خبر رسانیدند
 که جوقی بسخریلی کرل کمیل نام بکوک قلعه مع رسد گران می آید بسکه نایره غضب سلطانی مشتعل گشته
 چون برق خاطفه و تاخت و سواران پاگاه را به معانی اموال غنائیم آن جوق پیش آهنگ ساخت
 و قزاقان و سلی داران را صدر و پیه دیت اسپ مسقوطه مقرر کرده برانز و به میدانیکه دو تالاب پُر
 آب بفواصل نیم فرسنگ بود و حسب الحکم و الارسالهای تفنگچه و پیادگان شیر توامان و بانداران برق
 نشان توپ خانه را برین تالاب قایم کرده مستعد آتش فروزی شدند گرد گرفته فرمان رزم در داد
 و سوا چو و کا که اگر چنین قوم داخل گروه پنداره اندام درام قزاقی بر آنها سبقت می بروند و در
 فنون مردم آزاری و غزب کشتی مشهور و هر اند چنانچه با خدنگ نی نیشکر مفت جان شیرین خود میازند
 و دیگر اهلک میسازند به پریشانی بهیر و بنگاه غنیم سلسله جنبان گشتند کرل مذکور چون بحملاکت
 و غارت گرد خویش متلاطم دید پیرای آب نه کرده بدلاوری و آب و تاب خنور یاد مرابستان
 رزم قایم داشت آخر بسبب کمی سرب و باروت و بی آبی چاره کار خود بر مخالفان گذاشته

و با دوسه هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و هزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاه برادر اسد
 علی خان بگین پلی واکه در شروع این جنگ و وضرب توپ بمخالفان سپرده بخت تلف اکثر مردوان
 کاری از معرکه گاه پس پاشده بود چون مزاج و لاج والا را بر این معنی ناخوش و برهم دید باز پیک
 ناموس شرافت و جمعیت با مقتصد مرد جری کوشش نمایان در ایذای آن لشکر بطور رسانیده
 بانی قتل و غارت آن جماعت شد و آخر یازده زخم سنان و تیر و تفنگ برداشته مجروح و مظهر گردیده
 بود بسکه شعله قهر و غضب سلطانی بجنبش تند باو افتد نمک بجرامی آن مرد و بالا گرفته بود زبان خصم
 سوزی ملتفت فرمود و جنود قاهره و حیوش باهره چون صاعقه شرباز ناگهان بر سر قلعه
 کو طریال بندر درآمد و لبان طوفان و چشم استقلال اعدا خاک باریدن و به پرا نیدن جنس
 و خوار آفات غصبه دیده خصم خاریدن گرفت مقارن این حال موسم به شکال که مقدمه الجیش
 حوادث آسمانی بود لشکر کش سحاب طوفان خیز و باران مرگ انگیز گردید و باتیغ بازی برق و کوس
 نوازی رعد و تیرباری قطرات بر آن سرزمین قطره زن در رسید و چندان فلک ناساز اسیر و شتر
 جوشید که در آن خطه ز مهر آسائش مهر و درت دراز کنشی چشم تصور نمی دید و در آن ساعت اسیر
 سطح آب چتر خیم لشکر کم از باد بانهای سفاین بحر مجایه نمی آمد بلکه بر روی آب ثبات اینهمه قباب
 با حباب بی ثبات همسری میکرد تا آنکه رودخانه البرز و جریات آنها عظیمه طلاطم انگیز شد و کثرت
 عفونات مردگان لشکر با آن هم جریان میلاد علی الیالی و الایام محال انتقالات محل جدید تنگ
 آورد و حضرات ملائکه انی میکائیل و عزرائیل علیه السلام هر یکی بنفس نفیس بر قدر قصر از اق و جن
 از وای متوجه شدند مع هذا مجاهدان لشکر از بهر دفع معاندان با توجیه بلع تزیل کردند و مهم مرحله
 و مورچال بانهدام حصار بروج قلعه بحفایت رسانیدند و چون منزل گشتی که همدست نموده بالات
 حصار و ضرب آراسته بود و در راه دریا از آمد رسد و کوه مسدود ساختند و قلعه گیان نیز که

بتمثل شداید مجادلو صعوبات محاربه مشهور بودند به برج و باره هجوم کرده داد نیروی بهادر
و کوششهای مردانگی داده چند ماه جنگی در عاقبت الامر از مرامت را دایم محاصره و کمی آذوقه
دست بدامن عجز و استکانت در زو هملت چندی خواستند و اسباب جنگ بصورت صلح
آراستند تا بعد انقضای مدت میعاد علم اعتلا پرچم فتح و فیروزی سلطانی به زره حصار انتصاب
یافت و آفتاب حکومت و دولت آنحضرت باز از افق جلالت برانفت کبیر محزون چنانکه از اهل
فرنگ هوشیار به پناه و امن دولت آن جناب نوازش انتساب در خریدند و هر یک فراخور حال خود
منصب نوکری عمره یافته ناصیه را در انقبوش فدویت متجلی گردانید چون سپاه رستم نهاد قلعه مگنکور
و هینا و غیره بسملتر وجود متخلص منتظم نمودند رایات ظفر آیات سلطانی بجایه و جلال شادمانی
سمت بلاد کورک و نواح بل برافراخته شدند از قضا محمد علی شجاع بمقتضای جهالت و خود پسندی
و بجزکت و لغزش نا بخودی از جان خود در گذشت تفصیل این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه قاسم علی
نام نوکر نواب مغفور بجز است قلعه نگرا مورد در آن حال که ایاز نام محمود الخصال از جاده حلال نکلی
بر گردید با او موافقت کرده قدم به میدان بغاوت و شقاوت فشر چون سپاه انگریز انبشای
آن سمت رسیدند قلعه بی جنگ با آنها سپرد و خود نایب قلعه را انگریزی شده بود وقت تفتیح قلعه
چونکه از اطراف راه سلامت و امنیت خود مسدود و دید به پناه شجاع مذکور در آمده بامید امان جان
و مال و خیمه اش سکونت داشت روزی سلطان قلعه را مذکور را حاضر کرده از روی غضب بزبان
مبارک ارشاد فرمود قلعه نگرا با وجود پری ذخائر و آذوقه و آلات حرب و پیکار جمعیت شایسته و درستی
کار خانات بدست مخالفان چراسپردی اگر چه غلامی کم ظرف راه بغاوت و کفران نعمت پیودا لکن
تو که اشرف و بجز است چنان حصن حصین نامزد شده بودی چرا قصور کردی و مفت ناموس قلعه
داری بر باد دادی او در جواب عرض نمود اگر چه در قلعه آلات حرب و اسباب جنگ ذخایر

بیشمار بود لکن نایکواریان و هزاریان احشام باشاره ایاز فتنه باز خلافت مرضی فردوسی ساختند
 و خفیه به مخالفان سازش کرده بی اطلاع فردوسی اندرون قلعه بار دادند لهذا اعلامی دست داد
 چونکه بنده بعزم شرف اندوزی جناب عالمیان آب مستی گشت معانه ان نگذاشتند باز پرسیده
 شد که بصدق این معنی چرا از نایک و اریان چنان پیغمبر بودی پیش از ان هیچ از چنین سواخ
 باطلاع حضور پذیرا ختمی در بصورت میرح حرام خورستی الحاحی بر حسب مشاوره دولتمردان منرای حرام
 نمایش بد اگر کشیدن تقرر و فردای آن روز زین العابدین خان بخشی باز کچری بن اسد خان مهری
 فوجدار کشگری بتقدیم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیاده نیز این کار را موثر شدند
 چون همه با بموجب و در جای قرار و منسوب ستون دار رفته مجرم را که در بزرگ کمندان شجاع بود
 طلبه داشتند او جابل آن واجب القتل را با خود حاضر کرده گفت که این شخص پناه گرفته من است او را
 باید بخشود و بعد مقدور این امر اول مراد یک شب بخشی موصوف و دیگر سرداران مفصل این واقعه معروض
 حضور داشتند بران ارشاد شد که امروز بیاس خاطرش مجرم را از دار معاف دارند و به بزرگداران حضور
 سپارند ایشان هم چنان عمل آوردند پس سلطان والا شان محمد علی را در خلوت طلبیده در قتلش
 امر را بشیر نمود و فرمود بچنین امر بایل شدن در امور نظم و نسق ریاست و حل و عقد محامات دولت رخنه
 عظیم و قصور فحیم در ساختن است اما از روی شرع تشریف بپادشاهش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران
 و قلعه داران ممالک محروسه بار دیگر چنین حرام نمی کنند قطع نظر ازین نه میدانی که سیاست شایان ریاست
 است و برای انضباط و ارتباط ممالک و لشکر تیغ را بمقرار کردن و بمکافات هر اعمال پرداختن لازم بل
 واجب است غرض تا دو ساعت به پند و نصایح و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم پرداخت او از روی
 جهالت قدیمی که جلیش بود با این وقت اخیرش رسیده دست اهل کوس جلیش بر قفا میکوفت
 بر ارشادات حضور متنبه نشد و بی نصحت برخاسته داخل خمیه خود گشت آرس و

نصیحت را کج طبعان اثر هرگز نمیباشد که ممکن نیست باران سبز سازد شاخ آهورا

اگر چه سلطان را این ادای او ناخوش آمد اما از روی قدامت و کار نایش اغماض برگزاشت و فرموده خاموش ماند روز دیگر با رتیغ غضب سلطانی از نیام تامل و تحمل سر بر آورده به بخشیان همون حکم نفاذ یافت چون مجرم را به قتل گاه بردند جاہل مذکور بعض نادانی و جهالت بیجا ندانست که سبیت

خلاف رای سلطان را می بستن بخون خویش باید دست شستن

فیل سوار در رسید و مجرم را از آن هلاک بر آورده فیل خود نشاند و باگ برزد و یکسکه شریک وقت و معاون حال من باشد با من بیاید پس دوسه صد تفتیک از رساله متعینش با اولمخ شدند تا با اتفاق راه سربزگ پٹن گرفتند بحد وقوع این حرکت بعض معاندان که از مدت العمد و شکست قدر و منزلتش بهانه می بستند این معنی را بالعکس معروض حضور داشتند که محمد علی از راه بغاوت مجرم را گرفته بطرف کچی بند راهی شده است یقین کران آنجا بصوب بنای خواهد رفت درین صورت او را زنده گذشتن تمامی مال از دست دادن است با شماع این ماجرا سوار و پیاده بر سر اعش روانه داشته خود بدولت هم مضطربانه سوار شده متوجه گرفت و گیرش گردید و سید حمید سپه دار کانی را که شخص قوی بکل وزو آورده بود مع غازیخان با حضارش فرمان داده پیش راند پس هر دو باتفاق با سپاه کثیر و تاخته بر کتلی که چهار گروهی از فرودگاه شکار ظفر پیکر بود در پیوسته میسخنان چرب و شیرین و کلمات عرب افزا فریفته براه راست آوردند چونکه جاہل مغرور از فعل خود نادانم گشته همینکه از فیل فرود آمد سپه دار مذکور دستش گرفته مع مجرم واجب القتل و شتر کا بدیدنش و محفل حاضر حضور ساخت سلطان بلا توقف آنی و زمانی مجرم را بدار کشید و کمندان مغرور را باز یو طوق و زنجیر آراسته در پاکی برقع پوش نشانده روانه سربزگ پٹن ساخت و خود بدولت مراجعت بخیمه خاص فرمود و بعضی شریکان او را با ثبات جرم اخراج بقتل رسانید و بعضی را دست و مینی بریده اخراج نمود چون مردمان

از نشر آتش خرابی رسیدہ بودند تا و منزل تعاقب کردہ بر این موقوف و مقید بانکہما بر زوند کرای
خانہ بر انداز بسازش تو باین خرابی رسیدیم و بہوای تو دست دینی با ختم ہر گاہ کہ این شور و غوغا
بگوشش رسید گ غیرتش بجزکت آمد و تا شب خون جگر خورہ شبانہا ہمارت کردہ چون چہرہ
صبیحہ زبان خود کشیدہ باند او و بعضی گفتہ اند کہ در انکشتش حلقہ طلانی الماس سپیدہ بود بر آوردہ
الماس بر یک سنگ کوفتہ فرو برد و در شخصے تاج بدیہ چنان گفت کہ رکن دولت بہ افتاد چون
بدرقہ صبحی اوراد پاکلی مرده یافتند برداشتہ مع اسبابش حاضر حضور ساختند و بحقیقت حال مفصل
اطلاع دادند تا آنکہ تمامی اثاث البیتش یک یک بنظر کمیائثر گذشتہ از ان صند و قچہ مقفل کردہ ان
چند خطوط سرداران انگریز کہ در محم پایانکہما طہنابر الحاق موافقت با خود و تقریر جاگیر عمدہ تقسیم
و ترسیل داشتہ بودند در کاغذی پیچیدہ داشت بر آمد اگرچہ آن دولت خواہ با گراہ انیمنے جوابیکہ
شایان حلال نگلی بود با ایشان بر نگاشت اما بسادہ لوحی خطوط را چاک نہ نمودہ بود ناگاہ قرطاس
آفت اساس بنظر قہر منظر در افتاد بجز دستماع مضامینش شخص مرده نشانی ملامت گردید و گمان
بغاوت و نہمت فتور بصدق انجامید پس فرمان داد تا لاشش را کشان کشان بیرون شکر
انداختند و سپارش را داخل بندگان ساختند و خادمہ یعنی منکوہش را بزوجیت کی بندہ پاکدل
ونیک خصال بخشیدند و ونیک مرد با تمیز تازندگیش از نام او میخواند و خدش چون فرزندان ستاد
مند بجامی آورد و والدہ سلطان با تماع این خبر افسوسہما خورد و بر زود رنجی آن حضرت
نفرینیا کردہ و وجہش را کہ در دار السلطنت بودند و خود بجرم سر اطلب داشت اگرچہ کند ان مرحوم
مرد سفاک و بیباک بود اما بسخاوت و فقر انوازی مشہور گشتہ و سال و ماہ بلکہ ہمیشہ چہل و پنجاہ
در ویش و خیمہ اش سکونت میداشتند و بارہا اسپ و فیل و پالکی ہر طرف فرامیداد چنانکہ نواب مرحوم
اکثر اوقات بخشیدہ اورا از فقر البقیت گرفته باز بروت کار باو عنایت میفرمود و وصیت داد و دوش

بحدی رسید که اگر گاهی بر دیواری خاص نواب بهاورد و ایشان جمع شده آواز میکردند تا حکم
 میشد که ایشان را بگویند که نزدان او باش مننش بر وید و او از این معنی بسا خوشدل شده از نقد و
 جنس و ظروف و پارچه هر چه که موجود میشد بآنها می سپرد و بعد فوتش چون جبتند و صند و چتر
 خاصش با وصف موصول هزار روپیه با هیانه از خزانه و دو هزار روپیه از موضع جاگیر بغیر از چند
 پارچه متعل و یک کلاه و دلق فقیرانه که بخشیده امین شاه صاحب مرشدش بود و چهل کاس
 فیلی چیزی نیافتند القصه بعد از آنکه قلاع آن نواح بجاست و دولتخواهان ناموس پرست سپرده شد
 و بدر الزان خان که از لشکر سید صاحب بعد جنگ بندر کویر و حسب الحکم حاضر گشته بود
 بفوج داری و ایالت الکه نکر از دگر دید سلطان گیتیستان از آنجا الویه عالی خود را بصوب
 قلمر و کویراک که نایاطان و کویراکیا مشتق در آنجا و در سبزشیخی مرکب جرات بودند و بلبلت مناد
 انگیزی تمامی سواد آن معموره خراب نمودند متوجر فرمود چون بلای ناگهان آسمانی بر سر اهل منساد
 جنگل مرحدل و شقیان نواح کویراک که در خلال حبال شامخه مخفی و متولد می بودند تا خست
 آورد و چند آن که دران دشت و کویرستان دسگاه رسائی یافت برای مخرفان و قاحت
 و نار چون مار بنی نیزه و نوک سنان بکوفت و خس و خاشاک خلل و فتنه آن ملک پاک بروفت
 و قلعه بل را بمنظر آباد موسوم ساخته حواله قلعه را در لیر نمود و بایالت در و بست بلاد کویراک زیر العاین
 خان مهدوی را که دولت خواه قییم بود تشخیص کرد و بنا بر تنبیه و نادیب و غزل و لصب و شرارت
 کیشان و بغیان آن نواح موکد و مکان صوبه نشین را که مرکز نام داشت لطفرا آباد مسمی ساخته
 امور فرمود و خود بدولت بجاه و جلال بامو کب ظفر کوکب بدار السلطنت سریرنگ پٹن رسید تا اکابر
 و اشراف دار السلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافته بسعادت تقبیل رکاب ظفر
 انتساب پذیر گردیده بانواع عنایات و تشریفات سرفراز گشتند چون صدر سلطنت و فرمانروای

بنور جلوس آن مهر سپهر کشور کشای سمت اضارت پذیرفت بعضی مفسدان را که بانی مبانی فساد
 بودند بفدای قدم از راه سیاست که ضابطه شیوه کیاست وقاعده کلیه ریاست است بدار کشید
 و بتوپ پرانید و رقبه بسیار از نایاران بلا دبل و کو طرک که متدین بدین ترسا بودند در رقبه اسلام
 و راورد و لبشر ایمان مشرف گردانید و لیت و لیت الناس بدی خلون فی دین الله افواجا برافراشت
 هرگاه که لوکب دولت و شمش در عروج به معارج رفیعہ فرو شوکت و ترقی به دارج علیہ فتح و نصرت
 بود نقش انتظام و چار سوی ملکتش بر فراز شست و پرتو مهر جهان افروز اعظم عظیم شان و خرم
 و نیز شجاعتش بر چار اطراف ممالک قریب و بعید و افتاد و ظلمات شبستان فساد اعاود
 و حساد و تحریب می در کشید چکپی را از اقربان وی مجال مقاومت و امکان منازعت با وی
 نماند و بطیران شهباز طنطنه شهرتش در هوای مبارزت ہرزوی بالی چون دراج بال و پر طاقت
 ادعای مساوات نیفتانند لاجرم انگریزان مدراس بمقتضای نامساعدت ایام از ہمہ سودست
 قدرت بزنہ و ہمہ جہت سرخیز و رشکستہ میداشتند قطع نظر ازین ورود جمعیت کران فراسیسان
 بندر موسر باستمانت آن خدیو داورس خلل عظیم دولت خود میدانستند صلاح کار خود و
 بالکلیہ در آشتی انگاشتنہ سرداری را از اعیان حکومت آنجا بامیستر سلیز و کرل ڈالسن بطریق الہی
 باچندی از تحفہ و ہایا بحضور سلطان والا نشان فرستادند و ابواب امان و عافیت بتحرک سلسلہ
 مصالحت بر روی خلافت کشادند تا وکیل صلاحیت سبیل بعد از طی مسافت و تحمل شداید صد آفت
 شوارع غیر مطروق بمرو را یام فایز حضور شد و دستوری باریابی و پیام گذاری محفل سطوت شاکل یافته
 و دایع بدایع پیش نظر صفا منظر گذاریند و بسنجان سنجیدہ و گزیدہ از خاطر اشرف غبار کمینہ و نزار شست
 و شودادہ استخلاص سارہ انگریزی و اتباع شان و واگذاشت تعلق طرفین کہ عبارت از اماکن و
 قلاع مضبوط باشند استعمان نمود چون التماس سعادت الفاس الہی بغیر اجابت رسید بمیر معین الدین

خلیل لشکر پیاگاهات تبرک تعلق از ضبط فرمان وادو کسان انگریزان نیز از قلع متصرف بالاگاهات
 خست اقامت بر سبقت و گروهی از اسار پایان گهاط مع عبد الوهاب خان و نواب العالیان زبید
 رمانی یافتند و بسیاری از صناعت پیشکان آن جرکه مغبون مغضوب گشتند بعد محمد قواعد مصالح
 و شرط و پیمان بر بنهونی فکر رسا باحداث اختراعات کالست و وسایر اعمال با احکام قطعی مدعی قضایا
 بر سر کرده متکفل نظام و متعهد مهام امور متعلقه دیوان ملک نامزد کردند چنانکه در ایام سابق در حین حیات
 نواب مرحوم دستور جنگ و آراستگی مردمان بازار اصطلاح و آئین فراسیس بود و در عهد خود قلم ابراد
 بران رسوم بر کشیدند و بتجویز میرزین العابدین شستری که برادر خرد حقیقه میر ابو القاسم خان
 حمید آبادی المخاطب بمیسر عالم شستری میشد قوانین مسطوره با اصطلاح فارسی و ترکی بدل
 نموده کتابی سبک بیفتخ البجایدین ارقام فرمودند و بمجمله سپه دار خطاب دادند و فی قشون چهار ساله
 پیاده و یک رساله سوار مقرر فرمودند و جماعه صد نفر را جوق میگفتند پس هر دو رساله رساله دار
 و سردار جوق جوق از امیده شدند و در یک جوق دو سرخیل و ده جمعه را روده دفعه اقرار گشتند
 بدستور چند سوار را بر قاعده ارباب فرنگ آراسته عسکرش نام نهادند و بشمار سی صد مردم از ان جدا
 کرده بیپ و لود سوار آبخاء را به یوز مسی ساختند تا سر کرده بیپ و لود بیپ دار و یوز دار و نقیب
 آبخاء که در اصطلاح فرامیس و انگریز مسطورا جیون گویند برخلاف نقیب قشون و رساله که به بیسای قبی نامیده
 شدند لشبر باشرن موسوم و حاکم چهار بیپ به موکب دار لقب شدند همچنان جمیع کارخانجات
 باختراع و ترتیب تازه زینت پذیر گشتند که آئینه بر محل لاحق خودند و کوخواستن شدند و شستری نکر
 سپه دار قشون محمد علی کمندان مرحوم مقرر گردیده رفته رفته بچپ گیر و مک زبان زد عالم گشته بود
 همدان آوان بار کچری بمیش کچری و سوار کچری و به عسکر کچری و بنده کچری باسد اللهی کچری
 نامزد گردید و همدان سال طوق و شوارع منتهای حدود قلم خود که بر نرخ بایل و صد فاعل بوده از همه

جست بالکلیله از عبور رگدزان جانین مسدود فرمودند

ذکر تردد و تکاپوی میر حسین الدین عرف سید صاحب سپه سالار سلطانی که در
پایانکهاط بود و کیفیت جنگها که نمایان سپه سالار موصوف و انگیز و فراس
پیش از تقرر صلح رود او را کنیز او یکصد نو و هشت هجری حضور طاشکند
سپه سالار صد مع لشکر و ارفع قلاع پایانکهاط در سال کنیز او یکصد و

نود و هشت هجری آنکه

چون خدیو گیتی شان متوجه تخلص ملک نگر گردید سپه صاحب مع فوج خود بر جوی وال پندل مقام کرده
بود جاسوسان خبر رسانیدند که کرنل لا انگ مع لشکر از طرف تر چنایلی لیغا کرده بتفتیح قلعه گردید و کرنل
و غیره همت گماشته است بمجد اطلاع این معنی فوراً بدر الزمان خان را با تمامی رساله های تفنگی و اتواب
بدفع شورش خصم پیشتر بر اند خود هم عقبش با جمیع سپاه کوس نصت نواخت چون خان مذکور لیغا کرده
فایز تر و پرا شده بود خبر رسید که عثمان خان ترین قلعه را گرد و با وجود کثرت سپاه و و فور و خیار
و استعداد جنگ دل از دست داده بصلح قلعه را حواله کرنل مذکور کرده خود نزد روشن خان و سرپ
را و دسته داران که بجهت تنبیه یا باران شرارت کیش نواح پالکهاط نامزد شده بودند رفته است
کرنل مذکور همان در آن قلعه گذاشته پیشتر کوچید و قلعه را و اگر چي را محاصره کرده بخشایش آن سعی
می نماید خان مسطور از آنجا شکیه زده بر سرش رسیده این طرفه جوی را و اگر چي محل نزول عسکر خود نموده

کرنل مذکور از رسیدن سپاه منصوب خبردار گشته بزرگ مورچال پرداخت و آن طرف شرجوی مذکور
 آن روز بمقام کرد چون روز دیگر بنظر وزیرین جمعیت سلطانی را اندک دیده خیال جنگ ازین جانب
 برداشته بی اندیشه پستی قلعیه مهمت گذاشت و منبری احداث نموده توپ اندازی شروع نمود
 خان مسطور از سالداران تجویز کرده قمرالدین نامی جو قدری رافع جوش با آلات حرب و سپکار
 و انتخاب مستعد بتبعیت قلعدار وسی در دفع اغادی تاکید کرده بدو رساله مهمت خان بختی
 که همیشه زاده پاینده خان می شد و رساله بر علی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو رساله دار
 رخصت یافتند بمردانگی تمام حرات پرداز گشته از یک جانب بر پیش منقلای انگریز زده جوقدار را
 مع جوق بقلعه رسانیدند و قلعدار آبخارا رسیدن افواج قاهره بر کوک قلع خبردار نموده و
 ترغیب جنگ مشتیر کرده برگردیدند هرگاه کرنل مذکور از رسیدن کوک و قلع خبردار گشت بغضب
 تمام سپاه خود را فرمانداد تا توپچیان و تفنگچیان شست انداز از صبح تا دوپیر روز دیوار قلعچه از یک
 جانب بنجاک برابر ساخته حمله کردند محصوران هر چند برفع یورش کنان پیش آمده تا دو سه ساعت
 داد و جلاوت در دادند اما چونکه دست اجل بر قفای شان کوس بیدولتی و هزیمت میگوشت فیتاب
 نگشته همه از جان در گذشتند و سپاه انگریز نظریاب شد بعد تصبیح قلع بطرف فوج خان مذکور و آوردند
 در آن حال جوقدار مذکور زخم از راه بدر رو آب قلع خود را بر زده و خونچکان فایز شکر گردید
 و صورت حال قلع و قلعگیان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و مقاومت با سپاه انگریز و همسایان
 خود مشاهد کرده شبانه همت و مهارت و خور و شافت و روشن خان و را و مذکور مستعد بعزم
 قزاقی و قراولی گرد لشکر خصم بودند سپه سالار موصوف بعد چپا و بخور زبان همت رسیده عثمان خان
 ترین قلعدار کرد و را با ثبات تقصیر با جنگ و حرام نمکی بدر کشیده و لشکر را بجهت مقابله با فوج معاند
 بیاراست در آن اثنا خط از موسی بهوسی سپه سردار فرامیس سید که تمامی لشکر انگریز بعزم جنگ بگور لور

میرسد شماع جمعیت خود زود معاودت نمایند و بعد دفع سپاه غنیمت کرکش او شما با اتفاق متوجه بندر دست
نظم و نسق آن نواح و تنبیه فتنه بازان بی صلاح شویم پس سپه سالار به مجروح و وصول نامه هر دو دسته
دار را بدان صوب باز گذاشته تا کاید نمود تا بد آنچه مقدور و مجال باشد کوشش نموده گذارند
که بعد از آن آسیمی از سپاه خصم بر جایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تائیکار پٹی به توکم مسلی سیه
یک روز مقام کرد و در آنجا با سوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر انگریز در قلعه
که تلم آماده است و معدودی چند از یکه داران نگهبان آنجا است تا فقط رساله را با بند و ق سنان
همراه خود گرفته به محاصره آن قلعه پرداخت چون که قلعه مذکور در میان نهرهای جوی که لمب روان بود
واقع شده و چلتوک زار با غلاش بسیار پیرامون آن خصار سبز گشته پای تردد و حمله آوران را به کل عجز
فرومی برد کوشش شان غیبه و قیاد و اهل حصار که از چهل و پنجاه نفر زیاده نبودند بر حملات مردم نبوه
تاب آورده مانع دخول گردیدند و غایت سعی در دفع اعدای بطور رسانیدند سپه سالار همه روز کوشش
کرده شب بفرودگاه خود مراجعت نمود و چند قزاق را بجهت اینکه فردای آن روز مع التواب و نزد بانها
باز رسیده حصار را تسخیر نماید و بعضی طمانداران اردو اگرچی انگریز از آن تیغ کشد گذاشته بود و محصوران
چون عاقبت خود فردا نیکو ندیدند همون شب بر حسب طاقت خود چیزی سامان برداشته بقایا را
آتش زده راه ترجیانی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دارد گرفتند پس سپه سالار از آنجا کوچیده از راه
ور و اچل فایز گوط لور شدند و بد الزان خان را با رساله های تنفک و التواب بگوک موسی بهوسی
بقعه فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلمه شتافت القصد لشکر انگریز بسیر جیلی جنرل اسٹوٹ
لیغا کرده از راه پلچیری و ناگور رسیده غربی قلعه گوط لور بر جوی موضع گورٹ فرو آمد و فراسیس
پنج صد جوان خود را بد و از ده توپ پایین لشکر انگریز و قلعه متعلق داشته بود و رساله های حیدری
بجکم خان سطور بردست راست منتقل گاه فراسیس بتیریه اصدات کرده پای ثبات قایم ساخته بودند

که بعد دو سه روز کسان انگریز بر کوچه که پیش روی آن دو جماعت واقع شده بود وقت شب
 توپها قایم نموده مستعد آتش افروزی داشت تا صبحی در اول ساعت چهارم از طرف مدراس
 رسیده ننگه گویا جانب قلعه را بیند و اهل بتیریه بتماشای جهاز متوجه شده بودند که ناگاه از آن کوچه
 اتواب و آدم سر شدند و حجت نامی انگریزی بر جماعت فرامیس و لیپن با برسالهای حیدری
 شاک زنان و تراختند بوقوع ایحال جمعیت فرامیس توپها گذاشته بطف قلعه برگردید و رساله های
 مذکور فرصت برکشیدن توپها نیافتند حتی انتظار حکم سردار باز نکشیده طغریار و بکر نیز نهادند
 و بهادر خان نامی رساله دار و بر علی بیگ بهادری و دلاوری تمام توپهای رساله های خود گرفته
 پس پاشند و بخند قلع رسیده آسودند و انگریزان بتیریه گرفته مظفر برآمدند و در آن حال سپه
 سالار فرامیس هزار و پانصد مرد فرنگیان خود را بی توپ بسرواری موسی گون تپلیس و موسی لر مبعو
 کرنل بهار به اهل انگریز نامزد ساخت چون فرامیسان خست یافتند باین دست صفوف آراسته
 و بنا دین راست کرده قدم جرات در میدان رزم نهادند و سپاه قوم انگریز که مجموعاً سه چهار هزار بودند
 صف بسته بر پیش گلوله های توپ اکثر ایشان را بمعرض تلف در آوردند با این سردار و سپاه
 فرامیس هر اس را در خاطر خود راه نداده نزدیک اعداد رسیده شلکهای صف شکن سردادند پس
 کارزاری سترک روداد که تا دو ساعت باز اپیکار گرمی تمام داشت چنانکه بهادر کوشیان و جانبازان
 طرین از شفا گذشتند دست و گریبان بسنان و خنجر کشتند معاذ الله از هر دو جانب چنان جقیلش
 سخت گردید که از معاینه آن زهره توان فاک سمیر آب شد و از صدمه تزد و رستمان آن فولاد تنان
 زمین بستوه آمده زمانه با وجود جفا کاری تپ کرد بر حال کشتگان آن معرکه زرزار گریست و بهرام خون کشام
 از بیم خونریزی دلیران و خشم حصار منیا فام گرخت و تا دو ساعت غبار و دود باروت و صدای شلک
 بچشم و گوش انظار کیان خبر رعد و میخ مسموع و مرئی نیفتاد و مردمان انگریز تهاب نیاورده پسپا شدند

در آن حال پلطن های کرناگی از میمنه و مسیره سبقت کرده پشت آنها را با عانت خود گرم ساخته مردان
 و اربازی بردند تا فراسیسان که چهارچصد مردم باقی مانده بودند برگردیده فایز قلعه شدند و هزار جنگلی
 که در نخوت و شوکت دم مساوات با فلک میزدند دیگر باز مستقر رزم بعزم و افعه خصم از قلعه برآمدند و آن اثنا
 سپاه انگریز معاودت بفرودگاه خود نموده جنگ بر فردا باز گذاشتند و جمعیت فراسیسان بقلعه
 پرتاب تیر از قلعه قیام ورزید و بعد دو سه روز که انگریزان در فکر مورچال و فراسیسان در عزم دفع
 آنها تزد و شایان بعمل می آوردند صلح نامه که فیما بین انگریز و سلطان رستم انگیز مقرر شد مع فرمان
 بادشاه فرامیس که مشعر بر عدم تقدیم جنگ از انگریز و مراجعت کردن موسی بهوسی بولایت خود بود رسید
 پس هر دو سپه لاریان قوم یک شدند و پیر خاش از میان برخاسته سردار و سپاه طرفین بر یک شیلان
 و میز با کل طعام و شراب پرداختند و قصه بدر الزمان خان و سپه لاریان محقق شده متوجه تعلقه تزد وادی
 گشتند و بعد سه چهار روز سپه لاریان معز الیه با جازت سپه سردار فراسیسان پیشتر کوچیده حدود دبل پور
 را مضرب خیام عسکر خود ساخت بعد یک ماه باز از آنجا کوچ کرده بر جوی دال پندل که آب و علف
 بوفور بود اقامت ورزید و آنجا روزی ناگاه باد و باران بی موسم طوفان بلا بر لشکر حیدری نخت
 و آب جواز یک طغیان کرده تلاف مال و متاع غراب و بیوپاریان پر داخته خاک یاس و پرشم
 حرص و نفع آنها بخت بلکه چند مرد و زن را بید ریغ آب کشیده بدیاری رسانید و اکثر ارباب پیشه
 از آن صدمه فقیر شدند بالغرض همون زمان عازم پیشتر گشته شمالی قلعه آرنی فرودگاه مقرر ساخت
 و بهری سنگ نامی رساله از سلحدار بهو بخا از دست رفقای خود بسبب تاخیر زرشا بهر شان بقتل رسید
 و بدر الزمان خان حضور طلب شد و بهر آن روز ما محمد را دعال رای و یلو شصت هفتاد و سوار و دو
 صد پیاده جمع ساخته در اطراف شش هفت گروهی میبخت و دست تخریب و غارت بر کشاده بارها
 آتش بیداد در آکن و مساکن رعایا و فقرامی انداخت و عمارات و زراعات تعلقات محروسه

دو سال مع خلایع و جواهر گران بها بصحابت و کلاهی و انا فایز حضور شدند و الیچیان مفصل کیفیت زبانی
 معروض داشته مبلغ چوخته درخواستند سلطان گیتی ستان از روی غضب و ککار مخاطب ساخته
 ارشاد فرمودند تا ندانید که حضرت مرحوم باغوا و اشاره شما تمامی خزانه سابق مع ز تحصیل ساله
 ممالک محروسه در هم پایانگهاط صرف کردند و در جهان کنشای سعی جملة بطور رسانیده آخر الامر سر پر
 سلطنت بخت آخرت قدم نهادند و با این شما بموجب قرارداد خود هیچ امر انانت آنحضرت منظور نشدند
 الحمد لله و المنة تا انیدت منت کش بر کس نشدیم او طفر بخش حقیقه در هر معرکه مظهر و منصور داشت و بعد
 وفات اعلی حضرت مرحوم ایاز نمک پرورده قدیم بسبب عنایات شان و نوازشات خسروانه اقتدار
 تمام یافته آری طایق نا محمود و پیو و مقتضای بد طینت و حرام کلی انهدام اساس دولت مخدوم خود خواسته
 و از بسیاری مال و متاع و زر و جواهر و وفور استعداد جاه و شمت بخاریندار و نخوت بدماغش
 راه یافته تمامی قلاع و قری و قصبات بلاد حیر رنگر با نگریزان سپرده بود و ما خود بدولت و بعون و عنایت
 ایزدی باندک سعی آن بلاد مرا سر آباد باز بستیم خود را آوردیم و سپاه غنیم را غارت و مقهور ساختیم
 چنانکه بر هم کنان اینغی ظاهر شده باشد که از حضرت مرحوم جز چند توپ و بندوق و تیغ و سپر
 میراث نیافتیم و خزانه هرگز موجود ندایم تا بادای ز رغل بهای شما پر دایم آمده اگر خدا خواسته باشد
 بعد آبادی و بند و بست ممالک محروسه البته با سال ز شما به خازنان گنج خدا داد حکم داده خواهد شد
 بعد این ارشادات هدایت آیات بنا بر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را که یکی از خدمتگزاران
 قدیم نواب مرحوم و مرد صالح و باتمیز بود و در علم مجلس و آیین حق گذاری مهارت تمام داشت مع چیزی
 نقد و جنس و تحایف و نوادرات ولایت انگریز که بکرز نا ملک غنیمت یافته بود و بعضی استحکام مبنیان خلعت
 و وادعبرت نمائی همراه ایلیچه به پوزنه رخصت فرمود

ذکر ادای رسوم شادی که خدائی برمان الدین سپهسالار که از ارشد سپهران

لازمیانش میباید چرکولی بود و برادر سببی آنحضرت میشد بصیبه بد الزمان
 خان فوجدار بلاذکر و روانه کردن او را تسخیر کوه نرگوند و بیان شرارت
 پالیکار نیکو روین شدن قشونات تنبیه و استیصالش و مرگ یافتن حصا
 رحمان گنده و روداد ۹۸ آنکه نیکو زار و یکصد و نود و هشت هجری آنکه

بعد رسیدن بدار السلطنت و نظم و نسق ملک و لشکر و فکر شادی کنیزانی برمان الدین رای عالم آرای
 زده تجویز و مشاوره بعضی اعیان دولت و اقبال و بانوی حرم سرای عصمت و اجلال صبیبه بد الزمان
 خان نایب صوبدار ملک نکر را که دولت خواهش منظور ملازمان و الا افتاده بود پسندیده مقرر فرمود
 و خان مسطور را از سمت نگر طلب داشت چون اوقایز بساط حضور گردید به تشریفات شاهانه نواخته
 و خلوت مرکوز خاطر قدسی مناظر خود ظاهر نمود خان مسطور در عدول حکم جهان متاع کساد منزلت
 و کسر شان خود تصور کرده با وجود عدم رضامندی زوجه و فرزندان و اهل قرابت خود باقبال آن
 مستعد گشت تا منتهمان کاخانه طوی و متکفلان محفل جشن خسروی حسب الحکم و الا بزم شادی ترتیب
 داده در اندک مدتی بتقدیم مراسم مهمیست و تهنیت ممنون مشکور گردید و در آن اثنا جوایس و سواخ بخاران
 ساحل جوی تنک بهدر او غیره عروضه داشتند که اکثر باج گزاران درگاه دین پناه طریق بغاوت پیونده
 منحصرا خد ملک و مال مستعد فتنه انگیزه اند و دست تطاول و بیداد از آستین کفر و عناد برآورده
 کاذب عباد الله را از جور و ستم خویش پریشان و نالان گردانیده اند بلکه از غایت شقاوت جلی خيال
 حرام خوری دول دارند چنانچه کاپا دیساین یعنی سرگروه بلاد نرگونده ابواب مکر و خدر و تخنیر

بر روی غربا و رعایا کثاده و دود آه و فغان اهل آن سرزمین را با آسمان رسانید و روز بروز پائے
اقتدار از حد گلیم خود دراز میکند بدستور پالیکار نیکپور باغوائی شیطانی آتش شر و فساد در آن
نواح برافروخته زرشکیش ساله نیز عاید بندگان درگاه والا نمود و بر قلعه سدم که داخل سرکار
کرم کنده است بی مهاباد تراخته دیهات توابعش را غارت و تالاج کرده چند بار بر قلعه مذکور
حملات ساخته اکثر علاقه داران حضور را جام شهادت نوشانیده است و پالیکار مدنی نیز با او
یک دل و یک بان شده باعث فتنه و فساد گشته پس با شتاع این اخبارات شعاعه و غضب سلطانی
لمنتب گردید و رفاهیت و آسودگی رعایا و پرایا بر ذمه همت قضا نعمت خود قرار داد و همون
زمان سید غفار سپه دار رابع قشونش بدریافت ماهیت کالپاد لیساین آسمت رخصت فرمود
چون سپه دار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل در آن حدود رسید و کمای احوالش
در یافت پس نیکو ظاهر گردید که آن ثمرات کیش بخت بتامید و اغوائی پیرام غنیم ناظم صوبه
میرح که دخترش را به پسر خود نامزد کنانیده است خیره شده سراقته را فلک میساید و هوای سردای
و هووس ریاست تعلقات مابین جوی کشنا و تنک بهد را دسر دارد و دوزخ نزول فوج ظفر
موج شنیده از غایت بداملی راه حرام خوری پیش گرفت یعنی بعزم جنگ برخاست و لشکر آلات
سب و پیکار بیا راست سپه دار بطور خود محل قلب برای سکونت سپاه بدست آورده بجنوع عرض
داشت رود و حقیقت آنجا ترقیم ساخت همون زمان برمان الدین سپه لار با پنج هزار سوار
خونخوار و سه قشون شجاعت مشحون که سپه داران قشونهای حمید و شیخ الفرواحم بیک بودند و لشیر
کوه زکونده و اسیر کردن حاکم شریر آنجا و دستوری یافته کوچه و شیخ عمر سپه دار رابع قشون
و دوهزار پیاده احشام و شش ضرب توپ قلعه شکن باستیصال پالیکار نیکپور و مدنی نامزد
فرمود چون شیخ مذکور از راه بگلور و دیون ملی راهی شده در کو بهستان کیوار که شرقی نندی درک است

محل نزول فوج ظفر موج نمود بزبان بعضی عمال وزمین داران و مینواران سرکار شنید که دین کوهستان
 کویت رفیع که بر بالایش میدانی است وسیع چشمه آبی دارد که نقش از رس خرد غیر معلوم بران
 کوه پایه دیوار سنگی بچشم قیاس یافته میشود و یقینیکه زبان سابق قلعه بود و از مدت ممتد خراب و
 ویران افتاده است اگر تازه حصار کشیده شود مستطیر سپاه منصوره گردد و هر آئینه بند و است این
 نواح بواسطه صورت بند و تاسپه دار مذکور مع چند خواص ملتسان بر بالای آن کوه رفت و چشم
 خود ملاحظه کرده جارا پسندید و مفصل حقیقت آن کوه و التماس فدویان خیر خواه آن نواح معروض
 حضور ساخته خود پیشتر نهضت نمود و بسرحد نیکنور رسیده هر چند به بند و فصاحج او را رهنمونی
 فرمود آن شقی نگون بخت سرانقیاد از خط فرانش بیرون کشیده بقدم مخالفت پیش آمد و بدو از ده
 هزار پیاده سرراش گرفته مستعد رزم گردید چنانچه دوسه روز در سواد رام سدرم که سرحد او بود
 بین الفریقین آویرش سخت روداد تا آنکه هر روز غازیان سلطانی چون برق لایع بر خرمن
 جمعیت کفار زده بقطرات تیر و تفنگ سیل شمشیر آبدار کشگان را غرق جوی خون عدم مینمودند
 بالاخرت سپه دار شجاعت آثار یک حمله سردار آنجماعه مقهور را بفرب تیغ اثر دایک از پای در آورد
 و سرش را همان لحظه از بدن جدا ساخت از مشاهده این حال پامی ثبات و قرار کرده شرکین
 از جای رفته رو بادی فرار نهادند و کوچی بهوی کنده را که پیرامولش بیابان عظیم و سخت قلب
 است ستیغ خود ساخته آسودند و اگر منصوره آغاز قتل و غارت نمودند و بیک حمله رام
 سدرم مفتوح کرده بطن بهوی کنده روی توجیه آوردند پس سعی بجزر و آنجا را هم از حصون
 گرفته سرخر و گردیدند و گروه کفار را زیر و زبر ساخته پیشتر کوچیدند پالیکار آنجا را که سنگ ریل
 نام داشت بجز و استماع شکست سپاه خود هراسان شده قلع نیکنور را بدولت خوانان دلیران خود
 سپرده خود بالای کوه اول پل که چهار گروهی دارالمقدور جنگل مهیب واقع شده پناه گرفت و سه چهار

هزار پیاده جرار فراهم ساخته مستعد رزم بودند چون سپهدار بران گروه شقاوت پزوده فتح یافت
 نقاب آنها کرده بمحاصره قلعه ننگینور پرداخت و در اندک مدت به جفر صلابت کوچ و احداث
 مورچه اشتغال داشته بضرب توپ ری را شوب حصار قلعه شکسته مفتوح ساخت و قلعه را
 بدلیران کارگذار سپرده مانند شیر خشتناک رو بمیدان مبارزت نهاد یعنی به تسخیر کوه مسطور مهت
 برگماشت چونکه اطراف آن کوه دشت هولناک و کثرت تراکم اشجار بمبرقه که هر جان دار را عبود
 از ان طایفه صیدیم و خطری نموده بود و سپاه خصم از اطراف سر راه گرفته از بروج بنا ساخته
 باتیر و تفنگ مستعد و آماده جنگ شدند و از هر دخت و سنک صدای بندوق کاری مینماید
 سپهدار مذکور تا یک ماه سعی موفوره و توفور کثیره بظهور رسانید بسبب جمعیت قلیل شاگرد و
 رخ نه نمود تا ضرورتاً بحضور عرضداشت کرده کوک و درخواست پس امام خان نامی سپهدار
 مع قشون خود کوک و کش نامزد کرد و بعد فایز شدن خان مذکور هر دو سپهدار مشورت کرده
 بر نمونی سکنای آن نواح از دو جانب جنگ کنان به بیابان در خزیدند و بر سپاه غنیم
 شور قیامت ریختند چون تفرقه و پریشانی تمام جماعت ارباب شرک و ضلال انداخته کوه را گرد
 گرفتند و بکوشش بسیار و تحمل صعوبت بشمار در عرصه هفتاد و روز کوه را مفتوح ساختند و پالیکار
 آنجا با معدودی چند و خیلخانه پیش از مظفر شدن مجاهدان اسلام از جنگ کنار کشیده و تعلقه
 پالیکار علماً و چیتور پناه گرفته از دست غضب و تادیب سلطانیان و راست چونکه بعد از سه ماه
 هر دو قلعه مستحکم پالیکار مفور یعنی قلعه ننگینور و اول درگ مع مقصات توابعش بضبط درآمد بزم
 کفایت شماران حضور ساخته هر دو سپهدار بشرف بساط بوتی مباحی انداختند و سایر غنائیم
 و فیل و اشتر بنظر همایون در آورده مورد عنایات و نوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوه کیوا
 از روی عرضی سپهدار سابق روشن جناب شده بود و در آن حال رای و الا به ملاحظه آن کوه

انتضا فرمود و فوراً سواری خاص مع چند خواص جلو دار رونق افزای بشکلو شده بعد یک هفته
از آنجا پرتو نزول بر آن کوه انداخته بنظر هالیون مشاهد فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید
بیلاران سنگ تراشان معماران چیره دست را تعین حصار بندی و تعمیر عمارات نامزد فرموده
بر همان گدازه موسوم ساختند پس از آنجا معاودت کرده بفرز نزل قدم مهینت لزوم نندی که راه
را شک افزای سپهر برین فرموده کوه گردون شکوه نامیدند و روی توجه بجانب قلعه دیون
هلی آوردند هر گاه که مکان مذکور جای مولود خود بدولت بود بقول شخصی که بیت

حب الوطن از تحت سلیمان خوشتر || خار وطن از سنبل دریجان خوشتر

آن مکان را از همه بلاد برگزیده یوسف آباد نام نهادند و قلعه دار دولت خواه را به حراستش
باز گذاشته در مرمت آن حصار از سنگ و گچ و تعمیر عمارات مکرر ساخته بسبیل تفتیح در عرصه
یک ماه و پانزده روز داخل دار السلطنت گشت مخفی نماند چون پالیکار ننگینور بسبب شومی

طالع مطابق این مضمون بیت

باولی نعمت ابر و ن آئی || کر سپهر تو سرنگون آئی

بیت سپاه منصور برای محقول یافته آواره دشت اوبار گردید و پالیکار مدنی نیز عاقبت خود
نیگونیده همون زمان طریق فرار پیچود پس تعلقات او هم ضمیمه ممالک محروسه شد + + +

ذکر افتتاح کوه نرگونده بزور بازوی شجاعت قمرالدین خان و حضور

طلب شد نش مع دیگر کیفیات روداد همون سال آن که

چون برهان الدین سپه سالار سلطانی از حضور مرض گردید از راه چتیل درگ و ساولور راهی شده
در حدود دمار و اربید غفار سپهدار ملحق شده همینه و مسیره بغداد ایان با جرات سپرده در حدود

کوه نرگونده مضرب خیام و اعلام ظفر انجام خود نمود و سر کرده آبخارا از رسیدن خود بنا بر تسخیر
 آن محال بلا توقف متبذره ساخت و بزبانی جاسوسان پیغام فرستاد اگر مومن منیت ملک مال
 داری زود کوه را خالی کرده حواله قلعه را سلطانی نمای و خود بوساطت این جانب پیشانی
 عقیدت را بسجرات بندگی نور آگین سازی تا بحضور سفارش کرده دولت خواهی تو و انموده
 از سر نو ملک و دولت بر تو ارزانی داشته خواهد شد و الا رایگان جان خود را با ملک یزدان
 پس پری چون از آن جانب جواب تند و تلخ استماع نموده شعله قهر سپهر دلش بهشتعال
 آمده پیشتر کوچید بر نهر که غزنی و جنوبی کوه بغاصه و و فرسنگ جاری است محل قیام عسکر کرده
 فرمان داد تا سپه داران دولت خواه یعنی سپه حمید و سپه غفار بدلاوری و قند ابر اعدا
 شکنه سبقت و سستی بکار برده کوه را نقطه دارد در میان گرفتند و از دو جانب جنگ در انداختند
 و به توپ و بندوق بشکست حصار اشتغال و زینند حاکم کوه نیز مردانه و ارمیکو شید و نوکرانش
 بار بار مورچال زده اکثر مردان کاری را از جان می ربودند چنانکه شبی دست قابو یافتند چند
 پیادگان با جرات از کوه عبور کرده بر طلایه داران عساکر سپاه لار که زیر دامن کوه بودند
 شبنون زده صلابت خان بخشی را با دود و سوار شربت مرگ چشاندند سپه داران
 شجاعت تو امان هر چند بجشایش کوه تدبیر ناگنجتند اما سعی شان پیش رفت بخت و چند بار
 حملات هم بعمل آورده روی ظفر مشاهده نمودند چونکه آن ایام تابستان بود قحط آب به مرتبه
 اتم چنانکه سفهابر گا و واشر از نهر فردگاه لشکر آب به مورچال میرسانیدند و بسبب بد مسافت
 وقت کار مدد نیز از لشکر باطل مورچه نمیرسید با این سپه داران کار آزار و سوزان احشام
 نزد شایان عمل آورده مورچال تا پای حصار رسانیده بودند که حاکم کوه بهر اسان شده
 بناظم صوبه مرج و کار پر داز پلونه احوال عجز زبونی خود ظاهر ساخته مدد طلب نمود چنانچه ناظم مذکور

پنجهار سوار روانه داشت چون سواران مسطور برهنه آبیکه در طغیان بود و مقام کرده انتظار ده هزار
سوار که از پونه بکوبک بهین کوه رخصت یافته بودند میکشیدند سپاه لار با ستماع این خبر از غنیم
نور آواز اندیش کرده مفصل حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و وکلای سلطانی که در
پونه سکونت داشتند نیز از بمنی بعضی حضور پر واخته بودند پس از حضور بنام قمرالدین خان
منشور لامع النور شعر روانه شد نشمع جمعیت خود به سپه سالار و تنبیه فوج غنیم و کشایش کوه شرف
نفاذ یافت مخفی نماند چونکه سید محمد پیرزاده داماد عبدالحمید خان حاکم کرطیه وقت فرصت یافته
برهن زیورگران بهامبلغ خطیر گرفته بفرایمی چهارمخضبه سوار و ده هزار پیاده پرداخت و به انگریزان
مچملی بندر موافقت کرده یک پلطن و دو ضرب توپ از گور لور همراه خود گرفت و لغزم استخلاص
بلاد کرطیه و تسخیر قلعات آن نواح همت درگماشت و در قلعه که هم طمانه گذاشته دست قتل و
غارت برکشاد هرگاهیکه بدوایل رسید نیز که داران سرکار خدا و ادراکه در قلعه بدوئل بودند بانعام
زخوشدل ساخته برصوابید ایشان جوتی را از ملازمان خود در آن قلعه فرستاده پیشتر بطرف کرطیه
راهی شده بود قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری یافته وارد آن نواح گردید و بدو
کروهی بدوئل و سواد پهل امرا بین الفریقین آویزش نمایان و بزر و سخت روداد و از صبح تا
دو پیر روز باز پیکار گرمی تمام داشت و بهاداران هر دو طرف سعی مروانه نمودند آخر خان مذکور
بفریب دادن اعدا همت گماشته یکایک با سپاه خود از پیش غنیم برگردید و در جنگی که بر یک جانبش
تالابی پر آب بود و کوهچیه در وسط او واقع شده پنهان گشته بر فرصت وقت نگاه میداشت
سید مذکور بران فتح نازان شده همونجا خیام و اعلامش که خود مضوب کنانیده و سردار
انگریزی هم خاطر خود از و سوسه تردد غنیم خالی کرده بخيال اینکه غنیم تاب مقابله در خود نیافته
رو بگریز نهاد و عقب آن جماعت آرمیده بود و بعد دوسه ساعت سواران سید مسطور بر پشت اسپان

بی زمین سوار شده بی صلاح بهر نوشانیدن آب بتالاب آمده آب خورانی و بدن شوی اشتغال داشتند که بیک ناگاه قزاقان خان دلاور فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان انجمنه درآوختند و به تیر و شمشیر و نیزه سینه های اعدا را چاک زدند پس آنها بطشت لشکر خود کمرختند و صدای آمد آمد برداشتند و قزاقان پاشنه کوب و تراخته تمام سپاه خصام را پایمال سم ستوران ساختند چنانچه اصری ازان معرکه گاه جز بسید مزبور و سردار انگریزی که بهز محنت ازان مملکه برآمدند جان خود لبلاست نبرد و خان ظفر من قلعچه بدو بل و کمم باز ضبط خود آورد و بند و بست واقعی آن نواح نموده با سامان حرب و ضرب مستعد کوشمال اعدا بود بمجروح رسیدن منشور سهایون با جمعیت لفرست مشون اینبار در تاخت و با چهار هزار سوار و خوار عبورجوی کشنا نموده بیک شب خون لشکر مرسته را که بهر عبورجوی تیار بود غریق بحر خون ساخت و اکثر ایشان را اسیر کرده و مظفر و منصور عازم کوه کردند و مابین لشکر برهان الدین و کوه مضرب خیمام نموده شیخ امام نامی سپهدار خود را بکوک سیدان دولت خواه فرستاد چون کمرده کوه از رسیدن سپاه نامی و سپهدار کرامی و شکست مرسته خبر داد اگر دید که کمرمت خود چاک زده لباس مردانگی و جرات بآتش غم و بهراس بسوخت آخر الامر چون که اکثر مردان کاری کفار کشته و خسته شده بودند و دیگر قوت محاربه و مقابله با لشکر اسلام نداشت دل از ملک و مال برداشته بعد یک هفته پیغام صلح و سپردن قلعه بخان مذکور فرستاد و او برهان الدین را بر این معنی اطلاع داد و رضامند ساخت چنانکه هر دو باتفاق یکدیگر فردای آن روز کمرده عجز آمده را قولنامه بصحابت سید حمید سپهدار و مرزا حمید علی بیگ رسالدار فرستاده از کوه فرود آوراند پس همون زمان مع عیال و اطفالش محبوس ساخته به رفته قشون احمد بیگ و مرزای مسطور بحضور روانه داشتند و بعضی گفته اند که دختر حاکم کوه که در حسن و جمال سرآمد وقت بود بعد عطای تشریف دین اسلام و ادای رسم عقد مناکحت داخل حرم سرای خاص گردید حال کلام

چون مزبور بضبط درآمد قلعه و تعلقه بمجاله امینی دولت خواه شد سپاه لاری مذکور در ظاهر اگر چه
 باخان دلاور موافقت و مخالفت داشت اما به سبب که از دست سعی لشکر یانش با وجود افواج کثیر
 سردار مرطبه شکست یافت و مفتوح قلعه هم بعبرت تهورش بطور آمد خود درین امر با وجود سعی شش
 و هفت ماه فی ظفر برآمد نقاض دلی پیدا کرده خواست که در شکست جا به و شتمش حیل برانگیزد و او را
 با خراف از حضور متهم ساخته دولت خواهی خود ظاهر سازد بحضور عرضی نوشت که عزم قمرالین خان
 نوع دیگر است و چنان معلوم میشود که خفیه منت ملک عیسی خان عرف عیسی میان مردمی که
 دیوان و شیرکار و بار است بناظم حمید آباد و شیرالملک سهراب جنک راه مراسلات مفتوح دارد
 سوای این علانیه در چدرکها که حمید آباد حویلی عظیم الشان بنامیناید شاید که عنقریب از حضور
 منحن خواهد شد سلطان ذیشان بید یافت معاملات دوست و دشمن بمجر و وصول عرضی
 سپاه لاری خان مذکور راع دیوان و لشکرش بحضور طلبیدشت اوفادان دیوان خود را در حضور
 آوردن مناسب ندید زیرا که نامبر در ایام دیوانی کارهای ناشایسته و شیوه مردم آزاره
 و غریب با کشتی بر تبه اتم بطور رسانیده بود بلکه تمام کافه عباد و رعایا از جور و ستمش نالان گشته بدیار
 دیگر روی آورده بودند و اکثر مملکتی و مالی را بی رضای آقا حسب خاطر خواه خود به فیصل
 میرسانید و از سینه سلطان نیز آگاه بود هرگاه خود حضور طلب شد ترسید مبادا که آسب بتدارک
 اعمالش که کارش راحض دولت خواهی خود تصور کرده بود بجالش راه یابد لک روپی او را انعام
 داده بلا اطلاع احدی شبان شب رخصت حمید آباد نمود و خود مع لشکر کوچیده فایز حضور شد
 چونکه آن حضرت دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد که او رخصت گرفته برای آوردن متعلقان
 برادران خود و حمید آباد رفته است پس ظن سابق بصدق معنی پیوست تا خان دلاور را محبوس

و لشکرش را داخل لشکر حضور فرمودند

ذکر مخالفت و طغیان اهل کوڑک و توجه رایات ظفر آیات سلطان گیتی
 ستان پیمینه شرارت کیشان آن نواح و اسیر آمدن هشتاد هزار مرد
 وزن مع دیگر کیفیات که در سنه یک هزار و یکصد و نود و شصت هجری واقع شده آنکه

چون که زمین العابدین خان مهدوی فوجدار بلا و کوڑک از مصاحبت و اعتبار قدامت حضوری
 مختار کل شد جمیع آن ملک را پر فتنه ساخت و مهمات ملک داری را بهد غای هوای خود انتظام
 می داد بلکه از لوٹ سیرت و خبث طینت و سبت شهوت پرستی بر زنان رعایا دراز میکرد و بجز انبات
 تشکیل را هم بستر خود می ساخت و بطور چنین عمل ناشایسته تمامی اهل کوڑک قدم بمیدان مخالفت
 و مخالفت نهاده مخوف و مستعد جنگ شدند و مموتی نایر و در سخا نایر کار پردازان پالیکار
 آنجا که فرصت وقت می جستند همه رعیت را فراهم ساخته ظفر آباد را گرد گرفتند و اطراف آن
 تاراج نموده احوال بر محصوران چنان تنگ ساختند که ایشان روز و شب هرگز طاقت و محال
 بیرون قلعه آمدن نمیداشتند چونکه ذخیره و اسباب جنگ زیاده فراهم نگرفته بودند پس هراسان
 شدند تا خانه بانی فساد که بوقوع این واقعه از کرده خود ایشان شده قلعه منبک گردیده بود جاسوسی
 را به تبدیل لباس مع عرضی حقیقت حال و شرارت مفسدان آن نواح روانه حضور ساخت چون
 جاسوس عرضی مذکور حضور گذرانیده مفصلاً کیفیت فوجدار را یوس معروض داشت سلطان گیتی
 ستان سزای اهل کوڑک را که بارها از سر کار مخوف شده طریق فدویت را بخارهای فساد و شرارت
 مسدود می ساختند و سپاه منصور را بار بار تصدیع میدادند بر بهت قضا نعمت خود قرار داده فرمان
 دادند تا میر منزل خاصه اعلام ببری و خمیر ز نخارگون بسان فلک بوقلمون بدالضوب برود و سلطان

پنپو کہ ابفاصلہ یک و نیم فرسنگ غربی دارالامارتہ احداث میفرمود برآراست وزین العابدین
خان شستری سپہدار راع قشونش بنا بر عبرت بوفور سامان رسد و دہزار پیادہ احشام
لصفرہ انجام بدن ناحیہ پیش راندہ ارشاد فرمود کہ شما بلا توقف و تامل بایلیغار دخل قلعہ ظفر آباد
شدہ شرارت کیشان را چنان تنبیہ نمایند کہ نارسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت
بدان صوب واقع شود و فوجدارنا تخر بہ کار آبخارا از مژدہ توجہ مابدولت طمانیت ظاہر باطن
بخش سپہدار مذکور حسب الحکم حضور بر جناح استعجال راہ گیر گردیدہ اگر چہ تا دروازہ کہماٹ
رسیدہ بود اما مردمان لغی برایمننے اطلاع یافتہ از اطراف هجوم کردند و بہ تیر و تفنگ حواس
مردانگی اور منتشر ساختند از آنجا کہ او گاہی جنگ مردان نیاز مودہ و تمامی عمر بہ ملا گیرے
صرف کردہ بود نقد بہت در باختہ زیر کتل سدالپور جای بند کردید ہر چند رسالداران و سپاہیان
ہمراہیش کہ تربیت یافتہ محمد علی شجیع مرحوم بودند تر غیب پیش رفتن نمی نمودند سپہدار
مسطور بول زدہ عارضہ تب و لرزہ و پیش را وسیلہ ساختہ یک قدم پیشتر نکذاشت آری
کار سپاہگری از آرام طلبیان و نفس پرستان کجا بطہور میرسد چون این سانحہ معرض حضور گردید
بر بی حوصلہ کیش نفرینا کردہ بعد و دہفتہ خود بدولت از آراستگی لشکر و تقسیم ماہیانہ فارغ
گشتہ با جمعیت بیست ہزار مردم بار و دوازہ ہزار پیادہ و دہ ہزار سوار جرار و بیست و دو ضرب
توپ بہ پانزدہم شہر فوجی سنہ ایہ کون انتہاض لخواختند چون متصل خار بندہ کوڑک نزول را یا
فتح آیات گردید ہمہ سوار را بطشہ پر یابٹن و سدالپور و منظر آباد گذاشتہ فقط پایادگان و
قشونہا و سامان جنگ عبور کردہ چون شیر غزان و ہزار بر ثریان قدم صولت شیم در آن دشت

دشت ناک نہاوند بیت

چہ گویم ز احوال دشت عجیب

کہ لرز و قتل از هجوم نہیب

سرازم نستان چون زلف مسلسل ز کبان و راه ناهنجور نشان پریشان کمکشان بیوکان و نشیب و
 فرازان سرزمین چون بهمت ارباب سخا و نجیل ضد بهدگیر و لست و بلند اطراف جوانب همچو
 اوج و خضیض غروب و نزول ناهنجار تر و نشیب آن همه مرز و بوم شمالی ز اتراکمر بالیده چنانکه
 فیل خیال و اندیشه دور بینان به کل و لالیش تا بسینه چست فرو رفته و شاخهای اشجار
 اقسام دران نواح مثل ساکوان و صندل و رال سفید و عود خام و غیره سرراشیده و لغت خجسته
 طوبی رسانیده و پیاپیهای مرغ سیاه دام فیض بالایی هر درخت و شاخ گسترده و زراعت
 قافله یعنی الایچی همچو جوار و گندم اطراف کوه و دشت سرسبز گشته و درخت و اچینی چون طام
 افلاک سایه طراوت بر نباتات زمین افکنده و ثمرات باغستانی مثل فالسه و موز و سدر و عین
 الناس بهتر و نخل و جام نوقلمون و سفرجل و کُل و بهل و جامون و غیره در مذاق تلخ و گامان چایی
 شهد و شکر ریخته و انهار دران سرزمین چون چشمه چشم غمناکان همیشه جاری و آبشار
 حوضها و آگیره و در شنای راه بنایه اشک مجوران لیل و نهار ساری و عروس بسط زمین
 غرق عرق حیا کشته حجاب و امن اشجار بر روی آفتاب فروشته و تخمه تخمه بوتهای گل
 مندی و مخمل و صدف یک همیشه بهار و نسیرین و سوسن و چنار هر مثل شوخ چشمان نقاب حیا
 از پیش نظر برداشته و فیلان کوه پیکر چه از ماده و نر بزرگ جو امیس کلک جمع شده و بچه
 فیل چون زنگی نژادان و یو سهیت بدشت پیامی مطلق العنان گردیده همچو کان خرطوم کوسه
 بازی رلوده و همورجات آن دیار و بلاد زیر کوهچا و اوزرون اشجار پنهان و پیرامونش
 حصار استوار و فضیل و بروج کشیده و خندق عمیق به حفاظت سقف و حجره ها که اکثر اوقات
 و شب تا فیلان در تاخته مواضع از غارت تاراج میگردیده و آن حفره کرده شده تا ذکور
 و اناث مع اسباب زندگی دران خانهها سکونت ورزیده همه ذکور گندم کون و بعضی سیاه فام

بلند و بالا و لباس شان یک پیرهن دو تاست از گلوتاستانک و خسته شده و جز با پاره
گشتنش کسی فکر پیرهن دیگر نکرده همه در سپاه گری دم مساوات با بهیم و راجن و رام و
لجمن میزدند چیرا که سوامی تفنگ فیل دار و دوشه پهنادر که کشته نامند بر میان می آفریند
بیرون حجره و حصاری آیند و کلاه چرم بر سر نهاده یک و مال سیاه یا سفید در میان
می بندند و اناش پری تمثال با حسن لطافت جمال که رشک موشان چین چکل اند و
براست قامتی و سیم تنی و نرکت لب لبه آن فتنه جهان باج از خوابان ترک و تاجیک میگیرند
دران ویرانه فردوس نشانه همزنگ حوران میخراشد با اینهمه خوبی آه بد لباسی و بی تمیزی که
یک پارچه پنج شش دستی از ناف تا زانو و یک رومال سفید و دو دستی پر سینه مهر گنجینه
دارند رونق و رواج حسن روز افزون آنها شکسته الحق اناش نسبت مردان آنجا که
همه کور بار در مراح اند حرارت عنیزی زیاده دارند و روایتی از مورخان چنین رسیده که در ایام
سابق نبواح عقب ناظر و غیره سبی قبیح و دستوری قبیح در مذہب نامعقول آنها جایز و
محض ثواب میدانستند چنان بود چه اگر در خانه کسی چهار برادر حقیقه باشند یک را از انجمله
بازنی کتخد می شد دیگران یک یک شب بان زن هم بستر شده آغوش مباشرت را
گرم می ساختند بعضی کس مقرانیغه اند که هر شب یک بعد یک بهین زن را بر بستر مجامعت خود
می کشید تا تسک خاطرش می شد و در اولادش فیما بین برادران تقسیم عمل می آمد چون خواب
مرحوم بر آن مرز و بوم مسلط شد این رسوم مذموم را از میان آنها برداشت و اکثر زنان
آن قوم را گرفته بر شکران خود بخشید القصة شرح و بیان برودت و سرما که سرتاپای قلم
پیش از شروع تحریرش در چشمه زهر ری عرق میشود و زبان تقریرش قبل از بیان با وجود
پوشش پوستین لبان بلرزه بهیئت حیرت بخ بند و نظم

<p>ریمیده مردمک از چشم افلاک که آتش در درون سنگ مرده</p>	<p>ز بیم برت آن طرف خطر ناک چنان در روی برودت پافشوده</p>
<p>چهره بر طراز که هر روز آفتاب با این گرجوشی بخوف سرایت برودت لحاف چارته آسمان با استر ابر بر سر کشیده از ان وادی زودتر عبور کرده و هر شام سیرع السیر با ندیشه سر مادر بارانی نیلگون یعنی فلک زمره دقام سروتن پوشیده فی الحقیقه این همه ذکر تابستان است که مرقوم گردید معاذ الله از هنگام زمستان فصل باران که تاش ششماه ابرآذر بساط تقاطر مطا رب بسید آن سرزمین گسترده و زمین بسیرابی تمام همچو دیده ستم رسیدگان ترآمده و از سر شام تا دو ساعت روز برآمده و دوشنبم چون دود آه مظلومان کوه و دشت را فرا گرفته می ماند و بسا جوانان تیر قامت نیز هوش گرم دم از دستبرد سحر حار حواس باختبر بزرگ حلقه کمان پایه سینه کشیده در حجره تنگ ترا زده می خوابند علاوه آنحال تا مدت ششماه مشی کنندگان آن نواح از پاتا سر پا چپه گنده یا جامه گلیم پوشیده از وقت چاشت تا انقضای سپاس روز بهر کار حرکت میکنند با این زلزلها از برگ اشجار که بکثرت باران و سیرابی زمین از اصول درختان پیداشده آشنه خون بیگناهان می باشند چون ملخ جربسته برین آدم و دواب می چسبند و تا سیری لطن از خوشی هرگز بر نمی آیند پس از آنها ضرر کلی به انسان حیوان میرسد و اثر در و مار مردم را با و کزدم پزیر و نیز نیش زندتن بالحاق روح چنان گذارد که همدست قبر و قایض جان نشود در ان آدمی از شمار مومنین تجاوز کرده اند الحاصل چون سلطان دین پناه در آن جنگستان از راه مشکل عبور کرده این طرف دروازه خار بند که رن مندل نام دارد محل نزول علام و خیام طفر انجام ساختند و روز دیگر دو سپه دار فرمان دادند تا هر دو مع قشونها بر دروازه مذکور که اهل شرک و ضلال پیش آن خندق</p>	

از این نوع از مجرم و نامرکون و ادویچه است و آن را آب یا نمکینند و در هر جایی که بیاختارند

عمیق حفر کرده بر ریوس دیوار کشیده به تیر و تفنگ سر راه بسته بودند حمله کرده آغاز جنگ نمودند و در آن روز اهل شرک به دلاوری و جانب‌پساری کوشش مردانه نموده ناب‌حمله آوردند بلکه سپاه بهر دو قشون را از پیش خود راندند و اکثر جوانان نصرت تو امان مجروح و مقتول گردیدند سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذر بادوسیل دشوار مینمود بعبت برق و مصرع بر خرمن جمعیت کفار حمله آورده خلق بسیار را از مشرکان بدار البوار فرستادند و از یک طرف فرزگیان موسی الالی و رساله‌های اسد اللہ یعنی بندگان که پرورش یافته نواب مرحوم و تربیت کرده شاه دین پناه بودند از باب ضلال و اطعمه نهنک تفنگ و سنان ساختند و از یک طرف پیادگان جلو و از شجاعت تمام یک یک خصم ابر سر نیزه برشته سرنگون بقعر جهنم راندند و اکثر کفار را بر و مردانگی با سیری آوردند با این کفایتات قدم ورزیده چند مرتبه حمله‌های کوه شکوه بر سپاه منصوره آورده متفرق گردانیدند تا شجعیان خاص کوه تل بعضی سپه‌داران چون جرات کفار شایده نمودند با بقیه فدائیان ناموس پرست بجمالات متواتر کشتن و سوختن اعدا را ثواب دانسته فدای و ابر بر هم ریختند پس بطرفه العین شیراز جمعیت کفار از هم پاشیده چنان شد که پای قرار و ثبات از جای رفته قدم در بادیه انحراف نهادند فوراً سپاه نصرت شاه تعاقب آن جماعت مخدول نموده گروه انبوه از آن تیره دروزان را بتبع سید ریغ گدازانیدند چون سلطان گیتی پناه بر اعدا ظفر یافتند پیشتر کوچیده بر سواد بهلکلی نار مقام فرمودند شتری مذکور چون میدان از سپاه غنیم خالی دید بنا بر دفع و رفع خجالت خود بر موضع خوشحال پور تاخته غارت ساخت آتش زده جمع کثیر از اهل ضلال را با زنان و فرزندان اسیر کرده فایز حضور شد پس از آنجا حسب الحکم حضور چهار رساله مردم بار بار و فوراً سامان رسد و ذخیره و اسباب جنگ به تسلطه ظفر آباد رفتند حضرت خود بدولت تا انقضای سیزدهم شهر محرم الحرام بر سواد مسطور آسوده

به پانزدهم شهر صدر که سن یک هزار و یکصد و نود و نه هجری شروع بود از راهیکه امر او خوانین جمو به
 فرمان قضا جریان بآن بیشه در رفته به تیر و تیشه هر روز قریب دو کوس راه جنگل را بریده از تش
 سوخته باندک روز چهار پنج گاو زمین را میدان ساخته کار بر اهل بیشه تنگ نموده بودند اهل
 ضلال یعنی پیادهای کفار محاربه و مقاتله کرده دو سه هزار نفر تلف گشته بودند نهضت فرموده
 بعد طی منازل شرقی دارالمقر خیمه خرگاه بسیار استند چون کار پردازان مذکور عنی مموی نام
 و در کنار علامت عجز بر ناصیه حال مردم خود مشاهده کردند و قوت محاربه و مجادله بالشکر
 اسلامند اشتند اطراف کوه و دشت منتشر شده بکوهستان و جنگل سخت قلب پناه
 گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امر او خوانین خود را بالشکرهای گران بقصد گوشمال تسخیر بلاد
 نامزد فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الایچی بنا بر تنبیه شرارت کیشان رخصت ساختند
 و قشون شستری را بادیگ قشون بسرازی میر حسین علی خان بخشی بطرف عقرب نام
 و غیره روانه نمودند و میر مجرب و امام خان را بجانب تهل کاوریری و خوشحال پور مرخص کردند
 حضرت خود بدولت دو سه ماه بموخرجا مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور
 رخصت غریمت دو انبند بحسن تردد سعی نمایان بر بغیان آن صوب هنگام آراشده در عرصه
 قلیل بتاخت و تاراج چند مواضعات هشت هزار مردوزن را مع اطفال سیر آورد
 بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطور انبوه کشید چون روم گوسپند و گاوا از وحشی سیران
 آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت پیشتر نهضت فرموده جنوبی
 کوه تهل کاوریری که منبع جوی کاوریری است رایت نصرت آیت افراخته باز سپاه منصوبه
 را به تنبیه بغیان و اسیر کردن کار پردازان مذکور پیشتر مرخص فرمودند تا سپاه داران رعیت
 پیشه از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تبار عناد ایشان را بالکلیه منقطع کردن صلاح دولت

و فلاح حال و مال دانستند و بکوشش نمایان جوق جوق فتنه انگیزان را گرفته آوردند هرگاه در
 عرصه هفت ماه و چند روز هشتاد هزار مردم با زن و بچه اسیر گشتند و هر دو کار پرداز مسطوره
 بدست سعی موسی لالی برکوه الاچچی دستگیر شدند جنگ آخر شد دیگر سرکشان عاجز گشته در حلقه
 فدومیت درآمد سلطان و الاشان بعدند و بست آنجا و تا سیس و تعمیر چند قلعی
 چوبین که لکرو طه گویند بفرار غت خاطر از راه سد اپور مظفر و منصور معاودت بدار السلطنه
 فرمودند ممونی نایر کار پرداز اسیر در عرصه قریب رخت حیات بر بست و زنگانایر بر بست
 حضرت دین پرست مشرف بشرف اسلام و مختون و بشیخ احمد نامزد گردید و به عهده
 رسالدار می سر فرزند شده به نسبت فرزند می پرورش می یافت و بلیا بانو حاکم و نواح
 کینا نور که از قوم مایله است بر سواد تهل کاویری شرف ملازمت دریافتند و پیشکش
 دو ساله مع اخیال و اسپان و دیگر تحالیف نذر گذرانیده سرخر و باخلایع و تشریف
 شایانه مرخص گشت چون سلطان فایز دار السلطنه گردیدند منجمه اسیران اهل کوثرک که همه
 بتلقین دین اسلام مشرف و با حمد یان ملقب شدند و هشت رساله مقرر ساخته تبریت
 و آراستگی آنها سرداران قدیم را برگماشتند تا سرداران مذکور در اندک زمان تدریج
 و تربیت آنجماعه حشی سیرت پرداخته بر آئین جنگ آراستند و همداران اوقات سلطان
 جهانگیر پدکهای نقره و طلا و مرصع تیار ساخته بسرداران حبش عسکر و اسد اللهی علی قدر
 مراتب و مناصب عطا فرمودند و لباس آن مردم از قسم پارچه ببری که با ختراع تازه بافاییده
 بودند ووزانیده بخشیدند و اسامی دوازده ماه و شصت سال بر خلافت اسمهای اهل عرب
 تبعدا در حروف تهجی بر خواندند انشاء الله تعالی آن بجای دیگر مذکور خواهد شد و نامهای
 چند قلاع نیز در آن سال با اصطلاح دیگر بدل فرمودند چنانچه نام چیتیل در کفر حیا ب حصا

الحق همانند خاندان ایشان با وصف موج و خروش بر زبان داشت دولت و ریاست ملک است ۱۲

اسم گیتی فیض حصار بلاری شمر پٹن پنوکنده فخر آباد پاو گده ختمی صوبه سارا
 رستم آباد اگرچه نام قدیم است اما همون نام پسندیده بحال دشتندندی گده -
 گردون شلوه دیون بلی یوسف آباد بنگلور دارالسور ماکرمی درگ ساون گده
 قلعه بل منظر آباد کورک ظفر آباد کلیکوٹ اسلام آباد کومیتور سلام آباد -
 دندگل خالق آباد سنگلی درک منظر آباد کشمیری فلک الاعظم
 میسور دارالسور نظربار و امثالہ آن مقرز فرمودند و ہمدان سال از سایر
 ملازمان شش ہفت ہزار مردم را از قوم شیخ و سید منتخب کردہ بہر آبادی الکہ کورک
 روانہ نمودند و از مردم بہ سبب اختلاف آب و ہوامی آنجا بعضی گرفتار تیپے لڑہ گشتہ
 بار بار بحضور غرضداشت کردہ بجای خود باز رسیدند و بعضی ہموجا کہ آب و ہوا

بایشان موافقت کرد بسر بردند و

ذکر طغیان مره‌طه و ناظم حیدر آباد و لشکر کشی او شان بغرم تسخیر ممالک
 محروسہ سرکار خداداد و مفتوح کردن آنها چند قلعات آن نواح
 و متوجہ شدن سلطان گیتی ستان بدفع اعدا از راہ صوبہ آدھونی
 و افتتاح آن صوبہ کہ در سن یک ہزار و یک صد و نو دہ ہجری
 رودادہ مع دیگر کیفیات آنکہ

چون وکلای سلطانی کہ پیش ازین با سامان تخالیف و دہ لک و پیہ نقد بہ پونہ فرستہ
 بودند بملاقات سرگردہ آنجا و انا پھر بیس کارپرداز رسیدہ اسباب و غیہ
 گذرانیدند و او شان باقبال آن پیر داختمہ یک یک مسترد ساختند و جواب ندان شکن

سلطان که چند اتواپ و بنادیق از میراث پدر موجود داریم چون خار و درل شان خلیه باد
 نظام علی خان درین مشوره یکدل و یک زبان کشته بفراهمی امرای خود تاکیدات روانه دشت
 چون در اندک مدت جمیع امرای پونه با سپاه و سباب جنگ جمع شدند و نواب نظام علی خان
 هم بحسب اراد او با مشیر الملک و سیف جنگ تیغ جنگ و غیره امرای دولت خود و سایر لشکر که
 چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مجتمع بود از حیدر آباد کوچیده از راه شهر بیدر بطور
 بادامی که قلعه سرحد سلطانی بود رسید و مرطبه با هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه
 ضرب توپ کلان و دو فور سامان جنگی آماده زرم شده خوش بهمت را هم میر نهضت رسید
 و کلامی سلطانی از انجانی مطلب خصت گرفته فایز حضور گشتند و هر دو دولت مند بملاقات و
 مشاوره یکدیگر پرداخته تسخیر قلاع سلطانی بهمت برگماشتند و قلعه بادامی را که محاصره مدتی
 کرده به تفتیش فرمان دادند تا امرای هر دو سلطنت سعی جمیده بکشایش آن بطور آورده و حال
 مرحله احداث کردند و بشکست ریخت حصار اشتغال ورزیده بیورشهای چند بعد تلف
 هزاران هزار شجاعت مند آخر بانقضای ایام نه ماه تا بهم بصلح تسخیر کردند پس هر دو دولت مند
 چون بادام توام خود همو بخاسکونت ورزیده امرای خود را بفتح قلعات و ضبط قصبات
 بهر جانب و ناحیه کوچانیدند چنانکه امرای مذکور بالشکر کثیر دراخته قلعه دمار و جالی هیل را
 بگذاشت سی هزار رویه انعام از دست قلعه داران حیدری ب ضبط خود در آورند مخفی نماند
 حارس آن هر دو قلعه و قصبه حیدر بخش نامی را فضا که پیش ازین چندی خانسانان امیرالامرا
 بن نواب محمد علیخان سراج الدوله بود و اعتبار تمام بهم رسانیده آخر الامر تصرفات بجا در کارخانجات
 سرکار کرده و مبلغ خطی بغبین تمام و خیانت تمام به دست خود نمود باندیشه گرفتاری تلف جان
 که بخیه به پناه دامن دولت ملازمان سلطان خریده بایالت انصوب نامزد شده بود او

طریق حرام خوری پیموده قلعه باخذ مبلغ مذکور بخالیین سپرده خود مع اعمال و ائصال به پوزنه رفت غرض
 بهمون دستور کجندر گدّه و نوکنده و زرکونده و غیره بلکه تمامی قلمرو آن طرف جوی تنگ بهدر را
 که قلعه داران حرام خور و ناموس شکن با میدان لوری عمده و چیزی نقد نمایان با خصم یک شدند
 بضبط غنیمت رفته بود و پالیکاران آن نواح مثل سرهشی والّه و دقل والّه و کنکلی و والّه و راجه
 آئی کنده با غنیمت سازش کرده بودند چون جاسوسان قلمرو خدا داد مفصل این ماجرا معروض
 حضور ساختند و امر او خواندین و لتخواه بدافعه خصام نافر جام ترغیب کردند تا حضرت دین پناه
 با جماع سپاه و ادوات حرب و پیکار فرمان داده به ششم شهر شجاعان المعظم سنه الیه
 با لشکر چهار عینی شش قشون مردم بار و سه موکب عسکر و ده هزار پیاده و سنی هزار سوار شجاعت
 آهوار و بیست و دو ضرب توپ قلعه شکن رونق افزای نیگوار گشته با حضار پالیکاران فرمان داد
 تا منشیان چاکه دست و الا فطرت حکم نامحبات متضمن حاضر شدن ایشان با سامان جنگی و آذوقه
 لشکر بجائی پیش کش تا انقضای ایام مجادله و مقابله با غنیمت ترقیم و تبلیغ داشتند تا پالیکاران
 اطراف یعنی مای درگ والّه و هرین بلی والّه و غیره جمعیت خود موافق معمول روانه حضور ساخته
 خود را به بهانه مرض بجای خود مانده غرض بعد انقضای عید لیلته البرات از تقسیم مایهانه تمامی
 لشکریان فارغ گشته از راه بالا پور کلان و هند و پور و پاوگدّه برجوی بهکری رسیدند آنجا دور نو
 مقام فرموده همه پیر و باب لشکر و جز آن و غیره بجز است پرنیا سرشته دار تو شکنانه گذاشته با تمامه
 سوار و فیل و شتر بره گذر یغایر پیش آهنگ گردیدند و آنروز بر سواد هنور مقام فرموده روز دیگر از آنجا
 پیشتر کوچیدند شب دیگر سواد کیکل را که دو کروهی شرقی بلاری است از خیام و اعلام نصرت جام
 آراسته از آنجا در تاختند چون ناگاه بمیدان صبح چهارم در ظاهر کو بهای آد هونی هر اول لشکر
 رسید و سواری خاص در محل کلبا بن آسود مهابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک سبال جنگ

حاکم ادیهونی که از دختر نواب نظام علی خان کد خدا شده بود مع زنانه بکومت آنجا نامزد بود
از ورود عساکر منصوره هراسان شده اسد علی خان دیوان خود را روانه حضور ساخت و درین صفت
سامان و سرانجام جزو کل دولت مع زنانه خود بر کوهمار ساینده چون کیل حاضر حضور گشته بزبان
ناظم مسطور عرض منسوخ عزم خرابی دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند که ما
هرگز بشما تقاضای و عداوت جانی نداشته ایم چونکه نواب صاحب شهابیموجب سبیل خصومت
و کین باز نادران متفق گشته در مقام استیصالین دولت نیز وال شدند عجب است از
موافقت و وفاداری ما و بیوفائی و مستعمدی او شان قطع نظر ازین پاس دینداری
و اسلام گذاشته بخصم قدیم انید دولت در ساخته با سپاه بسیار بر دیار مسلمان استیلا یافته
کای بجای رسانند که عمده عباد و ثمان و اصنام در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا
آتش زده و غارت ساخته علم شر و شور و تلم و خداداد بر افراشتند صلاح نیست که ما و شما
سر رشته یگانگی مستحکم ساخته مجلس محبتی آراسته بی میا بنجی غیر می بر مرکوزات یکدیگر واقف شده
در دفع و رفع آنها که محرک سلسله نفاق اند متعهد شویم درین باب تا هم نخواهیم گفت که شما بالشکر
همراه باشید مگر فوج شالیسته با ما بگذارید زیرا که ما خود بدولت اکنون بحیث تقویت دین متین
خوشنودی حضرت رب العالمین رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم و منیت خلق الله کمر خرا و
جهاد در بیان همت عد و سوز چیست بستمایم چون حاکم موصوف بر ارشادات حضور کار بند
نگرید و شرف ملازمت فایز نگشت و بجنگ مستعد شد بنابر عبرت نمای و انظار عرب صبح
فرمای آن روز فرمان دادند تا سپه داران حمله کرده شهر را بجوزة تصرف خود در آورده
بجارب غارت رفتند با این حاکم آنجا راه مصداقت و مخالفت نه چمید و پس از هر دو جانب
آتش کا زار را فروخته شد تا سپاه منصور و داو غه آتشیانه روی توجیه به تسخیر آن حصا کرد

آثار آوردند و از دو جانب مرکز و در میان گرفته مورچال حادث کردند و صلابت کوچه پیش
برده از طرف باغ مقبره بسالت جنگ از تالاب دروازه تمل هجوم کرده بتوپ اندازند و
گرنل پرانی اشتغال و ریزند اما هرگز اراده تسخیر آن حصا مکنون ضمیر محنت تجنیز سلطان
گیتی ستان نبود محض استنباه ناظم حیدر آباد بمحاصره آنحصار سپه اقتدار فرمان دادند غرض آنکه
شاید که بدین وسیله و پاس ناموس که محل زنانه برادرش مع صبیح بخش محصور گشته است راه
آشتی پماید و از غر با کشتی باز آید اگر درین کار غرم جزم میداشتند همون روز اول بی تردد و تاقل
محصولان رازیر میکرد و حاکم آنجا را بطرفه العین مع زنانه و اثاثه دولت دستگیر مینمود زیرا که چون
صبحی سپاه منصور حمله کرده داخل شهر شدند و تا دروازه قلعه شک زمان رسیدند دیدند که دروازه
بر روی حلق الله کشاده و شهریان که بخوف جان بطرف قلعه میگریختند چون زانغ و غن
صدای فغان و های هوی برداشته بر در هجوم آورده و اثری از محافظان قلعه به برج و باره
نبوده و تیرس محاربه غازیان شیر توان بر محصوران مستولی گشته بود و بمشاهده آن حال بعضی
هواخواهان و امرای دولت بحضور عرض کردند برای تفتیح این حصار وقت همین است دشمن را تاوقت
بیدار شدن از خواب غفلت و مالیدن چشم بصیرت نباید داد اگر حکم شود قلعه لضبط خود ملی هم
و مهابت جنگ را جبراً و قهراً حاضر حضور میسازیم و رستم جنگ یعنی موسی لالی فراسیس هم
در این معنی مکرر عرض نمود سلطان با غماض این معنی پرداخته فرمود که هرگز اقدام ننمایند +
انشاء الله تعالی کار امروز فردا و کار فردا هفته و کار هفته بعرضه یک ماه دست بسته خواهد بود

شکستن کمره قاف چندان نیست	بمور هر که مدارا کند سلیمان نیست
---------------------------	----------------------------------

چنانچه راقم سطور هم در آن معرکه حاضر بود القصة بعد دو پیر و روز حاکم محصور به بند و بست قلعه
فرمان داد و تا ملازمانش که قریب هفت هزار مردم از سوار و پیاده بودند عهده و تعدادی بنشیند

خود گرفتند و اعلیٰ خان اسد الله خان سرخیل کایم خانی چهارصد جانباز همراه خود دستند و از ده را
 قایم کرده بدفع حملات سپاه منصور مستعد گردیدند چون از هر دو جانب کوشش اعدا فریبی بطور سیر
 ناظم حیدر آباد بر این معنی وقوف یافته خواب و خور بر خود ناگوار دانست و از یلغار آن
 شیر بیشه شجاعت دلاوری و محاصره آدهونی هوش و حواس خود در باخته کار پرداز پونه را از
 انیمعنی آگاه ساخته هر دو درین باب مشاوره کردند بعضی عقلا و اذکیا گفتند که هرگاه یک قلعه
 سرحد یعنی بادامی که چند ان استحکام داشت بسعی نه ماه که با وصف هجوم سپاه دو مملکت
 ویریش گولها که از دو توپ و بندوق و داغ چرخ خشک شیده تا هم بصلح مفتوح گردید و در مدت
 یک سال هیچ بند و بست آفرمی خود صورت نه بست آینده چه خواهد شد چونکه سلاطینان در
 غیبت پادشاه خود در امر محاربه و مجادله تصور نمیکردند در حضورش چه سعی جمعیه ظهور نموده
 رسانید انساب آنست که چند امرا را با فوج شایسته به تهنیت آن ملک نامزد فرموده هر دو
 دولت مند و الا نشان بدار الزیاست های خود مراجعت فرمایند چون رای امر پسند ایشان گشت
 بر فطرت آنها آفرین خوانده ناظم حیدر آباد شیر الملک سیف جنگ غیره را بالشکر گران
 بگو ملک آدهونی نامزد ساخته و کار پرداز پونه بسنوت را و هو لکریا با پس رام بجا و ناظم
 صوبه مرج و بهری پنت پیر کیا در ایته مره‌طه با دیگر امرا و تمامی سوار و پیاده و توپخانه بمعاونت
 امرای حیدر آبادی و تاراج قلم و سلطانی دستوری داده هر دو دولت مند به بهانه کسل مزاج
 بدار الزیاست های خود با معاودت کردند سلطان باستماع این خبر خاطر جمع شده عزم تسخیر قلعه
 آدهونی کرده و گوشمال حاکم آنجا که گوش رضا بر ارشادات حضور ننهاده بودند خود قرار داده تا یک
 فرمودند تا عهده داران از یک ماه و بیست روز اگر چه شکست حصار از گولهای توپ صرف اوقات
 نمودند اما وضع آن حصار که بنا نهاده مسعود خان عادل شاه بود چنانچه را قم سطور مفصل

احوالش در کتاب تذکره البلاد و الحکام در روزنگ سیوم بیان ساخته است از انجام مبرهن
خواهد شد بنوعی واقع شده که از صدمه توپ قیامت آشوب گردی بدامن تحمیش ششست
و فصیاشن همچو جبهه از خنق و آرا به شکسته نمی دید تا شاید مراد رخ نمود بعد از آنکه بعضی جا قدری
حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکستگ نهاد حسب حکم حضرت سلطانی شیران
بیشه شجاعت از اطراف جنگ انداخته حمله کردند چنانکه از طرف مقبره بسالت جنگ نواب سید
صاحب قطب الدین خان دولت زای میر لشکر و از طرف دروازه تمل موسی لالی امام خان
سپه دار و از بالای کوه هزار زینیه حسین خان بوزی و محمد علیم در بانها راست کرده آهنگ
تسخیر حصار کردند و مردم حصار که تحمل شاید و صعوبت اعدا شکنه موصوف بودند بدفعه
دخول خصم هجوم آورده به نیروی شجاعت کوشش های مردانه نمودند چونکه نزد بانها
که تجویر و اشاره هرگاه و تیار ساخته بودند از بلند می حصار کمی کرده سپاه منصوره نزد بانها
گذاشته بطناب عروج کردند اما آخر محضیض نهر میت افتادند آن روز اهل حصار بضر
تیغ و تیر و تفنگ سر راه عبورشان گرفتند تا آنکه مرید و هزار سپاه رستم شتباه را از
هر سه جانب بمعرض تلف آورده طعنه یافتند ازین معنی غبار که درت بر خاطر اشرف ملازمان
حضور شسته چند هرگاه رات تیغ انتقام مغالطه کشیدند عرض چندی دیگر سپاه منصور را
جزا فر و ختن و افراختن آتش پیکار و رایت کارزار کاری نبود و از صبح تا شام فائز جلال
التهاب داشت هرگاه که نزد بانهای بلند و تحکم بهم رسانده باطناب کند مستعد یورش
گشتند مشیر الملک سیف جنگ مع لشکر مره و بکوک قلعه رسیدند بدریافت این معنی
سلطان و الافطرت جنگ و طرف مناسب ندیده ترک مورچال فرمودند و نیز از انجا
حرکت نموده کوستان سیاه و نوگر را بر پشت لشکر داده نیمه بارگاه بیارستند و اطراف

و جوانب لشکر پیش منقله با و طلایه قوی داشته مستعد زرم بودند اتفاقاً روز دهم فیما بین طلایه و سلطان غنیم آویش سخت و داده حیدر حسین بخشی سلی السبب با تجربه کاری و خود پسندی و دهنه را و پانصد سوار غازی خان و ولی محمد بید و رستم خان و غیره بی تجویز آنها برانبوه کثیر ولی در تاخته بودند آخر تاب محاربه نیارده پس پا کردند و رستم خان همون جمعیت که حاضر داشت میدان قائم کرده بیان هزار اسب تا دو ساعت داد مردانگی و شجاعت در داد و کوشش ستخانه بی یار و مدد بجا آورده مجروح گردید لا علاج از معرکه گاه برگشت اهل غنیم تعاقبش کرده چند روز قاتلش را از جان بودند و دوسه صد اسب مع سوارا سیر کرده مراجعت نمودند قدر خان بن غازی خان با دوسه صد جانباز بعد فایز شدن بخشی مفور و بعضی طفره پیکر بر اهل خصم در تاخته هفتاد سوار از برادری خود پنجاه سوار غنیم برگردانیده بخصم رسید و همداران زد و خورد و لیمچ قزاق و مناچودهری چپو قزاقی کرده و وزیر نجیر فیل و هشت مهارشتر و پنجاه یا بلواز لشکر مغول آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی باتمامی سپاه کوس جنگ نواخته پاشنه کوب در تاخته و اتواب پرانیدند که طلایه داران خصام بلشکر خود در خنزدیند چنانکه هر دو لشکر از صدمات توپهای سلطانی زیر و زبر گشته پناه بشهر قلعه در گرفتند باز رومی جرات بمیدان معرکه نهاده انداختند تا شام افواج آراسته انتظار مقدم خصم می کشیدند چون اثر معاندان در میدان پدیدار نمیدیدند و قشون طفره شحون را بطور پیش منقله بروی اعادی گذاشته بفرودگاه معاودت فرمودند و صبحی فردا کی روز شیر الملک غیره با هم مشورت کرده حاکم آنجا را بعد و و بدل بسیار ارضی ساخته مع زنانه و سامان ضروری لقلعه را بچو ربر دند چون جاسوسان این خبر بحضور رسانیدند همون زمان میر صادق را با جمعیت حضور ضبط قلعه و اثاثه دولت آصفیه رخصت فرموده خود بدولت تا ساحل جوی تنگ بهدر اگر هشت فرسنگ فاصله داشت به سرخ آنها یلغار نمودند و چند و اماندگان و جزوی سامان پس مانده را گرفته معاودت کردند و شمالی

قلعه آدهونی محل نزول آیات جاه و جلال ساختند میزد کور قلعه حویلی خاصش ضبط کرد
همه اثاثه ولو از حشمت و ثروت که گذاشته حاکم مفور بود مع چند صند و قهائی مقفل برشته ان و
فیلان بار کرده روانه حضور نمود چون متصدیان تو شکنجانه صند و قهائ و کردند جز کشته پاپوش و
چرم بوسیده دران چیزی نیافتند گمان بردند شاید که حاکم اینجا کسب چرم و دوزی هم ننمود
یا از خانهای چرم دوزان این تحفه خراج باور سیده یا بهر فروخت با بلاغ حیدر آباد جمع
کرده است عرض این معنی بحضور عرض کردند حضرت فلک مرتبت بر نادانی و دریافت میزد کور
بهم برآمده ارشاد فرمودند که همه اسباب آنجا را جزو کل بحشم خود دیده از اموال اناثه آنچه که
لائق درگاه باشد روانه سازید و اسباب چرم دوزان و سامریان باز گذارید پس دوز
بذره اسباب تو شکنجانه و سلخ خانه و فراشخانه بسالت جنگ داخل تو شکنجانه حضور گردید و
بعد فراغ این کار حصا پائین متلعه کوه با شکسته قطب الدین خان دولت زائی را بایات

آن صوبه مقدر ساختند

ذکر توجیه آیات نصرت آیات بصوب گوشمال مرهط که از طرف جوی
شورش فرا بود و بیان تسخیر کنجین گده و کیلی و عبور جو کردن سپاه
منصور و محاربات با غنیمت منصور و داد همون سال آنکه

چون از تسخیر آدهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان بغرم تنبیه مرهط از راه کنجین گده
نهضت فرمودند و چند سوار را بنا بر اسیر کردن زن سر کرده آنجا که شوهرش پالیکار قبل
ازین در گذشته بود و او تنگنا نام داشت بکومت آنجائی پرداخت و دران آوان
پا از دایره اطاعت و انقیاد آنحضرت دین پرور بیرون کشید و پیش ازین جواب سوال

تعلقه خود بامید ترقی ملک مال از سرار لشکر غنیم معرفت هری نیت پیر کید درست کرده بود
پیش آهنگ ساختند چون زن مذکور برین ماجرا وقوف یافت شبها شب خود را مع چند
پرستار و ملازم از آب تنگ بهدر ابد زرده جان بسلامت برد و پیشش که دوازده سال سن
مدم کوره نام داشت در تلچھ سر کپہ کہ دارالمقرش بود اسیر آمده مشرف بشرف اسلام مجنون
گشته بجلی مردان خان نامزد شد چنانکہ مفصل احوال خاندانش را قم سطور بکتاب تذکرۃ البلاد
والاحکام در اوزنگ ہم علیحدہ ترقیم کرده از انجا روشن خواهد شد چون کوس نصرت سلطانی بطرف
سوندور نواخته شد حاکم انجا گویند روانی برادر زاده مرار راؤ کہ بعد اسیر شدن راؤ مذکور
نامبرده بہ پونہ رفتہ احوال خرابی خود بسردار پونہ وانمودہ التماس نامہ سفارش موسومہ ملازمان
حضور نواب مرحوم صہل ساخته فایز جناب گشت نواب مغفور تیر حم ذاتی و نظر پرورش
پاس خاطر ناظم پونہ منظور شدتہ بعد گرفتن محکمہ کہ از سرکار ہیچ امر مخوف نکرد و تعلقہ سوندور برادر
بحال داشت در آن زمان از جادہ صواب انحراف وزیدہ با غنیم موافقت کردہ بود چون برلیقا
سپاہ سلطانی و آوارگی زن مذکورہ کیفیت پیشش آگاہ شد ہوش و حواس در باختہ مع
نوکر و علاقہ داران خود سمت لشکر مرہطہ رو بگریز نہاد پس تعلقہ مع توابع بی نزاع بضبط حال
سلطانی درآمد بعد بدو بست آن مکان حضرت فلک نعت با سپاہ انجم شمار سمت کپلی نصرت
فرمودند قلعدہ را انجا کہ از خویشان پالی کار بغی کننگیری بود قلچہ را مضبوط کردہ بجنگستہ
گشت ہر چند امری سلطانی بہ پند و نصائح او را رہنمونی نمودند لکن اولیغور بمعنی از
طریق فدویت انحراف وزیدہ تا حسب محکم حضور سپہداران تہور نشان و موسی لالی قریس
از دو جانب حملہ کردہ جبر او قہر اقلچہ تسخیر کردند بنا بر عبرت دیگر شقیان بغارت معمورہ و
تاراجی عصمت زنان کفر و اسلام پرداختند و نقد جنس بشمار از خانہای بیوپاریان و ساہوکاران

و حلا جان اهل سلام که مؤمن می نامند گرفتند و اکثر زنان آن قوم باند نشسته تاراجی عصمت
خود ما را در آب جوی تنگ به دره که طغیانی تمام داشت زده از جان در گذشتند و قلعه را
نیز کشته شد و آنحضرت خبر تاراجی عصمت زنان شنیده سپاه خود را برای معقول دادند و
آینده از نیکار منع فرمودند و از اینجا پیشتر کوه چیده بر سواد زمیں پیچیده متعلقه پالیکار هرین پلی
چهار روز مقام فرمودند چون شهر مبارک رمضان شریف در همون مقامات تمام
شد بعد ادای دو گانه عید الفطر و مراسم سور و سرور از اینجا طبل نهضت کوفته بر ساحل جوی
تنگ به دره در برابر گھاٹ کرنیاٹ مضرب خیام عسکر نصرت پیکر نمودند چون موسم
بارش و هنگام طغیان آب بود چندی در عبور جو توقف رو داد در آن فرصت غنیمت ساسی
ملک آنطرف جو را بمحورہ تصرف خود آورده بغیرم مقابلہ در رسید و بر ساحل آنطرف جو
نزول رایات نکبت آیات خود ساخته سر راه عبور و گذر اسلام تبو و تفنگ گرفت
و سرداری را با جمعیت گران بهر افتتاح کوه کوئل و بهادر بنده نامزد ساخت چون سردار مسطو
در تاخته بمحصرہ هر دو کوه پر داخته بسی دو ماه بهادر بنده را که چند ان استحکام نداشت
مفتوح نمود مگر قلعه را کوئل از سپاه غنیمت فریب نخورده مردانه واری جنگید و بار بار بمحور چال زده
اهل شرک ابریشان می نمود اتفاقا در آن سال طغیانی جو چنان ترقی کرده بود که سبب بران
یعنی ملا حین جو را عبور میسر نمی شد لهذا محل عبور سپاه اسلام نیامد پس از طرف
تعلقه بری هر دو جو رل و غیره سستی منزل کشتی و چهار صد عدد سبب کلان فرا هم کرده تا دو ماه
انتظار پایاب جوشیدند تا ہم آب جو کم نشد بلکه روز بروز ترقی می نمود در آن زمان آنحضرت
فرمان دادند که بیست و یک ضرب توپ گران بر کناره آب داشته ده خر طیه بار و ست
از یک یک ضرب بهر ایند چون گولند از آن حسب فرمان عمل کردند از همون زمان

آب جور و بچی نهاد چنانکه بعرصه دوسه روز بآنقدر کشتی و سبد عبور توان کرد رسید و طرفه آنکه غنیم از صدای شلک توپ گمان برد که سرشدن توپها از دو حال خالی نیست یا که ممکن فرساید فایز لشکر شده یا قزاقان لشکر منصوره سمت حیدر آباد تاخته ناظم آنجا را زیر کرده باشند پس قامت آنجا را مناسب شایان همت خود ندیده از آنجا کوچید و ده دوازده سوار را بر ساحل جو گذاشته بطرف شاو نورشتافت چون آب جو کم شد سلطان گیتیستان به عبور آن فرمان دادند اول دو قشون پیش و دوهزار سوار وقت شب بسواری کشتیها که باد بر مراد بود مع توپخانه عبور کرده همون زمان بر سواران غنیم که غافل بودند درافتاده به تیغ و تفنگ مار از روزگار آنها بر آوردند و هفت صد راس اسب مع فیل نشان و کوس شتری غنیمت یافتند و بقیه السیفان غنیم سپان خود و اموال و ادوات محاربه گذاشته بطرف لشکر خود گریختند و از عبور سلطانینان بسر دار خود واقف گردانیدند پس فردیگر حضرت خود بدولت مع سپاه رستم اشتباه عبور کرده بر ساحل آن طرف خیمه خرگاه افراشتند و پیش روی لشکر تبریه بنا ساخته یک ماه همونجا اقامت داشتند درین عرصه رسد غله و توپخانه و سامان جزو کل لشکر و تمامی اهل بهیر و بنگاه عبور کردند و غنیم هم بغرم مقابله مع لشکر و توپخانه رسیده بفاصله چهار فرسنگ فرود آمده بود که روزی شاه دشمن گذر از تمامی سوار و چهار قشون با اسباب نریم و توپها بر امتحان زور مندی اعدا از مضرب خیام بفاصله دو فرسنگ پیش آهنگ گردیده میدان گرفته قزاقان را پیش راندند همینکه غنیم مطلع شد بروت لاف و گداز بر روی تموز تافته از غرور شست و جوانی که لازمه جنگ نادر فی بود با سپاه مسلح و تاخت و سپاه داران موکب سلطانی بمشاهده ورود عساکر خصم حسب کمالات فنیچیان را در زیر زمین نشاند و توپها از گولهای انگوری پرنکنایده مستعد داشتند و سواری خاص باشان

و تحمل اسواران پایگاه و جلو داران شجاعت دستگاه و بر فراز زمین استاده بود پس سرخیلان
 بیدار یعنی غازی خان دودی محمد و ابراهیم خان و غیره حسب الفزان و الاصفوف آراسته بجنگ قزاقی آن
 کازا کردگان را بدنبال خود چسپانیده روی لطیف لشکر خود آوردند و بی تمیزان را پیش رو آتشبازان
 رسانیده خود از یک طرف بر پشت شان عطف عنان نمودند تا کمین داران بر خاسته اقدام کردند و بریزش
 توپ و تفنگ ندانهای جرات اهل خصم را ترش و کند ساختند سواران از عقب آنها رنجیده و سینه
 مخالفان را با سرگرمی های آنها علف تیغ بیدار و نیرد جان ستان نموده از پشت زمین
 بر روی زمین غلطانده اسب پیراق همه حق السعی تاخت خود غنیمت بردند و عین گرمی پیکار
 بانداران آتشبار هوای تهور با آنها افروخته جمعیت اهل فساد را متفرق و پریشان خستند
 و توپچیان از یک طرف جمع کثیر را ضرب توپ با چون اوراق اشجار بباد باروت
 پرانیدند سرداران لشکر بنزیت اثر چون آثار عجز و علامت شکست بر ناصیه حال سپاه
 خود مشاهده کردند راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تا دو فرسنگ تعاقب کرده گروه انبوه
 ازان تیره در و نان را اسیر و تسیل نمودند بعد این فتح شاه ظفر پناه مظفر منصور پیشتر
 کوچیده بر چهار فرسنگ جریبی بمیدان وسیع رایت نصرت آیت و خیام مظفر اعلام بر افرا
 و نقشه معسکر ظفر پیکران روز چنان بود که اطراف بطور قلعه قشونها مع توپ در قلبگاه
 خیمه خاص بارگاه در زمینه موکبهای عسکر و دسته ها و در مسیر سلی او قزاق و پیادگان پیرامون
 سرپرده و بارگاه قشونهای اسداللهی احمدی و در خنید اول پیادهای کنداچار و بیلداران
 و لشکر بالیکاران و غیره و سواران پیش منقله اطراف بقاصد یک فرسنگ با مرتیاتی می ختنند
 غنیمت نیز با سپاه خود مستعد نرم گردیده بر نهر کرک که هشت فرسنگ فاصله داشت فرود آمدند و
 که سلطان جهانستان بعد چهار پنج روز شبی بهر شبنون قشونها آراسته شیخ امام شیخ عمر و امام خان

سپهداران را با سامان جنگ توپها و باندا و غازی خان را باد و هزار سوار بسرداری
 حسین علی خان بخشی و هما مرزا خان بر لشکر غنیم رسانند و خود بدولت هم مع سوار پاگاه و عسکر
 در وسط دو لشکر آرمیده بودند چون سپهداران و بخشیان از راهیکه هر کاره نمودند جدا جدا
 شده بوقت سته پیر شب اگر چه متصل لشکرش رسیده اند اما راه غلط کرده بر طلایه داران غنیم که
 جابجا آتش فروخته پاسبانی قیام داشتند در افتادند و شیخ عمر سپهدار که پیشرو صفوف بود
 همون لشکر غنیم انکاشته بی اطلاع دیگر سردارون توپ سر کرد و بانها پراپند پس از صدای توپ
 و بان تمامی سپاه خصم خبردار شده راه عافیت پیش گرفتند بعضی امرای خصم بر جسد کنان
 در تاختند بابتی حال بخشیمان و انا فوراً برگردیده از پناه جنگل و کوه اعدا را فریب داده فایز
 حضور شدند و مفصل این ماجرا معروض آشتند پس نایره غضب سلطانی ملتهب شد و شیخ مذکور را
 معزول ساختند و قشونش بنقل خان نامی سالار مقرر فرمودند و دیگر از انجا پیشتر کوچیده
 جوی بالا پور را کامیاب نزول جاه و جلال ساختند غنیم هم برابر لشکر طفر پیکر فاصله شش فرسنگ
 جنگل پر پشت داده فرود آمد بعد دو روز شب یک امام خان و فاضل خان و میر محمود سپهداران
 را با سامان جنگی مع دو هزار سوار قراق و هزار باندار بسرداری قراخان بن غازی خان
 بتاخت و تاراج لشکر غنیم خصت فرمودند تا سپهداران با بهوش سپاه همراهی خود را کتل
 پوشانیده چون مار سیاه بیچ با خورده بعد تحمل فراوان پنج شب تاریک به طمی مسافت
 بعید از عقب فوج غنیم در رسیدند چون طلایه داران خصم خبردار شده سدره گشتند ایشان
 بزبان مرهٹی کوکیان لشکر مغول آمدن خود از رای پورا نموده اندرون لشکرش خنریدند
 و هنگامه نبرد گرم ساخته از تیر و تفنگ و بان و شمشیر نشان شیرازه جمعیت آنها را از هم میخندند
 و بریزش شلکها کار بران مخدولان چنان تنگ ساختند که سردار و سپاه بر جع القهقهه

بر پشت اسپان بی زین نمد سوار شده بطرف توپخانه خود که از آنجا فاصله داشت گریختند و توپها کشیده از آنجا هم پای جلادت بودی گریز نهادند سپهداران دانا بر همین فتح اکتفا کرده نقد جنین سائر ادوات جنگ افراس و زن و فرزند سران کفار را اسیر نموده حاضر حضور شدند و بجای وی سعی مشکور خود بنوازش انعامات پدک و جو مال و حلقه دست سرفراز گشتند و سلطان رحمت نشان زنان اسیر را با خلع و چادرهای عصمت پوش درپاکی با نشانه بدرقه باندازان به لشکر غنیم فرستادند و نیز چهار زنجیر نایل بهفت اسب صبار فتار با نقد نمایان بر بیل خفاب نام هری پنت و رسته و ماد بویانی معرفت زنان روانه داشته آنها را بنده فرمان و شرمندة احسان ساختند القصة

غنیمت از آنجا لوامی معاودت بطرف سرزمینی برآورد

ذکر عطف عنان سلطان کشور گیر بنابر مصلحت و تعاقب کردن مردم باجرات رسیدن برهان الدین سپه سالار با سپاه شجاعت شعاع و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار از بلاد نگر و ضبط آوردن شانوار و فرار حکیم خان میانه و ذکر محاربات که در میان لشکر کفر و اسلام واقع شده در همون سال آنکه

آنحضرت بعد جنگ شنجون باز وقت شب عنان را یات جهان کشای بصوب جی تنگ بهدره معطوف داشتند و همه وز در جنگل مضرب خیام ظفر انجام فرموده شب دیگر کوه کوچ کرده بر سوادیکه جوی بالا پور از تنگ بهدره ملحق میشود مقام نمودند تا پوشیده نماند که کوچیدن شب ازین ممر بود که از عفونت فضلات اسب گاو سقط شده و چپاشش شکر

مگسها پیدا شده تمامی لشکریان را تصدیق میدادند بلکه کیسری در اسبپاه وقت شب هم از نجبتن
و خوردن بازماندند آنحضرت فرمان داد تا همه مردم پیش خیمه باقند و انگبین در آب حل کرده
باندازند پس همه را حسب کلمه بجاء آوردند چون مگسها بر آن قند جمع شدند از باروت سوخت
پیشتر نهضت نمودند و بر بان الدین سپه سالار از طرف انوئی مع شکر خود فایز حضور گردید
و بد الزمان خان نیز با و نور سامان رسد و غله از نواح نکر رسیده شرف آستان بوسی
دریافت چون خبر کوچه های متواتر و سلطانی بوقت شب نفییم رسید دانست که هجوم سپاه ما
هراسیده مراجعت مینماید و طاقت مقابله و محاربه ندارد پس با سپاه و حشم خود به بیغار
تعاقب کرده بفاصله دو فرسنگ پس لشکر طغرائی را مقام کرد چنانکه طلایه داران هر دو لشکر
بفاصله پرتاب تیر دفع حملات یکدیگر پرداخته بودند پس جناب اعدا کوب فکری کرده قشونها
را به بیانه آراستگی در میدان کشید و دشوها میدادند و شلکه ها سمری کنانیدند از صبح تا
یک پر روز و از سه پرتایک ساعت شب همین معمول داشتند یعنی شش و هفت و هشت
معمول میر و بگاه و سباب لشکر همو بخانداشته امرای اعدا شکن را با افواج از دو جانب
دستوری شنجون دادند چنانچه نواب میر معین الدین باد و قشون همو مشجون و پنج ضرب
توپ رساله فراسیس بطرف میمنه خصم شتافت و بر بان الدین سپه سالار با سه قشون
نصرت مقرون شش ضرب توپ پیسره غلیم کام سرعت برگرفت خود بدولت باد و قشون طغر
شیون و سواران پاگاه و پیادهای احشام خون آشام همت قضا انهمت بشکست لب
معاندان برگماشتند چون شب بچو یعنی تحت الشعاع بود و تاریکی شب بر تبه اتم باری هزار
محنت شاقه میدان طی کردند وقت صبح کاذب بر بان الدین از همه سبقت کرده بر فوج هری
ورسیده ابواب بلا بر کشاد و میر معین الدین توپها را که بسبب راه اوصاف بروقت رسید

محال بود عقب گذاشته باد و ضرب بر بهکافرا سیس یلغار کرده بر فرودگاه لشکر سیف جنگ
که میمنه آرامی آن لشکر نه میت اثر و از بازی شب غافل بود و هنگامه رستخیز بر پا ساخت و
خود بدولت بسعت هر چه تمام تر روی توجیه قلب دشمن آورد و چون میدان از اطراف
بر غنیم تنگ گردید سرداران مرهطه که در باطن بخیمت آنحضرت رسوخیت داشتند خود را
از آن معرکه بدر زدند و دیگر سرگروهان غنیم بر سپاه سوار شده با توپخانه که بفاصله یک فرسنگ
داشته بودند رو بگریز نهادند و لشکر مغول با التمامه تاراج و مال و اقبال پایمال ستم توران
مجاهدان گردید پس کیسه نقد و جنس مال و اسباب رسد و غلّه آورد و بازار غنیم با خیام و اعلام داشتند
و افراس مع رسن و مینهاهدست ملازمان سلطانی گشت تمام روز سلطان کشورستان
بر جای سکونت حصار آرمیدند اما بعد دو پیر سپاه غنیم روی با جماع آورده جرأت پرداز
گشتند و توپهای کلان بفاصله یک فرسنگ بر فراز میدان قایم کرده چنان گولاندازی
نمودند که بحال اکثر سپاه منصور ضرر کلی رسید و دست و پای مرد و بیار مرد را یگان شکست
یافت نایره غضب سلطانی بر جرأت آنها مشتعل گشته به تنبیه شان فرمان داد و بدین حمید
و شیخ انصراحمد بیگ هر سه سپه دار افوج موسی لالی روی توجیه بجانب توپخانه غنیم
آوردند و از راه شیب زمین راهی شدند قضا را در اثنای راه با سپاه انبوه غنیم که تخمیناً بی هزار
سوار و خونخوار در تالابی خشک قریب المسافت پنهان شده بغارت و تاراج مجاهدان
ظفر توامان فرصت وقت می جستند مقابله و داد و بگسته سپه داران دلیور فراسیس بنا و قی
راست کرده چونکه خبر افروختن آتش کارزار کار می نمودند چنان شلکها رنجتند که اهل
خصم بسبب حقیقتش فوراً برگشتن نتوانسته ایچا رسینه های خود را بدین تیر و تفنگ و سنبل
ساخته چون پنجه سر پا مشبک گشتند و دوسر را فیل نشین بطرّه عدم شتافتند و بالقی

هزار ترود دست از سلاح و اسب بر دوش فقط جانهای خود از آن مملکت بیرون بردند و غرض در
 طرفه العین فتنه هستی شش هفت هزار سوار غنیمت فروشست چون خصم زیون آثار رسم
 عجز و نامردی بر ناصیه حال تباع خویش مشاهده کردند شتر الحواس و از آن معرکه بر تافت و توپ
 کشیده بانفس سوخته پیشتر بد و منزل شتافت پس سلطان ظفر مند مع اناثه غنایم شادمانه
 طرب نواخته داخل خیمه خاص گردیدند و فردای آن روز پیشتر بطرف ساو نور کوچیدند
 مخفی مانند نواب عبدالحمید خان حاکم ساو نور بعد انتقال نواب مرحوم از سلطان دوست نواب
 بی موجب تقاضای پیداکرده بلکه از ایام صاحبزادگیش صفای باطنی نداشت و همیشه ترقی
 جاه و حشم داماد خود یعنی کریم صاحب بخت مستدعی می بود تا آنکه بعد از بیست و نه سال
 آنحضرت عرا یض شکریه و نذر مبارکباد جلوس خلایع که شتر ایض سوخت و دولتخواهی بدان
 منوط و مرئوس بود و نفرستاد و چیتونیست ایلمی او محض بخوشنودی خاطر هایون از طرف
 خود بنام خان ندکوزند گردانیده بود اگر چه از این معنی بنحاطر شرف کدورتی بهم رسید اما
 بسبب تحکام سر رشته خویشی آنجناب فلک کاب که دوست نواز و دشمن گذار بودند هیچ
 فرا حمت از خود بجانش نرسانیدند بلکه بر بعضی حرکات ناشایسته او اغماض صریح
 می فرمودند با وصف این سلوک و فکون طالع از آنحضرت خاطر جمع نبود در آن زمان بامر
 در ساخته طرح موافقت و مخالفت انداخته بود چون سلطان گیتی ستان را بطرف خود
 متوجه دید و کرده خود در نظر و خیال داشت از بدبیه سلطانی چون بیبر خود بلزیده مع چند
 خواص توابعان خانه یعنی زنان و بچیری خزان که موجود داشت شبها شب گریخته به شکر
 غنیمت در پیوست و عبدالحمید خان عرف خیرامیان را بشهر گذاشته بود چنانچه شخصی باین
 فقره عبارت هندی تاریخش دریافت که حکیم چان میان سیکو چپور کے آپ بجاگا

هرگاه آنحضرت برقرارش و موافقت با عینم واقف گردید متعجب شده وقت شب سینه حیدر
 سینه عفار سپهداران را بضبط شهر خست فرمود بجای خود بدولت هم کوچ کرده در محاذی معموره
 ساو نور فرود آمدند و میرصادق را با مهدی خان بخشی فرستاده تاکید فرمودند که همه اثاثه
 دولت و ثروت که خوانین پیشین بصرف لکوها از جمع ساخته بودند و حکیم خان آنهمه به بدی نظمی
 خود مفت برباد داده یک یک بحضور پیریل درازد پس فرستادگان حسب الحکم بی مزاحمت احد
 و مانعت کسی آنچه که از نقد جنس و فرش و ظروف و سلخ خانه و غیره کرد و تشکخانه خاص پنجاه عدد
 دستار زنگارنگ از قسم چینی بران پوری بچیده برینجهای دیوار حسیپیه و خلعت های
 فاخره همزنگ و همزب و دستار بادیه آغوشی ترتیب داده بود سوائے این اشیای نفیسه
 و فاخره هر بلا بدست بسته توده توده و دسته دسته فراهم شده بود بموجب فریاد و است
 علیحدّه فایز حضور ساختند پس کیت لم منظور نظر هایلون گشته داخل تشکخانه گردید و توپها
 بتوچانه پیوست و یک ضرب پنچرس که بطولانی دوازده گز شرعی بود شکسته بهر مسکون فلوس
 بدار الضرب رسانیدند غرض تمامی سامان فقط فرش مهرهای حقه های نادر اسلوب
 که از نقره و طلا و بدری بهم رسانیده بود چهار پنج شتر و یک یک عدد قالیچه و شطرنجی کلان که بار
 یک کینیل بود بضبط درآمده پس خیرامیان بر یک اسپ سوار شده بدوستانه خد متکار و
 سعادت ملازمت دریافتند سرخروی حامل نمود و مخاطب حضور گردید که پدر شمارا چه پیش آمد
 که خود بخود آواره گشت ما هیچ نوع متعرض احوالش نشده بودیم بلکه به نسبت خویشی مراعات
 بیغایات بحالش منظور داشته بودیم احوال هرگاه او با وصف عدم رحمت و بدعمدی
 بغینم این دولت موافقت کرده نزد مخالفت با ما باخته آئیده هرگز روی بساط آرام و بهی
 روزی نخواهد دید او در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بخیردی بکار بردند

و آن قسمت دولت خود را با افتاب محاصرت یاس بر هم شکستند پس تبه دستی طالع
ایشان دیدنی دارد فدوی هرگز باین ماجرا و قوفی نهشت القصه او را نزد خمیزه خان
فرود آورده دو وقت طعام خاصه می فرستادند باین بجزم احتیاط برابر قمر الدین خان
در نظر بندید داشتند

ذکر شبنون زدن حضرت سلطنت پناه بر لشکر نکبت شتبا
و محاربه دیگر و عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح
فیما بین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و کیفیت انضباط
تعلقات پالیکاران مع دیگر سوانحات که در سن یکم
و دو صد هجری واقع شده آنکه

هرگاه سلطان منصور بعد ضبط قلعه ساونور در شهر ثمانه گذاشته شمالی آن سواد جوین
را تخیم سرادقات عز و جلال می ساختند تا انقضای سیزده روز محرم الحرام بموختا ماندند
و در تمامی لشکر خود چهار فوج مقرر کرده در هر فوج چهار قشون و پنجاه پیاده و چهار هزار
سوار سلی دار و پانزده ضرب توپ مسترار دادند فوج اول متعین نواب میر معین الدین
عرفت سید صاحب کردند فوج دوم بدیده برهان الدین سپه سالار گذاشتند و فوج
سوم به هما مرزا خان میر بخشی سپردند و فوج چهارم بحسین علی خان میر بخشی نامزد
ساخته پیشتر کوچانیدند و حکم فرمودند که افواج مذکوره را از لشکر خاص بفاصله دو کرده
منصب خیام و اعلام سازد پس سپه سالاران حسب حکم میدان گرفته بترتیب مقدمات
نزاع و تهیه اسباب جدال و قتال اشتغال ورزیدند خود بدولت باد و قشون جیش

و سه قشون اسدالهی و احمدی و سه موکب عسکر و هشت دسته پاگاه و چهار هزار قزاق
 و ده هزار پیاده احشام نصرت انجام در بر سواد مسطور سکونت داشتند و در آن زمان
 شهرت یافته بود که سپه سالار اول بضبط بلاد متعلقه حیدر آباد مقرر گشته و ثانی تسخیر
 ملک پونه دستوری یافته ثالث به تنظیم و تنسیق اولکله را بچور و گوئور و غیره نامزد شده
 رابع بطرف دارالسلطنت پٹن بهر حراست ایالت قلعها و تعلقا پالیکا و غیره رحصت یافته
 خود بدولت همت جهانگیری بدفع یورش لشکر غنیم بر گماشتند سر کرده لشکر غنیم از استماع
 این اخبار سیام و اربعه رگشته بود که ناگاه نواب میر معین الدین تبرغیبید حمید و سید
 غفار شجاعت شعار با فوج ظفر موج در شب تار بر مندر که در گ که در آنجا طمانه غنیم بود
 در تاخته بیک حمله مردانه جیرا و قهر اکوه را مفتوح ساخت مردمان غنیم را یکسره تیغ کشید و
 معموره را بجا روپ یغار و فته بوفور سامان رسد و غلات و زر و زیورات مراجعت کرد
 بدستور بران الدین بطرف بکا پور و مصری کوٹه که در ضبط غنیم بود بنوعیکه هیچ کس را
 بر رسیدن خود و قوفی نباشد علم جرات برافراخته تزلزل بشین از قیاس بر اهل فساد ساند
 و آتش قتل و غارت در آن سرزمین برافروخت القصه بعد چندی سلطان کشورستان
 راست بطرف لشکر نکبت اثر متوجه گردید اتفاقا در آن روز غنیم بر چنڈ اول لشکر فریدی
 جرات پرداز گشته حیره دست برآمد و طوفان بلا بر اهل ننگا بهر انگینت ده هزار جوان
 پر غله از بنجار با غارت ساخته بر دپس گ حمیت و غیرت جهانشای آنحضرت بحکمت آمده
 بسر کرده گروه شقاوت پر و خصم پیغام فرستادند که بموجب بیگناه بار بار خلق الله و رعایا
 را رنجانیدن مناسب شایان ارباب همت و شهامت نیست اگر دم مردانگی
 باقیست در یک ساعت جنگ آخر میتوان شد ازاده فدایان نصرت تو امان

آنست که در یک روز ظفر نام مجاوله و محاربه که آغازش پس بسم الله تیغ و شمشیر است از اقسام
تیر و نیزه و شمشیر خون ختم نمایند تا بار دیگر حرفی در فن سپاهگری باقی نماند چون غنیم را
بهادری سپاه خود معلوم بود و بجز مصاحبت از آن تملک نجات خود تصور نمی کرد از این معنی
پهلوتی کردن صواب انگاشت مگر تجویز بعضی دولتموالان خود که مشورت رزم دادند
بجنگ شمشیر صامند و مستعد گشت پس سلطان باشوکت و شان بر سواد نهر که یک هر چهار
فوج را جمع ساخته آیین حرب صفوف با بیار استند و قشونات را بر چپ و راست بر
گماشتند و خود بدولت فیل سواره با جلو داران استاده اول شجاعان پاگاه را حکم
محاربه در دادند تا دسته دسته سپاهان انگیخته میدان را قایم کرده بودند غنیم نیز مسلح و
کامل بغیرم جدال در تاخت و دران روز چنان تقریافته بود که یک دسته و رساله
نیم گری داد شجاعت داده پس پا شو قبا را اسم جان سپاری و مراتب لیری جانبازی
تمام سپاه و سردار تقدیم رسید پس بهر شجیع در وقت معهود فدائی داد کوشیده
ناسخ کار نامه رستم و اسفندیار گشتند همچنان تا دوپهرا بازار شپاش تیغ و چقا حق تیر
و کپا کپ نیزه گرمی تمام داشت تهور کیشان لقوت ترک تازی خود از شمشیر و گوپال
گذشته دست و گریبان بنخبر و جبهه برگشتند پس طرفین از گذشته پاشته مانمودار شدند و
سلیاران خونخوار بهر مجرای خود بازوی مردانگی کشاده چهره میدان را از خون اعدا چون
افق آسمان رنگین تر ساختند دران حال سپاه سردار غنیم تابش شمشیر ناموس پستان
سلطانی نیاورده بغروری کثرت سپاه خود خواستند که جمله یکبار حمله کرده سلطانیا را
زیر کنند چنانکه بهمین عزم هفتاد بهشتاد هزار مردم بیجا با از جای خود حرکت کردند چون
سلطان گیتی ستان اهل غنیم را از اقرار خود برگشته دید سپهداران را اشاره فرمودند

تا از هر دو بازوی او شان سبقت کرده محاذی مخالفان گشتند و بر نیزش توپ و بندوق
 برگشته بختان را شربت هنرمیت چشاییده آواره وادی فرار ساختند موکب داران قزاقان
 لشکر فیروزی تاد و فرسنگ اه تعاقب گرفته به شمار سه هزار اسپ سامان نگاه و شمشیر
 سپر و چند توپ گرفته مراجعت کردند اهل غنیمت نامه منزل باز نیاسودند و خود را با بکانهای
 صعب المسالک کشیدند و بهری نایک پالیکار کنگ کیری که پیش ازین بغنیم سازش کرده بود
 دران حال بند و بست کارش ملاحظه کرد در همین فرصت قشقه ندامت رازیب ناصیه
 عبودیت نموده مع جمعیت خود از انجا برآمد و مستعد جناب عالمیان مآب شده
 حلقه بگوش و سر حر و گشت بعد از ان سلطان فلک شکوه مع لشکر انبوه خود بطرف
 نیکاپور نهضت فرموده هجده گروهی شمالی ساد نور خمینه ده بارگاه ساخته بودند و چند
 قزاق از لشکر ظفر پیکر جدا شده به اراده تاراجی و غارت مواضعات آن صنلع
 در تاخته بودند قضا را طلایه داران غنیمت از معنی آگاه گشته سر راه شان گرفتند و بیک حلقه
 قزاقان را احاطه کرده یک یک را از جان ربودند سلطان گیتیستان باستماع این معنی
 غضب آلود گشته حکم فرمودند که دیگر با واحدی بیرون احاطه پیش منقله های لشکر خیریت
 نشتا بد پس یک ماه در همونجا سکونت فرموده درین مدت با بلاغ نقد و زر و تسبیح خلایع
 و نجش شمای تحایف انواع بر سبیل مروت و مدارا چند سرداران مرسته را مطمع و
 پرستار امر خود ساخته بر تجویز و اشارات زبان قلم آنها کار بند می شدند تا آنکه در
 بر حسب اشاره طیعان خود هر چهار فوج نصرت موج شهر شیخون مستعد ساخته روانه فرمودند
 چند هزاران لشکر خود را که بشمار صد و پنجاه بودند جمع کرده با لشکری های رنگین پیشیر و هر هر فوج
 کرده بود طلایه داران غنیمت که ملازمان بهری نیت پیر گیه بودند حسب اشاره سردار خود

از ان امر اغماض کرده راه گذاشتند چون سپه سالاران متصل لشکرش رسیدند شخصی بر پشت افواج قاهره واقف گشته به بود لکر خبر رسانید که سلطانینان بفتور و قصور طایه داران در شکر رسیده اند و بمحور اجتماع این خبر وحشت اثر پیاوده از خیمه بیرون شتافت بود چونکه آتش افروزی بان و شلک بنادیق نزدیک دید جز سلامت جان خیال این آن نکرده سرو پای برهنه بر باد پای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیله راه نجات خود ساخت و دیگر سران آن جماعت مضطربانه حتی که محبوبان خود را بعیاشان لشکر منسوب کرده همچنان راه فرار گرفتند به گاه یکسر لشکر غنیمت چاروب یغمار و فتنه شد و فوج مغول که نیم جان بود تمام بتاراج درآمد و چند مرد و زن عمده اسیر آمدند سپه سالاران منظر و منصور پیش از دمیدن صبح مع سامان غنائیم و اعلام و خیام و فیل و شتر و خزان و چهار ضرب توپ مراجعت نمودند اگر چه غنیمت باجماع بقیتة السیفان خود پرداخته سر راه نشان گرفت و سعی مردانه بظهور رسانید اما ظفر یاب نشده اما کام برگشت سپه سالاران مع انحراف بشرف محفل بهایون مشرف گشته باب غنیمت بنظر گذرانیدند سلطان فیضی تمامی سردار و سپاه را که در غیبت مراسم جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند مواجب و ماهمه انعام بخشیده بمناسب از حمید خوشدل و سرفراز فرمودند و چند مرد و زن اسیر را سر اساکه دور و پیه و یک چادر داده روانه لشکر غنیمت نمودند اگر چه از سرکرد های لشکر مخالف از دست جرات سلطانینان که هر بار کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ می ساختند سیلی با خورده پای ترد خود بر کاب هر اسیر گیر می سپردند و نظر فرمان حاکم خود هنگامه پیکار خواه نخواه گرم داشتند اما بهر جانب که سپاه نصرت اشتباه روی توجه می آوردند و مصاف آرا می شدند ایشان از ان معرکه گاه بر می گشتند چون سلطان کشور گیر فرصت و طاقت

محاربه و مجادله در سپاه خصم مشاهده نمودند بعد یک ماه نظر ترحم و پرورش بر خلق الله معرفی داشت
بر حسب اشارات سرکردهای جنود و معاندان و مغول سلسله جنبان آشتی گشته بد الزمان خان
را با دیگر خوانین کار آگاه مع عنایت نامحبات خلت و مصادقت مضمون و نقدی نمایان
و تحالیف نادر العصر و خلایع با جواب گرانبها که از آنجا یک عدد گلوبه در صبح به قیمت پنج لک
روپییه بود روانه پونه فرمودند و هو لک و غیره سرداران آن لشکر که بارها از دست سپاه پناه
گوشتال خورده مال و ناموس و دولت خود بفارت داده دست از جنگ برداشته بودند فصل حقیقت
جرات و شجاعت ملازمان آنحضرت بزرگانشته نیز در باب صلح ترغیب بیشتر کردند چون حاکم
پونه و کارپردازان آنجا با اعیان خود درین باب کنکاش کردند آنها عرض نمودند صلح دولت
همانست که از اینجا هم رسولان را با تحف و هدایا فرستاده بخمار که ورت و نفاق خاطر
اشرف را باب اخلاص و یگانگت بایست نسبت در یاسن ملک دولت را بر شمع اتحاد
و موافقت سرسبز باید داشت همانا صورت اتفاق آن بادشاه ذی الاکتشام اسلام
موجب انتظام سلطنت و باعث مقصود المرام خلق الله خواهد شد الحق پدیدست هرگاه که
عنان عزیمت باین صوب معطوف دارد بی ریج و تردد سهل تر بر ملک و مال ما و استیلا
خواهد یافت و مملکت موروثی از قبضه تصرف خاندان مرهط بیرون خواهد رفت چون
سرخان ناصحان بر دل آنها کارگر آمد و نیز خبر ورود چهارزات فرسبیس با عنایت آنحضرت
مسموع یافته بود سلسله جنبانی آنحضرت را درین باب از نعمتنامه شمرده باقبال سوره سلطانی
پرداخته بخمار که ورتیکه از اینجا نب بخاطر خود داشت باب و داد دست و از طرف خود نیز
رسول با سامان و تحف بسیار و خلایع فاخره و زرو جواب و افراس پری تمثال و فیلان
کوه اشکال روانه حضور خاقان کشورستان نموده طریقی موافقت پیمود و تعلقه نرگونده

مسکاتین هم لفظ زبان سر می است یعنی توبه کسی ۱۲ بشیر حسن

و نوکننده و جالی بل بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناه بنا بر مصلحت کافه
 انام بضمون اینکه مصرع لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش که التماسش را
 بدرجه اجابت مقرون ساخته سند هر سه تعلقه فرستادند پوشیده ماند چون سردار پونه
 به ایلی حضور تعلقه کسل پور جاگیر داده آنحضرت جهان همت بعوض سه تعلقه با و باز گذاشت
 پس تلجعات و مکانات آن نواح که نسبت فتور و قصور بعضی حرام خواران بضبط سپاه خصم بود
 باز بسر کار خدا داد منتقل گردید همدان زمان بهری پنت بحضور فیض گنج التماس با کرده عفو
 جرایم قلیل و کثیر نواب حکیم خان صوبه ساو نور باز بر او بحال کنایند چون خاطر اشرف از
 ممر مصاحت جمع گردید مظفر منظر و ساو نور رسیدند و بهری پنت پر کیه را که حلقه اطاعت
 در گوش جان انداخته بانی صلح گشته بود تعلقه گنبد رگده مع توابع آن و چند قریات کنجین گده
 بخرچ پان خوری جاگیر داده پیشتر نهضت نموده از راه کوپل و بهادر بنده عبور جوی تنگ
 بهدره کرده سواد تالاب محال در جوی را که دو کوهی شرقی آنی کندی است مرکز نزول اعلام
 و خیام مظفر انجام ساختند و پیشدی بهر مرتش همو بنجا سکونت داشت در آنوقت پالیکار
 رای درگ و هرین هلی بچند خواص بی طلب اخل لشکر فیوزی گشته امید و امجد بودند ایشان
 بروقت طلب به بهانه بیماری حاضر حضور نشدن خفیه بسر کرد های لشکر غنیم راه رسل و رسائل
 و اشیر باد و مسکا مفتوح داشتند پس نهال بدخواهی شان ریشه کینه در دل نخصرت دو اندید
 بود نظر بتنبیه شان رعایت قدومیت یک قلم نامنتور گردید فوراً فرمان گرفتاری شان صادر
 شد تا وقت شب و سپهبدار در تاخته هر دو سیاه بختان را مع جماعت های شان اسیر کرده آوردند
 و مغول و مجوس به بنگلور روانه فرمودند پس همه ملک مال و اثاثه دولت ایشان بضبط آوردند
 و تعلقات و تلجعات آنها بعالان با هوش و تسلط داران پر دل حواله گردید مگر برادر بیاد

پایه کار هر پین ابله که در دمی اقامت داشت چون نیل بلا وسیل غضب سلطانی که در خوشنیتن محیط دید مع توابعان وزن و فرزند خود شبها شب گریخت و در حد و دمل توابعان را گذاشته خود مع لیسر صوبه مرج شتافت تا از جان و مال مان یافت بعد از آن آنحضرت فلک شوکت با سپاه انجم شمارا از آنجا کوچیده داخل دار السلطنت گردیدند

ذکر ضبط و ربط دار السلطنت و تمامی ممالک محروسه و غل میر صادق صاحب دیوان و بنای مسجدا علی و معاودت کردن و کلا و مرسله آنحضرت از حضور سلطان روم که در سن یک هزار و یکصد و نود و هشتاد و یک بری روانه شده بودند و فرستادن وکیل سعادت کفیل حیدر آباد با دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دویست و دویست و هجری روداده آنکه

چون از نور طلعت آن خدیو دادگر دار السلطنت پین سمت اضرات پذیرفت را به جهانکشای با نظام ملک لشکر اقتضا فرمود و همدین اوقات تغلب تصرف صاحب دیوان ملک یعنی میر صادق که در صوبه ادیهونی و ساونور حسب نخواه مردم آزاری و ظلم بعمل آورده مبلغ خطیر همدست کرده بود معروض حضور گشته از پایه خدمت در افتاد یعنی معزول شد چون اثنائش خانه او حسب الحکم بضبط درآمد دولت و پیه نقد رایج ادیهونی که چلاونی گویند و ملک هون محمد شاه بی برآمد پس همین زمان مغول محبوس گشت و مهدی خان نایب صاحب جاگیر اول کنده بخد مت دیوانی نامزد گردید و بتعمیر مسجد علی که در سن یک هزار و یکصد و نود و هشتاد و یک بری در قلعه دار السلطنت بنا گذاشته بودند تا که یزدن معزول بجزیرتیهال ذکرش بر بیل جمال آنکه مخفی نماید در حینی که کندری را و مردم و

دولت خداوند نعمت خود فتنه بزرگینخت و نواب بهادر مرحوم جریده به بنگلور شتافت و آن
 شش محله زمانه نواب رابع سلطان که شش بنفت ساله بود در وقت صل دروازه دیواری
 پیچیده که بزبان حال بدروازه گنجام مشهورست در خانه مجوس است و پیش آن خانه دیری و
 صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان در ایشان بمقتضای صغرسن که آن هنگام
 بازی دوست است در دروازه حبس خانه تشریف داشته مشاهده بازی طفلان کشن را و
 زمار دار که در صحن آن دیر هجوم کرده انواع بازی میکرد میفرمودند اتفاقاً روزی
 در ویش صاحب دل از آن راه وارد شده مرده جان بخش رسانید که امی طفل دولت مند تو
 بزمان آیتده بادشاه این ملک شوی ستم یار دار که این دیر را شکسته سجده بنا ساز
 تا ایله هر یار کار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده جواب دادند هر گاه بمن فرموده شما
 من بادشاه خواهم شد سبی اعلی احداث خواهم ساخت چون بعد پدر خود والی ملک
 مال شده بود آن عمه یاد آمد بعد مراجعت از طرف نگر و کوثر یال بند پرستندگان آن
 دیر را که در آنجا فقط شکل گاوی از خشت و گچ تعمیر کرده بودند بخاطر بلبه شسته نبفت
 نمایان آن همه ارضاء مندر ساخته جای مذکور گرفتند پس بر همان صحن خود را برداشته
 به دیواری نپیمه بردند و در شکسته طرح مسی را نداخته بودند و نقشه اش ز دار السلطنت بیجا بود
 که بنا نهاده علی عادل شاه بود طلبیده شدند چون کارهای انتظام ملک و تنبیه شرارت
 اکیشان مثل اهل کوثر و مره و پالیکاران پیش نهاد خاطر ملکوت مناظر بود چندی درین کار
 روداده در آن زمان که میامن افضال کار ساز حقیقه از جنگ غنیمت و نبد و سبت
 دست ادا تمام کار مسجد همش بگماشتند تا دار و نعم عمارت مطابق نقشه
 که و پیمه در دو سال با تمام رسانید و آنحضرت نماز عید الفطر در سن

یک هزار و دویست و چهار هجری در آن مسجد ادا ساخته مخاطب مسجد اعلی فرمودند و تمامی
 ممالک قلمرو خود سه طرف مقرر کرده طرف ساحل دریا را بصوبه یم و شهر و مواضع جنگستان
 و کوهرستان را بصوبه تون و ملک میدان و صحرای وسیع را بصوبه غمبار و عمال پرگنا
 را به لقب اسم صفت ملقب فرمودند و همدین روز با پیرامون بر شهر و قصبه و قلعه
 بفاصله یک فرسنگ خارج شد ششم کشیده چهار دروازه مقرر نمودند و نیز که از آن سنگین دال
 بیرحم در آنجا برگماشتند و فرمان دادند که احدی را سوا سی ناشور حضور نشان قلعه
 آنجا بار و دخل ندهند پس آمد و رشت سوداگران هر دیار و بلاد و بیوپاریان اطراف منع
 گردید و این عمل ازین جهت بود که نواب مرحوم اهل سلام را از هر دیار طلبیده ممالک محروسه
 را بر خلافت ایام ماضی از اسلامیان آبا و اجداد کرده بود چون ایشان بداد و دشمن نوکری عمده
 و خبثت‌شهای نواب سلطان رحمت نشان مال و متاع کثیر و نقد خطیر جمع ساخت برون
 اجازت روی به دیار خود می نهادند آنحضرت خواستند که ایشان را از جای خود فتنانند
 و هزار با موکلان دیوسیرت و پیادگان سنگ صفت در منتهای حدود ملک خود که پیش
 ازین خارج کشیده شده بود برگماشتند مجدداً بعدم و گذاشت بنی نفع بشر تاکید
 اکید فرمودند و همدان سال در تمامی قلمرو خود رواج روپیه که امامی نامند پیش ازین
 یک طرف آن این مصرع ع دین احمد در جهان روشن فتح حیدر است و دیگر
 طرف فقره هو السلطان الوحید العادل است پس محمدی که از هجری سنیده
 سال زیاده می شود و از آن حساب ختم نبوت و اجرای احکام رسالت جنابیت
 مرتبت صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم تسلیم بر شمرده مسکوک ساخته خراطیه خراطیه پرستند
 و رواج در دادند و همدان سال غلام علی خان و نهم میان و غیره که آنهار ازین

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری با سامان شایسته ملازمان شاهنشاهی و
تخالیف بایسته بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنادیق نو تیار ساخته خود ده لک
روپیه نو ضرب و خلعت های فاخره و زر و جواهر گران بها و غیره از تمامی کارخانجات خود
منتخب کرده به نذر سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصد و مرام و درستی سوال و جواب
باشمشیر و سپهر مرصع و اتحاد با جمات مبارکباد و زرای پای تخت مومنین مراجعت کرده فایز حضور
شدند و مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در
ادوات حرب بآنها که در آن ملک نبود بسیار پسند خاطر آن سلطنت پناه گشت پس
سلطان بحسب ایامی و زرای روم و تجویز امرای دولتخواه همه اسباب سلطنت آماده
ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهر گران بها به شکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر
مبارک بود فرمودند و کار گیران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگیز و قریس جمع کرده
در تیار می اتواپ پنجرسی و بنادیق و مقراض و چاقوها و ساعت نما و گنجهای جیبی و غیره
تاکید اکید فرمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ پنج ضرب بندوق تیار می شد
و کارخانه اش را تا رامندل می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکی
در دار السلطنت پشن و دیگر در بنگلور سیوم و چیتیل درگ چهارم در بلده نگر هلی
و قشایو در فراهمی مردمان حبیش و عسکر صرف می نمودند یکسرا مراد خوانین و تدیم با که
نواب مرحوم بصره لکو که از ازهر دیار و بلاد جمع کرده بود از پای اعتبار و اقتدار
در انداختند و جوانان او باش منشن را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان باشیان
یعنی سوداگران اسپه شتر بسبب کساد بازاری پیشیه خود گذشتند و مردمان بندوق زن
بعده سرداری سرفراز شده داخل عسکر گشتند و کسانی که شمشیر و تیر را بر بندوق ترجیح میدادند

از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ و بندوق منظور نظر نور شده اعتبار و اقتیاز یافت
 فدایان ناموس پرست شمشیر باز و سپر اندازیدند گشتند بعضی سردار سوار را جبر الفراهمی
 مردمان حبش و پیاده که از آئین حکمرانی و قانون آن فریق نادان بودند نامزد و معزول
 ازین سبب در بنیاد بند و بست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل بار و داد و بهمان
 روز با محمد غیاث را با امر و کالت برگزیده مع مکتوب خلعت اسلوب متضمن احکام بنیان
 اتحاد و مودت و محب و معاون بودن بایکدیگر در مهمات ملکی و مالی و انضباط و ارتباط مشرتبه
 یگانگت و از نسبت صهرت و خویشی محض پاسبان سلام و امنیت کافه اناام با خلایق فاخره
 و تحالیف نادره روانه حمید آباد فرمودند چون ایچی لشرف ملازمت نواب نظام علی
 خان اسد جنگ معز گردید خلایق و هدایا گزینده در محفل خاص از روی اخلاص عرض
 نمود که بر ضمیمه آنحضرت نیکو ظاهر است که درجات دولت عالم بقای ندارد و بر همگان
 باهر است که تمام ملک دکن و ملنگانه در قبضه اقتدار یک سعادت همین نثار بود و پیوسته
 از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار اسلام از خوارت عرض کفار مصفا گشته بود
 حالا بادشاه اسلام موافقت و مصادقت با کفار را اعتبار نمودن و دست استیلا
 ایشان را بر دیار و اموال مسلمانان دراز گردانیدن و خانه های رعیت و فقر و مساکین را
 به آتش بیدار با ب شرک و عناد سوزانیدن هر آینه نزد خالق و خلایق غیر مستحبین
 بلکه این معمول و تهاون در درگاه الهی موجب باز پرس و شرمساری خواهد بود همان بهتر
 که بخمار نفاق و انتقام بزلال مصالحت فرو نشانیده برای دولت چندوزه که چندان
 امتدادی ندارد سپاه و رعیت را مکر و متر و دگر داند و بواسطه ملک و ملت بساط
 مخالفت در نور دیده بنای محبت و مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مشتید سازید

تا باتفاق از زبان در دفع ارباب ضلال مساعی جمیل چنان بظهور سائنیم که جمیع مسلمانان
و غریب و رعایا و مساکین در محاد امن و آرام بوده بدعای دوام سلطنت شان اسلام
روزگار خود گذرانند اگر چه تقریر پذیر رسول و انا و را چون گل شگفته و خندان نخست
اما مضمون مکتوب عالی که فقرات صدهت و خویشی مندرج بود دلش را اثر مرده تر نمود کلمات
هدایت سمات را بدل حسد منزل خود جان داد و نظر به لقب نایکوار می باقبال مضامین
مدعای و لکش سلطانی کسر شان خود انگاشت تجویز رانی ناقص بعضی بر همتان کار و بار
و اناش حرم سرار و می خود از طریق رستی بر کشیده ایچی را به مقصود وانه نمود مخفی نماید این رسم
باطلش بود که سبحان الله سوای ذات خود احدی را در دولت مندان و دکن بیست ترقوم
نمی دانست و جریمت و شوکت خود می نازید و رنجی معلوم میشود از معنی اصطلاح نایک
راجمای دکن سردار ذی شوکت و جمیع را میگویند بهم اطلاع ندشت قطع نظر ازین
نایکوار می قوم علیحدّه از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم از زال میتوان
شمرد احق سلطان ذی شان باعتبار نسب خود از دیگران کم نبود و از لطن رن از زال
قوم تولد نشد و در حسب آرزوی اقتدار اسباب دنیا داری و جاه و مکنّت ید طولی
و در شجاعت و تهو ر کیتائی داشتند بعضی کسان که بر لقب مذکور انگشت ابرامی ننهند
صریح مغالطه عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر بر حق عظیم است هر کسی را
که او میخواهد سعادت مند دارین میکند و بجاه و حشم دنیا سر فراز میدارد و علیکد ایشان از
احوال بعضی سلاطین هند و دکن که مرجع طوایف انام و برگزیده درگاه ملک العلام اند و حق
نیستند که در صل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کانکو که دیباچه نسل نامیه
میشود و بحسن شاه بهمنی معروف گشته چنانکه بعد وفاتش بر قوای تشبیه گرد مرقدش طواف نمود

در این کتاب از کتب معتبره و معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره و معتبره است

گذشت کدام کس بود خبری ندارند الله الله درین زمان باعتبار جاه و مکتب نیازال قوم
دم صحیح نسب میزنند و کم قطرات و کم ظرفان بنحوت پوج دعوی سیادت شجیت میکنند
و برابر خود کسی را اشراف میدانند ۵

زشتی ظرف و اصالت هست در دونهان عیب پوش قجبه بشکل زرین چادرست
ذکر لشکر کشی سلطان ابطح کلکوت و کیفیت تاختن بر کوچی بندر
تعلقات راجه ملیوار و چشم زخم عظیم رسیدن بر سپاه منصور از مغالطه
هر کارها و باز مفتوح شدن بندر مذکور و روداد سن یک هزار
و دوصد و پنج هجری آنکه

چون سلطان جهان ستان خاطر اشرف را بر کلمات گرم و سرحد سود و عرض گویان
مایل نکرده از بعضی بند و لبست امور خود فراغت یافتند جا سوسان خبر رسانیدند که
نایماران کلکوت پای اخراجات در راه جرات گذاشته اند و خیال فساد و عناد و سر
دارند ارشد بیگ خان ناظم آن ناحیه اگر چه بفهمایش آنها می پردازد و با انعام و ستار
و شیل با تالیف قلوب آنها می نماید اما اهل ضلال بالکل خاطر جمع نیستند حضرت بجز
استماع این سانحه با حضار فوجدار آضوب مع چند سرکرده نایماران دادند چون او
حسب کم حضور مستعد گردید نایماران را طلبید شست آنها باند نشیه سزای حرکات خود طریق
تسابل پیوده و عدای امروزی میگردید درین اثنا جا سوسی غرض گو که از فوجدار مذکور
عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود که فوجدار آنجا با نایماری و راجه ملیوار یک دل و
یک زبان شده است تا کار سرکار را اتر کرده خود حسب خواه کامرانی میکند چون

جدال و قتال شدند چون این معنی معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت
بالشکر و خونخوار از راه سستی کال و کوڑه کال بکلیموٹ نهضت کرده سپاه را بخرابی اُکلت
اہل عناد نامزد فرمود پس ایشان آتش بیداد و رقصیات و قریات اطراف برافروختند

بساطح بی رحمی انداختند
ہمہ بحر و بر یک قتل شوختند
بیکبارگی خاک در خاک گشت
برآمد فغان جگر سوز آہ

نظم دران سوزین چون گذر ساختند
چنگان آتش غارت افروختند
ز سم ستوران ہمہ کوہ و دشت
ز ہر سنگ و شجر و کلخ و گیاه

چون تمامی حدود و بجا رو ب غارت رفته شد و جمیع کثیر از اہل فساد و ارباب عناد
بباد نیست رفتند بقیتہ السیفان عاجز گشتہ حلقہ بندگی و فرمان برداری بگوش جان
انداختہ دست بستہ مطیع شدند ہمدان زمان چند فراق بجد و دلیوار و ترچیا پل
تاختہ اکثر مواضع را خراب و پایمال ساختند تحصیل را ترچیا پل بخص و سلطان نشان
عربی گذرانید کہ فیما بین سرکار کمپنی انگریز ہا در و سرکار خدا داد بنیان موافقت و سادمت
مستحکم است در نیو لا چند قزاقان نادان مواضع متعلقہ انصوب را غارت ساختہ
مینخواستند کہ پنج اتحاد از زمین ضمایر برکنند ایشان را ادب ضرور است بنا برین معروض شد
سلطان در جوابش نوشت کہ سپاہ منصور ہرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نمایند غلبہ
پالیکاران سرحد شما کہ از مدت جوایم چنین وقت بودند جرات پرواز گردیدہ باشند مابعد ولت
بہ بند و بست تسلیم و خود و تنبیہ شرارت منشان بشغولیم الحاصل در یک ماہ رتق و بست
مہمات آن نواح بدست آوردہ از حجاب و جوہر سیس کیفیت کوچی بندہ دریافتہ با تمامی
سپاہ و شہم در تاختند اہل کوچی بعزم سلطان شیر افکن واقف گشتہ سہ چہار بتیری

بر سر درو خانها بنا ساخته پیرامون بتیرها خندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند جمعی شتر
سر راه به تیر و تفنگ کمان بسته بودند فوراً فدائیان ناموس پرست حسب کم به شمشیر
جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده بتیرها مفتوح ساختند در روز دیگر جنود
فیروزی پیشتر خشن انتهاض جهانده ساحل رود خانها را مرکز نزول ساخت چون
پیش روی لشکر در رودخانه یک بعدیک باندد فاصله واقع شده است اهل خصم
بر ساحل محل عبور آن طرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سر راه گرفتند و راه
سیل ساحل دریا که آب از آنجا برود خانه میرسد بنا ساختند اندر رود خانها پایا شده
بود و همو لشب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شنجون گردیده سپاه را فرمان
تیار می در دادند اگر چه بعضی هواخواهان دولت عرض کردند که پیشتر راه ناصاف در رود
عمیق اند عزم شنجون مناسب نیست مبادا اعدا کامیاب و غازیان منظم شوند در آن
حین رای فدویان نامنطور گردید و عرض کسی در خیز قبول نیفتاد و خود بدولت
لشجاعت تمام با یکی سوار شده باد و در ساله جیش و دو هزار سوار عسکر و شب تار اهی گشتند
تا فدیویت کییشان حضور یک حمله اعدا شکن تیغ و تفنگ اعادی را از پیش اندوه بطنا
و کنند آن حصار را تسخیر کردند چون اعادی را قوت مقابله و مقاتله باز نماند از پیش مجاهدان
بطرف قلعه گرختند و آنحضرت همونجا قیام ورزیده هر کاره نارا با حصار قشونها و
تو پناه روانه فرمودند چون آنها به لشکر رسیده دو قشون را که پیش منقلای لشکر
مستعد با هم جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیار میکردند که یک ناگاه سپاه مخدول
از روی دعا وقت دیدن صبح بندوبان دریا که پیش ازین مسدود کرده بودند در
شکستند لیس آب دریا جاری و رود خانها پر شد و راه کوکب بر سپاه منصور مسدود

و مفقود گردید همگی اعدای دفت بر اطراف لشکر منصوبه باتیه و بنادیق محیط شده ترازول
 بیش از قیاس بحال عساکر ظفر آثار رسانیدند اگر چه سلطان هم هر چند بدفع اهل ضلال
 همت گماشتند اما ابواب مقصود بمفتاح سعی مشکور و تردد نمایان مفتوح نه ساخت
 گرفتار انواع آفت و بلا گردیدند باین سه چهارصد سوار جانباز که اشراف قوم بودند
 داد مردانگی داده و بروی خسرو عالی مقدمه فرج و جان نثار گشتند سلطان جهان پهلوان
 بنفس نفیس از پالکی برجسته تیغ جهانکش از نیام تهو بر انتقام مخالفان و غما باز می کشید
 قمرالدین خان که در آن معرکه بمکاب سعادت و شجاعت نصاب بود باقسام قسم برپای
 آنحضرت افتاده بزور دولتخواهی از آب عبور کنانیده عنان توجه بصوب لشکر
 معطوف گردانید اتفاقاً احدی از حاضران آن معرکه گاه سلامت فایز حضور نگردید پالکی
 خاص با فرشتی غیره و یک قبضه کتار به دست مخالفان شد بعضی میگویند که دستار خاص
 در پالکی بود آن غلط محض است زیرا که دستار مبارک در آن حالت بر سر کرامت پیکر بود و
 دیگر دستار رنگین که دست آویز اعدای گشت یسوی بر سر بسته پیش پالکی استاده بود
 قصار او از تیر تفنگ جان بحق تسلیم نموده دستارش نزد پالکی افتاده بود مخالفان کوچه بطن
 دستار خاص تصور کرده در پالکی بروند بالغرض آنحضرت باشوکت قمرالدین خان از آن
 ورطه مرکب مراد بیرون رانند و دیگر خوانین مثل تربیت علی خان و محمد عمر عرض بیگی و غیره
 معدوم الاثر شدند پس شعله قهر سلطانی بالتهاب کشیده کوسل نهان و یورش نواخت
 و معبرها از چوب جنگل تیار ساخته رودخانهها عبور نموده بر اهل شرک و ضلال علامت شر
 صغیر و کبیر ظاهر ساختند و سپه داران و موکب داران حسب احکام از اطراف دو گاوراه
 روی مخالفان گرفته بحدت تیغ تیز اقدام کردند و هر جا که مردی و اطفال را از ارباب

شکر یافتند و پوشش از بار سربک ساختند چون تاب مقاومت مدافعت در کفا
نماند از کثرت حشمت غایت جبر و تش خالیفت گشته دست از ملک و مال شسته بطر
ملیوار گردیدند پس سلطان کشور گیر داخل حصار بندر مذکور گشته تمامی سامان ذره به ذره
مع توپها و غیره بضبط خود در آورند و درخت جوز بوارا که در آن حصار بودند از پنج برکنده
و گیاه شمالی بر پنجاهایشن بچیده ب حفاظت تمام روانه دار السلطنت فرمودند تا در لال
باغ بنشانند اما سربسز نشسته خشک گردیدند

ذکر فوج کشیدن جنرل میندس بحایت راجه ملیوار و واقع شدن
جنگها فیما بین انگلیز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین سپاه
در نواح سیستی منگل و توجه رایات ظفر آیات بصوب پایان گهاط
و بیان فتوحات که در آن آوان روی نمود در سن الهیه آنکه

چون خدیو جهانگشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از پالیکار ملیوار شکیش در حوالت
فرمودند و چند قزاقان اعاد فریب به تحریک تسخیر آن جنگل نامزد کردند پالیکار مذکور به سیم
شمسیر سپاه نصرت اشتباه چون بید بر خود لرزیده به گورز بندر مدراس ستغاثی گردید
تا جنرل میندس بحایت راجه ملیوار و حراست بلاد آن طرف جوی کاویری و بهر مقابله
سلطانیان نامزد و ما مورگشته به تهر نگر رسید و به ترتیب افواج جنگی پرداخته با سامان اعدا
شکن بعزم رزم طنبور نهضت نواخت سلطان هم بعزم جنرل موصوف آگهی یافته عساکر نصرت
را پیش راندند اتفاقاً در سواد ما بین سیستی منگل و بڑوڑا فوج هر اول فیروزی و سپاه انگلیزی
آویرش نمایان روداد و انحرش کوس و کزنا و طنبور و صد اشکاک توپ بندوق و بان شور قیامت

از هر دو سو بر خاست و سپاه طرفین بجملات و مدافعات یکدیگر بر پرداخته و خبر و برادر
مانند مکر و زاقان لشکر فیوزی اهل بنگاه انگیزی را گرد گرفت طوفان آفت و بلا نخبه
بقوت ترک تازی خود بعد غارت و یغما اکثر مردوزان سپاه پیشیه ابا بنادیق و سرسته
اسیر آوردند از آنجمله چند عوالت مسلمان بدکاره را که حیوانا موس ملت و مذہب خود گذار
مترکب امر شنیعه با قوم غیر گشته بودند بنا بر اہل سلام حسب کم بدارشیدند و آنروز خبر
معزالیہ دامن کوهی و جنگل را فرا گرفته اقامت گاہ خود ساخت سپاه سلطانی محاصره
سخت کرده جمیع وجوہ تصدیع میدادند و مانع رسید و گاہ و ہمیه می شدند و فرد دیگر جنرل
بہادر پیشتر کوچیدہ قلعہ سے منگل را کہ پیش ازین قلعہ را آنجا حسب کم قلعہ خالی کرده
با فوج خود داخل لشکر شدہ بود تسخیر کردہ دو ملین لیسزاری میجر چامبرس در آنجا گذاشته
چندی آسود پس بطرف کومیتور کہ بمضرب خیام ظفر انجام سلطانی بود شتافت
سلطان جهانستان باستماع این خبر بر بیابالی جنرل پرتور ہم برآمدہ با تمامی سپاہ
و حشم حرکت فرمودہ بر سرش رسید و صفوفها بترتیب جنگ آراستہ مستعد گردیدہ بود
و آن روز جنرل موصوف اقدام نمودہ بر جوی یہوانی فرود آمد در آن اشنا منہیان آنجا
معروض حضور داشتند کہ فوجی انگیزی بسرکردگی کرنل مکسویل بہادر کہ کرنل موصوف
از بنگالہ بہ پنج ملیٹن و ہزار فرنگی رسیدہ بود مع لشکر کومک پالیکار کالستری و ونیکٹ گیری
و غیرہ پیشتر کوچیدہ و از راہ رومی و یلور و آنور گدہ برسبیل یلغار رومی بدیار قلم و خداداد
نہاد و در وانم باڑی و ترپاتور چند محافظان گذاشته بطرف گھاٹ پتور می آید آنحضرت
بر این معنی اطلاع یافتہ سید صاحب سپہ سالار را بدفع فوج مذکور روانہ فرمودہ
خود بدولت ہم متوجہ دفع آن فوج شدند چون سپہ سالار موصوف بالشکر خود یلغار

نموده بصوب دهرم پوری رسید کزنل عنان غریمیت ازان صوب بر تافتہ فوراً
 بطرف لکن گڈہ رسید سید غفار باقر اقان از لشکر سپہ سالار پیش آہنگ گشتہ بطرف
 مسطور با فوج ہراول انگریز در آویخت و معرکہ قتل آراستہ بجملات رستمانہ زیر ساخت و
 صد و پنجاہ سوار ترپ و دو صد تفنگچی را اسیر کردہ برگردید کزنل بہادر در آن روز در جنگل
 و کوہستان بسیر کردہ بطرف کاویری پٹن را ہی شد چون سپاہ منصور ابرگردش
 مجتمع دید دامن کوہ و دشت از دست ندادہ راہ گھاٹ پتور گرفت و با سپاہ نصرت
 اشتباہ جنگیدہ عبور گھاٹ نمود و جنرل منیٹس ہم بکوک فوج خود بر بیل لیغار رسید
 اگرچہ بر سواد کاویری پورم ہر دوسر دار ملحق شد ندما در وقت الحاق آن دوسر کردہ ونگ
 فدایان سلطانی قشونہا را در میان آوردہ داد و دانگی دادند و بستہ دی شایان بیل
 آوردند و سرداران انگریز نیز بامردمان خود بر سپاہ منصور حملہ کردہ حرب عظیم نمودند تا
 آنحضرت خود دید ولت با قشونہای آسند الہی و توپخانہ بسعت سریعہ بر عقب آن لشکر
 زدہ نبوعی کار بر مردم خصم تنگ ساختند کہ بہیچوہ طریق نجات ازان مملکہ پیدا نبود با
 این جنرل موصوف با سپاہ خود قلعہ بستہ و بہیر و نیگاہ را در میان گرفته از راہ مایچ باز
 بطرف ستمگل معاودت کرد فی الجملہ چون عرصہ دو سہ ماہ در تردد محاربتہ و سخت
 یکدیگر منقضی گردید رسید و غلہ آذوقہ لشکر انگریز تمام شدہ ایام عسرت رو داد امید دیگر
 رسیدن سامان رسید و اسباب ضروری از کسی جا نماند تا جنرل بہادر با تمامی لشکر خود
 بصوب ترجیا پالی عنان عزم معطوف داشت سپاہ منصورہ در میدان ستمگل
 سر راہش گرفتہ از دو جانب چنان رختند و داد بہادری در دادند کہ اکثر سرداران
 انصاف دوست فزنگ بر جرأت او شان عیشش کردند و از حدت تیغ و تیر دلیران بحال

بسیار مردمان غنیمت خرابی تمام رسیده نزدیک بود که صدمه تاراجی و یغما بآن لشکر را بدهد
 در آن اثنا شب در میان آمده پرده تاریکی بر روی شمشیر زنان فروهشت تا هر دو لشکر
 دست از جنگ باز کشیدند جنرل موصوف پیشتر قطع راه بر دم مارانکاشته شب همونجا
 آسود چون ترک روز با فوج شعاع از صحرای مشرق کوچیده بطرف مغرب خرامید
 جنرل بر حسب تقاضای وقت گران اسباب لشکر خود را همونجا گذاشته مشرق رویشتر
 نهضت نمود باز سواران قزاق و قشونها را با و هجوم کرده شروع جنگ تیر و تفنگ نموده
 فدای واری میکشیدند اتفاقا برهان الدین سپه سالار که هر اول سپاه نصرت پناه بود بدلا
 میدان رزم و دریافت نشیب و فراز زمین برای انگیختن سپاه خود سپاه با چو خاص
 بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگلیز در آن نه کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران
 نزدیک خود دیده شلک زدند قضا را تیرخی از تفنگ نیزگ ناصیه شجاعتش را مشبک ساخت
 چون رنگ گل گدشت و همونوقت سپه سالار موصوف بگلگشت ارغوان را شهادت
 خرامید و همراهیانش از جنگ کنار کشیده لاش شهید را در پاکی برداشته فایز حضور
 ساختند و حقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جان برقتل آن قوت
 بازوی اقبال افسوسها خورده رقت عظیم بهم رسانید و در آن روز سپاه خود را از جنگ
 معاف داشتند هر چند سپه داران و سرداران سوار در تاختن و انگیختن سپاه و
 ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند اما بر وفق مدعای خود فرمان نیافته دست حسرت
 بایکدیگر مایند در آن فرصت جنرل موصوف چون اهل مقابله را دست قدم دید بگذاشت
 طی منازل کرده داخل قلعه ترجیا پل گردید پس آنحضرت فوج برهان الدین مرحوم را
 بقمر الدین خان سپرده به تسخیر قلعه مستعمل خصص فرمودند و خود بدولت و توفیق

رایات نصرة آیات به پائین گهاٹ آورده بر سواد ترور پالہ اقامت ورزیدند و سواران
 را بتاخت و تاراج مواضعات ترجیا پلی و تحریب قصبات و قریات تجا و زامرو فرمودند
 پس جنرل امین جاچندے بسیر برده از راه ساحل دریامع لشکر فایز مدراس شد سلطان
 اعداشکن تعاقب آن لشکر کرده تا حدود موچی و پر موکل گڈه رسیدہ قیام ورزیدند قمر الدین
 خان چون از حضور خست گردید بمحاصره قلعہ پستی منگل پرداختہ از اطراف هجوم کرد و بعد
 شکست و رنجیت حصار اگر چه حملہ آور گشت اما پیش از آنکہ سپاہ منصورہ فتحیاب
 شوند سردار آنجا کہ بمکی رسید و غلہ آذوقہ و عدم اسباب جنگ آب ہراسان شدہ بود
 کس بجی مت خان موصوف فرستادہ صلح کرد و بعد عمر و پیمان قلعہ بہ گماشتہ اش سپرد
 خان ند کو قلعہ را حوالہ آصف اسلام آباد نموده خود مع اسیران فایز حضور شد و حسب فرمان
 لازم الاذمان سرداران قوم فرنگ را بدار السلطنت فرستاد و سپاہیانہ را داخل
 قشونہا نمود چون جنرل بہادر خورش غزیت بدراس جہاندا علی حضرت جوق جوق ہوا
 و پیادہ را بہ تسخیر و تحریب تعلقات پائین گھاٹ رخصت کردند چنانچہ قمر الدین خان
 بہ تسخیر کوه پر موکل اگر چه حصارش بزبان سابق شکست یافتہ بود اما گورنر مدراس باز از سر نو
 حصار گلی مع برج و بارہ کشیدہ سردار می را کہ پیشتر چندے در قید نواب مرحوم بود بادو
 سپاہ بجا است آنحصار را مور کردہ بود و حسب کم با فوج خود در تاخت و بغارت و یغمای
 ہزار باغراور عایکہ باعتبار ٹھانہ انگریز آن کوه را پناہ خود ساختہ بودند پرداختہ زیر آکہ
 بجز دور و دساکر ظفر اثر سردار قلعہ صعوبت حبس یام سابق یاد کردہ و کثرت سپاہ نصرت
 اشتباہ بیم خورده بہانہ در دس در حجرہ خریدہ مہام قلعہ داری بر صواب دید صوبداران وغیرہ
 باز گذاشت و آنہا نظربہ بے بند و بست کار خانجات جنگ و نرم مناسب ندیدہ مطابق

مرضی سردار خود صلح کرده قلعه بنجان موصوف سپردند او همه پناه گرفتگان آنجا را محبوس کرد
از کوه فرود آورد در آن اشناکشن را و متصدی تو شکنخانه حفور رسیده مبلغ ده هزار روپے
از غربا بجور گرفته از حبس گذشت و سردار آنجا را نیز مع سپاه روانه مدراس ساخت بدستور از
اطراف آن نواح غازیان شیرسیرت بقوت بازوی جلادت و ترکتازی غنائیم بسیار

که عقل از حسالش دمیدم صفر انداز است آوردند

ذکر رسیدن جنرل گورنر لارڈ ارل کارن و الحس صبا بھادر
سپه سالار لشکر انگریز از بنگاله و اتفاق کردن نواب نظام علی خان
و مرهٹہ با او و تاختن هر سه دولت مند آن بقصد استیصال دولت خداداد
از اطراف و تسخیر قلاع و قصبات بالاگھاٹ و بیان محارباتیکه
فیما بین سلطانین و سپاه هر سه لشکر واقع شد و دیگر کیفیات که
در سن یک هزار و دوصد و شش هجری و داد آنکه

چون سپاه منصور سلطانی در سرزمین کرناٹک پائین گھاٹ محیط شده تمامی خطه جنوبی
جومی کاویری بجا روب غارت رفتند و جنرل مینڈس هر چند بدفع سپاه سلطانے
چند مرتبه تردد کرد اما بعد م غلات و اسباب محاربات لا علاج شده بدراس مراجعت نمود
منهتیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجه سلطان بقصد تخریب پایان گھاٹ بسیم جنرل
لارڈ ارل کارن و اس بهادر سپه سالار انگریز که در کلکتہ بود در ساینده معروفه اشتند
که اگر و در تو مدافعه سلطانینان نیرد از ندرت یقین کلی است هگی آن مملکت که فتنه حادث شده است

از قبضه تصرف بدخواه در رفت مقارن این واقعہ ابوالقاسم خان شستری مخاطب عالم
وکیل نواب نظام علی خان کہ پیش ازین بتجویز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب یوان نواب
موصوف فائز کلکتہ شدہ بہ سپہ سالار موصوف ترغیب در اتصال دولت خداداد و تحریک
تسخیر آن بلاد می نمود کار بروفق مراد خود یافته بہد در شکست دولت اسلامیان بلیغ کرد و
سپہ سالار موصوف مکتوب بناظم حیدر آباد و کار پر داز پونہ متضمن اتفاق کردن یکدیگر
و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالاگھاٹ ترقیم ساخت و تاکید تہیہ سباب جنگ و ذخائر فوجی
سپاہ بنام سرداران مدراس ترسیل داشتہ در بند و بست خود بود ناظم حیدر آباد و مرہ
کہ بہر اخذ ملک و مال غیر و سیلہ و مرد میدان آورد می جستند بموجب نوشتہ سپہ سالار موصوف
ہر دو یک دل و یک زبان شدہ بہ ترتیب لشکر و آلات حرب و پر خاش مستعد گردیدند
سرداران انگیزی با اجتماع آلات و سباب زرم و پیکار یک یک نامزد شدہ بی فراوان
از عمدہ آن برآمدند از انجملہ کرنل ریڈ سردار و غنہ اخبار نویسیان کہ بحراست انبور گدہ نامزد
گشتہ بود بہ تدابیر صائبہ و فکر لایقہ بزرگ پاشی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیکاران
بالاگھاٹ را کہ از دست قہر و جبر نواب مرحوم و سلطان ذی شوکت گوشمال خورده
جلال وطن شدہ در مواضعات کرناٹک پایان دھاٹ پناہ گرفته بودند مثل پالیکار کنگنہ پلی
ولپسران بہیری کورہ پالیکار چک بالا پور و پدنا پیر پالیکار و نیگٹ گیری کوٹہ کہ در چارگل بود و
شنک رایل حاکم نیکنور سوائے اینہا پالیکار کست و کمیز و بدن پلی و آنی کل و انکس گیری و
جیل ناٹک بیوطن و غیرہ قولنامه ہا بشرط فراہمی رسد و غلات بہر سائیدن دیگر اسباب
ذخایر و آذوقہ شکر فرستادہ اجازت تسخیر حدود و تعلقات آنہا در داد و باوجود چنان
تقدیر کہ احدی در قلم و خدا داد از موضع بموضع دیگر بے اجازت حاکم آنجا رفتن نمی توانست

بصرت مبلغ خطیر جاسوسان ماهر و دانا و منشیان بالغ عیار را در آن ملک بلیاس
 ارباب تجارت روانه کرده معرفت ایشان چند سردار و عمده داران سرکار خدا داد را
 بطرف خود کشیده بود چنانچه سید امام نامی خفیه نگار کرنل ریڈ که بامر برهم زنی اراکین
 حضور سلطان شتافته بعد از نوکری حضور سر فرار شده بود اخبار واقعی کماحقه دریافت
 بر سبیل اخفا متواتری فرستاد و با چند حرام خواران طرح موافقت انداخته با خود یکدل
 یک زبان کرده بودند ناگاه طشت رسوایش از زیر کلیم برآمد چه عکاش سبب تادیب و سر
 زنش طفل پرورده اش بر روی افواه افتاد آخر الامر بعضی دولتخواهان سلطان
 نامبرده را مع طفلش گرفته حاضر حضور ساختند و مفصل کیفیت معروض داشتند تا
 آن وحیم العاقبت در معرض عتاب و خطاب آمد و آن حضرت بزبان مبارک فرمودند
 که تا یقین دانستیم که تو با وسیله نوکری حضور جاسوس فرمایان مدرست هستی الازم علیه
 خود راست بیان کنی از جان امان یابی او تا تجربه کار راست و دروغ عبارت است
 اسامی چند سردار نوشته بحضور گذرانید و عرض کرد اینها طرز موافقت و مصداقت
 باین درست کرده نردوغا بخته اند پس بموجب اسامی صدر بعد اثبات تفصیل پانزده
 کس مثل لال خان بخشی پنکئور و میر نظر علی موکب دار مع برادرش و اسمعیل خان
 رسالدار و غیره بدست جلادان سپرده شدند و باز از آن خفیه نگار پرسیده شد که تو
 نمک ما خورده چنین حرام کلی کرده سزای تو چیست او سرنگون گشته هیچ جواب نداد تا حکم شد
 که این بزرگ زاده را هم بر راه شر کالیش روانه سازید پس جلادان او را هم قتل رسانیدند
 امام الدین نامی اخبار نویس که بهمن کار ما مور شده زفته بود و بسازش اصفان کولار و و
 نندی گرده همون طرف اقامت داشت بدریافت آن خبر مرجع القهقری از آنجا

شکیله زده بکرنیات متعلقہ سا تگدہ رسید با این انکشاف راز و قتل علاقه دار خود کرنل
 ریڈ دست از ان کار باز نکشیده بود چون خیر استعداد شکرو سامان ذخیره و غیره بسپه سالار
 موصوف رسانیدند همون زمان او با پنج هزار سپاه بگالہ و دو ہزار مردم فرنگ سوار چهار
 شدہ بمدراس فرود آمد بعد یک ماہ بہ بندر بست تمام بابست و چہار ہزار مردم باروش
 ہزار فرنگی و سہ ہزار سوار ترپ بقصد تسخیر بالاگھاٹ نہضت کردہ برای ویلور رسید سلطان
 جینی کہ سواد تروادی را محل ترول را یات جاہ و جلال فرمودہ از فراسیس پهلچری ال
 وجواب کو مک میکردند جو سیس خبر کو حیدر سپہ سالار موصوف بمسامع جاہ و جلال
 رسانیدند تا محمد خان بخشی جان باز بدریافت این کیفیت با گران جمعیت از حضور رخصت
 یافتہ از گھاٹ چنگم تیرا تورا رسید و قلعہ تیرا تورا کہ یک صد سپاہ انگریز مع سردار و سہ
 پیادہ پالیکار و نیلک گیری بیداری انکٹ نایر خبر است آن قلعہ نامزد شدہ بودند کہ گرفتہ
 از اطراف راہ نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعہ نایرند کورم شہب تارہ شماری
 کردہ پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمدہ ماہ ابنور گدہ گرفتند سواران جبار از عقب نشان
 در تاختہ در دامن کوہ جوادی پالہ بیک حملہ آنجامہ را تاراج نمودند و نایر و سردار مسطور را
 اسیر کردہ بردند و نواب نظام علی خان با چہل ہزار سوار و بست ہزار پیادہ مع امرای
 با اعتبار و عالیجاہ و سکندر جاہ پسران خود از حیدر آباد کو حیدر بہ پانکل طرح اقامت
 انداختہ امرار با فوج کثیرہ تسخیر بلاد قلم و خداد پیشتر کو چانید چون سپہ سالار انگریز از گھاٹ
 موکلی و نیلک گیری کہ صاف و درست کردہ بودند عبور کردہ در موٹروا گل کو لار و ہسکوٹ
 ٹھانہ ماگذاشتہ راست بہ کشنراج پور کہ سہ کروہی بگلوسٹ رسیدہ بود کہ سلطان
 باستماع این معنی برسبیل بلغارہ در تاختہ مخفی نمازند چونکہ فراسیس خبر غریمیت لشکر انگریز

واحوال برهم خوردگی مواضع بالاکهاط شنیده نهایت محبت اخلاص که بخدمت آنحضرت
 داشت نمیجو است که ضرری بوجود سپاه منصوبه لاحق نشود لاجرم اراده نمود که هزار مردم
 خود را بر آنکه در جمیع امثال و امور و نواهی آنحضرت میبندیده باشند روانه نماید بعضی نوکران
 حضور که آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال ایشان داشتند از روی بدخواهی ظاهراً
 کردند که اورنگ سروری و افسر متری آن آفتاب برج شاهای و سرفزاری در علوت در
 بیوسیله غیری از سپهر برین برتر خواهد آمد خسر و گیتی ستان را هیچ وجه احتیاجی بمرد
 فراسیسان نیست پید است که این قوم با که وفا کرد و که ام دولت با عانت ایشان قیام
 و رواج گرفت غرض بدلائل واضح نوعی نمودند که سلطان جوان بخت راضی بدو فراموش
 نشده فقط با سپاه خود بقصد دفع خصمان قوی باز و در تاقتند و همون شب قزاقان
 و باندان را حوالی لشکر انگریزیه آتش افروزی دستوری داده خود بدولت به بگوشتاقتند
 قزاقان آن همه شب با ترک تازی و بان پرانی و قراولی بر فرآورند صبحی سالانه موصوف
 بلاندیشه پیشتر کوچیده از محل صدیم و خطر گذشته آن روز در میدان هسورخت حیل
 انداخت و فردای آن روز یک فرسنگ مخیم خیمام عسکر خود نمود تا آن حضرت سید حمید
 سپه دار را مع قشون بجر است دویم قلعه مقرر کردند و محمد خان بخشی مذکور بهادر خان
 نامی را که سابق فوجدار کشگری بود بام قلع داری نامزد ساخته شیخ انصاری سپه دار ابحر است
 قلعه باز گذاشته خود بدولت عازم پیشتر گردیدند و سواد تنگیری را فرودگاه لشکر ظفر پیکر
 مقرر ساخته حکم منصوب اعلام و خیمام نصرت انجام فرمودند اتفاقاً پیش از آنکه خیمه بپایان
 نشده و بار از پشت چهار پایا فرود نیامده جمیع سوار برای همیوه گاه اطراف منتشر گشتند
 سه چهار قشون حبش و اسد الهی و دوسه هزار سوار اصطلیل خاص پیرامون سواری

حلقه زده بودند در آن حین کرنل فلائیڈ مع تمام سوار ترب اقدام کرد و بفرودگاه سلطانین
در تاخته یکایک بر روی توپخانه رسید تا توپچیان و سرداران قشون فوراً ستراه شده
از توپ و تفنگ و مانع جرات آنها را تیره ساخته بهر میت دادند قضا را کرنل مذکور تیر و
تفنگ دریند کلاه خورده یارای زبان کشادن نداشت و دیگر سرداران رساله تاب
جنگ نیاورده روی از معرکه گاه بر تافتند سواران ظفر توانان سبقت بکار برده به پیش
و تیرپه آنها گرفته داد شجاعت و مردانگی در دادند تا چهار صد سپاه انگریز را مع سپان
اسیر کرده بردند بقیه السیفان افتان و خیزان فایز لشکر شدند روز دیگر کرنل مورس
جنرل مینڈس با سپاه کثیر بر شهر نیگلور یورش کرده بعد تلف هزار با مردم طرفین شهر تسخیر
کردند و چندان اسباب دنیا داری و مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که
بسر مایه نمایان افلاس از اهل لشکر انگریز بر طرقت گردید و کرنل مسطور بهر آن یورش
از زخمهای تیر و تفنگ کشته شده سبحان الله نیرنگ بازی فلک بد کردار دیدنی دارد که
در عهد نواب مرحوم کسی چه قدرت داشت که به پیر گاه سکنا ی ایجاد دست فراموش
رساند اکنون اموال و امتعه آنها بیغمار آمد سپیس سپاه انگریز سامان مورچال از
خارجند گرد شهر جمع کرده بتیری احداث ساختند تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند
قمر الدین خان حسب الحکم بالشکر خود در سواد لبون کوڑی اقامت داشته بعد قلعگی
می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان والا شان بجالی کردن قلعه
فرمان دادند تا کشتن را و به قلعه رفته تمامی اسباب و ملت توپخانه و خزان و اجناس
و سامان دیگر کار خابنجات از اینجا بر آورده روانه دار السلطنت نمود فقط یک قشون
و دو هزار پیاده احشام با سامان جنگ با هتمام قلعه گذاشت در آن زمان تجویری

بعضی دولتخواهان چنان قرار یافت که قلعه جنگی بحراست موسی لالی فرامیس گذارد
 و نواب قمر الدین خان و نواب سید صاحب را با سپاه کثیر بمقابلہ و مجادلہ سپاہ انگریزی
 نامزد سازد و خود بدولت بمقابلہ مغول و هر پٹہ شتاب تا آنکه فرامیس هم بحراست
 قلعه خست شده تا تالاب کاریز رسیده بود کشتن را و بعضی نمکخوار بر این معنی اطلاع
 یافته از روی بغاوت هر کارهای انگریز را که بلباس نوکران خود نزد خود داشته بودند
 اشاره ساختند تا آنها اهل مورچه را خبر کردند که وقت یورش تسخیر قلعه همین است خود
 بیرون قلعه شتافته بر بند تالاب مذکور با فرامیس در خورد و دستش گرفته چند
 همونجا نشانده یه بخنان بهیوده اشتغال داشت چونکه سرداران مورچال اشاره یافتند
 همون زمان سپاه خود را آماده ساختند وقت دوپیش شب از راه تیری سنکل
 دروازه یکبار حمله کردند سید حمید سپهبد و قلعه داران بحسب اشاره همونخانه برانداز
 رفقای خود را که مستعد دفع اهل خصم بودند بخوردن طعام و پخت و پز گذارند جز
 نیز کداران معدود و نزد خود داشتند باین جرات کرده بدفع حمله کنان پرداختند و زده
 زده از پیش دروازه برگردانیدند سپس فوراً مردم فرنگ شراب دلیری نوشیده در تاختند
 تا فراهم شدن سپاه منصور حمله کنان ببرز و باره سوار شدند و نواب سید حمید صفا
 بجمعیت قیام آنجا را مناسب ندیده فائز لشکر شد و هر دو قلعه را پیش دروازه قلعه
 پامی مردانگی بعرضه زرم فشرد و با چهل و پنجاه رفیق شجاعت پیشه و شیخ بدین سالدار
 بعد تردد شایان مقتول و شیخ نصر سپهبد و ناکوایان قلعه اسیر شدند تا قلعه مفتوح
 گردید و محصوران مع زن و بچه و اموال و اجناس و نقود همه دست سپاه انگریز شد
 ناموس را را بتاراج دادند اگر چه وقت یورش سلطان جهان پناه سوار شده و تعد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خونریزی خلق الله باز داشتند هر چند خان
مربور و سید صاحب بتراختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خواستند خود بدولت فرمودند
کار آئنده است الحال وقت فرصت از دست رفته سپاه را هرگز برانگنده نه کنید
صبحی پیشتر کوچیده جنگل ماکڑی را بر پشت داده خیمه و خرگاه بپارستند القصه بعد سه
چهار روز سپه سالار موصوف دو ستم هزار مردم باروشش صد فرنگی را بجا است آن
قلعه نامزد کرده چند سامان جنگی در آنجا گذاشته با خبر رسد غلامو اشی که پالیکاران شمالی
یعنی چک بالا پور و اله و نپکنور و اله و گمت کمین و اله و مدن پلی و اله قلعات و قصبات
قریات موروثی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعه دار سلطانی بعضی جنگ
و بعضی صلح بضبط و اختیار خود آورده بپاندیشیه کامرانی می کردند و رسد و مواشی
حسب قرار داد خود فراهم کرده بودند از راه یلو که بآن سمت نهضت کرد و آن روز اگر چه
قمر الدین خان با فوج خود سواره شده کوشش عدالت گنه بنظر میسایند و قزاقان
بر عقب لشکر انگریز و اهلی بهیر را متفرق و پیریشان ساخته مال و متاع کثیر به غما بردند
و تلاش در شکست سپاه غنیم از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت نمود از
جنگ کنار کشیدند سپه سالار موصوف آن روز بهین جا مقام کرد و فردای آن روز
پیشتر کوچیده سواد یوسف آباد عرف دیون هلی را مخیم خیمام عسکر خود ساخت و برای
را با چند سپاه روانه کرده قلعه را آنجا را بصلح بر آورد و تمامی ذخایر و غله هر قسم برداشتم
به سپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز از آنجا پیشتر کوچیده متصل قلعه بالا پور خرد فرود آمد
چون قلعه را آنجا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن نواح گردد حسب حکم و الاقلعه خالی کرده
با تمام پیادگان و نایک و اژپان و ادوات جنگ بکوه تندی شتافته بود و هر اویان

شکرانگریز به رحمت تنایع داخل متلععه شده بضبط خود در آورند و چند سامان
 ذخیره که افتاده بود به دست خود نمودند سپه سالار موصوف بر حال رام سامی کوثره و راج
 راج آبخار حم کرده بعد تقریر یک روپیه نذر قلعه مع توابع حواله او نموده پیشتر بطرف انبالا
 درگ نهضت کرد هرگاه یک بعد مدت امتداد طالع کوثره مذکور یاوری نمود در ایالت ریاست
 به دست گردید نامبر در ساعت سعید داخل متلععه گشته بعد ادای رسومات تمنیت
 شکون نذر و نیاز ششصد پیاده جترالسیراری یکی از دولتخواهان خود طمانه گذاشته
 قلعه اند خایر اسباب جنگی مرتب و مستحکم نموده بطرف ملکامی کشید که در جنگل سخت واقع
 شده بود شتافت سلطان کشور کشاکش انگلیز را با سردار انگریزی که در تلچو ترپا
 اسیر آمده بودند بدست قاتلان داده و جوگه پندت همشیره زاده اچانپندت نایب صوبه
 ارکاٹ را که در عهد فرمانروای آنحضرت بیایه بلند رسیده مخاطب به راجه رام چند
 گشته بفرشته داری در ولست تعلقات بنگلور نامزد شده بود بشومی طالع مطابق
 فرمان حضور عمل نموده یا مخالف یکدل گشته سبیل انحراف پیو دپالیکار بهرین هلی
 رامی درگ که مجبوس بودند و از چندی نایره غضب سلطانی از نام پالیکار سرشتغال
 داشت بقتل رسانید و کشتن را و را به بند ولست دار السلطنت و فرستادن خزان
 برای خرج سپاه منصوره رخصت فرموده خود بدولت با حشمت و عظمت بر تعاقب
 شکرانگریز شبدر انتهاض رانند و به بالا پور خرد رسیدند چون طلیعه اعلام نصرت
 انجام نمودار گردید اهل حصار از غایت جهل به برج و باره کوس و گرنای جنگی نواخته چون
 سگان صدای عو عو بر داشتند تا آن حضرت اندوی قهر فرمان دادند تا شیران
 بیشه دلاوری باطناب کمند جبر او قهر اعدا را مقتول و مجروح ساخته قلعه مفتوح کردند

و سیصد پیاده را که یکدل و یک زبان شده دال زبسته خویش بردم داد و لا و دادند
و دو هزار جانباز سلطانی را شربت شهادت چشانیدند آخر الامر عاجز شده زنده اسیر
آمده بودند جلادان سلطانی حسب الحکم بنابر عبرت از تبر و ساق و دست و پا شکسته
گذاشتند غرض در طرفه العین شور قیامت در آن مکان نمودار گردید پس آنحضرت
والا منزلت از اینجا کوچیده بر سواد سلک مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف
اینجا می درک را از دست محمد خان بوکر کافتند و گرفته حصارش شکسته دو سه روز
مقام کرد در آن اثنا پالیکاران مرقومه الصد ز غلات و مواشی و غیره به شکر انگریز
رسانیده سر خر و گردیدند پس از اینجا پیشتر کوچیده بجد و دمو رک ملا فرود آمده بودند که
اسد علی خان و بهرام علی یوان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکرش شدند و روز
دیگر از اینجا کوچ کرده از راه چیتامنی و موڑ و کل به نیکت گیری کوته رسید سلطان فی الا
با سپاه نصرت شعار کوس نرم نواخته مستعد شده بودند که با سوسی بلباس سیاه
از دار السلطنت پش معشقه والده ماجده آنحضرت فایز حضور شده بخلوت غرض ساینده
که کشن را و عاقبت خراب با بعضی حرام خواران روسیاه اتفاق کرده نوعی ساخته
است اغلب که تا حال در دار السلطنت نیست که تدارکش سهیل تر میسر گردد و حادثه
باشد یا عنقریب بشهود خواهد کشید و طریق کمندی را و مردود مجرم پیوده از بمبئی لشکر
کثیر انگریز طلبیده است و ملکه دورانی از این معنی دال زبسته خویش برداشته اند بمحرم
این معنی نواب سید صاحب را بالشکر به بند و بست دارالامارت رخصت فرمودند

ذکر بند و بست دار السلطنت و پیادش خود رسیدن را و دیگر دار

و فایز شدن آنحضرت بدار السلطنت و کیفیت رشل فزائی مغول و
مرهطه بدیار اسلامیان و تخریب آن بلاد و روداد همون سال آنکه

هرگاهیکه نواب نید صاحب خاص گردید از راه جنگل ماکری و اتزی درک فوراً بدو پاس
شب فایز دار السلطنت گشته لشکر خود را ازین طرف جو فرو آورد و خود بچند خواص
و چهار پنج صد سوار پیش دروازه قلعه پیش از رسیدن صبح صادق رسیده بهر افتتاح
باب بنام دربانان صدای بزرگ دادند و رسالدار دو لتخواه که بحر است آن باب
نامزد گشته بود از رسیدن نواب معصوم خوشدل شده در پیچه های ابواب و اگر د
پس نواب داخل شد گشته سواران خود را بر بعضی کارخانجات گذاشته خود آداب
زمین بوس به والد ماجده سلطان بجای آورده بچهری جلوس کرد قلعه دار دار السلطنت
که داخل مشاوره زنار دار بود چون راز خود بر ملا دید بخدمت نواب موصوف شنافت
سخنان دولتخواهی خود و عمل بجای زنار دار بزبان رانده و در گرفتاریش صراحت نموده
نواب موصوف چو بداری را با حضارش فرمان داد او بد کردار عاقبت خود نیکو ندیده
در جواب گفته فرستاد که صاحب بر اینجانب حکم کردن چه مناسب است من باشما
بی هیچ کار ندارم نواب ازین جواب تلخ تر شده بجا حضار آن تاکید فرمود تا آنها در خانه اش
خزیده در حجره را که از اندرونش مضبوط کرده بود شکسته او را به تیغ و تیر دوخت
شش رادر مریز به باز را انداختند و خانه را غارت ساخته داخل تو شکنجانه خاص
نمودند و وقت اخیر آن مرد جوانی گفت آتش که افروخته ام تا زندگی سلطان عالم پناه
الطفا نخواهد پذیرفت آری همچنان شد و رشل که جمیل و از زیور حیا و وفا آری است بود

خود پیغام کرده بخدمت خدام ملکه زمان خود را رسانیده بوساطت آن مخدومه متوجه
 وعزت داخل حرم سرای سلطانی گردید و آوی دیگر چنان روایت کرد چون زنار دار
 و خیم العاقبت با آن سلوک و عنایات و نوازشات از رطل گران بغاوت مسیت
 گردیده در وقت خورشید خزان افتاده بود زن پاک باطنش بر این معنی اطلاع یافت
 بر عمل شنیع و حرام خوری شوهر خود متفرگشته نربانی دایه بختا و والدۀ آنحضرت را
 از حرکات نامعقول شوهر خود آگاهانید و چون آنچیکه بعضی میگویند که سلطان بعد قتل
 زنار دار حرام خور بر زنش ظلم کرده داخل حرم سرای خود نموده آه بهتان صریح و تمهید
 کرده اند زیرا که بعد قتل شوهر خود اگر بر این مبنی رنمی بود خود را از اینجا آواره می خست
 بلکه بهر حیل جان خود را رایگان می باخت قطع نظر از این هنگام طلبیدن نهم بهر سبیل تن
 برضایش ندادن خود را ضایع ساختن میتوانست القصه آنحضرت هم ده هزار سوار
 بسرکردگی قمرالدین خان بهر قزاقی بر لشکر و نگاه انگریز نامزد فرموده عنان توجیه ببرد
 دار السلطنت معطوف داشتند سپه سالار موصوف بعد عرصه سه روز تمامی بخاره
 و لمانه و راس گاوان نوکر را بانور گدازه روانه کرده ذخایر و غله و نان و جز آن اسباب
 ضروری و شرب و باروت طلبیده آشته از راه بید منکل و مالور به بنگلو شتافت سپه سالار
 سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تاکید ساخت تا قزاقان بلباس لشکریان مغول
 بر چند اول لشکر انگریز که سواران مغول و دور ساله ترپ سوار انگریز بودند چون شیران
 آشفته در میان کوران خفته در خرد در افتاد و دقیقه از دقایق خرابی فرو گذاشت نمودند
 پنجاه راس گاوان پر غلات باد و صد سوار مغول غنیمت بردند عرض هر روز سلی داران
 و قزاق و افغانه و دکنیان پروانه وار خود را بر تلایه دار و قزاقان آن هر دو لشکر زد

خلقه کثیر را طعم شیر شمشیر و از در تفنگ و سان می ساختن و راه آمد و شد مردم در سد غله نوعی
 مسدود نمودند که احدی پای از دایره گاه لشکر در روز و شب تا بیرون نمی نهاد و در
 مقدمه نزاع و جدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بهادران منصوبه
 رعب و هراس بقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته غوری که از عدم مقابله حضرت
 سلطان بخود قرار داده بودند بخوف و بیم مبتدل گشته مشوش و متوهم تر گردیده بودند
 آمدیم بر سر اخبار نواب نظام علی خان و مرسته ناظم حیدر آباد خود در پانکلی منزل و مقام
 گزیده امر را تسخیر ممالک محروسه خداداد خست کرد چنانچه ملک عسبی خان میران یا خنگ
 با فوج خود در تاخته قلعه گنجی کوته و تاریخی و تار مری و غیره به سعی چند ماه بضبط خود در آورد
 و چند آبادی بلاد اسلام یعنی ملک خداداد را با خاک برابر کرده جلو خانه دوزخ خست
 و حافظ فرید الدین خان المناطیب بموید الدوله بالشکرگران بطرف گئی و تاخت قطب الدین
 خان دولت زای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابله اش پرداخت اتفاقاً آن روز
 روی فیروزی مشاهده نموده برگردید روز دیگر پیش مخالف صف آرا گشته تردد دشایان
 بطور سراسیمه و تلاش یغما فوج خصم از حد گذرانید در آن اثنا حضور طلبیده مع فوج
 خود متوجه دار السلطنت پهن گشت حافظ مذکور چون تاب و طاقت افتتاح کو فیض حصا
 عرف گئی در اتباع خویش مشاهده نمود آن نواح را بجاروب غارت رفته مرعبت
 بکریه نمود و بسعی اندک روز شهر کرطیه و قلعه سدهوٹ را که چون فقدان ذخیره حال
 قلعیگان با خطر آرساینده بود بضبط خود آورده با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده
 و ده ضرب توپ متلعه شکن بمیصره گرم گنده پرداخت و اوقات شبها روزی
 یکشایش قلعه مصروف داشت اگر چه بارها حملات بعمل آورد و خطوط فریب دانه داشت

اما قلعه داران حصار کوه و پائین بنابر جمعیت اسلام اصلا و سوسه دغدغه را بنحاط خود
 جان داده در دادن قلعه بمر دمان غنیمت سر باز زدند و از انواع آتشبازی و شلک توپ و
 تفنگ وی دلیری یورش کنان را سیاه میگردانیدند و سرداران مرهه از سر کرده
 پونه رخصت یافته به تسخیر قلعه جات متصل سرحد خود همت برگماشتند و جوق جوق سپاه
 به راجیه و هر سمت به تراخت و تاراج مساکن و موطن منتش ساختند چنانکه پیرام باؤ
 ناظم صوبه مرج بعضی قلاع و بقاع آن طرف بجنگ تیر و تفنگ بعضی بصلح و عبرت مسای
 تسخیر کرد و ضمیمه ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجدار آن نواح قلعه دمار و اربا
 بذخایر و آلات و ادوات حرب و پیکار استحکام داده محصور گردید و هر چند اهل غنیمت از طرات
 قلعه هجوم کرده یورشهای شایان نمودند اما اهل حصار بیارش چوب و تیر و تفنگ و
 خشت و سنگ آنقدر تیر و دبطه و رسانیدند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار کشته
 خسته گشتند غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه داد و ستد عاری و بهادری داد چونکه سرب
 و باروت و ذخایر نخرج در آمده لاچار قلعه بعد عهد و پیمان بمخالفان سپرده باد و نهر مرد
 جنگی اسیر غنیمت گردیده مع جمعیت خود یکجا محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت
 جبلی بکار پردازان خود تاکید کرد که خان مزبور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرست چون
 این خبر بسمع خان صدر رسید برقرار و مدار آن بخت برگشتگان لا حول خوانده دل از بهستی
 خود برداشت و دلیرانه با همراهیان خود سمت نگر را بهی گشت مخالفان چون مورخ
 بران گروه هجوم کرده تیغ و تیر در آوختند هر چند سلطانینان جهد بلیغ نموده اما مقدر
 بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلفت هزاران اهل ضلال پله اسلامیان سبک گردید خان
 شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و مغول محبوس بر کوه نر کونده ماند و عیش

پایمال سم ستوران مخالفت شدند پس تمامی قصبات و قریات آن ضلع منسحبند
 احصاء گردید و بجای تخت سلام رام رام رواج یافت و هری نبت پرکیت از راه سادو
 بعد ضبط اطراف و جوانب به هرین پلی رسیده شوم شکر نامی پالیکار آنجا که امیدوار
 همراهش بود بر مسند وراثت نشاند و پیشتر کوچیده بنیض صوبه سر اکامیاب شد و
 پسر ام ناظم مرج از بند و بست دمار واکو و مرجان و سادو نور و غیره فرست
 یافته به چیتل درک رسیده و قولنامه بنابر سپردن قلعه بخود موسوم و دولتخان فرستاده
 متعهد گردید اگر با من طرح مرافقت انداخته قلعه بیاری جاگیر چهار لک و پیه مقرر کرد
 شود و بهیچ وجه مزاحمت بمال متاع تو نخواهد رسید چونکه خان دولتخواه در فکر اعدا شکنی
 بود نظایر اقبال بن معنی پرداخت جواب فرستاد که وقت شب خود فایز ملاقات
 گشته روبرو حسب نخواه سوال و جواب خواهم ساخت غنیمت بر این معنی خوش و خرم
 گشته منتظر وقت بود چون شب شد خان دولتخواه باد و رساله اسد اللهی و هزار پیاده چهار
 از حصار بیرون آمد باین اراده که بنجیمهش پیوسته بازوی سعی بکشاید راست متوجه
 لشکرش گردید چون آن همه در وسط لشکرش رسیدند گفتگی که شراب خورد و بود و حالت
 نشه بنده و سرگرد اگر چه آن دولتخواه از روی غضب همونجا او را قتل کنانید اما تمامی
 لشکر غنیمت از صدای بنده و سرگرد رسیده مستعد جنگ شدند و دولتخواه مذکور بلا اندیشه
 حمله کرده دست شجاعت بر کشاد و بضر صمصام و حسام تارک شکاف کسوت حیات
 دلیران هند و ثرادر اچاک زد و فتنه هستی جمعی کثیر را فرو نشاند با تشکله آخرت فرستاد
 تا آنکه همه سپاه خصم متفرق و پیریشان شده با سر داران خود راه صوبه سر اگر فتنه آن دولتخواه
 که نرور بازوی دلاوری اعدا را منظم گردانید با همه سامان آن لشکر و اخیار و افراس

بامند و زین آلات حرب و پر خاش منظر بدارالمقر مراجعت نمود تا نظم مرج از سر راه گرسه کوه
 مدگیری شد و مادهور او نام همیشه زاده خود را به تسخیر آن کوه نامزد کرده خود با گران رسد غلات و مشوا
 بعزم الحاق از لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار موصوف بعد پانزده بیست و نو
 به بندوبست تمام و احتیاط سامان رسد از راه بر دی و چین پٹن عازم دار السلطنت
 پٹن گشت پیادهای سپه سالار سلطانی یعنی قمر الدین خان که جنگل ماکری کمین بودند
 در شبهای تاریک و سردی رستمان به لشکر انگریز نموده هر شب پنج صد شخصت نفر از قوم
 بنجاره مع راس گا و پر غله گرفته می آوردند و گاهی نگهبانان غلات را گرفته گوش پٹنی
 می بریدند کسی که پٹنی می آورد یک هون و هر که گوش می آورد یک پرتاب و هر که راس گا و
 پرجوال می آورد پنجر و پیه و کسی که اسپ از ان لشکر کشیده آورد دو هون از قمر الدین خان
 انعام می یافت و هر روز قزاقان گرد و پیش آن لشکر هنگامه آرا گردیده بحال اکثر سپاه خصم
 تصدیع کمال می رسانیدند و بار بار اهل بهیر را پریشان می ساختند اکثر راس گا و ان
 پُر رسد و ذخائر را رمانیده می بردند تا آنکه هر گاه لشکر انگریز فانی نواح کرکیٹ گردید جز
 چیزی رسد و غلات ذخیره در ان لشکر نماند اتفاقاً آن ایام بارش بود و آب جوی
 کاویری طغیانی تمام داشت و قبل از ورود لشکر انگریز سلطانینان حسب فرمان والا
 چهار پنج بتیری پیش و بنا ساخته با توپ و تفنگ استحکام داده بودند پیش از رسیدن
 صبح سپه سالار موصوف پیش آهنگ گشته بزور بازوی دلیری و تهور دو بتیری تسخیر
 کرد و جنرل منیڈس با ابنوه کثیر بر کوه چپ کری کٹ حمله نموده بلا اندیشه در تاخت سپه دار
 آنجا که سید حمید بود از بالای کوه چپ شلک های توپ و بندوق چنان رنجیت که از صد و
 پیرا کندگی تمام مجبیت حمله آورد و داد هر چند اهل فرنگ بکشایش آن سعی کردند اما

اما بعد تلف هزاران مرد کار بی نیل مقصود برگردیدند در آن اثناد و رساله فرنگی روی نرم
بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپیدار که مابین کوچه مذکور و قلعه بود در تاختند آن مرد
دلاور از دور توپ اندازی نموده چون که نزدیک رسیدند توپها گذاشته بر روی مخالفان صف
کشید پای ثبات بر زمین قار شده در امر محاربه و مدافعه غایت سعی بطور سیانید نظم

بخون زیر هم تیر کردند چنگ

زهر و طرف مردم تیز جنگ

زمین را در آور د جان در بدن

بخون بسا جان فت بیرون تن

منی شد گرهای اندیشم باز

زهر و طرف ماجرا شد دراز

غرض به تفنگ و سنان و شمشیر آتش نشان داد شجاعت داده خان خلیل مجروح و اسیر
مخالفان گشت و همراهیان شجاعت اسلام و دینداری حرب عظیم نمودند و یکسری جابه های
شهادت پیموده بگلگشت خلد برین شتافتند القصد تا پانزده بیست روز سپیدالار انگیز
قطره زن وادی تردد گشت و فکر و تدبیر قلعه کشائی بشیل از قیاس نمود هرگز صرفه در ستیز
و آوینندید علاوه برین رسد غله گردید چنانکه فغان الجوع الجوع از هر سو بخت قطع نظر
از گاه و همی یک آتار برنج را چهار رو پی سرخ مقرر بود الاکن کسی از چشم نمیدید و بسوی یک آتار
آرد خشخاش سرخ یعنی راگی و یک آتار روغن گاؤ بهشت و پی و یک چوز و مرغ به یک
هون پوله می آرزید بعضی وقت آنهم بهم نمی رسید و اهل فرنگ تاب فاقه نیاورده
حسب التاکید سرداران خود گاو و آن توپ کش را کشته از اکل گوشت آن حواس لشبری را
درست تر داشتند چونکه سپید سالار موصوف آتار خرابی به لشکریان خود ظاهر دید و خبر
تاراجی غلات رسد گران که از طرف ملیوار بد رفته شایسته می آمد در ولست از دست
قزاقان غازی خان بید و سلی داران توپ سید صابغارت رفت و اهل بدرقه

یکسری تلف شده همه غلات و سامان آنجا داخل موکب ظفر کوکب گردیده بود نیز مجموع قیمت
 به تشویش تمام بعد مشاوره و تجویز بعزم خود داری برآمد چه توپها را در جای زیر زمین
 پنهان ساخته تمامی چوبینه آتش داده اسپان لاغر و دم خیز را از طپا پنجه بازده از راه
 کری کوثر مراجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایه راه مزاج عاقلانه پیوند حبه
 پنج شش بانگی میوه خشک تربید زده بانداران حضور از طرف منشی حضور موسوم منشی
 سپه سالار موصوف تبلیغ داشت بعضی سرداران آن لشکر نظرافتش پی برده میوه او را
 را انعام داده و سپس فرستادند و جواب دادند که درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست
 بالغرض تبصیر تمام راهی گردید و توپهای جلو که ضرور بود سپاهیان از دست خود کمی کشید
 و هر روز از صبح تا سه پیر و یک فرسنگ راه طی می کردند بمشاهده این حال اگر چه بعضی امر را
 و خوانین دولتخواه بخضو سلطان عرص کردند که وقت فرصت همین است اگر حکم شود
 با سپاه خونخوار تعاقب نموده سنگ تفرقه بر آن جماعه نیم جان می اندازیم و بزور بازوی
 شجاعت یک یک را اسیر کرده حاضر حضور می سازیم اما راسی عالم آرای عقول و ورین
 صلاح درین باب نفرمود و شجاعت کیشان خود را از خود جدا ساختن تجویز نمود پس
 سپه سالار موصوف باندیش خرامان خرامان روی غریمت با تری درک آورد قلعه را
 آن کوه از مشاهده انبوه کثیر دل بهادری از دست بهت باخته مع کلیه حصار استقبال
 کرده مورد الطاف سپه سالار موصوف گردید و ذخیره با مواشی بسیار در آن مکان
 همدست گشته و در تسکین سپاه شد باری بقیمت یک رومیه سه راس گوسفند و
 یک هون سه راس گاؤز بازار بهمدست میشد و گرسنگان تاب فاقه نیاورده فقط
 گوشت گاؤ و گوسفند خورده اکثر مردم از عارضه عیش در گذشتند با این غلات هفتم

یک آنه بهم نرسید پس سپه سالار موصوف آنجا دوروز مقام کرده چند را سان گاوه بهرسانند
 بتوپ کشی داد و از آنجا پیشتر کوچیده مسافت یک ماه طی کرده بطرف اُور درک رسیده بود
 که پرسرام بها و مرهبطه مع سامان رسد و ذخایر آمده ملحق شد و اعانت فراوان امور
 آن مهم بعمل آورد خصوصاً بنجارهای خود را به لشکر انگریز فرستاده جوالهای غلات و
 کنایند چنانکه در یک روز فیروپیه دو آتار پنج و چهار پنج آتار چوار و غیره بهر کس
 بهر سید تا لشکریان انگریز از دستبرد جمع چندی خلاصی یافته بودند کرنل ریڈ که به وفور
 سامان آذوقه و ذخیره و رسیدگران فایز بنگالور شده بود جوال جوال غلات بهر قسم
 و بهل بهل شراب نان سبد سبد ماکیانها و قاز و بطور مرمره گو سپند و گله گلاراس
 گاوه به لشکر رسانیده مورد نوازشات سپه سالار خود گردیده در جلد وی این نیکو
 خدمتی و بهوخواهی تجصیلاری بنگلور و هسکوٹ و کولار و موڑ و اگل و هسکوٹ
 مع وکالت پالیکاران آنصوب سرفرازی یافت سپس سپه سالار موصوف چند
 سرداران را مع فوجهای شالیسته به تسخیر ماکرٹی درگ و نندی گڈه دستوری داده
 پیشتر کوچانید کرنل کوڑی بسط پلٹن و یک رساله فرنگی نندی گڈه را محاصره کرده از اطراف
 جنگ انداخت و کرنل ریڈ هم از کولار به شصده سپاهی قصد اعانت کرنل کوڑی کرد
 بطرف آن کوه شتافت و سعی موفوره بکار برده با وجود برداشتن زخم تیر و تفنگ بر
 ران خود به مجده روز دیوار قلعه شکست بعد از آن شبی جنرال مینڈس در مورچه آمده اقامت
 داشت و اهل فرنگ ابعافی غنائم و زنان محصور که به سبب نا تجرب کاری لطف علی بیگ
 بخشی آنجا بیاورن و مرد قلعه بند شده بودند حکم پویش داد چون آنها در تاختند
 بیک حمله بر کوه برآمده بیابا کانه متصرف اموال و اجناس و زنان محصور گشتند و تاراجی

عصمت هزاران عورات کردند بعضی از آنها پیاس ناموس و ننگ دینداری از کوه زیر
افتاده جان خود را فدا عصمت ساختند بخشی ندکور سلطان خان قلعدار آنجا
اسیر آمد و ماکری درگ هم بجنگ سه روز آخر صبح مسخر گردید ۴

ذکر رسیدن سکندر جاده فولاد جنگ بن نواب نظام علی خان
بامشیر الملک سپاه کثیر به لشکر سپه سالار از طرف پانگل حیت
و تاراج کردن فتح حیدر شهزاده فوج محاصره کوه مدگیری و
کشته شدن حافظ فرید الدین خان مؤید الدوله بر سواد
گورم کنده و تاختن سپه سالار موصوف کت ثانی لیس بزرگ پٹن
و رسیدن مرهه به لشکر خود در آنجا و تقرر صلح فیما بین سلطان
و سپه سالار موصوف بر حسب صواب دید هر دو شریک مع دیگر
کیفیات و داد سن یک هزار و دوصد و هفت هجری آنکه ۴

بعد معاوت سپه سالار موصوف نیل مقصود از سر بزرگ پٹن سلطان از ایشان بصلاح
عقل دور بین پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شهزاده کلان را بالشکر گران
مبلغ ماهیانه یکساله که محصوران گرم کنده که تردد اعدا شکنی او شان منطوق ملازمان حضور
شده بود منحصن فرمودند چون شاهزاده از پیشگاه حضور فیض گنجور دستوری یافت از راه
تری کیر ابطرف صوبه سراروی توجه آورد و لشکر خود به پناه جنگل ماکل و ارمنی بوکاپن
فرود آورده خود جمعیت قلیل که از تمامی سپاه انتخاب کرده بود مع نقد بر بیل بلیغار

بطرف گرم کنده شتافت حافظ مذکور ازین معنی خبر دار شده به هیئت اسباب محاربه پرداخت
 بمقابل آمد که یک ناگاه شاهزاده جوان بخت مع جانیان اسپان انگشت دست و
 بازوی شجاعت بر کشاده جراتی نمود که فریدی بران در عالم شجاعت متصور نباشد و باندک
 سعی سر حافظ را از پی پاره بدن جدا ساخته بر سرنیزه گرداند و اتباعش همچو اوراق یکسر
 متفرق گشته بطرف کرپه راه گریز میگردند و اهل مورچال دست از مال و متاع خود برداشته
 مترود وادی انزلی گشتند پس شاهزاده بلند اقبال منظر و منصوب باب و جمیع اثاثه
 مقهوران با اعلام و خیام برداشته بقلعه روانه نمود و مصالحه مورچال را آتش زده نقد
 موجب مایه ناله حواله قلعه را کرد و ترغیب زرم و پرخاش بیشتر ساخته قبض الوصول یافت
 مذکور گرفته سالم و غلام بطرف مدگیری شتافت و سکندر جابه و شیر الملک که بابیت پنج
 هزار سوار و سنی هزار پیاده بیسواد موسس پل و یلیپاری که بفرده کوهی گرم کنده
 است فرود آمده بودند باستماع این خبر بر اسان شده بجنگل و کوهستان سنکل پناه
 پناه گرفتند شاهزاده شیر سیرت از انجام مسافت دراز طی کرده شبانگاه بر محاصران کوه
 مدگیری که فوج مرهطه بود هنگامه روز رختخیز برپا ساخت و سر سرداران فوج را چون گوی چرم
 دوز بچوگان شمشیر عبرت در انداخت جمعی کثیر را آتش کده عدم فرستاده منظر فایز حضور
 گشت و قمر الدین خان همدران روز با گردآوری رسید غلات و مواشی و غیره سامان
 ضروری دستوری یافته بطرف نگر شتافته بود پس بعد دو هفته سرداران مغول بالشکر
 خود از راه بگلور جاده پیماییده بر سواد خان خان پل با سپه سالاران گریز ملحق گردید و بعد از
 فرصت جنل میندس بعد تسخیر کوه نندی گد به با جمعیت گران بطرف بار محل شتافته
 قصد تسخیر کشن گیری کرد و شبانگاه بمجموعه حمله کرده غارت ساخت و بر کوه معود کرده

تا در وازه حصار رسیده بود که محافظان قلعه خبردار شده بمدافعه پیش آمدند و با وصف
 قلت سامان و سپاه حرب در کمال هوشیاری و حزم با استحکام برج و باره پرداختند
 و بریزش توپ و تفنگ و خیزال حقه های آتشین و سنگ اهل حریت را نهضت دادند و
 بشجاعت تمام بر عقب منترمان عبور کرده اکثر سپاه مخالفان را زهر مرگ چشانیدند پس
 خبر از آنجا معاودت کرده فایز لشکر شد و کرنل کوثری پیشتر مع فوج خود بعد فتح تندی گده
 از راه بنگلور و هسور بطرف رای کوثری رسیده و لهای قلعه داران آنجا بکند سخنان فریب
 و خاطر داری و نردبان تقدیمایان تسخیر کرده بعد پانیدن چند گوله توپ بنا بر مصلحت کوه
 مذکور را مفتوح نمود و پنهان گذاشته برگردید القصبه چون ایام برشکال منقضی گردید سپه سالار
 موصوف بالشکر ناظم حیدر آباد بعزم تسخیر دار السلطنت سرریگ پٹن طنبور انتهای خنوت
 و منترلهای دراز در روز دید و از راه چن پٹن و اتری درگ بر سواد کری کوثری رسیده یک
 روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشته و در قلعه کری کوثری چند نیکو داران محافظ داشته
 از میان کوهچیه های هرور بدو پیر شب پیش آهنگ شد و بر تیریه ها که بسبب تیر اعیان
 و ارکان آن دولت بے سیاست بے مرمت بود و سپاه هم چندان نداشت حمله کرد
 بضبط خود آورد و دوشک زنان روی خود به اردوی خاص نهاد آنحضرت که بالشکر خود
 این طرف جوی خیمه سر پرده آراسته بود و جاسوسان و منبیهان اخبار را را کین
 بغاوت دتار از رسیدن یک تازان میدان جلادت و هوشیاری خبر رسانیدند
 یکبار فریب خوردند چون فرصت نرم اعدا شکنی نیافتند فرمان دادند تا از اطراف پیاده
 ترنجی و کماندار متوجه قلعه دار السلطنت شده استحکام دهند و خود بدولت سوار شده
 فرود بیان معدود روی توجیه بزم خصام آورد اتفاقاً در تاریکی شب اهل موکاب اسلام

با استقلال تمام مشغول جدال و قتال شدند نیز خوش و بیگانه نکرده با یکدیگر جنگیدند در آن
حالت امام خان سپه دار و میر محمود سپه دار با سپاه خود سر راه فرنگیان گرفته و داد و ستد
و مردانگی در دادند و تا بمقدور دمار نخوت از روزگار سپاه اعادی هوشیار بر آورده آخر
بسیر جنبان قدم کشادند درین فرصت جنرل میندسین دلاوری و چابکی تمام در تاخت
بیک حمله حصار شهر گنجام و لعل بانغ که اگر چه با خندق و برج و باره استحکام تمام داشت اما
بقصو ممدی خان صاحب یوان در اساس سلطنت رخنه عظیم بدید آمد چنانچه در آن شب
تمامی محافظان حصار مذکور را به حکم حضور بهانه تقسیم با هیانه طلبیده پیش دروازه قلعه
جمع کرده برج و باره را حالی داشت مفتوح ساخته کامیاب گردید چون این خبر بمسابع جا
و جلال رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردید و در ساله اسد اللهی را بسخر
بتیری که شبانگاه انگریزین گرفته است نظهار خود ساخته بودند نامزد کردند چون روز روشن
شد هر چند رسالداران مذکور بازرنبد و ق بازی گرم ساختند و بران تیری حمل کرده
تا پای حصار رسیدند اما به سبب بودن سپه سالار موصوف در آنجا همراهیانش را تهوور
زیاده شد پای ثبات نشد و حمله آوران را برگردانیدند چون بکلمات کرات و مرآت
شاهد فیروزی رنج نمود و اکثر جانبازان جان نثار گشتند سلطانین معاودت یقلع
نمودند پس سلطان شجاعت نشان اطراف قلعه دار السلطنت را بتو منجیق و نبدوق
و جزال انواع آتش بازی آراستند و مستحفظان تهوور توامان در همه جانب گماشته از غایت
حمیت اسلام و شهامت فرمودند تا کار گذاران امور جنگ سایبانهای مخمل فرنگی و
اطلس خطامی و زربفت رومی بر سر هر برجی از برجهای دار السلطنت برافراشته با وصف
استعداد مانع دخول خصام و کمال حزم و استحکام کلا و نتان پری رخسار و مطربان

شیرین گفتار جمع کرده بمعاینه قصص طرب و اشتغال عیش و عشرت شبها را زنده داشتند
و تمامی سوار بظرف میسور روانه شده بودند بعد دور و دور پیر سرام بها و وهری نیت بالشکر
خود رسیده بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولا د جنگ و شیر الملک با فوج خود بروتی تالاب
مقام گزیدند سپاه انگل نیز حسب کم سپه سالار موصوف مرحله از طرف گنجام جنوبی قلعہ
احداث ساخته مورچه شرقی قلعہ این طرف جو بنا کرده مستعد کارزار بودند چونکه حرات و شجاعت
ذاتی آنحضرت را بمکملان بواجبی می دانستند بلکه اظهر من الشمس بود هر سه دولت مند زبرد آرا با هم
مشورت نمودند که ایام محاربه و محاصره بامتداد خواهد کشید و ختم مناقشه پیکار بهمهل ترین
و جوه صورت نخواهد بست و خلقه بشمار بجز صدها نفر خواهند رسید همان بترکه کاه بجا آمد
و آشتی بر آوریم در آن اثنا سلطان دانش آگاه هم مخاصمت و مخالفت ستم دولت مند
را موافق رای وقت پسند خود ندیدند و بجزو بعضی دولتخواهان صواب اندیش و کلام
نزد سپه سالار موصوف و مرهطه با تحف و هدایا فرستادند تا وکلاد در تحریک سلسله اتحاد و
اتفاق شرایط پیغام بجا آورده اظهار موافقت کردند و غبار اتفاق را بر لال سخنان
ملایم و اخلاص از صفحه دلها شستند سپه سالار مغری الیه موافقت حضرت سلطانی را
فوز عظیم دانستند دل بر اقبال پیام آشتی داشت و جنبل میندس بر این معنی گوش صانها داد
و بعد در دو بدل بسیار از سپه سالار رخصت گرفته بر بتیری سوار پیچید که بینی قلعہ توان گفت
و سید غفار سپه دار بجز استش نامزد شده بود در تاخت و آن مرد شجاع هم بر جدال و قتال
استقبال کرده پای ثبات میدان دلیری نقشه دو با استعداد بندوق آتش باز و سنان
و تیغ جان شکار با سپاه خصم در آویخت و کوشش و پایداری چنان تقدیم رسانید
که مزیدی بران در عالم بهادری امتحیل نیاشد آخر گوی ظفر را بچوگان شجاعت در بو

و اهل یورش تاب نیاورده پس پاشند بعد دو ساعت که سپاه منصور در نچت و پز و اکل و
 شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دستبرد خصم پرداخته بودند دلیران انگریز فرصت
 یافته جمله بیکبار حمله کردند سعی موفور سپاه منصور استغرق ساخته جای گرفتند فوراً
 سید حمید و فاضل خان هر دو سپه دار با سپه دار منظم اتفاق کرده رسیدند و بیک یورش
 رستمانه جبراً و قهراً حریفان رازده رده برگردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو
 هزار سپاهی انگریز بر خاک هلاک افتادند بقیتہ السیفان حیران و پریشان به لشکر خود معاد
 نمودند اما همون روز جنرل میندن نخیمه خود آمده طبایخه گولی پر کرده از دست خود بر خود
 سر نمود و گولیش خطا کرده از پوست شکم در گذشت پس طبایخه دیگر برداشته بود که کرنل
 ملکم جنرل اجینٹ بر صدای پشتول اندرون خیمه شنی ویده دوش گرفت و بیست و سه سالار
 موصوف این خبر رسانید تا سپه سالار فوراً بنجیمه اش تشریف آورده دستش گرفته بر حیرت
 و سلا متیش شکر آبی مودا ساخت و سخنان دلدهی و کلمات تسلیش بر زبان راند گفت
 اکنون صورت صلح معنی صلاح حال مال دارد اگر چه قلعه تسخیر و سلطان را اسیر کردن آسان
 تر است گوی که قلعه مع سلطان محصور بضبطه مادر آمد اما از شرکاء اندیشه باید کرد که در بهر امر
 شریک اند در نصورت چه فایده سرکار کمپنی خواهد شد بنا بران ما آشتی را مناسب این وقت
 میدانیم جنرل هم بر این کلمات کوش رضانها حاصل میبشاوره و تجویز هر سه شریک
 صورت صلح بر این وجه قرار گرفت که ملک حاصل سه کرور روپیه یا همین قدر نقد سلطان
 نرم دل بهر سه دولتمندان اسپارد و تا وصول مبلغ مذکور یک دروازه قلعه دار السلطنت
 بدست سپاه انگریزان گذارد و یا شهرادگان را بهر تسکین هر سه دولتمند نزد سپه سالار موصوف
 روانه سازد چون سلطان دورانیش همه کارهای سلطنت خود را بسبب قصور و فتور اعیان

وارکان حرام خور خود اتبر دیدند لاجرم بر فاهیت آسودگی خلایق باقبال انمیعنی پرداخت
 ضلع بارامحل و سلیم و آتور و انکیری و سنکلی درک و دندکل و کلیکوٹ و غیره
 بانگریزان سپردند و در ولایت بلاد کرپه و تارتیری و تارمری و بلاری تفویض مشیرالملک
 دیوان نواب نظام علی خان کردند و تمامی ملک آن طرف کو تنگ بهدر البغیم و نواتسلیم نمودند
 کرور و سپه نقد با سامان تحایف و تشرفیات و خلایع عاید ساختند بر حسب تدعای سپه
 موصوف معزالدین سلطان و عبدالخالق سلطان جگر بندهان خود را به اتالیقی غلام علی
 خان و محمد رضا خطیب بجای جمع اراکات با مر رسالت نامزد فرموده و سپه سالار
 موصوف روانه نمودند تا رسولان دانش و کلمات پرور و تقریر پذیر و سخنان بدین طایفه
 شاهراه موافقت و مصاحبت را از خس و خاشاک کینه و محاصمت صاف نموده همه بار
 بجفت و بدایا خوشحال ساخته از دار السلطنت پین برداشتند پس و دولت مند بعد تقسیم مبلغ
 مذکور بدیار خود مراجعت نمودند و سپه سالارانگریز با شترادگان جوان بخت فایز مدراس
 شد و عزت و وقار آنها از یاده دوست میداشت و کرنل ازمیزبانی سلطانان موصوف
 مقرر کرده با آداب خسروانه ناز برداری می نمود و اندرون قلعه مدراس عمارتی عالیشان
 خالی کرده او شان را فرود آورد و همه سامان و اثشیامی ضروری مهیا ساخته مخصوصان
 و خدمتگذاران او شان را اجازت آمد و رفت داد مخصوصاً نواب محمد علی خان سراج الدوله
 که محض بیاسن و نیداری که بار بار با صلح و اتفاق با سلطان عالم پرور سپه سالار موصوف
 ترقیم و ترسیل داشت در این معنی اصرار بیشتر کرده بود و سلطان زادگان را بر پسران خود
 مقدم داشته از عهده مروت و مدارامی برآمد و همیشه باب ترسیل مالکولات و مشروبات
 نادر و میوه جات فاخر مفتوح داشت پس جنگی سپاه انگریز از تمامی قلم و مملکت خداداد

بر خاسته به بند و بست بار ارحل و غیره شتافتند منادی امنیت همه آن بلاد بلند آوازه کردید

ذکر روانه شدن افواج سلطانی به تنبیه پالیکاران اطراف و
بند و بست قلم و محروسه دیگر کارخانجات که اترشده بودند و تعمیر السلطنت
با دیگر کوالیت و دادن یک هزار و دوصد و هفتصد و سی آنکه

از آن تاریخ که هر سه ولتمند کامیاب بدو دیار خود مراجعت کردند سلطان بدیانت کوالیت
ممالک محروسه امتحان خیرخواهی و بدخواهی اعیان دولت و ارکان سلطنت و ساپوکاران
همت گماشتند چون از یک یک حساب اعمال و گرفتند بتقاریب قرائن نیکو و روشن جناب
شده که مهدی خان ملا المہام با چند ساپوکار کرناٹکی و دیگر حرام خواران یکدل شده قدم در
جاده خلاف و حرام مکی گذاشته بودند منجواست که ناموس بزرگ سلطنت مخدوم خود را بر باد
غارت دهد و دال بر این معنی اتری بعضی کارخانجات گشته بود چنانکه اکثر توپها در
عین کارزار از ریگ و کل بحسب اشاره همون بدبخت دہان بند شده بود تا یک یک
نمک حرام را بسرای اعمال آنها رسانیده خانهای آن عاقبت خرابان بباد غارت در
داد و نقد آنها جمع ساخته بادای زر قسط بندی نزد رسولان باوقار تبلیغ داشتند و ہند
زمان میر معزوال عنی صادق بی صدق و یقین باز میبندد دیوانی حضور متکلم گشت آہ
باز گرگ کہن بیاسپانے رُمہ گو سفند نامزد گردید چون آن مردم آزار کہ در دل مادہ عداوت
پندار شقاوت از زمان عزل خود آ ماده داشت مرتبہ خود بلند دید اکثر امر او چون
را کہ دولتخواہ بودند و تا بودن آنها کار خاطر خواہ خود کرسی نشین ندید بدلائل فتور قصور
بلا صدق معنی متمم ساخته حسب کم از جان ر بوده نقشے کہ در هیچ عصر نشانش نمیدهند

در آن صوبه نشان در آن حال بعضی آصفان جاسوسان بمسامع جاه و جلال رسانیدند
 که شمالی دار السلطنت از هر گوشه و هر بیشه فتنه انگیزان و قطاع الطریقان چند او باش
 را جمع ساخته سر نخوت و پندار برداشته پای تردد در تسخیر بلاد پیش نهاده اند بلاد و سوسه
 بے موجب در اندامی خلق الله و رعایای ممالک محروسه کمر بسته اند چنانکه شخصی از
 ارباب ضلال ننگی کوزه نامی کوه کوڑی بنده را قایم کرده است بدستور آن متمر خود را از
 اولاد پالیکار مرکیسی و انموده کوه را گیری را ضبط خود آورده کامرانی میکند و دیگر تن گیری
 را گرفت و مقام استعداد حرب قتال قدم نهاده است مقارن اینحال سید محمد خان
 آصف جتیل در گوردولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که شخصی حنبی خود را
 یکی از متوسطان بسپانایک پالیکار هرین بلی مشهور ساخته و ارث پنج آن سمت انموه
 چهار هزار پیاده از قوم سید فرابهم ساخته بهوای سرداری می نازد و هوچنگی در گوردولت
 قلعه گوڑی من مضاف صوبه هرین بلی را استحکام داده بخرابی و تاراجی رعایای باج گذار
 سرکار خدا دادمی نازد که در ننگور حسب حکم قبل سید چنانچه راقم مسطور مفصل اینچهار کتاب کرده اند
 و احکام در اورنگ مہتمم نگاشته است عرض باستماع این اخبار است آتش و غضب
 سلطانی سر شعله کشیده نواب سید صاحب سید حمید سپه دار را با فوج سنگین بسرای
 ارباب ضلال بطرف کوڑی بنده و دیگری نامزد فرمودند و قمر الدین خان را با فوج گران
 به تنبیه شقی هرین بلی دستوری دادند چون خان مذکور از حضور رخصت یافت بسبیل
 یلغار در تاخت و قلعه گوڑی را گرد گرفته تیوپ و تفنگ سنگ تفرقه در جمعیت سپاه
 کینه و رانداخته جبراً و قهر اجبار کرده مفتوح ساخت پس در قلعه مذکور رطمانه گذاشته سمت
 هوچنگی درگشتافت چون شخص مسطور را باد و نهر را سید را با وصف قلت سامان سپاه

و حرب در کمال هوشیاری و خرم مستعد جنگ کوه را گرد گرفت و در سواد محاصره بیشتر
 کوشید اهل خلافت نیز تا مدت هفت ماه در دفع و رفع سپاه منصوره سعی موفوره
 بنظم و سامانیدند و جنگ مردانه نمودند و وزیر خان موصوف بر جرات و دلاوری کفار
 بهم برآمده سپاه خود را به تسخیر آن حصار پیش رانده خود هم سوار گردید تا سپاه منصوره
 از کثرت و هجوم دشمنان اندیشه نموده روی توجیه بقصد انتقام شتیباء آوردند و به لیری
 و شجاعت تمام به برج و باره برآمده کوس کزای نصرت نواختند کفار هم استقبال کرده دای
 وار چنان کوشیدند که خود خان مذکور زخمی گردید آخر مخدولان تاب صمصام خول شام
 غازیان نصرت فرجام نیاورده آواره دشت ادبار گردید و شقی مخدول یعنی سردار آنها با چهارصد
 کفار اسیر شد و شوم شنکر برادرزاده نایک مقتول که آنجا بحایت مرسته بعضی تعلقات
 هر بن اهل قبضه خود آورده در نار این کیره سکونت داشت باستماع این خبر مضطربانه
 باز آن طرف جوش تافت پس خان مشارالیه حکم بمنجه اسیران بعضی بارانبار عبرت
 دیگران دست و پا شکست بعضی بار آلت مردنی ملع ایشان بریده آزاد کرد و حصار کوه
 مزبور و قلعه هر بن اهل و غیره که استظهار بد بختان فتنه ز بود از پا در افکنده مراجعت نمود
 و بر جنگ صوبدار آن نواح که در افراط و تفریط لشکر با در حیل درگ پناه گرفته بود بعد رفع
 مناقشه با فوج خود عازم آن حد و دشته آنی کندی و کنلگیری را باز بقبضه تصرف خود
 آورد و هیری نایک پالیکار کنلگیری را قولنامه فرستاده طلبید و سند بحالی تعلقه مصلحت
 و یکت بخیر فیل داده چنان تبالیف قلوبش پرداخت که نامبر باطمینان کلی بخشدش
 رسیده خود را یکی از بنندگان آنحضرت شوکت پناه قرار داده مطیع و منقاد گشت و
 نواب سید صاحب هم با سپه دار موصوف بعرضه سه چهار ماه کوثری نبذه و مدگیری

و ترن گیری را از قبضه زنار بندان سنگین دل بعد شکست اصنام و افغان استقامت می نمود
استخلاص کرده حواله سبزه شماران نمودند و گوش بینی بعضی مخدولان بریده معاودت کردند
و سینه جمید سپهدار اگر چه محسن بهواخواهی و نیکو خدمتی با ساز نوبت و فیل عمارتی و خطاب
نواب سرفرازی یافته بایالت صوبه گزنا مرگشته بود اما ترقی نکرده در اندک مدت بعارضه
جسمانی متوجه دار بقا گردید و همدان سال بعد از آنکه زوجه ناموس موجب حضرت فلک مرتبت
بزبان ورود عساکر سه دولتمند از صدمات شلک اتواب علامت بیماری خفقان نمایان
شده تزلزل تام بخاطر قدسیه اده یافته باندک مدت بسیر حیان خرامان گشته بود و در آنوقت
محی الدین سلطان پنج شش سال سن شریف داشت صبیحه عالییه نواب سید صاحب بر
استر ضای خاطر ملکه دورانیه عینی والدۀ ماجده حضرت سلطان مقبول منظور حضور شده
نامزد گردید و در همون سال قمر الدین خان که بامید کتخدا شدن از اختراجه سلطنت فرمان
روای یعنی خواهر نستح حیدر سلطان بار باد مهم جانبازی مینمود هرگاه اینقدر لیاقت
و جوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی کتخدایش بصبیحه نایطه نمودند
بجمع وجوه نوید شده در بهرام قصور میکرد بلکه پنهانی با عیان حاسدان دولت خدا داد
رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میخواست القصد بعرضه قلیل از دست سپاه
قاہرہ سر سرکشان آن نواح زیر گردید چون بعضی پالیکار یقین داشتند که دشمنی با آنحضرت
فلک مرتبت نمودن خود از پامی شقاوت بدام بلارفتن است تا از کردای خود پشیمان گشته
دست اعتذار در دامن استغفار زده مطمع و منتقاد گردیدند و پالیکار نیکنور بوسیله سفارش
سپه سالار انگریز یعنی لارڈ اریل کارن و اسبجادر بگذاشت لک و پیم نعلن با سالیان
سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسود و از همون سال سلطان الانشا

خاطر اشرف از سیاست و زد و کوب و تغیر و تبدیل عیان دولت و عمال برداشته
صوابی اندیشیده قرار داد و عهد نمود و آنچه آنان بودند که آصفان از تعلقات و پیرگنات
مع عمال اهل دقار حساب که همه از اهل اسلام بودند در شهر ذی الحجه حاضر حضور شده بعد
ادای نماز و خطبه عید الضحی همه با پیش منبر کلام الله بر سر گرفته متعهد می شدند که ماهر گرد کار
سرکار قصور نخواهیم نمود و هیچ تغلب تصرف در ارسال زر محاصل بظهور نخواهیم رسانید
و روادار ظلم و رنجش خاطر رعایا و بر این نخواهیم شد و همیشه در نماز اورد و ختم درود و ترک
منای اوقات خود بسر نخواهیم برد بعد این عهد هر کس اگر محاسبه داریم باشد بمعافی
حساب خلل بحالی تعلقات پان رخصت می یافت هرگاه آن بیباکان دین بعد سه
بکلام الله فایز پرگنات خود می شدند پاس عهد از دل خود بر طرف ساخته مگرد و باتیکه لایق
فد کور نباشد بعجل می آوردند و هر چه از نامعقولات دل شان میخواست بهر آینه بظهور
میرسانیدند آه نادان ندانستند که شامت چنین افعال شنیعه خصوصاً بعد عهد و پیمان بچه جوار
تو بخت خواهد انجامید معاذ الله عن ذالک چون آنحضرت از نار داران و دیگر قوم غیر
انفرت تمام داشتند سوائ اهل اسلام دیگری را دوست خود تصور نمی فرمودند و جمیع وجوه پرورش
آنها منظور نظر داشتند تا چند کلمه گوراکه از نوشت خواند بهره داشتند منتخب جمع کرده میز را
کچم نامیدند و بر همه فاتر بهر ارقام جمع و خرج و بحالی و بر طر فی و غیره از فارسی یک یک را
نامزد می فرمودند و همون افراد فارسی بنظر انور گذشته فرین بدستخط می شدند و در همه مالک محروسه
یک پرگنه را یک آصف و مواضعات محاصل ده هزار همون را یک عامل و یک سرشته دار حساب
و یک امین از اهل اسلام مامور فرمودند اگر چه طرح شکست قوم ز نار داران انداخته و لیسکه و دیس بازده
و قانون گوراکه این همه بهر حساب زمین و از دیاد زراعت از قوم بر زمین بودند و از زمان پیشین مامور

و مقرر بودند کیت سلم می دخل ساختند اما این قوم نجوش آمدگوی و معامله دانی از عالمان و
 آصفان در ساخته بدون اطلاع حضور چنان دخیل کار و بار می شده بودند که آصفان
 عالمان باعتبار آن قوم کار ملک را نمی گذاشته خود بلا وسواس بعیش و عشرت غدائی میکرد
 و شب روز در رقص و طرب اوقات میگذرانیدند پس زنا را داران بخلق و خوشامدگو
 تمام تعلقات را حسب سخاوت از ظلم غارت ساخته نصف وصول باصف و عامل میبردند
 و نصف در تصرف خود می آوردند اگر چه خارج این همه اخبار اسمع شریف آنحضرت میرسد
 اما نظر بعد آن بدعهدان کرده گران خاطر نبود و برگناه و حرام خوری ایشان گرفتاری نمیکرد
 و در هر موضع مسجدی بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس مسلمانان
 میگوشتند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و در دوخوانی مفرغ
 میداشتند شخصی در قصیده مدح آن شاه جمجاه گفته است **س** ز تیغ ساخت مشخر
 جهان و اهل جهان گرفت چرخ و ستاره به سیح گردانی **د** اما تارک الصلوة وزانی را برابر
 دشمن جانی می انگاشتند چون محض پاسداری اسلام از مصلحت ملک گیری و ملک داری و
 باز پرس اعمال و اعمال دست سیاست برداشتند هر یک در مقام خویش بے دشت گردید
 و خوانین و دولتمندان قدیم را از پایه اعتبار و اقتدار برانداخته ادنی زاده و کم حوصلگان را
 بمراتب و رایج اعلی رسانیدند و عهدهای کار آزموده را که همیشه کفایت کارهای عمده و مهمات
 بهیتم مامور می شدند بادی منزلت فایز گردانیدند زیرا که رای و الا اقتضای آن فرمود که
 بهر یک از اهل اسلام از خوان و نوال و عنایت خود بهره مند و متمتع باشند که ادنی زادگان
 هم محروم درجه اعلی نشوند ازین سبب خلل و فساد در اساس دولت روزافزون بوقعی راه
 یافته یکسر از کین و خوانین سوء الظن شده با اتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و میرند که

با صفت نواز نشات شامانه ابواب مکر و غدر بر سر و اکابر و مالی و مالی می کشود تا آنکه
 زمام اختیار جمیع ممالک و مهمام دولت در قبضه اقتدار او در آمد کارش مبر تبه بالا گرفت
 که غرور در دماغ بے مغزش را دیا فته اکثر همات ملکه و مالی را از پیش خویش بے رضا و
 اطلاع آنحضرت فیصل میرسانید جمیع مملکت انجور و سلم خویش پر فتنه و شور ساختنش
 عمل غیر معمول بدعای هوای خود می نشانید عده را بعلمیات غریت خوانی و دعوت
 تسخیرات که بر روز نیم من مریح سیاه دعوتیان غریت خوانده می سوختند چنان مسخر
 ذات والا نمود که هر چند کلمات شقاوت آیات آن بد ذات از زبان امر با سامع
 آن خسرو گیتی ستان میرسد الاکن آنهمه او را طراش است جای داده آتش غضب
 سلطانی بر لال انعامش فرو می نشانید و در مقام انصاع او در نمی آمد بلکه در ترفع
 مراتبش میکوشید و ذیل محبت عنایت بر افعال تبایح او می پوشیدند بنا بر آن
 او به سبب عنایات روز افزون شامانه بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسه اقتدار
 و استیلا یافته در همات کلی و جزوی هیچ کسی را مدخل نمی داد و فرامین مستل بر بعضی
 تحکیمات بے موقع به پرگنات می فرستاد و اخبارات کار خباثات و حالات عایا
 و واقعات ممالک محروسه بجنف و فیض گنجور می رسانید چون این حال بعضی سردار
 دولتخواه و اراکین مشاهده نمودند دست و زبان از امر خیر خواهی دولت در کشیده بود
 الحاصل سلطان به تعمیر قلعه دار السلطنت همت گماشته طرح تازه انداختند و حصا
 قدیم را شکسته بطرف جوی کاویری دو حصار نخته سنگین مع خندق عمیق و برج
 و باره کشیدند و جنوب بچهار سو حصار مستحکم باندک اندک فاصله بنا فرمودند چنانکه دیباغ
 داخل چهارم قلعه گردید و غزنی قلعه اگر چه بنای چهار حصار انداختند اما دو حصار قدیم تر شب بوب

ذکر معاودت رسولان باشوکت در سن یکینزار و دوصد و هشت
هجری و تقریر کچیر بیا بحساب سماء الحسنی و مباہی اندوختن اراکین
بالقاب میر میران و احداث فرمودن تحت سلطنت فایز حضور
شدن شہزادہ ایران زمین بسبب مخالفت امر و اعیان آن
نواح و ظهور مراسم تهنیت شادی کہ خدائی و روداد کو الفیاض
و واقعاتیکہ از ابتدای سن ۱۰۸۰ هجری لغایت سن ۱۰۸۱ هجری آنکہ

چون یک سال چند ماہ خسرو زادگان و الاشان در بندر چینا پٹن سکونت داشتہ
بین الجانبین شرائط موافقت و مخالفت درست ساختند و مبلغ قرار داد عاید شدہ
معاودت نمودند شہر یار نامدار در ساحت صحرائی وسیع و عریض یوسف آباد
عرف دیون ہلی کہ عمان خوش قصد سیر و شکار بدان ناحیہ در تافتہ بودند محبای
رسولان جگر بند و االیقان ہوشمند گرفتہ بفتح و نصرت امیدوار گردید و غلام علی
خان و خطیب باند نشیہ خیر گے در نظر بندی داشتند و اہل بدرقہ جگر بندان را بانعام
و تشریفات شامانہ نواختہ مخصص ساختند و محفل جشن و سورت تریب دادہ انباشتہ
و طرب مہیتا تر گردانیدند و ہر امیر و سردار ذلیلہ را بعواطف خسروانہ سرفراز و بناصب

ارجمند معزز و ممتاز فرمودند

بیفز و دشان پایہ عز و جاہ کہ
ہمہ خوش دل و شاد و خرم شدند
و ہمدان زمان ہر یک از اعیان نامدار

ز انعام شہ گشت خرم سپاہ
ز بار عطا جملہ خرم شدند

بالقاب میر میران مخاطب گردیدند و کچهریهای کارخانجات خود را تیمنا بتعداد اسماء الحسنی
 که نود و نه اسم اند نامزد فرموده بمستقر سرسلطنت برگشتند و در هر کچهری که الهی کچی
 و رحمان کچی و غفار کچی و غفور کچی و عزیز کچی و امثالہ موسوم بودند سه چهار
 هزار سپاه ظفر پناه را متعلق ساخته و نام حبش که پیش ازین لشکر سپاه پیاده را
 بنام مذکور میخواند از میان برداشته مطلق عسکر نامیدند مخفی نماند که سید غفار
 حلال نمک میر میران اول شده و محمد رضایین ابراهیم صاحب خال بزرگوار نواب جوم
 که جد پدری آن شهر یار می شد و امین صاحب پسر کلان صاحب موصوف در عهد
 نواب مرحوم بخشی سایر سوار سلیار شده اما بادی حرکتی یعنی بتلفظ دشنام از دست
 سید میران سپاهی در کچهری دار السلطنت بقتل رسیده بودند نیز علم میر میرانی برافراشت
 و به تنگی نواب مشهور گردید و وجه تسمیه اش نیکه پیش ازین خسرو نامدار او را با فوجی پیوسته
 نایماران یعنی نامزد فرموده بودند به دلیری و تهور تمام علامت را و نیز تخیر بران بدین
 نمایان ساخته بحیر و قهر سرداری اکثر ایشان را بادیگر سرکشان گرفته در یک خانه جمع کرد
 و بهر عبرت آن خانه را آتش زده سوخت چون بزبان کنهتری آتش را تنگی میگویند
 او باین اسم معروف گشت و خانجهان خان و پرنیاز ناردار سوار اینها بعضی اقوام
 نواب و مشایخ زادگان که از کسب پناه گیری و فن سرداری معرّابودند منظور نظر و پوشش عام
 حضرت اسلام پسر و گشته میر میران و صاحب نوبت و نقاره گردیدند و جمیع میر میران
 طره های طلا پر جواهر پیکهای مرصع عنایت و مرحمت گردید بحدران آوان آلات
 حربی باین اصطلاح که بندوق و آلفنگ و توپ را درخش و بان را شهاب نامیده شد
 و تحت سلطنت و سرپرستی و فرمانروائی که بصرف جواهرگران بهاب صورت شیر

مرصع کرده اگر چه بر حسب و در ساعت همایون ترتیب یافته بود اما برای جلوس بمنّت مائول
انتظار یک بر حسب قاعده سلاطین هلی که از خاندان جسونت راجه او دیو پر میگر فتند
وبانی این دستور سلطان جلال الدین اکبر بود آنحضرت نیز والی نواح کج را بصرف
لکو کما زرو تحایف و تشریفات و عنایات شاهانه مطیع و منقاد ساخته بر فرستاد
دخترش را رضی کرده بودند می کشیدند بامی حال زمانه که در شکست ارباب هدایت
حامی خلق الله میگوشت مساعت نمود و چهاران آوان بقول بعضی شهنشاده ایران
بسبب مخالفت و مسلط آقا با با خواجه سر آواره شده بعد دریافت فراوان رنج سفر
فایز حضور سلطان فیض گنجور گشته بود حضرت عالم نواز از ملاقات کرده در جمعه گنجوم
بعزت خسروانه فرود آورند و سلوک شاهانه و مراعات مکانه با او مرعی می داشتند
سوائی خلایع و فروش و اسباب لازمه و اغذیه و اشربه و خیر آن دو هزار روپیه نقد بصرف
شاگرد پیشه اش ماهوار میرسایند چون هگی بهمت قضا نمت با اتفاق و ارتباط
سلاطین اهل اسلام مصرف بود بنابرین از روی اخلاص و خلوص نیت ایلچیان را
با تحف بے پایان و فیضان کوه تنان و مکتوب محبت اسلوب بواسطه تمهید مقدما
امداد و اعانت فراوان امور بخیر مت زمان شاه بن تیمور شاه بن احمد شاه دُرانی
والی کابل که روانه ساختند آن بادشاه و الاجاده مدعیات آنحضرت را در خیر قبول
خود آورده فرستادگان را با انواع خلایع فاخره و انعامات متکاثره ممتاز فرمود
چون قواعد محبت مصادقت در میان آن دو بادشاه عالیهاء بعهد و پیمان استحکام یافت
رسولان با شان با تحایف و هدایای آن نواح و مکتوب در جواب متضمن انتظام یافتن
همام مصادقت و استحکام مبانی مخالفت معاودت نموده بر زمین بوسی درگاه خلایق

پناه مشرف گردیدند چون چندی بعیش عشرت منقضی گردید در سال ۲۱۰ م بکینار رود و
 ده هجری خدیجه زمان نامرده را در سلک ازدواج خود در آوردند و بزیم شادی تزیین
 داده اسباب طوی و مجلس شبن سوری را استند پس چند روز خوانین امر امیر
 سامانی اسباب طوی نامزد گشته نوازات مسرح و طبیه مهیا کرده تمامی سردار و سپاه
 را از خوان نوال احسان آن شاه جوان بخت نوجوان بهره مند میگذاشتند و با طعم
 و اغذیه لطیف و خوشگوار کام و زبان و ضیغ و شریف را متلذذ و شیرین تر مینمودند مطربان
 و نغمه سرایان و کلاوشتان جادو و نظر را بنوازشات و انعامات شاهانه از آرزو نیاز
 مستغنی ساختند پس آنحضرت با محبت بعین اخلاص با جمیع امر و سپاه بر یک شیلان
 شیرینج خاصه تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند که ما همه برادران دینی هستیم
 لازم که پاس قومیت و دینداری ملحوظ نظر داشته کینه را از دل ببار آورده یکدل باید شد
 و الله فی الله کمر جهاد بعزم استحصال شهادت بر میان همت چیست باید بست بعین
 ارشادات خلعت های سرخ رنگین بامرو سرداران از دست با جود خود عنایت ست
 فرمودند این خلع سرخ را لباس شهادت تصور نمایند آه با این تسلی و آیین نیکو
 و نوازشات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخر الامر طریق سعادت و فدویت
 نه چمبوند پس رسان گیر یعنی یک هزار و دویست و یازده هجری رای و الاچنان اقتضا
 فرمود که محافل فردوس مشاکل شادیهایی کتخیالی شاهزادگان ذوی الاقتدار بیاراید
 پس حکم جهان مطاع بسر انجام این امور شرف نفاذ یافت تا میر سامان معاودت نشان
 حسب فرمان والا نشان محی الدین سلطان را با صبیحه محمد علی عرف جو میان شرف
 ازدواج دادند و از مهر و عیسمت اجلال یعنی بمشیره کلاش خلف میان موصوف را شرف

مواصلت بخشیدند غرض بر همه از خاندان عمده پرده نشینان عفت و عصمت ابرم ساینده
 به آتین شاهی و مراسم خسروی پیوند معنوی بخشیده بر تخت مناکحت و معاشرت جلوه گر
 ساختند و در سال یک هزار و دویصد و دوازده هجری خاتون خاصه سرادقات حشمت و
 اجلال سپرزاییده بعد چند ماه بعارضه مهملک متوجه دار بقا گردید و آن پسرنیک اختر
 بهم که بخداداد سلطان نامزد شده بود و عنقریب شیرجبات نعیم نوشید بهمدان سال شهنزاد
 ایران بر حسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور مخلص گردید چون او بخدمت آن
 شهریار نهایت محبت و اخلاص داشت او را با انواع تشریفات و نقد و جنس بسیار و دوا
 کرده فرمودند بخوابیم که بعد بند و بست ملک دولت دار السلطنت ایران ما و شما بازمان
 اتفاق کرده بتنظیم و تنسیق بند و دکن کوشیم او هم قرار این معنی نموده بود و بهمدان سال
 آن نطفه شیطان اعنی صاحب یوان المناط لب بمیر آصف شرارت و بیوفائی
 و بدخواهی قوم مهدوی که آنها را دایره و اله گویند اگر چه آنها حسب بر راست بازو
 حلال نمک بودند اما صاحب یوان مذکور از آن قوم اندیشه تمام داشت و پیش ازین
 اکثر جنگها از ایشان بظهور آمده بود معروض داشته مزاج و مانع را بنوعی برشورانید که
 آنحضرت از آن قوم و سوسه بغاوت پدید آمده جنگی را بازن و بچه از قلم و خود خنجر
 فرمودند سپس مقتضای عقل و ورعین و فطرت وقت گزین از همه سپاه خود شیوخ
 سادات ساکنان سرزمین پٹن و کولار و بسکوٹ و دیون بلی و صوبه سمر
 و بالا پور کلان و ابل تجاوز ده هزار مرد منتخب بفقوای تلفظ این عبارت که در زمره
 غم نباشد باشد لشکر بخشش آنکه اشاره و مقصد از حرف عین مردم غیر ملک و از هم
 مغل و مرهطه و از نون نایطه و از ب برهمین و از الف افغان و از شین

شیعه و از دال اهل دایره یعنی مهدوی که اینها داخل زمره نشوند منتخب کرده بام
 زمره خاص نامزد فرمود پس اهل زمره آنقدر منظور نظر گشته معتمد علیه شدند که در آخر عهد
 سلطنت بر تمامی کار خانات دولت خداداد استیلا یافته و حیل کار و بار و رتق و فتق
 مہام عمدہ گردیدند از انجمله میرندیم نامی نا تجربہ کار بقلعہ داری دار السلطنت قیازیت
 اگرچہ آنحضرت اعتبار تمام بران اہل گمراہ داشتند اما آن بے دولتان در ظاہر مطیع
 و منقاد امر آنحضرت بودند در باطن تا بعد از مرضی صاحب یوان گشتند تا آن بخت
 و نکر معقول در تاراجی دولت و سلطنت مخدوم خویش کرده اول دشکست لشکر
 و خوانین و امراء معتبر بسبب کمی مواجب مشاہرہ و کساد مترتبت ہمت بر گماشت
 سپس بلستانی و تلبیس و بایان غلیظ و شدید کہ عیاذا باللہ کلمہ از زبانش سوای قسم
 کلام اللہ سر نمیزد خاطر اشرف را از خود جمع کردہ تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی
 کہ عرض بیگی حضور و بعضی ندیم لئیم الطبع و سیولان و چاوشان و خادمان جاسوسان
 جز صوابدید و استرضائش جزرات پرداز عرض حضور نمی شنید و عراض ملکی و مالی کہ
 از ممالک محروسہ میرسیدند بے اطلاع حضور از دست خود چاک کردہ مطالعہ میکرد
 و مضمون خاطر خواہ خود در آن مندرج ساختہ سپس بحضور منیرست بلکہ خاک آن خطہ
 جز ہموای زبانش نمی پرید و باد جز صدای خواہش دلش نمی وزید سبحان اللہ میرا
 ثانی میران حسین او یا شمش زانی کہ خیر طریق پوچ نمی پیود تا آنکہ در تعلقات مواضع
 پالکی سواری خود را بردوش لولیان دیوشمایل برداشته در صحن کچہری میگردد بعضی
 اوقات ہمہ لولیان تلنگ را بے جدار و قباچہ جمع کردہ خود ہم در آن مجمع بحیالی
 میخرامید پس پیدا است از کسی کہ چنین خیال فسق و فجور در دل خود داشتہ باشد

انتظام مہام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیرخان چولوری کہ نصیب المثل گاؤ
جنت بود عرض از دست نادانی و حماقت چنین بچوصلہ کان کارخانجات ملک و
چنان ابرو بر ہم شدند کہ در مبلغ تحصیل ممالک محروسہ ہستم حصہ انہم تمام و کمال نجرانہ
عامر نمی رسید و حکم نامہا و فرامین حضور جزدار السلطنت دیگر جا فایز میگردید و این خسرو
رحمت آثار ہمت در پرورش دینداران گماشتہ بودند و زر یکہ بخرچ انہا میرسید
غنیست شمرند ہمدان سال دہوند و جی و آلیہ مرد با توفیق را کہ راقم سطور مجمل
کیفیتش بشیر در اوزنگ چہارم و دوازدم کتاب تذکرۃ البلاد و الاحکام چیز می مند ج
ساختہ بود و بعد آن علیحدہ در اوزنگ چہارم مفصل مذکور کردہ است آنحضرت
یرایغ طمانیت تبلیغ فرستادہ بار تقای جاہ امیدوار ساختہ طلب داشتند چون آن مرد
فرمان طلب آنحضرت را ذریعہ دین و دنیا و ترقی جاہ و نعم خود انگاشتہ با جمعیت خاطر و
چند رفیق و متعلقان خود فایز حضور گردید صاحب یوان شیطان سیرت خلیشتی پیدا
کردہ در پی شکست و افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتاریش نمودہ
مزاج و مانع را بر آن آورد کہ اورا بہانہ مجرایاد فرمودہ بر دیوڑی ہی گرفتار مغول و محبوس
مختون و مشرف بشرف اسلام و رفقایش را داخل عسکر ظفریکہ ساختند با این نظر
پرورش آنحضرت بر آن سعادت مند بشیر بودہ فہم سلطانی کہ ستہ رو پیہ میشود و پیہ
مقرر کردہ استادی را بہ تعلیم آیین دین اسلام مامور فرمودہ بودند اگرچہ بعد چندی کپی
بنامش مقرر کردہ بخلاصی او فرمان دادند اما دیوان عقب صفت نیش زنی کردہ عرض
نمود کہ قبلہ عالمیان برابر او شوخ و بے باک و شجاع دیگری را تجویز کردہ ہم پلہ اش باید
گذاشت تا او را رہائی باید بخشید نیکو ہوید است چونکہ او بے مقدر بود بطور قطع الطریق

با چند اوباش بے پایه سرکوب سپاه حیدر آباد و اہل پونا و فدا یان حضور الالبودہ سہر
میدر در نیصورت اور اسدرا مطلق العنان ساختن از مصالحہ مملکت بعیدست محتمل
و یکن کہ گفتہ و حادثہ روی دہد کہ بعد از انست تدارک بدامن تلافی آن نرسد ہر گاہ
رای آن بے رای در حیز قبول آمدہ آن فدوی دولتخواہ ہچمان مجوس ماند و اول
شیخ احمد موسوم گشتہ سپس بر حسب آرزوی او ملک جہان خان خطاب یافتہ بود
قصہ کوتاہ دیوان بے ایمان چون دست تسلط خویش اقوی دید و دولتخواہان قدیم
از پای اعتبار بر افتادند در ہر امر بہ ہوائی مدعای خود عمل مینمود بہر ان آوان غازی
خان را کہ رکن رکن دولت خداداد تو ان گفت بے سابقہ جرم متهم بسازش مشیر الملک
دیوان حیدر آباد کردہ حسب کم مجوس ساخت بہر ان سال کہ عہد اخیر سلطنت رسیدہ
بود بصلاح آنحضرت باغوائی بدخواہان مغالطہ عظیم خوردہ چہ بعضے اہل فتنہ زکام مجید
حرفهای رسم الخط عثمانی رضی اللہ عنہ وارضاہ کہ در خواندن نمی آید و ہچیک از
سلاطین عرب عجم دین امر جرات پرداز نہ گشتہ و کسی عالم و فاضل و محدث تجویز
این معنی نکرده بود و موضوع نمودند

ذکر لشکر کشی جنرل هارس سپہ سالار انگریز حسب کم لارڈ مارلنگٹن
صاحب بہادر تجویز ابوالقاسم خان شستری و مشیر الملک دیوان
حیدر آباد بسریٹنگ پٹن و واقعہ شدن جنگهای فیما بین سلطانین
و جنرل ندکو و نزول دولت سلطنتش کہ در سال ۱۲۱۳ ہجری ہزار و دوصد
و سیرہ ہجری واقعہ شدہ آنکہ

چون سلطان و الاثان در مقدمات بلا اندیشه سحر می نمودند و عرض کسی هواخواه
پسند خاطر اشراف نمی شد چنانچه در آن سال و کلا را با تحایف و هدایای بیشمار با مر
وکالت مأمور ساخته یکی را با مکتوب محبت اسلوب بهر استحکام سرشته اتحاد و مؤدیت
بخد مت زمان شاه و الی کابل روانه فرمود و دیگری را بنا بر آوردن نیکو بطرف راجع لواح
کچ مخص ساخته و شخصی را با تحایف بے پایان و تشریفات گران بطرف سلطان روم
رخصت نمودند و همدارین اوقات از مورس بندر چند فراسیس سیداری موسی سپیو
نام فایز حضور شدند چون انگریز و فراسیس که مذہب عیسی علیه السلام دارند از چند گاه با هم
انجیل عداوت تلاوت میکردند و با حیای موفت قتنه و فساد با یکدیگر اعجاز مسیحائی بجا
می بردند انگریزان بندر راس از استماع رسیدن فراسیس بدار السلطنت پٹن فرستاد
آنحضرت و کلا را با اطراف مذکورہ نعل در آتش گشته متوہم شدند مبادا که بحایت تخریب
فراسیس سپاه سلطانی تہ تخریب بلاد کرناٹک و حیدرآباد متوجہ شوند با مخلصان خود
مشورت کرده در استیصال دولت خداداد حیا انگینند و ورود فراسیسان را پسند
آسلاط خود کرده تجویز مشیر الملک و میر عالم مفصل این اخبار بلارڈ مارنلنگٹن صاحب بہادر کہ
در کلکتہ بودند نوشتند لارڈ موصوف کہ جو یای وقت چنین فتوحات بود و بر بے بندوبست
کار خانات آن دولت و قوفی تمام داشت بسعرت سریعہ بچار ہزار سپاہی سوار حیان
گردیدہ بہ شہر شعبان المعظم ۳۰۰۰ یکرود و صد و سیرہ ہجری فایز مد راس گشت لشکر را
جمع کردہ بخسریلی جنرل مارس بقصد تسخیر بلاد سرنگ پٹن پیشتر کو چا نید و از حیدرآباد کرناٹک
کو کرناٹک و از نیز بچار ہزار سپاہ بندری کہ مشیر الملک اعظم الامرای بہر شکست جمعیت موسی بیرون
فراسیس قائم مقام موسی زور فیک ناظم حیدرآباد طلبہ شتہ بود مع دو ہزار مردم بنگالہ

که از سابق در سواد حسین ساگر اقامت داشتند حسب التاکید سرخیل لشکر با سامان جنگ
بر خاسته روی بسوی مدراس آوردند و میر عالم با هشت هزار سوار و روشن ای شاهی
هزار جوان تربیت کرده موسی مومتوفی از راه پانگل گهاٹ بدویل عبور کرده از نیگٹ
گیری گذشته در سواد گوڑا تم بشکر انگریز در پیوستند چون عساکر با ساز و سامان جنگی
روی با اجتماع آوردند لار دبهادر موصوف و دو ستمکتوب متضمن سپردن فراسیسان
نواد را بدست خود و دشتن وکلای خود را در السلطنت پٹن و گذاشتن قلاع ساحل
دریا یعنی کوڑیال بندر و منگپور و غیره بطور تجارت که محل عبور جهازات است
بدمه سرداران انگریز ترقیم و تبلیغ ساخت چونکه از آنحضرت جوابی بر وفق مراد و صلاح خود
نیافت فرمان داد پس جنرل ند کوڑ حسب احکام لار و معزالیه با جنرل فلای سپه لار
سوار و جنرل چمپیس سپه لار اهل فرنگ به دویم شهر رمضان المبارک سنه هجری شصتر
نهضت کرد و بطی منازل و مراحل از راه انبور گده و ترپاتور گذشته بنواح رای کوڑ رسید
در آن زمان لشکر بعضی اهل کار سلطانی عبارت آراسته بجنوب سلطان عرض کردند که
فوجی انگریز با چند بانک و لقه های حیدر آباد بنا بر جان نثاری میسرند و زیاده از چهار
هج هزار نیستند مگر سردار پونا با ایشان اتفاق نکرده است آنحضرت با استماع این خبر برپا
میر میران را با فوج گران و بادگیر میران بگوشتال و دفع اهل جرات نامزد فرموده خود با حصن
امرا و سپاه زرم آفرمان دادند و میر میران ند کوڑ از حضور خست شده روی بسوی لشکر انگریز آورد
و سوارانش منتشر شده بدو کروی غریبی رای کوڑ به پناه جنگل در افتادند و سالهای سواد انگریز
نیز بغرم ستیزه و آویر پیش آهنگ گشته صف آرا گردیدند و سلطانینان گرد پیش آنجماعت
حلقه زده با مرقزاتی همت گماشتند و جنرل موصوف چهار روز سواد کله منکل را مخیر

عساکر خود ساخته تیار بجای دوم شهر شوال المکرم پیشتر کوچیده چون سوادانی کل امر گزین و
اعلام و خیام کرد و قزاقان جرات کرده بر پیش منقلای انگریزی اسپان ایگخته جوقی را
تا تیغ کشیدند و در عوض تحسین آفرین و انعام از میر میران برگشته خود نفر نیا و دشنام
یافتند هر کدام دانست که معامله برگشته است و عزم سرداران بزرگ نیست بعد از آن دست
دلیری و جرات از جنگ باز کشیده مانند اهل بدر تو پیش لشکر عظیم را بی می شدند
چون تمامی سپاه و حشم زیر ظل رایات جاه و جلال جمع گردید و بر یلغار سپاه خصم واقف
گشت از مستقر سر بر سلطنت با حشمت و شوکت حرکت کرده در ساحت چمن بطن که معاند
ملکوار آمد سپاه خصم را از همون راه نشان داده بودند خمیازه خراگاه با وج مهر و ماه رسانیدند
جنرل موصوف بر این معنی اطلاع یافته فوراً از آن صوب و تافت و جرسب ایستاد
مطیعان خود بنجای خان اهل شتافت چون این خبر معروض حضور گردید بر جوایس غرض آلود
شده بر سبیل یلغار متوجه الطرف گشت در میدان گلشن آباد عرف مژولی سراه
سرو خرامان با غستان تهور گرفت مستعد زرم و پیکار بودند که سپاه انگریزی پیشتر آهنگ
شده صفت آرای جدال و قتال گشتند نظر

روار و بر آمد سراه نبرد	هزار هزار در آمد به مردان مرد
غبار زمین بر هوا راه بست	عنان سلامت برون نشد رت
جگر تاب شد نعرهای بلند	گل و گیه شد حلقه های کمند
چو از هر دو سولشکر آراستند	یلان سولسومرد می خواستند
سیاست در آمد به گردن زنی	ز چشم جهان دور شد روشن
ز بس خون که گرد آمدند مغاک	چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک

دو لشکر چو مور و ملخ تاختند	نبرد می جهان در جهان ساختند
دران گلشن آباد ناور دگاه	گل و مل بهم بر زدند کلاه
نسیم گذشتن وزیدن گرفت	شقایق ز سر باد میدان گرفت
لب زخم خندان بد اغ جگر	شفق گون زین گشت از خون تر

از صورت آویزش آن روز معنی تمام مناقشه و ختم مجادله پیدا بود که فدایان سلطان
جراتهای شجیعانه بعمل آورده باتش بازان خصم همدست و بهم باز و شده شور قیامت
رختند بعضی سردار دلاور که شیران پیشه حلال نمک بودند با سپاه خود در برابر ایشان
آمده حمله کوه شکوه خصم را تاب آورده بضرب تفنگ آتش رنگ تیغ بیدریغ جمعی کثیر را بعدم
فرستاده سلک جمعیت ایشان را چون نبات النعش متفرق و پیریشان ساختند
و بهادران انگریزی نیز پای ثبات فشرده فدائی و ارباب سپاه اسلام رده چنان شلکها
رختند که سینه های معاندان چون نیجه مشک گردیدند در آن حال قمرالدین خان
مفتی چونکه حکم انگیختن سپاه بر لشکر خصام یافت قصور تمام کرد چه بیکبار سپاه
جهانده چون کوربه تمیز بر جماعت دلیران خود افتاده زیر و بر نمود از انجا که اقبال
ونیک اختر از سلطانین رو یافته آثار تباہی و بے دولتی هر روز در تزیاید بود
و هرگاه بالعکس خواهش خاطر اشرف بطور عمده آمد چند سپاه منصور بیدریغ و مفت
جانها بغارت داده به کمک پا از ان معرکه گاه بدر فرستند پس سپاه انگریز قتیاب
قرین مستر گشتند در آن اثنا بحضور خبر رسید که از طرف ممبئی لشکر انگریز یو یو ساهان
رسد غلات بسر کردگی جنرال سٹوٹ از راه کوڑک رست بصوب دارالسلطنت
آمده تا آنحضرت چند میزیران را با سپاه جرار بر سر و لشکر جنرال هارس گذشته خود

باتمامی چشم متوجه دفع شورش آن لشکر شده ره گرامی کوژک گردیدند در یک و نه
و دو شب بر سرش رسیده فرمان محاربه در دادند سید غفار دولتیخواه که دشمن است
و تجربه کاری جنگ یتائی داشت از یک طرف حمله کرده با فوج غنیم در آوخت و از دیگر
جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور بلا بر انجماع رنجته آتش کارزار را
سر بفلک اشیر رسانید و دیگر میران هادر امرگویی ربانیدگان میدان گوله بازی گوشه
سترگ نموده بضرب تفنگ و شمشیر اهل خصم را چنان منترم گردانیدند که آنها بمقتضای وقت
تا ب حمله شیران خون خوار نیاموده دست از بعضی اموال و اسباب خود برشته بجنگل خزیدند
و سر راه جنگل گرفته آسودند سپاه منصوره اطراف هجوم کرده بدفع انجماع تردد میکردند
دران اثنا محمد رضا میران از حضور انواع الحاح و مبالغه فرمان پیش آهنگی حاصل
ساخته با سپاه خود چون بتر برریان متوجه ناور دگاه گشته دست و بازوی شجاعت
بر کشاد و چنان تلاش شکست لشکر غنیم از حد گذرانید که جمله سپاه خصم با یال حواد
شدن نزدیک رسیده بود چون کمین داران قضا و قدر در پی شکست اهل سلام کمر
سعه بسته بودند از قضای تیر تفنگ از طرف خصمان بر سر میران موصوف رسیده حبیب
وجودش از لقا جان خالی ساخت سپاه منصوره لاش او را بر داشته حاضر حضور شدند
سلطان جهان گیر لاش شهید را روانه دار السلطنت فرموده خود بدولت بحبت دفع
آن لشکر همت گماشته بودند دران اثنا جو اسیس خبر رسانیدند که لشکر آن طرف متقابل
روی تافته از راه جنگل بطرف کلیکوٹ کوچید پس آنحضرت بدار السلطنت معاودت
فرموده بودند که جنرل هارس از راه هوسلی عبور جو کرده از سلطان پیته گذشته غربی قلعه
فرود آمد و روز دیگر سالهای انگریزی حمله کرده چند جا های قلب را در ظاهر قلع سلطان

قائم کرده بودند بعد جنگ و تردد نمایان تلفت اکثر مردمان گرفتند از قضا همون روز حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان که مرد شجاع و دولتمتوازه آنحضرت بود جان بازی نموده بشجاعت تمام خود را در صفت سپاه خصم زده شربت شهادت چشید پس سپاه انگریز حسب التاکید سپهسالار خود اسباب مورچال در باغات آن نواح بهم رسانیده مورچه غرنی متلع بر کنار جود گیری بطرف بایب احداث کرده شکست و ریخت حصار سعی میکردند و به توپ گرنل بازار آتش فروزی گرم داشتند

ذکر یورش سپاه انگریزی بر قلعه دارالسلطنت پٹن و پشتین
محصوران و شهادت سلطان دین پرور و احوال شاه زادگان
و تاراجی کار خانجات سرکار خدا داد و جلوس شخصه از اولاد اراجا
میسور بر سر ریاست میسور مع دیگر کوالیف روداد سنه الیه آنکه

آه خامه سوانخ نگار حاکم تاریخ گواز تفصیل کماهی احوال ملک رانی و سپه پروری
نواب مرحوم و سلطان مجمع الفضایل و العلوم انفرغی یافته ضرورتا بر صفحه الحال
شرح نزول دولت خدا داد با سینه پایی سرنگون و گریان میگذرد آن چنان است
هرگاه که سلطان والا شان اتبری کار خانجات دولت خود بدین منوال که ذکر رفت
مشاهده فرمود و رفتند را از پیرامون حصار دارالسلطنت ناگاه حادث دید جمیعت
شاهانه اقتضا بآن نه نمود که دارالسلطنت را گذاشته دیگر جانحضت فرماید یا طریق
مصالحت پیاید جمیع امور ارضی بقضای ایندی بوده برج و باره حصارهای دارالسلطنت
راحوال اهل زمره کرده منوجب زرم گردیدند قمر الدین خان فرصت جورا با لشکر گریان

بعد از فتح رسد آوران لشکر انگریز و فوج کو مکش نامزد فرمودند و فتح حیدر را تمامی عسکر و سوار
 با پر نیاز نار دار و غیره میر میران از خود جدا کرده در میدان کرکیٹ فرود آورانیده بودند
 اگر چه اطراف لشکر انگریز گاه گاه سوار نصرت شعار میخرا میزند اما حکم محارب از سرداران
 خود نیافت دست حسرت می مالیدند فی الجمله لشکر بمبئی هم رسیده سواد بهادر پور که
 مخیم عسکر خود ساخت و بارها هر چند سپاه سلطانی که جزا فر و ختن آتش کارزار کاری شدند
 مسلح گشته بر محاصران قوی باز و خود را بسان پروانه که بر شمع می ریزد بدلسوری میختند
 و بجهت الطفای شعله فتنه و فساد و سعی مردانه بظهور میسایند اما زمانه دل زتائید
 سلطانیان برداشته بود و شیت ایزدی کوس بنی طفری بر قفای شان می نواخت
 کاری بر وفق مراد شان میسر نمی گردید هر گاه مهتاب باغ که سید غفار حلال نمک چون
 آفتاب نگهبان آنجا بود بچند حملات و تلف هزارها مردم بچالقات نداده پای ثبات
 بسان قطب مستحکم داشت آخر بد اختران حضوری تجویزها کرده آن بهرام سپه دو و لختواهی
 از آنجا بر آوردند و دیگری را از حل سیرت در آنجا گذاشتند باندک سعی مسخر سپاه انگریز گردید
 بتوپ و تفنگ استحکام دادند و از آنجا سپه با پیش اندند تو گویی که همان شب چرخ
 نصرت قلعه و سلطانیان گل گردید دران حین سلطان رحمت تر جان موسی سپه
 فراسیس ابجصور یاد فرموده ارشاد ساختند که الحال چه مصلحت می بینی او غرض نمود
 که صواب دید فرمای آنست که آنحضرت خود بد دولت با جمیع سوار و عسکر و خزان و توخانه
 و زنانه از قلعه بیرون شتابند و سپاه ظفر پناه را بدفع اهل غنیم نامزد کرده متوجه صوبه
 سرا و چیتل درک شوید یا فدوی را مع دیگر فراسیسان به انگریزان سپارید تا پیر خا
 از میان برخیزد یا حراست حصار شکسته قلعه بیدخل کارکنان شاهی به فدوی

و موسی لالی حوالہ شود سلطان در جواب عرض سپردن اورا بانگریزان ارشاد فرمودند
اگر برای شما که غریب الدیار هستید تمامی سلطنت مالتف و تاراج شود راضی هستید
ہرگز شمارا بدست دشمنان نخواہیم سپرد چون او رخصت شدہ بجای خود رفت آنحضرت
در باب گذشتن قلعہ بحر استش از دیوان خود مشورت نمودند و حسب خاطر خواہ خود
چنان بیان نمود کہ برای عالم آرای نیکو ظاہر است کہ این قوم از کسی وفانکر و حضرت
یقین تصور سازید ہر گاہ قلعہ حوالہ او گردد ہمون زمانہ سحر انگریزان خواہد شد زیرا کہ ہر دو
بیاس قومیت یک دل و یک زبان ہستند چون آن بدبخت بچنین کلمات قصور
آنحضرت را از راہ ثواب بازداشت و آثار انکسار و شکستگے بر ناصیہ حال حصار ظاہر
گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند کہ ہمہ اسباب تو شکخانہ و خزانہ و زنانہ و با جمیع اثاثہ
و دیگر کار خانجات روانہ حیتل در رک نمایند چون متکفلان این امور حسب حکم اسباب
جزو کل کار خانجات آن دولت بر فیضان و شتران و بہل و پالکیا برداشتند و آنحضرت
با امر در نیاب کنکالیش فرمودند تا بدر الزمان خان نایطہ بلاتامل بحضور عرض کرد کہ قبلہ عالم
بمجدد شریف فرمای حضور روانہ شدن اہل حرم و محترمہ و خزانہ و شہزادگان و غیہ
فدائیان ہمت خواہند باخت و شیرازہ جمعیت دار السلطنت از ہم گسیختہ خواہد شد
ہرگز این عمل شایان ہمت قضا نہمت نیست پس آنحضرت بطرف آسمان گاہ کردہ
آہی سر بر کشیدند و فرمودند بر ہر چہ رضای اوست راضی ہستم تا بفسخ عزم خود پرداختند
اما بارہای بستہ ہچنان در تو شکخانہ گذاشتند و غازیخان محبوس بہر ان روز بہ تجویز
بدخواہان دولت از دست یلان کشتہ شد حاصل کلام چون دیوار قلعہ شکست و رنجیت
گردید این خبر ہم بہ سمع مبارک رسیدہ بود چون در آخر ماہ دلیقعدہ یعنی بیست و ہفتم ماہ مذکور

از غیب بر قصور و قوتور بعضی حرام خواران دولت اقف گشتند بجی فردای آن روز بر کاغذ
چند اسم از خط خاص نوشتند و حکم قتل آنہا نیز مندرج ساختہ چہد بہت نواب میرین الدین
دادند و فرمودند کہ این شب بر این نوشتہ عمل نمایند تا ضبط دولت شود نواب
غافل از شعبہ بازی فلک ناساز سر در بار کاغذ مذکور واکردہ مطالعہ می نمود و در اثنای
مطالعہ فراموشی کہ حاضر بود و از نوشتہ خواند بہرہ داشت بر آن کاغذ نوشتہ چشم منحوس
انداختہ دید کہ اول نام کاذب یعنی میر آصف معلوم در آن بود پس آن بدنجت سیماہ
این خبر را و رسانید و گفت این شب بر شما شب گوز خواہ شد او مجبور استماع این معنی
بجای خود خیر دار شدہ وقت نصف النہار محافظان برج و بارہ طرف قاضی کشہ
بہمانہ تقسیم ماہیانہ طلبہ ششہ نزد مسجد علی جمع کردہ منتظر فرصت بود و خمسہ و سیلیمان شوکت
آنروز کہ بیست و ہشتم شہر مذکور تحت الشعاع بود سوار شدہ دیوار شکستہ قلعہ را مشاہدہ
کردہ بیلہاران را بر دست آن حصار نامزد ساختند و سایبان رز نگار برای تشریف
داشتن خود بر فیصلہ برافراشتہ معاودت بہایون محل فرمودند چون اہل تقویم از رو
حساب انجم و گردش فلک خانہ خراب مردم آن روز را بنام نامی از روز بد گرفتہ باتفاق
عرض کردند کہ دوپہر ہفت گھڑی امروز بزوات حضرت گران ترست کہ قلعہ ہم بخوار
نخوست نشستہ صواب آنست کہ حضرت تا شام در لشکر تشریف دارید و صدقہ در
راہ خدا بدہند اگر چہ قول منجمان پسند رای والا نیامد اما بہ تہیہ سامان صدقہ کہ بدلا
ارضی و سماوی میتواند شد فرمان دادہ بتجام شتافتہ بعد غسل بیرون تشریف آوردہ
یک زنجیر فیل با جمل سیاہ و چند دروگوہر معہ نقرہ و طلا در چہار گوشہ جل بستہ بہ برہنہ
بخشیدند و چند مردوزن غریب و محتاج را جمع کردہ روپیہ با مع پارچہ تقسیم کردہ و شیخان

خاص تسلیم شدند اگر چه یک لقمه بعد بر چیدن الوان نعمت اطعمه اخیر برشته تنه
فرمودند و دیگر لقمه تا بدمان مبارک رسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و اوایل و غوغا
شهر این بسیم شریف رسید تا لقمه که برداشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند
که چیست عرصن کردند که سینه غفار و دولتخواه از گور توپ مورچال جان نثار گردید و
و کمینداران مرحله یورش آوردند پس دست از طعام شسته فرمودند که ما هم غنقریب
میرسیم فوراً بر اسب ماده سوار شده با چند پیادگان از راه دریچه چوی که نربان کنه
بلی دومی نام دارد بطرف علم تیری غری متوجه دفع خصمان گردیدند و نمک حرامان
قابو جو مجروح شد و سید برحق از قلعه با شاره پراویدند و مالهای سفید سپاه
انگیزی را که در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بوقت دوپروسته گتری طبلیدند
سپاه فرنگ و دیگر لپش با از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصوبه بر ج و بارهای
الظرف حصار مجتمع شوند صعود کرده باندک سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگر چه در مقام
دفع آنها بزودی درآمدند و بیغ و تیر راه عبورشان گرفتند اما از هر جانب فتنه
برخواستند که تدارک آن بسبب سستی میسر نگردید تا جمله سراندار شده ناموسها را با
مال و منال و احوال و ائصال خود به سپاه خصم از رانی داشته خاک مذلت بر سجیان
خود با میختند بمقارن این حال آن بد بخت مغتری هر گاه سواری خاص بطرف علم
تگیری رونق افراشت خود از عقب رسیده دریچه مذکور را بند کرده راه سلامت سلطان
دین پرور مسدود ساخت و خود به بهانه آوردن کومک اسب سواره بیرون در تاخت
و تاسیوم دروازه کنج عام رسیده بدربانان گفت که بعد رفتن من زود در را بند سازید
دران حال شخصی پیش آمده زبان لعن و طعن بر کشاد و گفت ای ملعون باد شاه دین ناپا

دین پناه را بمخالفان سپرده جان خود سلامت میبری من سزایش بکنار تومی نهم پس
 یک ضرب شمشیر او را از اسپ بزرگین پاداش در انداخت و دیگران بهجوم کرده او را
 بخاک برابر ساختند و تن ناپاکش را در بول برآز کشیدند و نواب میر معین الدین خمی
 و سید اشرف میر میران بکنار خندق آنطرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان
 میر آصف چنان گم گردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه نیکو مشاهد
 کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صریح حرام خوری کردند بر دآن
 در یکچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن در به در بانان امر فرمودند اما کسی نتوج
 حال سلطان با جاده و جلال نگشت علاوه بر اینکه میزدیم قلع را خود با چند پیادگان
 بر سقف آن در چپه ایستاده بود پاس نمک گذاشته پاد جاده گمراهی سپرد و قصه کوتاه
 چون حمله آوردان شلک زنان از عقب متصل رسیدند آنحضرت بشجاعت تمام بر آنجای
 حمله شیرانه کرده اگر چه جای تنگ بود با این از تفنگ و شمشیر و دسته کس از جان ر بوده
 بر روی مبارک خود زخمهای کاری برداشته جام شهادت نوش فرمودند و انانیه
 و انانیه را جمعون پس خرابی حال سلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را ناگفته
 به و فراموش نیست افسوس مالیده بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و بر حمله آوردان
 و دسته شلک پرانیده دست از جنگ برکشیدند پس مجموع خرابی و اموال و اثاثه شوکت
 و دولت خداداد که خارج از حیطه حد و شمار بود دستخوش تاراج انگیزیان گردید و سپاهیان
 که از دستبرد کمی سامان آذوقه و گرانی غله که به دور و پیه یک آتار برنج آنهم در لشکر مغول
 بعضی وقت بهم میرسید و یکران گوشت گوسفند سه روپیه قیمت داشت و یکشت پاره
 پنج گاه به دور و پیه می از دید جان لب سیده بودند یکبار تو نگزیدند شهرادگان جمع است

و محل زمانه و کریم صاحب برادر خور و حضرت شهید اکبر اچار اسیر و دستگیر گشتند فتح حیدر
سلطان میر لشکر که باتمامی سپاه و فیلخانه و پاگاه و اسباب سلطنت و جابه بر سواد گرمی کُته
نزول اعلام و اخیام ساخته بود باستماع این واقعه جان کاه از اینجا کو حیده بطرف چین ای پُشن
شتافت سرداران انگریز بعد دریافت تحسبیس بیالغش مبارک مظلوم را برداشتند و
در پالکی انداخته شب در تو شکخانه دشتند صبحی بسیت و نهم شهر ذیقعه سنه یک هزار و دویست
و سیزده هجری بتامی فرزندان و خدمتگذاران و مدد ایدار آخرین نموده بعد ثبوت و یقین
که سلطان دین پرور همون است اجازت مدفون دادند تا در لعل باغ اندرون مضجع
منوره نواب مرحوم یعنی بردست راست بهمد زمین آرمیدند از کشمکش حرام خوان
وارستند آه انیقدر موادشان و تنزک خیل و حشم بیک گردش چرخ حیل ساز کسه
ندانست که چه شد آری دنیای ناپایدار کارگاه عروسیست بر متاع قلیلش این شریفین
چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر بے ثبات که شعبده پیش نیست چندان فرفتن
محض خطا که آغازش عبرت و انجاش حسرت بوده است قطعه

که صراحتش عاقبت زنج نگیرد	که بند حادثه بردست پای او ننگند
که دام دو حه اقبال سر بخر کشید	که ان نهاد فلک تلج و سرنی بر سر

چند ابیات در سبک تاریخ این واقعه از طبع مرثیه خوان کشیده شد نیست نظم

خون خود در نخت فی سبیل الله	پس پو سلطان شهید شد ناگاه
شده در روز شنبه حشر عیان	بود ذیقعه بیست و هشتم آن
خون زد یوار و در روان گشته	هفت ساعت ز صبح بگذشته
بادشاهی نمود هفده سال	زیست پنجاه سال با اقبال

<p>گشت آخر شهید حسب مراد خون بگیرد اے زمین و زمان آسمان سرنگون زمین تاریک سال ماتم ز در و پر سیدم نور اسلام و دین ز دنیا رفت</p>	<p>دشت در دل همیشه عزم جهاد آه تاراجی ملکین و مکان شده خورشید و مهر بر شریک چون غم او بجز وکل دیدم گفت بافت ز نیم آه به تفت</p>
<p>نیز ماده تاریخ است و شخصه ازین مصرع بتعمیه آه یعنی شش عدد تاریخ برآورده</p>	<p>تاریخ دیگر نان بیوه شکسته شده نسل حیدر شهید اکبر شده</p>
<p>بالغرض کار گزاران قضا و قدر آنچه که در حیز امکان و مشیت خود داشتند بطور ساینده سایر فیل و شتر و فرس مجموع و استر خزاین و تمامی اموال و غنائیم و جزو کل اثاثه آن دولت تبصره انگریزان در آورند پس تحت تبار شکست یافته مع زیور صرع و پد کهای جواهر و مالهای موارید و غیره صند و فچه صند و فچه هراج و باقی تمام کار خابخات تاریخ گردید و سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمرالدین خان که همون روز از خدایخواست بخوشی تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم کنده باشد درست کرده نوبت زمان بآن سمت شتافت و فتح حیدر سلطان بهم چون آثار بید و لمتی و عجب هراس بیغایت با اتباع خویش مشاهده نمود و سخنان تسکین و دلاسا که مضمون نشانده نش بر سر سلطنت وراثت در آن مبشر بود از زبان سپه سردار انگریز و غیره سرداران شنید عزم رزم و پیکار از دل محو ساخت در آن زمان اگر چه چند شجاعت کیش کار آزمای مثل ملک جهان خان که خان مذکور بعد شهادت سلطان مغفرت نشان از قید ربائی یافته بخدمت فتح حیدر رسیده بود و سید ناصر علی</p>	

میر میران و غیره و چند آصف از آشتی منع کرده ترغیب جنگ نمودند و عرض ساختند که سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساختن اضلاع ملک سیر حاصل و قلاع مستحکم و بقای قلب بنور در ضبط گماشتگان سرکار اند و لشکر پیاده و سوار با بیان حرب پیکار موجود اگر عزم ملک گیری و دم بهادری باقی است همین وقت است ما همه فدائی و ارمیکو شیم اما آن حیدر شش با این شجاعت ذاتی باغوا سی پر نیاز نازدار که در صد و شصت آن دولت بود و تبرغیب یگر بدخواهان حضوری که هر یک از فرزندان محبوب خود را یاد کرده پاس نمک گذاشته بودند قریب خورده دل برضای او شان نهاد و التماس هواخواهان را یک مسلم نامنطور ساخت آخر الام دست از سلطنت و مهام دولت برداشته فایز ملاقات جنرل حارس گردید بعد ازین با استصواب و استرنا می خاطر اهل مجلس مدراس طفلی پنج ساله از اولاد راجهای میسوری بنا بر نام بر مسند وراثت در میسور متمکن گردید و ملک سی لک هون بدیوانی و تجارت پر نیاز نازدار بر او بحال داشته شد تمامی فرزند و خیلخانه سلطان خلد آشیان که چند خادمه مانده بودند معه کریم صاحب توابعش داخل قلعہ رای و یلو گشتند و مدد خرج معقول تعبد او با هیانه به هر یک شاهزاده مقرر نموده شد تا حالت تحریر میهنه شترادگان اندرون قلعہ مذکور سکونت میدادند تفصیل آسامی شترادگان این است محی الدین سلطان -

حیدر علی سلطان المخاطب بر فتح حیدر از بهمه برادر کلان تر است - و عبد الخالق سلطان - و معز الدین سلطان - و شهبان صاحب سلطان و شکر الله سلطان و غلام احمد سلطان - و غلام محمد سلطان و شورو الدین سلطان - و یسین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان دوم نور الدین سلطان

باتوابع ومتعلقان زنانه خود با بسری بر دند پس جنرل موصوف بحیج وجوه مطمئن خاطر
 شده تاجیتل درگ رفته تمامی قلاع کوہی و بقاع صحرائی لضبط خود آورد و در بعض
 جاها تهاجمات گذاشته معاودت بمدراس نمود و با کر نل ریڈ و جنرل فلای بہادر وغیرہ
 روانہ ولایت خویش گردید و ملک گتی ورتن گیری و مرکسی و ہرین ہلی والی گندی
 و پنوکندہ و مٹرک سرا وغیرہ چندی داخل ممالک حیدر آباد شدہ بود سپس در سنہ
 یک ہزار و دوصد و پاتزدہ ہجری در تنخواہ باز بہ انگریزان منتقل گشت ملک جہان خان
 کہ بیک سپ سوار سی راہی شدہ بود در اندک مدت بحسن سعی و قوت باز وی خود
 ترقی کردہ سی ہزار سوار و پیادہ جمع نمودہ شورشل افزای جوی مابین کشنا و تنگ
 گردیدہ بود و بوجہ صوبدارانی گندی وغیرہ نیز با و اتفاق گردید خان موصوف
 بطقداری حاکم کولاپور بیک حملہ بشیرانہ سرکوکلہ مرہٹہ و پیرسرام ناظم مرج بریدہ بر سر
 نیزہ گردانید آخر بالشکر انگریز کار افتادہ بعدزد و خورد و فراوان و کوشش و شوش
 بے پایان کہ شب او علی الاتصال روز جنگ و جدال واقع می شد و دفع مجاہدہ و مجاہد
 بہ آسانی صورت لبست اگرچہ درین مدت فتوحات بسیار و عنایم بیشمار حاصل گردید
 لیکن چون قلعہ و حصنہ بضبط خود نہ داشت کہ پناہ سپاہ تجملات خود باشد لہذا او عمدہ
 مجاہدہ انگریزان کہ طرفہ کمر بشکست او لبستہ بودند و در حالت کوچ و مقام توپ خانہ
 آتش بار را مقابل و کشیدہ در کار داشتند و در حرکت و سکون و خواب و بیدار
 توپہا سر میدادند ازین جہت در لشکرش خستگے بسیار راہ یافتہ عالمی رہ نور و کوچہ
 شہادت و جراحات می شدند بدر آمدن نتوانست بعدد و سال بسبب قصو
 افغانہ گریہ و کنول در سواد کوتال بہنواز دست سپاہ انگریز لشکر خان در ہم و بر ہم

خورد که جز نامی بیاد کار زمانه نگذاشت و قمرالدین خان چندی بهوس ریاست دست و پا زده آخر بر ضیعه ملک که ناگفته به پناه و حسرت جان داد مگر چپند سردار سلطانی مثل بدر الزمان خان و غلام علی خان اپچی و محمد رضا خطیب و چند میر میران و سپهداران و برادران برهان الدین یعنی پسران لاله میان و غلام علی بخشی کنده چار و غیره مواجب معقول یعنی زر مشابره حق سعی خود از کمپنی انگریز می یابند هزار آفرین و تحسین بر بهمت و کار دانی ایشان باد و در سالنیک هزار و دوصد و پانزده هجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب زمره سلطانیان خروج کرده بطرف مرهه رفته است

ذکر اخلاق و اطوار حمیده و پسندیده اختراع آن نجیب سرخاموشی آنکه

اگر چه محامدا خلاق آن برگزیده آفاق از بسل شتبار محتاج بشرح و بیان نیست اما مجمل بر حسب ضروری چیزی می نگاریم که در مجلس آنحضرت آداب خسروی و شان دارائی معلوم بود و آنحضرت از هر علم بهره وافی برداشته انشا پر داز و درست سلیقه و دانشور معامله فهم بودند و در شیت مهام برهنه نونی غیری محتاج نبودند خوشال و ضاع پسندیده اطوار و جواهر شناس و تدردان اهل علم بودند و در پرورش و تربیت اهل اسلام جهد بلیغ می نمودند و از دیگر قوم متنفر بودند کسی تعظیم نمی دادند و نشست در بار از صبح تا دو پاس شب و بعد نماز صبح یقراآت و تلاوت قرآن المعظم همیشه عادت داشتند و همه اوقات با وضو سحر در دست می ماندند طعام دو و وقت تناول می فرمودند و تمامی اُمرا و شاهیگان بر سفره حاضر می شدند از روزیکه فیما بین لار و دارل و الس صاحب بهادر سپهسالار انگریز و خود بدولت صلح گردید بستر چهارپائی و نهالین و توشک ترک کردند و بر زمین چید

چند تختان پارچه گنده که کما دی نامند گسترده شب چند ساعت بر آن آسودند و اکثر اوقات در اصطلاح فرس سخن میرانند و وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود و درین فرصت حکایات مناسب هر محل از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم و ذکر ادیان و حدیث و سیرت بآن مبارک ارشاد می فرمودند و از بعضی ندامت نامه های شایسته و لایق هر مقام استماع می فرمودند و نهریات لایعنه و بهفوات بی معنی را که از عاده آن کسورین و آیات اسلام ثابت باشد در بزم آن شاه دیندار مدخلی نبود و از بهر تفنن مزاج و مزاج که آئین دینداران ذوی الاحتشام است گاه گاه قصص ملاحظه می فرمودند با این در هر امر مسرت بهم نبودند و لباس هم بقدر احتیاج پسند خاطر داشتند و از لباس نگیین که نماز بدان جایز نباشد برخلاف ایام ماضی احترازی فرمودند و در سفر و سواری بعضی اوقات کوچه زرد یا سرخ ببری زرد و زری می پوشیدند و از بالای دستار زیرین نخ مبارک رومال سفید می بستند و احدی را حکم بستن رومال سفید نبود و در آخر عهد خود دستار سبز رنگ شعله دار بطور عربان می بستند و یک طره مصع بر سر می گذاشتند و عزت بخش اهل هنرمی بودند و در نماز و روزه و دیگر عبادت دینی جهد داشتند و بهمه اهل اسلام را درین امر اعلام می نمودند و برخلاف عادت نواب مجرم شعر مژگان و ابرو و بیروت نگاه میداشتند و ریش مبارک که زرنخی بود کشتن آنکه می تراشیدند و در حیا سر آمد وقت بودند چنانکه از ایام بلوغ تا وفات سواشتالنگ و بند دست بمشاهده کسی نیامد و در حمام هم همه بدن پوشیده غسل میکردند چون در تمام مسلم و خدا داد اکثر زنان هندو که سر و سینه کشاده بسان حیوان میکردند حکم فرمودند تا کسی از زنان بقیچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم بجایانی از انجا برخاست

و در امر حق شناسی یکتائی داشتند اتفاقاً روز عیدی که بنابر ادای مراسم تهنیت محل
سرای پدر مرحوم شتافته بودند بعد سلام و نیاز مادرانه و تقسیم سلاع ساعتی همونجا بستر
آرمیدند در آن اثنا دو منظومه نواب مرحوم که شکیله و جوان سال بودند و الله اعلم بالصواب
اراده شان نیک بود و یاد از حجه های خود برآمده پای مبارک می مالیدند بمقارن اینحال
آنحضرت بیدار شده نگاه کردند چون دانستند که هر دو مادر خود میشوند بر عمل آنها غضب
آلود گذشته بر خود لرزیدند و فرمودند که شما مادران من اند این چه جرات دور از ادب
بود که کردید پس باین روسیاهی فردا به پدر چه جواب گویم بعد از آن خواهجہ سرای را
طلبیده هر دو را چنان به سیاست رسانیدند که عبرت دیگران شد و شجاعت
و دلیری از همه پید طولی داشتند و در اسپ تازی و نیزه بازی عدیل و نظیرشان در
جهان نبود و در هر باب اختراع تازه بعمل می آوردند چنانچه سنه محمدی که سابق ذکر است
و اسامی ماههای شمسی که این ماه و سالها درین ملک در اصطلاح هندوی مروج است
چون بحساب دفاتر ضرور افتاده با اصطلاح فارسی تبعداً ابجد هوز حطی برآورده
رواج داده بودند که آن نیست احمدی بهاری جلوی دارائی ماشمی
واسعی زبرجدی حیدری طلوعی یزدانی ایزدی بنائی و در آخر سلطنت
خود نامهای مذکور را طرح داده این نامهایا فرمودند احمدی بهاری تقی
ثمیری جعفری حیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی ربانی زکی
بدستور اسامی شصت سال که در عربستان و ترکستان باین الفاظ مشهور است
سال اول قصواط سال دوم عالمات سال سیوم صراط سال چهارم غیاط
سال پنجم مستقیماط امثال آنحضرت تبعداً ابجد چنین الفاظ سال اول احد

سال دوم احمد سال سیوم آب سال چهارم جا سال پنجم باب سال ششم بجا
 سال هفتم ابد سال هشتم جاد سال نهم جاه سال دهم اوج و امثالہ نویسانند
 و ہون و رویہ ہای مسکوک کہ از ذکر سابق ظاہر شدہ باشد مزوج ساختہ بودند -
 صدیقی ہمون ضرب سککہ بر رویہ قمیتیش شانزدہ رویہ و فاروقی ہون یک
 طفرش نام مذکور و طرف ثانی حروف ح و ا و امی رویہ و نقرہ بوزن قیمت دو
 رویہ بود ہچنان باقری نیم رویہ جعفری پا و رویہ کاظمی دو آنہ رواج دادند و سلم
 را راحتی و آنہ را آہ میگفتند و نامہای پیچودن غلات این بود و آثار را کہ بیست و چہار
 فلوس وزن است دکن را کہ چہل آثار است و کمندی را کہ بیست و ہشت احیا میخوانند
 سوای این توپ ہای نادرہ شیردہانی و تفلنگ دو ضربہ و سہ ضربہ و مقرض و چاقو و
 ساعت نما و خنجر با نام صفدرہ و سپر بافتہ کہ تیر و گولی بندوق بر آن کار گزینی شد طیار
 میکنند و نمونہ اقسام بات ہر دیار مثل شال و مخمل و کچواب و بنات و غیرہ
 می بافانیدند و لکوکمازہ درین کار خانات می پیچودند با این پاس اری دین محمدی
 و آئین سنت و جماعت بر جمیع امور مقدم داشتند و از مکروہات و منابیات غیر مشروع
 خود ہم محترز می بودند و بتامی ملازمان خود از ان منع می فرمودند و حکما مہادر ہر باب
 و ہر کارخانہ علیحدہ علیحدہ بقید چند اقامت ترقیم ساختہ بودند لکن ہر کس را کہ از یک خدمت معزل
 می کردند بعد تنبیہ و تادیب باز او را بہین خدمت مامور میفرمودند لہذا در سلطنتش خللہ
 عظیم واقع شدہ آخر الاملک و مال برباد رفت و بر پیشانی فرامین و پردہ انجات توکید
 از دست مبارک خود تمام بسم اللہ بخط طغرامی نوشتند و آخر آن دستخطش خاص میبود

خانه کتاب انصاف علیکم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والمنع انچه كه خاتم بخدا شد ميرم به هرگاه كه جهان مطاع خورشيد شعاع
فلك ارتفاع لازم الاتباع حضرت دل صفا منزل نسبت باين ريزه چين خوان فضل
اهل كمال شرف نفاذ يافت كه واقعات حديق آيات سلطنت و فرمانروايي و جمع احوال
ملك گيري و كشور كشائي و لقمه نان خطه بالا كهاط را بجامه رست بيان و قيه
كتابت و حيز تحرير كه سلاست تمام داشته باشد در آرو هر چند بعضي علما بگويند
و قلت فصاحت اين صناعت و كثر مشاغل و چه معيشت و محنت مسافرت مانع اين امر
خطير مي شد و شك تفرقه بر شيشه جمعيت دل مي انداخت و خاطر كمته ياب رنر آفرين
نيز بزبان عجم از تقرير كمالات عليه و محمد سنيه مي گفت كه مورچه بي زبان را
چه بار كه كوه را بردارد و مكس را كجا طاقت كه بار كران بردوش كند اما تابع امر
و انقياد و حكم حضرت موصوف بوده بي تكلفات عبارت آرائي بنزيم سطري چندان
احوال ملك ستاني و قضاياي حكمراني و صفات جميله و اخلاق حسنه و حكمايت
داد و دوش و وقايع مكررت و بخشش و تحايين و دست نوازي و دشمن گدازي

و تفصیل اسلام افزائی و کفر شکنی عالم پروران موصوفه ختم و دامن کلک در رسلک را
 مکذب و دروغ که شیوه باد فروشان پست بهت و عادت هرزه گویان کوتاه
 فطرت است ملوث خستیم و رجای واثق از شجر اوکان و توابعان سلطانان نیست
 که این نسخه را به عین نوایش و الطاف و بغور و پرداخت انصاف ملاحظه و مطالعه
 فرموده بر حسب استعداد حسن توفیق صله و افرا بصاعت که حاصل زندگی و مقتضی حوائج
 بشری و سرمایه نازش به بی بضاعتان همون تواند شد عنایت فرمایند و بهت
 محنت کشیده را به جملاع آفرین تحسین بیاورند یارب این کار بسته باغستان خیال
 مقال که بزنگ و بوی احب آوازه آید و آواز رسا و تمند و الایز به عالم پرور پیراسته است
 بهت خورده چنان پریشان مقال برهم خورد کی اوراق جمعیت مبنیاد و این ترانه
 ساز و سر و پیرایه نقش شوق که نغمه حقیقت حال خدیو سکندرش و اسطویر
 خوش و خروش شهنشاهی برانگیخته در انجمن ارباب وجد و ذوق به بصیرت سراسر
 خارج آهنگ روزگار خموشی گزیناد بفضل روز جمعه تباریخ بهستم شوال المکرم
 ۱۲۰۰ هجری یک هزار و دویست و هشتاد و دو و خاطر از محن و مشاق
 تردد و تلاش و کاوش لفظ و معنی مناسب محل
 نجات حاصل گردیده **قطع**

نسخه و پذیرش و تمام

خاطر جمع شد بفضل آله

سال تباریخ ختم آن خردم **بے** کذب گفت کرد و شاه

بسم الله الرحمن الرحیم

اعلان حیدر واجب الايقان

این نقل از دوم کتاب نشان حیدرست حسب فرمایش سکنه مرتب و اسطوفطرت و از نهمت فریدون
شوکت قدر شناس اهل نیکوین جمیع فرزند بهادر و ام اقباله حسن صحت و صفوت عبارت بقدر
حوصای خود که بمطالعه آن بچکس را وقت نیفتد ترقیم ساخت و نقول کتاب مذکور که از ویلو زنگنه
سرواران اینجا رسیده است از مسوده منشوس بعضی کاتبان تمهید مطالعه آن نسخه در حاتم
بلا اطلاع نقلش برداشتند و جایکه صاف مفهوم نشد عبارت و دیگر ترشیده نوشتند و اشتباه
اصل فقرات نوشتن و استعارات کزین بسبب عدم دریافت اشارات متن و حایه قطع کرده اند
لذا آن نسخه نسبت این مبضیه سراپا غلط واقع شده امید از صاحبان و الافطرت آنست
که اگر کتاب مذکور بلا اشاره نقل سوم و چهارم و امثال که ازین رتبه قسطیر خواهد رسید
به دست شده باشد ازین کتاب صحت کنایه مطالعه نریند اگر معری از اشاره مذکور بود
سراسر غلط انکاشته بمطالعه اش نکرانید منبه و کرمه و کاتب این کتاب را نیز باید که بعد از آن
این عبارت هم بتبدیل القاب و اسم مکتوب الیه آخر آن به تحریر و آرد و سنه تمام نقل کند
یکم از دو صد و بیست و چهار بود و از دستخط خاص حاکم کاتب یعنی حسین علی صاحب
قبله که مانی عفی الله عنه عفی الله عنه و نوبه بود.

اگر پرسندگان کاتب کجاست

مکمل به سنجت از دست زمانه

خاتمه الطبع

الحمد لله الذی جعل سیر المتقدمین نصیحا للتأخرین واصلح بهم هداية سید المرسلین الذی اغنی لواء الدین
 المتین الی یوم الدین صلوة الله تعالی علیه وعلى آله الطیبین الطاهیرین اما بعد پیغمبر زو سجدان خوشه چین
 خدمت گزین اہل فصاحت بلاغت اختر الزین سید شیر حسن خالف حاجی سید احمد حسن صاحب امر و موی
 نجو مت والا نزلت تشاوران بحر فصاحت سباحان نھر بلاغت غواصان عمان کنایت اقبالان عرفان
 رمز و اشارت مست عرض اتمنای خدای قبول و راز میگرداند کہ در این ایام مبارک انجام کتاب ستطاب حاو
 حالات خواقین جامع واقعات سلاطین مہین شجاعت قیصری منظر مبارزت صفدر غنی اعنی
نشان حیدر تصنیف انیف عالم کما نہ کما ی فی مانہ تھم الھام نحن نقص علیک احسن القصص ہم
 انعام خطاب ارسطو نفس کرد و ادرہ سخن و خجراتی محور علم سیر و تاریخ دانی سید حسنین علی کرمانی کہ ہر حرفش
 تازگی بخش روح و روان و ہر پیش شجاعت انجمن دل و جان جہنمیش سہرہ خطابش زار و رسوا کشش
 حشمان سر بیان جان شمار نقطہ اش از حال لالہ رخاں علی ترہ شش از قوس قزح بالاتر نہج کتابش عطا
 قلم کشیدہ طرز بخش زنگ ہر جنبان پریندہ نظر ناظرش کسیر مسودہ زرو طالش اثر زنگ چنی مرد و شتری
 نہر جان خریدیش قلم کہو اکر رفتارش اعجاز بلاغت و فصاحت زبان حال مد انا انصح الیک انما خیر
 اللوح لقلم میدہ ایجاز عبارت و کثرت ستعارش کوس اعلان مملو عن الحکم مثلوا العرب بحکم یحسین
 استقام و سعی بالاکلام و صرف کثیر اجزان نشان سراپا لطف احسان منظر فصیح عمیم متوقع اعظم حساب کا
 عبد الکریم و صاحب رحمۃ اللہ صانہا لہ ابی افادہ یقین کتب سیر و یقین علم جہت اسلامی کا فرمودہ تاریخ ۱۳۱۱ھ
 و صد ہفت ہجری مطابق کیم جو کانی کہ اشتیاق خود میو بطبع خود می نوشتہ کیم واقع بمبئی طبع نمونہ فقط

صبر علی - ن

۱ د ۳۳ ف

امری درج شدہ تاریخ پریدہ استعار
لی گئی تھی، مقررہ مدت سے زیادہ رہنے کی
صورت میں ایک آنہ پر یہ دہرا لیا جائے گا۔

۲۷/۱/۵۲

۲۶، ۱، ۲۷ سال شمس

[illegible]

